شماره ۱۰۲

فهرست این کتاب سه رساله است
اول دره منظومه حضرت شیخ
رساله خواجه نصیر که نور الدین شرح کرده
شرح احکام حسن قطبی

بسم الله الرحمن الرحیم

هذا طلبه در کنج حکیم

قاعده حضرت حکیم المحقق العلیم العلام مولانا شمس الدین محمد خضری که بر ان نسخه قلمی کرده‌اند و آن مشتملست بر دوازده مطلع اول در انتخاب مقدمات این قاعده و آن بر این نهجست که در میزان شان بدید کنند که چه شکلست و آن شکل در دایرهٔ ابدع چند عدد دارد و از آن ابدع دهند تا به خانه و شکل منتهی برسد تا مقصد و آن شکل را ببینند که چند عدد دارد و آن را ابدع دهند تا بجای رسد و آن را منتهی گویند و نقطه طالب و مطلوب است مثلاً [illegible] را مطلوب [illegible] و [illegible] را مطلوب [illegible] و [illegible] الخارج را مطلوب [illegible] و همچنین در باد و در آب و در خاک و همچنین در فرد و در زوج و دیگر هر نقطه حاکمست مثلاً نار [illegible] را نار [illegible] حاکمست و باد [illegible] را باد [illegible] حاکمست و آب [illegible] را آب [illegible] حاکمست و خاک [illegible] را خاک [illegible] حاکم هم در آتش و باد و آب و خاک و هر شکل و نقطه را جدا حاکم است و جمیع اسرار رمل از ضمایر و دفاین و خبایا از موضع این دو شکل حاصل شود چنانکه از جهت مثلاً استخراج اسم را بیرون آوردن دفین یا ضمیر و قاعده آنست که از این هر دو شکل منتهی و منتهی براه یک چهار شکل بیرون آرد اول شکل منتهی براه نفس رمل است و طرح از میزان باو رسیده است آن را امتی گویند و آن را با صاحب خانه ضرب نمایند آنچه حاصل شود آن را زوج گویند و ببینند که عنصر آن چیست همان عنصر شرح را ببینند اگر گشاده به بندد و اگر بسته باشند بگشاید یعنی آن خانه از آتشی باشد و آن آتشی شکل اگر زوج باشد فرد کنند و اگر فرد باشد زوج کنند و چه ببینند که چه شکل صورت بندد آن را نفس گویند دیگر شکل متن را در مرکز که آتشی باشد عنصر شرح را به بندد یا بگشاید تا چه شکل صورت بندد آن را با وی خانند تا از این چهار شکل حاصل شود باز منتهی براه این عمل کنند که مذکور شد و آنچه صورت بندد [illegible] و آنچه بنت نموده باشند که حاصل او رمل مثلاً تا چهار شکل دیگر بدر آید و از آن هشت شکل خبی و ضمیر و عدد و دفین و آنچه بنت [illegible]

در میزان [illegible] بود برین نهج [illegible]

رملی زدیم این بود صورت

دادیم [illegible] رسید برایم [illegible] بود این منتهی و النفس من [illegible] بود چنانکه با صاحب خانه [illegible] ضرب نمودیم [illegible] شد

و چنانکه مرکز آب بود زوج [illegible] کنایم [illegible] شد و او را تغیر کردیم و چنانکه آب متن کنایم [illegible] شد او را تاویل نهادیم این باب را شیک در باب که در هیچ نسخه نخوانده و روشنی این بیان نه نموده‌اند اصل اینست تا فهم صورت علاکو [illegible] منتهی به راستی [illegible] شرح [illegible] تفسیر [illegible] تاویل [illegible] باز نظر کردیم به [illegible] که النفس منتهی و متن رمل هشت بود در باروح هشت بود از خانه سیم شمردیم بدو هم رسید نحوه این منتهی به شد با صاحب خانه ضرب کردیم [illegible] شد که شرح است چنانکه در مرکز باد بود زوج کنایم [illegible] شد که تغیر است باد متن بسته شد [illegible] شد که تاویلست مطلع دوم در بیرون آوردن الاسم اکنون بدانکه خوالتیم کو الاسم بیرون آوریم چنانکه در نام رمل و اشکال هشت گانه نظر کردیم دیدیم که آتشی نفس و متن منتهی است در اول که ابتدا است قرار دارد و در دوم و سیم نیز تکرار دارد که خانه اوست با صاحب خانه ضرب کردیم [illegible] است [illegible] شد و آن از ابتدا ابجد الله الف و در خانه عقله [illegible] قرار دارد که تاویل منتهی به است و [illegible] را با [illegible] ضرب نمودیم هم [illegible] شد و نیز [illegible] بر آن که اسم منتهی شود [illegible] است پس حرف اول این الف باشد زیرا که چهار ابتدا اوست و باز در خانه نفس رمل که [illegible] است رفتیم [illegible] بود که تغیر منتهی است و [illegible] حرف لیعنی دارد و دیگر فرح [illegible] شرح است که در خانه سیم که مکان منتهی به است سکون ارتفاع دارد و عدد کل نیز دارد و [illegible] کاف است دیگر چهارم تاویل [illegible] که طرح متن باو رسیده است دیدیم [illegible] بود این خانه حرف نون دارد و عدد عنصر [illegible] هفت است از او شمردیم بچهارم رسید به [illegible] بود این خانه [illegible] است و حروف دال دارد و چنانکه هم جمع نمودیم الکند رشد السماوی چنین جمع باید ساخت مطلع سیم در شرح جدول اشکال مرتفع و منخفض و حروف و غیره اول اشکال و حروف و عدد کل و عدد نقط و سکن و مراکز عنصر و کواکب و منسوبات و جهات و غیره نموده منتها بدین وجه [illegible] الف و فا و عدد کل و عدد نقط [illegible] حرفش ب و ص و عددش ۲ و عدد کل ۲۱ بادی [illegible] حرفش و عدد عنصر یک و عدد کل ۲۹ طبعی آتش و [illegible] حرفش [illegible] و عدد عنصر ۴ و عدد کل ۲۴ باقی بر این قیاس ج ق و عدد عنصر ۳ و عدد کل ۲۷ طبعی آبی [illegible] و باقی در جدول [illegible] اینست ارتفاع [illegible]

سیزده خانه را قوتهاست هر یکی بحسب عنصر خانه آتش یک قوت دارد و باد دو قوت دارد و آب ۳ قوت دارد و خاک چهار قوت دارد بطریق ابجد و فایده آنکه خود را بان قوت بمرکز خود رسانند و همچنین قوت دیگر بدانکه اثر از قوت مزوجه خانند و آن چنان باشد که آتشی اول یک قوت دارد و آتشی دویم ۲ و سیم ۳ قوت دارد و تا هشتم ۸ قوت بابین ترتیب در باد و آب و خاک و فایده آن آنکه خود را بابین قوت بمرکز خود رسانند و هر گز که بعد از او بود و اگر از مرکز موافق نقطه میزان بود حاکم باشد والله اعلم فافهم دیگر آنکه [illegible] در میزان بود با طریق ضرب بگردیم [illegible] شد که شرح است و چون آب [illegible] بسته کردیم [illegible] شد اثر اتو تمام نهند و آب [illegible] گشاده کردیم تاویل شد که [illegible] است و عدد این چهار شکل طرح نمودیم بهرجا که رسید حرف آن و آن نقط و خانه بود دار اسم باشد از ابجدی و دیگر نیز معتبر است و احاد را بعشرات نوان برد بلکه بمات و الوف و برابر عکس علی میزان نمود و اگر تاویل نور باشد حرف آن از احاد باشد و آن از عشرات و بعض بر عکس حکم کنند و گویند که اگر فرد است اول احاد از احاد باشد و الا از عشرات و بعض عکس حکم کنند و نزد فقیر آنست و او التحقیق شده در مذهب ثالث اما اگر زیاده از چهار حرف باشد متن شرح و تغیر و تاویل بطریق طول عرض و عمق و بعد [illegible] آورد و استخراج نمود القصه شانزده حاصل در میزانست و نیز علی میزان آتشی و بادی و آبی و خاکی و باید نمود حروف اسم از این مراکز بیرون باید آورد بطریق دایرهٔ شکلی یا ابدع یا بزوج یا بدو دایره که طالع رمل موافق باشد و اگر دو مرکز بردارند هیچ تفاوت نکند و میتوان بمطلب رسید و اگر یک مرکز بردارند بطریق عمل روایاتست و از مرکز آتشی تنها عمل نمودن نمود که اسم مطلوب استخراج نمایند و اگر از میزان باد عمل نمایند بصواب معتبر است و اگر از مرکز آب عمل کنند بطریق اولاست و اگر بمرکز خاک عمل کنند شاید الغرض حروف آتشی و بادی از آب [illegible] بود مثلاً اگر الالف در رمل کشیده شد و امهات اینست [illegible] چنانکه متن باول رسید انجا [illegible] بود یعنی او که [illegible] است کاف دارد و طرح شرح که [illegible] است بدهم رسید به [illegible] کاف دارد و خانه دهم حرف ر دارد و طرح تغیر که [illegible] است به پنجم رسید از [illegible] او حرف ی دارد

طرح تاویل

[illegible] طرح تاویل که [illegible] است به ششم رسید از [illegible] راو و حرف میم که حروف [illegible] است بهم رسید و چنین ترکیب نمودیم اسم کریم بیرون آمد و بنا بر مذهب دوم حرف کاف باشد چرا که بین [illegible] است و کاف دارد و تغیر [illegible] است پس حرف دوم از معاد باشد و شرح [illegible] سعد است حرف نیز از عشرات است اکنون فهم حقو آنکه این معارف برکار دارد و استخراج نماید که اسامی جمیع ملایک و خلق کذالک بیرون میتوان آورد که اهل عقل یک فیه الاشاره بطریق میزان العدد نیز بر کزار بعه اشکال استخراج شود مثلاً میزان مرکز آتشی عمل کرده شد [illegible] حاصل آمد و از فرح [illegible] کردیم [illegible] آمد و [illegible] حرف ری و به اعتبار بسیار و باقی برین قیاس کنند و قوت ضعف اشکال دیتیم مرعی باید داشت تا غلط نکنند دیگر بدانکه متن حرف ری منور بدارد و کاف [illegible] شکل متن و شرح که [illegible] است نیز حرف ری دارد و تاویل نیز بدین طریق نتیجه میزان العدد آتشی و خاکی و حروف اسم و نتیجه آتشی و آب ی دارد مطلع ششم بدانکه هر شکلی که از متن و شرح پیدا شود حروف از آن استخراج نمایند و از آنچه تغیر و تاویل تقدیم بعض حرف احاد و بعض بعشرات نتیجه تخمین حاصل خواهد شد و قوت و ضعف در آن مرعی باید داشت دیگر اگر در خانه آتشی دلالت کنند بر احاد و در خانه باد بر عشرات و خانه آب بر مات و در خانه خاک بر الوف و اگر خواهد که بداند که در اسم حرف مکرر جهت مکرر است یا نه تکرار متن و شرح را ملاحظه نمایند و اگر در دو موضع تکرار کرده باشد دو حرف مکرر است اگر ۳ موضع ۳ حرف اگر چهار موضع چهار اگر در خانه آتش مکرر شد و دو حرف مکرر از احاد باشد و اگر در خانه باد مکرر باشد دو حرف دارد از عشرات و اگر در خانه آب مکرر از مات اگر در خانه خاک مکرر از الوف اگر خواهد که حرف بسیار استخراج نماید طرح بطریق طول و عرض و عمق و معاد مرعی دارد القصه شانزده حرکت از مرکز میزان روی بیفکاند همچنانکه گذشت و استخراج حروف با کره مشابهت در باعی و مکاتب و الادعیه و طریق اعمال جفر و کیمیا شکل کذالک استخراج باید و تقدیم و تاخیر حروف از احاد و عشرات و میات و الوف از قوت ضعف اشکال تخمین مرعی باید داشت تا خطا نیفتد مثلاً رملی کشیدیم و امهات این بود [illegible] در میزان جماعت بود [illegible] و النقی آب طرح متن بخانه چهاردهم رسید انجا [illegible] بود و التاقابل صیغ است

[شکل] [شکل] انحطاط است جدول حروف اشکال وطبع وعنصر ارتفاع وانحطاط اینست درجدول بدین منوال است

بیوت	اشکال	حروف بدایره ابجد	بعدد	عکس عدد	طبع	ارتفاع	انحطاط
۱	[شکل]	اف	۱	۲۹	آتش	۱۳	۱۲
۲	[شکل]	بص	۲	۲۸	باد		
۳	[شکل]	جق	۳	۲۷	آتش	۱۱	۱۰
۴	[شکل]	در	۴	۲۶	آب		
۵	[شکل]	هش	۵	۲۵	آتش	۹	۸
۶	[شکل]	وت	۶	۲۴	باد		
۷	[شکل]	زث	۷	۲۳	آتش	۷	۶
۸	[شکل]	حخ	۸	۲۲	خاک	۸	
۹	[شکل]	طذ	۹	۲۱	خاک	۹	۴
۱۰	[شکل]	یض	۱۰	۲۰	خاک	۱۰	
۱۱	[شکل]	کظ	۱۱	۱۹	باد	۳	۲
۱۲	[شکل]	لغ	۱۲	۱۸	آب	۱	
۱۳	[شکل]	مب	۱۳	۱۷	آب	۱	
۱۴	[شکل]	نج	۱۴	۱۶	باد		
۱۵	[شکل]	سک	۱۵	۱۵	آب	۸	
۱۶	[شکل]	عف	۱۶	۳۰			۱۴

باز بدانکه هشت مرتفعست یعنی ارتفاع قوت دارد وارتفاع این اشکال به عدد کل است
مثلا عدد زوج وفرد [شکل] شانزده است ۶ از شانزده طرح شده است وباقی ۳ عدد ماند پس
ارتفاع در [شکل] باشد وارتفاع بواسطه نقطه ناریست تمام شکل وانحطاط کذالک بواسطه
عدم وابی دایره خط حضرت دانیال علیه السلام است که [شکل] در اول و [شکل] نصرة الداخل در دوم
وفرح [شکل] در سیم است داود ادایره عمق وارتفاع گفته اند ارتفاع از نار وعمق از عدم نار
فافهم مطلع چهارم در جهات اربعه بدانکه فاعلم مشهور چنین است که آتش شرق مطلق وباد
شمالی مطلق وخاک جنوب مطلق اما در این رساله چنین است که هر شکل که از خانه خود
طلوع کند تا چهارم خود شرقی باشد مایل الشکال از پنجم تا هشتم شمالی مایل بجنوب واز ۹ تا
۱۲ غرب مایل بجنوب از ۱۳ تا ۱۶ جنوب مایل بشرق باشد ودر این باب هر کز خطا نکند
مثلا رملی کشیدیم این دو صورت اینست [شکل] [شکل] [شکل] [شکل] پس نظر کردیم در میزان رمل
عقد بود وعدد نقطه او نوه است پس طرح میزان رمل به ۸ هفت رسید به [شکل] واو از
خانه ۱۳ آمده است حساب نمودیم به ۱۱ آمده است چهار خانه بشرق دادیم وچهار
خانه بشمال و۳ عدد ماند دادیم بغرب وگفتیم آنچه مخفی شده است در طرف غرب است نزدیک
بجنوب وباقی بر این قیاس مطلع پنجم بدانکه حرف اول از ابجد الف است که آتشی است ودوم
حرف با است که بادیست وسیم حرف دال است که آبی است چهارم حالت که خاکیت این
این چهار عنصر تعلق دارد ولی هر شکل ونقطه فرد او در مرکز آتش قرار دارد یکی میگیرند در مرکز باد
۲ در مرکز آب ۳ و در مرکز خاک ۱ و اشکال امهات الف تعلق دارد ونبات به با تعلق دارد
ومتولدات بدال تعلق دارد وزوایدات به حا تعلق دارد وبه باید دانست که هر یک از بعضا اشکال

و انجا حرف نون دارد وحرف واو نیز در اجتماع است وچنین با صاحب خانه که [شکل] آمد است وشرح این
خانه است شرح باب نمودیم [شکل] شد ودر رمل موجود نیست پس رجای او هم [شکل] است ودر اول دو ختم
تکرار نموده معلوم شد که حرف نون در اول وآخر نیز دارد چرا که در اول رمل واخر رمل ۸ است فرود آمده
است چنین [شکل] در اول قوت دارد پس بعد از هر دو حرف احاد که واو است پس نون شد وچنین به
[شکل] رسید در ۱۴ با انواع خطوط آراسته پس وجود نون ثابت شد وچنین اجتماع دارد و موضع است
پس دو نون باشد خاصه که در سیزده وچهارده است که ابتداء وانتهاء این اسم نون باشد وچنین [شکل]
تغییر میزان است وحروف دال دارد وحروف ری نیز دارد ودر این شکل میزانی است ری مقدم
باشد بر دال چنین قوت [شکل] به بیت المال برسد بعد از هم به [شکل] در سیم فرود آمده والف دارد
والف بعد از ری داد ودر دویم فرود آمده است حرف ی نیز دارد ودر طرح چهار دوم رسید از ضرب
با دوم [شکل] میشود بجای [شکل] قرار [شکل] مضروب مثنی وصاحب خانه است قرار دارد دو از تکرار
دار ولی حرف ل نیز دارد پس اسم نور الدین باشد وچنین بطالع نکته [شکل] [شکل] [شکل] [شکل] [شکل] [شکل]
[شکل] [شکل] [شکل] [شکل] اگر طرح از میزان بخانه آتش رسد حروف آتش باید باد واب وخاک مثل
کذالک حروف آحاد وعشرات ومیات والوف بد باید او ورا اوتاد ومایل اوتاد وزایل اوتاد واحاد
اوتاد ومایل عشرات وزایل میات وزایل الوف فافهم مثال دیگر جهة غایب که نامش هرجا فقط بود چنین
[شکل] [شکل] [شکل] [شکل] نقطه آتش بعقله رسید در هفتم وان از آب [شکل] بود وخاک [شکل] از [شکل] ع وحرف
رجنی نقاط از [شکل] اول بود الف نیز دارد پس جمله حرحا فقط شد واین باب هم در ضمیر بوده هم در احکام
وعدد اسم چنین وجمیع برابر وضمایر نکته اگر طرح میزان بخانه آتش رسد باید با آب خاک مثل کذالک
وحروف احاد وعشرات ومیات والوف بیرون باید او ورا اوتاد ومایل وزایل اوتاد واحاد و
سایل اوتاد وعشرات وزایل اوتاد ومیات وزوایدات رمل والوف مطلع هفتم بدانکه باید اشکال
که اشکال ۸ کانه را حرف باشد واگر در خانه خود واقع شود چنین طرح باشکال رسد که یکی خود بود حرف تکرار
دهد وحرف خانه دوم او معتبر است وانکه احاد او بعشرات توان برد وعشرات را بمیات بیکی میات
بعشرات باحاد توان برد مثل انکه رمل کشیدیم اینست [شکل] [شکل] [شکل] [شکل] وطرح از هشتم رسید

میزان ۴

[شکل]

و ۸ حرف باشد

و ۸ حرف باشد ودر سیم تکرار کرده از راستی وشرح وتغیر وتاویب چنین بطالع کردیم شد وچنین شرح [شکل]
بود در یکی خود دارد او بود در این خانه حرف کاف رسد دوم او ث باشد بعشرات او در سیم میم شد
ودیگر نمودیم دویم شد وچنین عقله تاویل بود که ابتدایت موجود بود وآتش او رسد ودر شد [شکل] و در اول
او صاحب حرف است وچنین عجز بخاک اقتاد یعنی [شکل] حرف دال دارد ونقطه خاک میزان
از ذات [شکل] موجود باشد او صاحب دال است پس ترکیب نمودیم اسم محمد شد وچنین بود دیگر
رمل کشیدیم این بود [شکل] [شکل] [شکل] [شکل] اکنون چنین باعتبار لغی کل [شکل] در میزان حاصل شد
وطرح میزان به دوازده بعقل کل رسید ودر یازده تکرار داشت عقل کل صاحب حرف لبی است
دوم یعنی حرف علی میشود وچنین باحاد دیگر شد اول حرف ز باشد وچنین خاتمت ودر میزان بهعدد
دارد بدایره ابجد ۶ اطرح شد نمو ابتدا مانند ابتدای او واز اول نمود چهار رسید فقط اینست [شکل] [شکل]
[شکل] و [شکل] در سیم در مرکز آب یافت میشود و [شکل] بجهت دور حروف عینی دارد [شکل] در نهم حرف
میشود بجهت عقد نار وچنین [شکل] حرف ب دارد از اول شمردیم در نهم حرف ی میشود وچنین
جمع نمودیم عزیز شد پس عزیز باد انکه بنا اهل بیاموزد واز اهل نیز تغییر ندارد جدول حرف تکرار
دور کاتب حروف عبد الله سید المولا رقم مینماید وکر جه لبنول ۱۶ در ۱۶ است تا انسان باشد
حروف دوازده کانه در ذات اشکال ۱۶ کانه بود بدانکه وجه [شکل] در خانه اول که بر دور است
دب الف باشد ودر شانزده حرف علی و [شکل] که در سر دور کرد اولست حرف ب دارد و در
شانزده حرف جیم و [شکل] در سر دور ج ودر شانزده حرف ض وبیاز در سر دور دال است ودر
۱۶ حرف ف دارد وباقی بر این قیاس حساب باید نمود واز این روش تر رخصت نداده
الله مصنف وسایر اولیا وکاتب عبد الله الحسینی دیر نوع است جدول راحت نامه مبتدی الان
وخلق عالم از فواید رمل مستفیض کردند زنهار زنهار والف زنهار که از نااهل مخفی وبا اهل البته البته
ظاهر سازی که وصایای استاد دانست تاریخ یوم سه شنبه ۲۳ شهر شوال ۱۲۵۲ تمام شد
بدانکه بیرون آوردن حروف اسم از این جداول آنچنانست که از اول وسیزده شکلی بر آورد
وبنگرد که در کدام خانه است وصاحبش کدام خانه است عدد هر دو خانه را بگیرد یکی از طرف
بالا ویکی از طرف پهلو ودیگا بیاورد پس بنگرد که در آن خانه چه حرفست الحرف اول بود

مطلع هشتم جدول حرف قسمت نقات ابلشت والله اعلم

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶
ا	ل	ط	م	ف	ش	ز	ا	د	ی	ن	س	ت	ض		
ج	ذ	ک	س	ف	ث	ظ	خاکی	و	ح	ل	خ	ر	ح	غ	
ا	ب	ج	د	ه	و	ز	ح		ط	ی	ک	ل	م	ن	س
ف	ص	ق	ر	ش	ت	ث	خ		ذ	ض	ظ	غ	ا	ب	ج

بجهت اسم اگر خواهد که بداند که اسم چند حرف است نظر کند که صاحب طالع یعنی خود که در کدام خانه است
و اگر در ۲ بود ... عدد نقط شکل طالع چند است همان قدر حرف بود و اگر در سیم بود ۳ حرف و اگر
در ۴ بود ۴ حرف و اگر در ۵ بود ۵ حرف و اگر در ۶ بود ۶ حرف و اگر در ۷ بود ۷ حرف و اگر
۸ حرف و اگر در ۹ بود ۵ حرف و اگر در ۱۰ بود ۴ حرف و اگر در ۱۱ بود ۳ حرف و اگر در ۱۲ بود
که عدد نقط شکل اول چند است بهمان قدر حرف بود و اگر در ۱۳ بود که عدد نقط شکل ۲ چند است همان
جدول الحروف ابجد که در ... او ... موده الله و عبد الله الحسینی ...

ا	ب	ج	د	ه	و	ز	ح	ط	ی	ک	ل	م	ن	س	ع	حروف
ف	ص	ق	ر	ش	ت	ث	خ	ذ	ض	ظ	غ	ا	ب	ج	د	حروف

در ضمیر بدانکه ضمیر را جامعی مطلقا از پانزدهم و این نوع صحت تمام دارد ...
جمیع اشکال است و او را ابراز ضمیر و حکم نشان میکنند و از و غافل میباشند ...

٥

رزان اسم مثالش رملی کشیدیم و اول را با سیزده ضرب کردیم ... بیرون آمد و او را در خانه ششم
یافتیم از کناره این جدول ع را گرفتیم و او صاحب ... است ... بزدیم از کناره دیگر جدول را گرفتیم
چون هر دو بیکجا آمد این حرف س یافتیم حرف دوم از ۴ و ۱۴ شکلی بر آورد بیکرد که ...

	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶
۱	ا	ب	ج	د	ه	و	ز	ح	ط	ی	ک	ل	م	ن	س	ع
۲	ب	ج	د	ه	و	ز	ح	ط	ی	ک	ل	م	ن	س	ع	ف
۳	ج	د	ه	و	ز	ح	ط	ی	ک	ل	م	ن	س	[illegible]	ف	ص
۴	د	ه	و	ز	ح	ط	ی	ک	ل	م	ن	س	ع	ف	ص	ق
۵	ه	و	ز	ح	ط	ی	ک	ل	م	ن	س	ع	ف	ص	ق	ر
۶	و	ز	ح	ط	ی	ک	ل	م	ن	س	ع	ف	ص	ق	ر	ش
۷	ز	ح	ط	ی	ک	ل	م	ن	س	ع	ف	ص	ق	ر	ش	ت
۸	ح	ط	ی	ک	ل	م	ن	س	ع	ف	ص	ق	ر	ش	ت	ث
۹	ط	ی	ک	ل	م	ن	س	ع	ف	ص	ق	ر	ش	ت	ث	خ
۱۰	ی	ک	ل	م	ن	س	ع	ف	ص	ق	ر	ش	ت	ث	خ	ذ
۱۱	ک	ل	م	ن	س	ع	ف	ص	ق	ر	ش	ت	ث	خ	ذ	ض
۱۲	ل	م	ن	س	ع	ف	ص	ق	ر	ش	ت	ث	خ	ذ	ض	ظ
۱۳	م	ن	س	ع	ف	ص	ق	ر	ش	ت	ث	خ	ذ	ض	ظ	غ
۱۴	ن	س	ع	ف	ص	ق	ر	ش	ت	ث	خ	ذ	ض	ظ	غ	ا
۱۵	س	ع	ف	ص	ق	ر	ش	ت	ث	خ	ذ	ض	ظ	غ	ا	ب
۱۶	ع	ف	ص	ق	ر	ش	ت	ث	خ	ذ	ض	ظ	غ	ا	ب	ج
	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶

رمل خدم خانه است و صاحب خدم خانه است عدد هر دو را از جدول طلب کرد و عمل سابق کند
آنجا که بهم رسند حرف آنخانه بگیرد که حرف دوم است از اسم مثالش از همان رمل از ۴ و ۱۴
شکلی بیرون آوردیم و آن ... است و او صاحب خانه هشتم است و یکی ... در رمل غایب است
و به جای او بود و ... صاحب خانه نهم است و ۸ و ۹ در جدول با یکدیگر ملتقی شدند از
آن بین حرف غ یافتیم حرف سیم و در همین رمل از ۱۵ و ۱ شکلی بیرون آوردیم ... بود و
او را در سیم یافتیم و او صاحب دوم است از یکطرف جدول ۳ گرفتیم و از طرف دیگر ۲ و ...

قبض الخارج

ضمیر از سفر بود یا از بیمار یا از غایب ... باشد	ضمیر از دزد برده یا از غایب یا از نکاح یا از مال بود	سوال از سود بود یا از غایب یا از گریخته بود	سوال از نفس خود بود یا از غایب یا از نکاح و بیماری
سوال از غایب یا از توقع بکسی یا از دوستی یا از سفر بوده	سوال از غایب یا از نکاح یا پیوند بکسی یا شرکت یا ... بود	سوال از غایب یا از عمل یا از توقع مال باشد	سوال از ... غایب یا نکاح و شرکت یا گم شده یا عاقبت کاری بود
سوال از عمل یا از پادشاه یا از بیمار و حیوان یا از پیوند باشد	سوال از مال یا از تهمت یا گم گشته یا محبوب یا دوست که رفته بود	سوال از سفر بود یا توقع مال از کسی یا پیوند باشد	ضمیر از پادشاه یا ... یا پیوند ... [illegible]
سوال از عمل یا پادشاه ... یا از بیمار و پیوند بکسی بود	ضمیر از توقع مال بود یا از سفر یا غایب شده یا تفریق میان ...	سوال از نکاح یا از بیمار یا ... یا غایب ... بود	ضمیر از مال یا از معامله ... [illegible]
سوال از سفر یا توقع بکسی یا نقل و حرکت و مقام یا از نکاح ...	سوال از سفر یا ضایع شده یا از غایب یا از تفریق باشد	سوال از گریخته یا از خوف دشمن بوده باشد	سوال از فرزندان و محبوب یا ... یا گم شده یا عاقبت بود
سوال از مال ... یا از بیمار یا از نکاح و شرکت یا از سفر بود	سوال از نفس غایب شده یا پیوند بکسی بوده باشد	سوال از بیمار یا ... یا گم شده یا از سفر باشد	ضمیر از خوف یا ... یا از پیوند بکسی یا خصومت بوده باشد
ضمیر از بیمار یا از نکاح یا شرکت یا کسی باشد	سوال از خوف و ترس یا از گریخته یا از غایب بود	سوال از سفر یا ... بکسی یا ... یا از عمل پادشاه بود	سوال از محبوب یا از بیمار یا گم شده یا سفر بوده باشد
سوال از مال بود یا از بیمار یا از پیوند و شرکت یا از غایب بوده باشد	سوال از برای محبوب یا توقع بوده باشد	ضمیر از بیماری یا رسیدن بکسی یا خصومت بوده باشد	ضمیر از سفر یا از غایب یا از بیمار و محبوب یا عمل یا نکاح بوده باشد

مال دزد برده بود یا

۲ ۳

[illegible]	سوال از تهمت یا پیوند بحرام و خوف از بیمار یا پیوند بوده باشد	سوال از دولت یا از عمل یا از مال یا پیوند بکسی بوده باشد
[illegible]	سوال از پیوند بکسی یا توقع از کسی یا امید بدوستی بوده باشد	سوال از مال بود یا توقع بکسی یا توقع مال از کسی بوده باشد
سوال از املاک بود یا ... یا محبوب یا از عاقبت کار بود	سوال از نکاح یا غایب یا خصومت بوده باشد	سوال از گم شده یا از دزد دیده یا نکاح و شرکت بود
سوال از عاقبت فرزند یا از دولت است یا محبوب باشد	سوال از تلف شده یا از غایب یا از دوستی بوده باشد	سوال از نکاح بود یا از غایب یا از مال یا از دزد بوده باشد
سوال از عاقبت بیمار یا از پادشاه یا پیوند بکسی باشد	سوال از پیوند بکسی یا غایب یا بیمار و عاقبت نفس بوده باشد	سوال از خوف و خطر یا از مال غایب یا پیوند بکسی یا از گریخته بوده باشد
سوال از نفس یا عمل بود یا از خواب یا از علم باشد	سوال از مال یا از ... یا از پادشاه بوده باشد	سوال از سفر یا مال یا نکاح یا شرکت بوده باشد
سوال از کار پادشاه یا از سفر یا از بیمار یا خرید و فروخت کردن بوده باشد	سوال از غایب یا از سفر یا از نکاح یا پیوند بکسی بوده باشد	سوال از دزد برده یا از مال یا از تهمت یا از خوف بوده باشد
سوال از دزد برده یا غایب یا گریخته یا از دشمن یا از حیوان یا رسیدن بدوستی باشد	سوال از برای مال بود یا پیوند بکسی یا محبوب ... بوده باشد	سوال از دوستی یا از مال یا از وصیت بود

اجتماع — نصرة الخارج

سوال از دوستی یا از نکاح یا امید یا غایب بوده باشد	سوال از چیزی بود که از دست رفته بود یا از عمل یا از پیوند [illegible] باشد	سوال از چیزی بود که از دست رفته بود یا غایب یا پیوند بوده باشد	سوال از نفس و مال بود یا از عمل [illegible] یا از بیمار یا از چیزی که از دست رفته بود
سوال از تلف شده یا از سفر یا گریخته و گم شده یا از بیمار [illegible]	سوال از عمل یا از نفس یا پیوند بکسی یا سفری باشد	سوال از سفر یا از پادشاه یا از غایب یا امید بکسی داشته باشد	ضمیر از مال غایب یا از پیوند بزند یا بکسی بود یا از عمل یا پادشاه بوده باشد
سوال از عاقبت کار یا از نکاح یا پیوند بکسی یا کاری بوده باشد	سوال از دوست یا از عمل یا از [illegible] توقع بکسی [illegible] یا بیمار یا پیوند بود	سوال از عشق یا از بیمار یا از پیوند بکسی داشته باشد	سوال از مال بود یا از پادشاه یا از پیوند بکسی بوده باشد
سوال از بیمار یا گریخته یا از عمل پادشاه یا بستگی کارها باشد	سوال از مال یا از بیمار یا از پیوند یا غایب یا [illegible] بود	سوال از غایب یا از بیمار یا از پیوند بکسی یا آماده بود یا از عاقبت خود بود	سوال از غایب بود یا از عمل یا از بیمار یا از توقع مال بوده باشد
ضمیر از چیزی بود تلف شده یا از کاری یا از سفری یا توقع مالی یا از پیوند بزند بوده	سوال از تهمت یا از پیوند بکسی بوده باشد	ضمیر از توقع مال بود یا از پیوند بزن یا غایب یا محبوب بوده باشد	ضمیر از چیزی بود که از دست رفته باشد یا از پیوند بکسی یا بزند باشد
سوال از پیوند بکسی یا از غایب یا از چیزی [illegible]	سوال از فرزند یا محبوس [illegible] یا حاجت بکسی [illegible] بود	ضمیر از نکاح یا از غایب یا از شرکت یا عمل کرده اورده باشد	سوال از زن یا از فرزند یا از غایب یا از گم شده بوده باشد
سوال از سفر یا از دوست یا پیوند بکسی یا غایب بوده باشد	سوال از بیمار یا از غایب [illegible] یا از سفر یا از عمل یا از پیوند بکسی بود	سوال از نکاح بود یا از بیمار یا از غایب یا گم شده یا خصومت یا از میراث بود	ضمیر از مال بود یا از پیوند بزن یا از فرزند یا غایب یا محبوب بوده باشد
ضمیر از بیمار و از پیوند بکسی یا از سفر و معامله بوده باشد	سوال از سفر یا از زن یا از بیمار یا از غایب یا از پیوند بوده باشد	ضمیر از سفر یا از دزد یا از پیوند بزند بوده باشد	ضمیر از سفر یا از چیزی که تلف شده باشد یا گم شده باشد

[illegible]

نصرة الداخل — طریق

سوال از حیوان یا از دزد و برده یا از سفر و غایب بود باشد	از عمل یا از نفس یا از مال یا تهمت یا پیوند بکسی باشد	سوال از نکاح یا از غایب [illegible] گشت [illegible] بوده	سوال از زن یا قبض مال باشد یا از نفس بکسی و عاقبت [illegible] یا از نکاح بود
سوال از سفر بود یا از دوستان یا از عمل و کار نو یا پیوند بزند باشد	سوال از خصومت یا از غایب یا از مال و تهمت یا از پیوند یا عمل یا کاری باشد	ضمیر از خوف و خصومت [illegible] دزد بوده یا از پیوند بکسی باشد یا از توقع بوده	سوال از شغل عمل یا پیوند بکسی یا از عاقبت سفر بود
ضمیر از غایب یا پیوند بکسی یا سفر یا گریخته یا عمل بود	ضمیر از مال غایب یا از پیوند بکسی یا توقع از زن بوده باشد	سوال از برای [illegible] بود یا رسیدن [illegible] بکسی یا از خوف	سوال از سفر یا از مال یا از پیوند بکسی یا از حال غایب یا از گریخته یا از [illegible]
ضمیر از عاقبت خود بود یا از دوست [illegible] یا از پادشاه بود	ضمیر از مال یا از امیدی یا از زن بوده باشد [illegible]	سوال از سفر یا از پیوند بزن یا از توقع مالی یا غایب باشد	سوال از سفر یا از غایب یا از پیوند بکسی یا از [illegible] دیر مانده باشد
ضمیر از سفر یا از پادشاه یا از [illegible] یا احوال خود یا از غایب یا از عمل بود	سوال از تلف شده یا از بیمار یا گم شده و گریخته بوده باشد	ضمیر از احوال پادشاه یا از سفر یا از پیوند بکسی	سوال از زن [illegible] یا از وصلت بکسی یا از غایب یا سفر بود
ضمیر از سفر یا پیوند بکسی یا مال یا از عمل بزرگان یا از پادشاه یا تهمت بود	ضمیر از گریخته یا از بیمار یا از پیوند بکسی تا تلف شده بود	ضمیر از سفر بود یا از دولت یا از پادشاه یا [illegible] داشته باشد	سوال از زن [illegible] یا از دولت یا فرزند یا از عمل بود
سوال از توقع [illegible] یا پیوند بزند یا از بزرگان بود باشد	سوال از پیوند بکسی باشد یا از تلف شده بود	سوال از دولت بود یا پیوند بکسی یا از عاقبت بود	ضمیر از سفر یا از نکاح یا از زن یا از تدبیر کار باشد
سوال از تهمت [illegible] یا پیوند بزن یا پادشاه یا سفر بود	ضمیر از سفر یا پیوند بزن [illegible] یا از خوف یا گریخته	ضمیر از غایب یا رسیدن بکسی یا از توقع یا ما بود	سوال از گریخته یا بیمار یا از عمل یا دعوی و خصومت باشد

[illegible]

صفت اشکال	بروج	مذکر و مونث	موالید	جهات	عناصر	سعود و نحس	کوکب	اسامی	اشکال	اعداد
خارج	حوت	مذکر	معدنی	شرقی	آتش	سعد	مشتری	لحیان	[illegible]	ا
داخل	اسد	مونث	نباتی	جنوبی	خاکی	سعد	شمس	قبض الداخل	[illegible]	ب
خارج	خاکی	مذکر	معدنی	شرقی	آتش	نحس	ذنب	قبض الخارج	[illegible]	ج
ثابت	جوزا	مونث	نباتی	جنوبی	خاکی	ممتزج	عطارد	جماعت	[illegible]	د
منقلب	ثور	مذکر	حیوانی	غربی	هوائی	سعد	زهره	فرح	[illegible]	ه
منقلب	دلو	مونث	نباتی	جنوبی	خاکی	نحس	زحل	عقله	[illegible]	و
داخل	جدی	مونث	نباتی	جنوبی	خاکی	نحس	زحل	انکیس	[illegible]	ز
ثابت	عقرب	مذکر	حیوانی	غربی	هوائی	نحس	مریخ	حمره	[illegible]	ح
ثابت	سرطان	مونث	انجمادی	شمالی	آبی	سعد	قمر	بیاض	[illegible]	ط
خارج	اسد	مذکر	معدنی	شرقی	آتشی	سعد	شمس	نصرة الخارج	[illegible]	ی
داخل	قوس	مونث	انجمادی	شمالی	آبی	سعد	مشتری	نصرة الداخل	[illegible]	یا
خارج	خاکی	مذکر	معدنی	شرقی	آتشی	جنوبی	ذنب	عتبه الخارج	[illegible]	یب
داخل	میزان	مذکر	حیوانی	غربی	هوائی	سعد	زهره	عتبه الداخل	[illegible]	یج
منقلب	حمل	مونث	نباتی	شمالی	آبی	نحس	مریخ	نقی الخد	[illegible]	ید
ثابت	سنبله	مذکر	حیوانی	غربی	هوائی	ممتزج	عطارد	اجتماع	[illegible]	یه
منقلب	سرطان	مونث	انجمادی	شمالی	آبی	سعد	قمر	طریق	[illegible]	یو

سوال از نکاح یا از شرکت یا از بیمار و گم شده بوده باشد

سوال از غایب یا از سفر یا از دشمنان یا از حیوان یا از پادشاه یا از بیمار یا از دعوی

سوال از گریخته بود یا از خوف یا از زن غایب یا تهمت یا از نکاح که واقع شود

سوال از [illegible] یا از غایب یا از گریخته یا پیوند یا از دزد بوده باشد

سوال از عمل یا از [illegible] پادشاه یا از پیوند یکی یا از غایب بوده باشد

سوال از عمل یا از دوست یا از [illegible] یکی یا امید بوده باشد

سوال از گریخته یا از غایب یا [illegible] وقت سفر بوده باشد

حروف / اشکال
دایره ابجد
دایره [illegible]
دایره سکن
دایره ابجد
دایره مزاج
دایره حروف
دایره معاد
دایره عمق
دایره عرض
مثله ابجد
[illegible]
عدد: ١، ٣، ٦، ١٠، ١٥، ٢١، ٢٨، ٣٦، ٤٥، ٥٥، ٦٦، ٧٨، ٩١، ١٠٥، ١٢٠، ١٣٦

وازین معرفت حاصل نیاید مگر حکیم حاذق را واین حین نیز جزء غیر منقسم زمانست درک
این محل کسی را میسر نشود و مراد از نقطه اعتدال ربیعی که محقق میفرمایند اول درجه است
از درجات حمل و نقطه اعتدال ربیعی نداند مگر حکیم دانا که زمان رمل باشد با نقطه اعتدال
ربیعی واین معنی را کسی نتوانند دریافتن مگر حکیم علی الاطلاق که مدار حرکت افلاک بتقدیر او
باشد و آنچه منجمان دعوی کنند مطابق بودن آن با مر نفس الامری معلوم عقل نیست
اما آنچه لایق و مناسب حالست آنست که بقدر جهد و وسع نفس کوشش نمایند و سعی و
اهتمام کنند که در وقت رمل زدن آن ساعت تحویل مطابق آن باشد بوضع رصدی اختیار
آن ساعت کنند شمس المعالی سلطان قابوس در مسالک النجوم نقل از یحیی بن منصور منجم
مامون خلیفه علیه اللعنة والعذاب میکند که بجهة مامون ساعتی رمل را یکشبانه روز که قطع
شمس است اول درجه حمل را تعیین کرده و الحق این دور نیست از آنکه بغیر این زمان همه کس را
معلوم میشود و اعتداد و گنجایش دعوات مروجه از حضرت نبوی علیه الصلواة والسلام وارد
چنانچه در دعوات آمده که صد بار بگوید که یا محول الحول و الاحوال حول حالنا الی احسن
الحال و قول اللهم ان کنت کتبت اسمی فی دیوان السعداء فلک الحمد و لک الشکر
وان کنت کتبت اسمی فی دیوان الاشقیا فامحه فانک قلت فی کتابک یمحو الله
ما یشاء و یثبت و عنده ام الکتاب و مثل دعوات دیگر که در حین رمل باید خواند
از آیات کلام مجید باشد و عنده مفاتح الغیب لا یعلمها الا هو و یعلم ما فی البر و البحر و ما
تسقط من ورقة الا یعلمها و لا حبة فی ظلمات الارض و لا رطب و لا یابس الا فی کتاب
مبین و قرات این امثال طول دارد مقدار لا یتجزی غیر منقسم زمان نیاید پس اصل همانست
که کوشش نماید که رمل در اول ساعت افتد بحسب ظن و کمال نجومی و باید که یکروز پیش از
ساعت تحویل روزه گیرد بقصد تقرب الهی و در حین تحویل غسل نوروز کند چنانچه
در شریعت وارد شده که آب خنک بر جا ها یکدیگر بپاشند که تا تحویل دیگر
هیچ آفتی بدو نرسد و جامه پاک در پوشد و بوی خوش بکار دارد چنانچه شعار حضرت

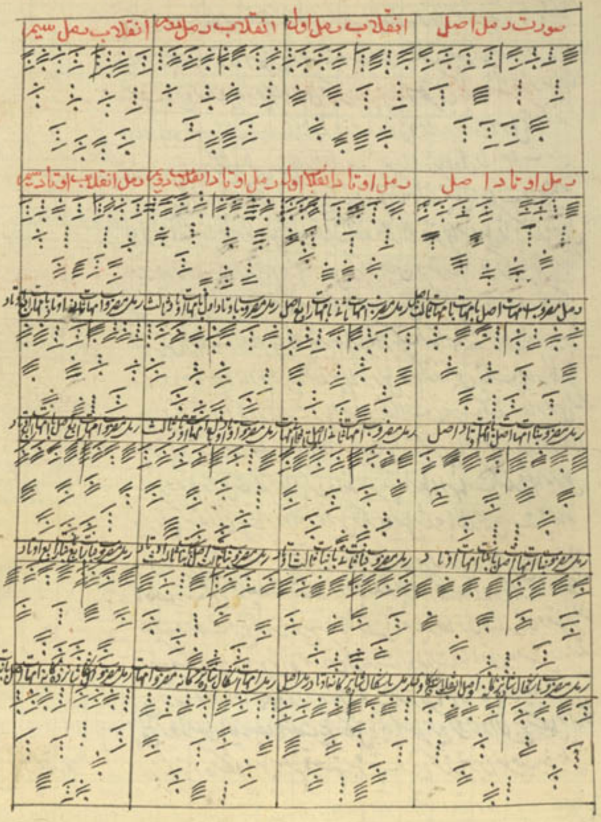
ابتداء	اشکال	هیئات	الوان	اجساد	عناصر	فواکه	لباس	روایح	طعوم
لحیان	[illegible]	پهن تر	سپید	[illegible]	گرم تر	خرما	نرم	خوش	شیرین
انکیس	[illegible]	پهن پایان تر	سیاه	سرب	خشک	[illegible]	[illegible]	[illegible]	تلخ شیرین
قبض الداخل	[illegible]	پهن	سرخ	طلا	گرم خشک	گرم	درشت	خوش	تلخ تلخ
بیاض	[illegible]	باریک میان	سپید	نقره	گرم تر	[illegible]	نرم	خوش	بی مزه
نصرة الخارج	[illegible]	باریک	زرد	زر	گرم خشک	انگور	نرم	خوش	شیرین
نصرة الداخل	[illegible]	پهن سر	سپید	نقره	خشک	[illegible]	نرم	خوش	شیرین
حمره	[illegible]		سرخ	زر	معتدل	انگور	نرم	ناخوش	شیرین
قبض الخارج	[illegible]	باپوست	سیاه	سنگ	سرد خشک	باپوست	درشت	خوش	تلخ و تیز
اجتماع	[illegible]	تردبن	سبز بنفش	سیماب	گرم تر	مرکب	نرم	ناخوش	شیرین چرب
عقله	[illegible]	سطبر	سیاه	آهن	گرم خشک	قابض	درشت	ناخوش	تلخ شیرین
فرح	[illegible]	زرد	سپید	مروارید	گرم تر	[illegible]	نرم	خوش	شیرین
نقی الخد	[illegible]	[illegible]	سرخ	الماس	گرم خشک	[illegible]	درشت	ناخوش	شیرین
قائم	[illegible]	اول	سپید	نقره	گرم تر	امرود	نرم	ناخوش	شیرین
نابته	[illegible]	[illegible]	زرد	بی قیمت	گرم خشک		درشت	ناخوش	تلخ
طریق	[illegible]	دراز	سپید سبز	نقره	سرد تر	تر سرد	نرم	خوش	بی مزه
جماعت	[illegible]	پهن	آمیخته	سیماب	معتدل	مرکب	نرم	خوش	آمیخته

نبوی بود بوی خوش بکار داشتن چنانچه در روایات هست که الملیکة تطیب بطیب
الرائحة الطیبة وتتوادی برائحة الکریهة و یس و اذا زلزلت و آیة الکرسی
و صورت اخلاص بخواند از آنکه در روایات آمده که قرات این سوره و آیات
از برای کشف حقایق و رسیدن بغور دقایق است و نیت این کند که آنچه
حق تعالی درین سال حادث گرداند برین قرعه در یک ظاهر گرداند بنوع که
اشکال موافق و ناطق صادق روزی گرداند و زبان از خطا و خلل و نقصان
و زلل نگاه دارد از آنکه گفته اند عصب الرحمن فی حفوات اللسان و بعد
از آن که این شرایط بجا آورده باشد رمل بجهة طالع سال عالم وضع کند و تا شانزده
شکل تمام کند بدستور و قاعده معین پس از این رمل شکل سیزدهم و ده و یازده
و چهارده را امهات کند و شانزده شکل با تمام رساند و میزان نگاه دارد یعنی
این انقلاب را میزانیست که درستی عمل ضرب بران قایم است و میزان است که شکل
نهم از حال خود و صورت که از ضرب اول یافته بر نگردد یعنی در تمامی انقلابها
شکل نهم یک شکل باشد چون چهار رمل بجهة فصل سال استخراج کرده باشی بطریق
مذکور در هر انقلاب سیزده و ده و یازده و چهارده را امهات کنی ~~از امهات~~
تا وقتی که رمل ثابت شود و علامت ثبوت رمل آنست که چون سیزده و ده و
یازده و چهارده را امهات کنی از امهات بصورت امهات رمل ثابت شده
باشد که اگر آن رمل را تمام کنی تمامی اشکال رمل بعینه اشکال رمل ثابت
شده باشد و ثبوت رمل گاه باشد که بدو انقلاب بود یا سه انقلاب یا چهار
انقلاب ثابت شود و هر چند ثبوت کمتر بود در ان سال و در طالع ان سایل انقلاب
نباشد و تا پنج انقلاب را نیکو گرفته اند و چون انقلاب بشش و هفت و هشت
رسد سایل را در ان سال خطرها ظاهر نماید و چون رمل ثابت شود بعضی
بنا احکام را از رمل ثابت نهند و چهار فصل از رمل ثابت حکم کنند بطریق

که اشکال که در خانهای بادی شد امهات کنند و رمل تمام کنند و از ان احکام فصل
ربیع بیرون آرند و اشکال که در خانهای آتشی رمل ثابت شده باشد امهات
کنند و احکام فصل تابستان ازوی کنند و اشکال که در خانهای آبی رمل ثابت
شده باشد امهات کنند و ازوی احکام فصل زمستان کنند و اشکال
خاکی رمل ثابت شده را امهات کنند و احکام فصل خزان ازوی بیرون
آرند و این پسندیده اهل رملست و صاحب مطالع برین وجه مقرر کرده اما
آنچه حضرت محقق اختیار کرده آنست که چون رمل بچهار انقلاب رسد
یا کمتر اگر بکمتر باشد انقلاب و تد کنند تا بچهارم مرتبه رسد و از آنجا در طرح کنند
و ازین جهت میفرمایند که چون چهار رمل بجهة فصل سال استخراج کرده باشد
بستانند اوتاد رمل اول را یعنی رمل اصل را و اوتاد رمل انقلاب رمل اول را
یعنی رمل را که از سیزده و ده و یازده شکل رمل اصل استخراج کرده باشی و در
پهلوی هم وضع کنند یعنی بترتیب نصب کنند و اوتاد انقلاب رمل سیم و چهارم
و این را بترتیب در سطر اول باشد و اوتاد انقلاب رمل سیم و چهارم بترتیب
در سطر دوم باشد و سطر اول را با سطر تحتانی امتزاج دهد یعنی هر دو را با یکدیگر
از فوق و تحت ضرب کنند و شکل تولد کنند تا از شانزده شکل اوتاد هشت شکل
دیگر حاصل آید بطریق تولد و دور رمل تمام کنند در باب این فن رمل اول را و تد
الوتد اول گویند و دوم را و تد الوتد ثانی و اوتادی این دو رمل را در یکدیگر ضرب
کنند و طریق تولد چهار شکل دیگر حاصل کنند و از ان چهار دو و از ان دو یک
شکل حاصل کنند و انرا در اصطلاح ارباب رمل غایة الامانی خوانند بجهة
آنکه مراد از امانی نهایة مراد است و چون او نهایت اشکال است پس نهایت مراد
بود و این شکل غایة الامانی را که مظهر اسرار است در هر شکل از اشکال طالع
سال و سایر اشکال ضرب کنند و از نتیجه ان حکم کنند و یقین بدانند که ان حکم موافق

و چهارده م

دیگر در زیر سطر اول وضع نماید
چنانکه اوتاد اول در سطر
انقلاب اول بترتیب
در سطر



مجاری امور اعوام وشهور خواهد بود و ما اشکال رمل را بطریق که حضرت
محقق ذکر ده مثال بنمایم بجهة ضبط مبتدی وآن اینست بدانکه جماعتی از اصحاب



شکل غایة الامام را با هر شکل از اشکال شانزده کانه ضرب کنند واز نتیجه آن
نفس سایل واحوال و اعوان وا ته منسوبات خانها شانزده کانه را حکم کنند
واین را مشهر دانند وجماعتی دیگر اوتاد ارىعه هر فصل را بدو کنند وآن دو را یکی
آرند وان یکی را برپانزده زنند وحاصلش را بر شانزده ونتیجه اگر ابر طالع
زنند واز تولد آن حکم طالع ونفس سایل کنند بجهة سعادت ونحوست وقوة وضعف
اشکال وباز آن نتیجه را بر شکل دوم زنند واز حاصلش حکم مال واعوان وقدوم
غایبان کنند وباز آن نتیجه را بر شکل سیم زنند واز حاصلش احوال برادران و
خواهران واقربا ونقل وحرکت نزدیک را حکم نمایند وبهمین قاعده تا آخر اشکال
شانزده کانه مرعی دارند شیخ ابن الفضل صحایف الرمل آورده که از ضرب
این نتیجه با طالع نفوس مردمان را حکم کنند واحوال اموال ایشان را از حاصل نتیجه
با شکل دوم واحوال برادران وخواهران ونقل وحرکت نزدیک را از حاصل
نتیجه با شکل سیم واحوال غله وزراعت وعمارت وقوه کاریزها یقین وارزانی

مه

يا آنكه ثابت نشود چهار رمل از سيزده وده ويازده وچهارده هر رمل تمام كنند واگر
زياده از چهار احتمال استخراج داشته باشد التفات نكنند پس آن چهار رمل را
بترتيب وضع كنند وچهار وچهار رمل ديگر ازين چهار استخراج كنند مثلا از رمل اول
اوتاد ولد بعه باين ترتيب بردارند كه اول ودهم وهفتم وچهارم باشد ورمل تمام كنند
از هر رمل تا چهار شود پس از چهار اول مثلا امهات رمل اول را با امهات رمل
سيم ضرب كنند وچهار شكل استخراج كنند ورمل تمام كنند پس امهات دوم چهار
اول را با امهات چهارم رمل اول ضرب كنند واز ان نيز چهار رمل تمام كنند دو رمل
ازين چهار رمل بيرون آيد واز چهار رمل اوتاد بهمين دستور دو رمل ديگر تا تمام رسانند
مجموع دوازده رمل باشد نشتماهه اول سال را روز بروز ازين دوازده رمل حكم
كنند پس امهات اوتاد چهارگانه رملها را با هر يك از امهات اصل انقلاب
اول ودوم وسيم وچهارم ضرب كنند وچهار رمل تمام كنند پس بنات چهارگانه
رمل اوتاد را با هر يكى از بنات رمل اصل وانقلابش ضرب كنند وچهار رمل ديگر
استخراج كنند ودر پهلوى آن چهار رمل وضع كنند پس چهار رمل ديگر را از شكلها
شانزده گانه رملها كه اتمام كرده اند بترتيب رملها امهات كنند وچهار رمل
ديگر تمام كنند درين هنگام دوازده رمل ديگر حاصل شده باشد مجموع بيست وچهار
رمل حاصل آيد بترتيب كه استخراج شد ازين رملها هر دو رمل را بماهى دهند دوازده
ماه صورت گيرد كه سيصد وشصت دور باشد وچون آفتاب دور فلك را در مدت
سيصد وشصت وپنج روز وربع روز ناقص يا تام بار حادى متقدمان ومتأخران
قطع ميكنند پس اهل فرس خواستند كه مدت ايام ايشان با آفتاب مساوى افتد
پنج روز اضافه ماههاى خود كردن وآنرا خمسه مسترقه نام كردن پس سيصد وشصت و
پنج روز پس بايد سيصد وشصت پنج شكل بايد استخراج كردن وآن پنج شكل را چهار شكل
از شانزده شكل رمل هفتم تا بيستم بترتيب وضع كنند برين موجب ـ

هفدهم [illegible]

بر دو شكل

الاشكال	الطالعيه	الاسبوعات
[illegible]	[illegible]	[illegible]

الاشكال	الطالعيه	الاسبوعات
[illegible]	[illegible]	[illegible]

[illegible]

بر دو شكل سيم را با چهارم ضرب كنند يك شكل ديگر تولد كنند برين موجب پس مجموع اشكال
سيصد وشصت وپنج شكل گردد احكام ايام يك سال كامل اين سال تا تمام رسد وحضرت
محقق قدس الله روحه بجهة اين احوال ميفرمايند كه استخراج اشكال خمسه مسترقه را

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

[illegible]

فايده در داشتن زنى [illegible]
ودر ديوار وسقف عتبة [illegible]
داخل سقف وقبض [illegible]
الداخل ديوار [illegible]
زنى

[illegible]

رز شکلها شانزدهم از زمل هفدهم و هجدهم و نوزدهم و بیستم ترتیب دهند و یک شکل
دیگر را از ضرب شکل سیم با اشکال چهارم حاصل کنند و بجهة وضع احکام صفایح
چندی بدستور تقویمی ترتیب دهند در هر صفحه پنج جدول بکشند مشتمل بر پانزده
خانه در یکی جدول ایام اسابیع بنهند و در دیگر ایام فرس یا ایام عرب وضع کنند
و در جدول دیگر اشکال وضع کنند و بقیه سطر عرضی را بجهة احکام کشاده تر دارند
و ازین جهة محقق میفرمایند و صفایح چندی مشتمل بر جداول متعدده ترتیب دهند
بعدد اشکال پانزده خانه برین وجه و صورت جدول که محقق تعیین کرده چنین است
بجهة دستور العمل و ازین جدول قیاس باید کردن چنانکه در جدول پیش نموده شد
و چون اشکال سیصد و شصت و پنج شکل درین جدول بدستور که مرقوم شده در صفایح تقویم
الرمل بحسب طالع نوروزی هر کس مرقوم رقم قلم شود نظر کنند که هر شکل ازین اشکال
شانزده خانه رملی بازاء کدام روزی و اسبوعی افتاده هر شکلی را که در هر روزی
از اسبوع افتد حکم علاحده در جدول ایام اشکال نوشته بان حکم در تقویم الرمل
بنویسند و جدول ایام اشکال اینست
فایدة در احکام استادان این نوع استنباط دانسته اند و آن اینست که
شکل اول را که طالع است با آن شکل که دلیل ضمیر است بیامیزد و از هر دو شکل شکلی
تولد کند تا دلیل بود بر صلاح و فساد آن مثلا ضمیر سایل از احوال دولت و
پادشاهی باشد از شکل اول و دهم شکلی تولد کنند و آن شکل دلیل کند و اگر ضمیر
سایل از راه سفر باشد از اول و نهم تولد کنند و اگر ضمیر از امید بود از اول
و یازدهم و هکذا این حکم موافق بود فایدة صاحب مصباح فرموده که بتجربه کردم
و این خیانت که اگر سایل سؤال کند که حال من چون کذرد و جواب شکل اول با ثالث
زنند و شکلی که از آن بیرون آید حکم کنند اگر موجود بود نظر کنند در خانه که باشد تا چه
نیران دارد و چه شکل میطلبند و اگر معدوم بود حال از و بازدانند تا چه امداد
و تمیز کنند در احکام تا خطا نکنند والله اعلم تایید از اهل کتاب بیت

در جداول ایام در کتب یکشنبه یکشنبه

[illegible]

وگر از شهرها و ظاهر شدن نهانیها و آنچه بدین ماند از حاصل نتیجه با شکل چهارم و احوال
فرزندان و سورها و مهمانیها و رسیدن خبرها و رسولان و درستی محبوبان را از حاصل
و نتیجه با شکل پنجم حکم کنند و احوال بندگان و بیماریها و حیوان کوچک و هیچ و ربط
و بستگیها را از حاصل نتیجه با شکل ششم و احوال زنان و نکاحها و شرکتها و سرقتها
و حرکت لشکرها را از حاصل نتیجه با شکل هفتم حکم کنند و احوال خوفها و خطرها و مرگها
و مال میراث و زیان شریکان و مال غایبان را از حاصل نتیجه با شکل هشتم حکم کنند و
احوال مسافران و سفرها و تجارتها و ایمنی راهها و خبرها ار اجیف را از حاصل نتیجه
با شکل نهم حکم کنند و احوال پادشاهی و شغل و عمل و کسبها و احوال مادران و دستاران
و مرگ پسران زاد و مقربان پادشاه و فقها و ائمه دین و برآمدن مرادها و امیدها و سیاحی
و یکی فرزندان در میان سال از حاصل نتیجه با شکل یازدهم گویند و احوال دشمنان و غریبان
و بیماریها با خطر و گرفتار شدن در زندان و احوال زندانیان و ظلم و جور و غلبه کردن
دشمنان و قوة و ضعف ستوران بزرگ را از حاصل نتیجه با شکل دوازدهم حکم نمایند
و بدانکه این هشتم رمل که بترتیب وضع شده از هر رمل شکلها اول را جمع کنند با غایة
الامانی یا با نتیجه او تا در ضرب کنند احکام نفوس خلایق باشند و اگر از هر رمل اول
شکلها دوم بر گیرند و با غایة الامانی یا با نتیجه او تا در ضرب کنی احکام احوال خلایق
باشند و برین موجب تا خانه دوازدهم احکام خانه دوازدهم بیرون آید و فصل دوم را
از دوم رمل ابتدا کنی و بر رمل اول منتهی گردان و فصل سیم را از رمل سیم ابتدا کنی
و بر رمل دوم منتهی گردانند و فصل چهارم را از رمل چهارم ابتدا کنی و بر رمل سیم منتهی شود
هر فصل را در دوازده خانه بشش شکل افتد بدین دستور فایده در احکام مثلا
غایة الامانی را بر طالع فصل ربیع زنند این اشکال شود ⁝ ⁝ ⁝ ⁝ گوییم که در
فصل ربیع دلیلست که نفس هر دو مال بترد مال و نقل و حرکت و شغل و کار با فایده
و حصول مطلوب و رسیدن بمقصود گذرد و گاه گاهی خوف از محل دزدان

و مال غایب و معاملات روی دهد و وجوه شکل غایة الامام را بر دوم ضرب کنی چنین شود

	فصل ربیع		فصل تابستان		فصل خزان		فصل زمستان
۱	[illegible]	۱	[illegible]	۱	[illegible]	۱	[illegible]
۲	[illegible]	۲	[illegible]	۲	[illegible]	۲	[illegible]
۳	[illegible]	۳	[illegible]	۳	[illegible]	۳	[illegible]
۴	[illegible]	۴	[illegible]	۴	[illegible]	۴	[illegible]
۵	[illegible]	۵	[illegible]	۵	[illegible]	۵	[illegible]
۶	[illegible]	۶	[illegible]	۶	[illegible]	۶	[illegible]
۷	[illegible]	۷	[illegible]	۷	[illegible]	۷	[illegible]
۸	[illegible]	۸	[illegible]	۸	[illegible]	۸	[illegible]
۹	[illegible]	۹	[illegible]	۹	[illegible]	۹	[illegible]
۱۰	[illegible]	۱۰	[illegible]	۱۰	[illegible]	۱۰	[illegible]
۱۱	[illegible]	۱۱	[illegible]	۱۱	[illegible]	۱۱	[illegible]
۱۲	[illegible]	۱۲	[illegible]	۱۲	[illegible]	۱۲	[illegible]
	شکل غایة الامام / شکل [illegible]		شکل غایة الامام / شکل نتیجه اوتاد		شکل غایة الامام / شکل نتیجه اوتاد		شکل غایة الامام / شکل نتیجه اوتاد

شکل غایة الامام شکل نتیجه اوتاد [illegible] گوییم که دلیلست که در فصل ربیع مال مردمان بجهت سفر و علاوه دادن و اعوان و انصار و اقربا و شرکت زیاده شود و اغلب اوقات بجهت مال گفتگوی افتد و خوف فوت مال او مصادره باشد و بقیه خانها را بدین قاعده که عوده شد حکم نمایند تا فصل ربیع باتمام رسد پس در فصل تابستان در آیند و همین قاعده مرعی دارند پس از فصل خزان و زمستان شروع کنند و بهمین دستور باتمام رسانند و اگر از حاصل ضرب نتیجه اوتاد با انتقال فصول حکم کنند هم نزد بعضی صحیح باشد و این احکام مستنبط از کتب سابقین است چون تامل شود خرافات و دفاتر جیلان شاهی

[illegible]

و عدد اشکال در خانه شانزدهم

۱۲۱ ۱۲۲ ۱۲۳ ۱۲۴ ۱۲۵ ۱۲۶ ۱۲۷ ۱۲۸ ۱۲۹ ۱۳۰

۱۳۱ ۱۳۲ ۱۳۳ ۱۳۴ ۱۳۵ ۱۳۶

	یکشنبه	دوشنبه	سه شنبه	چهارشنبه	پنجشنبه	جمعه	شنبه	
	احکام	احکام	احکام	احکام	احکام	احکام	احکام	احکام
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	
[illegible]	[illegible]		[illegible] جدول دوازده زاید ...					

[illegible]

الضمیر	مابقی	عدد حصص عنا	الضمیر	مابقی	عدد حصص عنا	الضمیر	مابقی	عدد حصص عنا	الضمیر	مابقی	عدد حصص عنا	الضمیر	مابقی	عدد عنا
علم	٩	٩	خواهر	٣	٢١	کم شدن	٦	٣٣	سفر	٩	٤٥	نقل	٣	٥٧
کمان	٨	٨	کسب	٢	٢٠	تحفه	٥	٣٢	خوف	٨	٤٤	مال	٢	٥٦
ضد	٧	٧	طالع	١	١٩	مقام	٤	٣١	نك	٧	٤٣	نفس	١	٥٥
اندوه	٦	٦	سفر	٩	١٨	نقل	٣	٣٠	کم شدن	٦	٤٢	سفر	٩	٥٤
راحت	٥	٥	خوف	٨	١٧	مال	٢	٢٩	فوذه	٥	٤١	خوف	٨	٥٣
مسکن	٤	٤	مقصد	٧	١٦	نفس	١	٢٨	دفین	٤	٤٠	ابار	٧	٥٢
علم خواننده	٣	٣	مشقت	٦	١٥	دین	٩	٢٧	نقل نزدیک	٣	٣٩	ربح	٦	٥١
کسب	٢	٢	عیوب	٥	١٤	قرض	٨	٢٦	مال و شغل	٢	٣٨	تحفه	٥	٥٠
نفس	١	١	املاک	٤	١٣	نکاح	٧	٢٥	طالع	١	٣٧	مقام	٤	٤٩
			اقربا	٣	١٢	بیماری	٦	٢٤	علم	٩	٣٦	اقربا	٣	٤٨
			مال	٢	١١	تحفه	٥	٢٣	اندیشه	٨	٣٥	مال	٢	٤٧
			جان	١	١٠	منزل	٤	٢٢	مقصد	٧	٣٤	نفس	١	٤٦

واستخراج این احکام را شیخ ابن الفهد زاهد در اصل المرافد آورده که ملاحظه کنند
که شکل که در روزی از روزهای اسبوع افتد اگر آن شکل بروزی که منسوب بدو باشد
افتد حکم بر نیکی آن شکل کنند سعد را بخوبی و نحس را بناخوبی حکم کنند و جمع دیگر برانند
که نظر کنند که شکل کدام کوکب است و روز روز کدام کوکب مثلا اگر شکل مشتری
بروز شنبه افتد که روز زحل است حکم بر بدی و گفت گوی و نزاع کنند و اگر بروز
زهره افتد یا عطارد یا قمر حکم بر خوبی کنند الا آنست که زهره و قمر را در آخر روز نکو
نویسند و در اول ضعف و تشویش و اگر بروز آفتاب افتد اول روز را نیکو نویسند
و آخرش را بزبونی و ضعف جاری کنند و اگر بروز مریخ افتد جنگ و نزاع و ریزش
خون و فسادی امور عرضه دارند و اگر شکل نحس مانند زحل یا مریخ یا ذنب در
روزهای کواکب سعد افتد تشویش و نزاع میانه عرضه دارند و اگر شکلهای نحس در روزهای
نحس افتد تشویش و انقلاب احوال فوق الحد عرضه دارند که البته سایل در آن
روز ناخوش احوال و پریشان بال باشد و این صورت احکام که در جدول افتاده
نقل از شامل الفصول شده و این احکام جاری برین قول نیست معلوم نمیشود که
واضع احکام صورت حکم را از وجه ادا کرده و آنچه داعی در تقاویم رمل از
برای احباب نوشته اکثر برجا قول ابن الفهد و شهاب الدین حسینی مغربی است
که ایشان اجراء احکام بحسب مزاجات یوم نهاده اند والله اعلم بحقیقت الحال
و چون این کتاب مستغنی از نجوم و قواعد تقویمی است در رمال را ناچار است
که غره ماهها معلوم کند تا دانند که کدام ماه تمام و کدام ناقص است در روزنامچه
ثبت کنند و معرفت غره هاء هر ماهی را آنچه ابن آوندی در تذکره النجا آورده معلوم
میتوان کردن فایده چون نقاط رمل را از اول تا پانزده جمع کرده باشی و از
صد و بیست کم کرده در طرح مابقی بعضی دوازده دوازده اختیار کرده اند
و بعضی نه نه و بعضی نظر کنند که شکل طالع شکل فرد است یا جفت اگر فرد باشد

نه نه طرح

نه نه طرح کنند و اگر زوج بود دوازده دوازده و بعضی سیزده را نظر کنند و اگر فرد بود نه نه
و اگر زوج بود دوازده دوازده طرح کنند و بعضی اول را با سیزده ضرب کنند و نظر در
نتیجه کنند اگر نتیجه فرد بود نه نه طرح کنند و اگر نتیجه زوج بود دوازده دوازده طرح
کنند و اگر فرد بود رمل را قطری خوانند و اگر جفت بود رمل را ضلعی نامند رمل قطری
بجهة برآمدن مهمات بتعجیل فایده دهد و ضلعی بجهة توقف و مکس طویل و چون
کلام بدین مقام رسید ختم سخن برین شد که امیدوار از مکارم
شیم اتقیا و محاسن اخلاق فضلا آنست که اگر درین نسخه
بر سهوی یا خللی اطلاع یابند بذیل عفو و اغماض
پوشیده و مخفی دارند و حضرت سید المرسلین
و خاتم النبیین میفرمایند که عفی عن امتی
السهو والنسیان والله المستعان
تمت الکتاب بعون الملک
الوهاب در محرم الحرام
١٢٥٤

مساحت گفته شود بدانکه در مساحت رمل اسرار بسیار است اما عمل مساحت
خیالنست که چون رمل بزدی از اول تا ١٥ نقطه افراد رمل را جمع کن و این مجموع را
از ١٢٨ کم کن آنچه ماند عدد نقطهای رمل باشد اگر استخراج ضمیر خواهی کرد ازین
مابقی ١٢ ١٢ طرح کن آنچه بماند بجانها قسمت کن و بان خانه که رسد آن شکل گیر کن
و باز نقطه آتش و خاک تا ١٥ ابر گرد ... ٩ ٩ طرح کن از آنجا که نقطه تمام شود
آن ... کن و از آن هم دو شکل شکلی پیدا آور و آن شکل را به بین که چندم
اول است از روی اشکال بیوت که آن شکل از بیت ضمیر است گویند در ضمیر مثلث
طریقه معتبر است اول با ١٣ و ٣ با ١٤ و ٨ با ١٥ و ١٠ با ١٦ ابزن و ازین چهار شکلی

دو شکل بیرون آورد و از آن دو شکلی دیگر [illegible] ضمیر آن ... بود والله اعلم

باب در تسییر نقطه شکلی که در میزان است اگر نصرت الخارج باشد نقطه باد برانند
و به بینید که بدست راست میرود یا بدست چپ اگر بدست راست میرود به ۱۳ آید
واز سیزده به ۹ یا به ۱۰ اگر به ۹ رفت باول رود یا به ۱ و اگر به ۱۰ رفت به ۲ رود یا به ۳
اگر نقطه آنجا معدوم شود و معنی معدوم آنست که نقطه فرد زوج گردد و اگر امهات معدوم
نشود نقطه نقل کند به بنات و اگر آنجا نیز معدوم نشود نقل کند به پانزدهم و اگر آنجا نیز
معدوم نشود نقل میکند به ۱۶ و در آن شکل معدوم شود آن شکل را به بین که چندم اول
است از دوازده بیوت اگر در ۲ معدوم شود ضمیر از نفس باشد اگر در پنجم معدوم
شود ضمیر از مال باشد و اگر در ۳ معدوم شود ضمیر از برادران و نقل باشد و اگر در ۴
معدوم شود ضمیر از پدر و املاک باشد و اگر ۵ معدوم شود ضمیر از فرزند و ایلچی
باشد و اگر ۶ معدوم شود ضمیر از بنده و رنجوری و گریختن باشد و اگر ۷ معدوم شود ضمیر از
زن و ابناء و ضد باشد و اگر ۸ معدوم شود ضمیر از مرگ و میراث و خوف باشد و اگر
۹ معدوم شود ضمیر از علم و سفر و خواب باشد و اگر ۱۰ معدوم شود ضمیر از سلطان و مادر
و عمل باشد و اگر ۱۱ معدوم شود ضمیر از امید دوستان و سعادت باشد و اگر ۱۲ معدوم
شود ضمیر از دشمن و شقاوت و زندان باشد و اگر ۱۳ معدوم شود ضمیر شاهد نفس باشد حکم
و اگر در ۱۴ معدوم شاهد چهارم ضمیر باشد و اگر در ۱۵ معدوم شود شاهد هفتم باشد و اگر در
۱۶ معدوم شود شاهد دهم باشد و باز اگر نقطه از ۱۵ چپ رود ۱۴ رود و از ۱۴ به ۱۱ و یا ۱۲
و از آنجا به بنات و از بنات با امهات و از امهات به ۹ یا به ۱۰ و از آنجا به ۱۳ و از
آنجا ۱۵ و از آنجا به ۱۶ پس هرچه که معدوم شود به بین که چندم اول است از روی
شکلی بیوت یا دیگرها و بدانکه نقطه راندن از شش مواضع است چنین است از نصرت
الخارج نقطه باد برانند و از نصرت و از نصرت الداخل نقطه خاک و از قبض الداخل
و عقله هم نقطه خاک و از قبض الخارج نقطه آب و از طریق هم نقطه آب و جماعت
در نقطه راندن نباید که در هیچ نقطه فرد موجود نیست و مساحت باید کرد و بعد ازین

بعضی از علما احوال ... بسیار

بسم الله الرحمن الرحیم

شارح ... از ... اوتاد ...

بدانکه خانهای رمل چهار خانه را اوتاد خوانند یعنی معتمد و مرصد بیوت مذکوره
گویند از آنکه وتد در لغت میخ را گویند که قوام و استحکام بیوت بوی بود و در
اصطلاح این فن خانهای خوانند از بیوت دوازده گانه که مقابل یکدیگر باشند
بحسب شرق و غرب و فوق و تحت یعنی هر یکی از ین مقیم دیگری بود نزد اشکالیان
و نزد اهل نقطه خانهای امهات بود بترتیب عناصر آتش و باد و آب و خاک
و چون هر یکی ازین بیوت بمنزله رکنی از ارکان عالم و تجزء طبیعی اصلی خود ند مهر اینه
اوتاد باشند چنانکه ارکان عالم مرکب از عناصر اربعه اند و عناصر اربعه بمنزله وتدی
اند که قوام و استحکام عالم بوی است و آن یکم و چهارم و هفتم و دهم است ذکر
اوتاد را حضرت محقق طوسی قدس سره بترتیب امهات و بنات و منطقه
نموده و در بعضی نسخ بترتیب عناصر مذکور است که اول و دهم و هفتم و چهارم
و هر دو نوع صحیح است لیکن اول اشهر است از آنکه ذکر اوتاد بطریق و ترتیب
استخراج اشکال رمل است اول را که طالع است وتد اول و وتد شرق گفته بجهت
بودن او خانه ابتدا و خانه آتش و چهارم را وتد الارض و وتد التراب گفته اند
بجهت بودن این وتد بطبع خاک و هفتم را وتد الماء و وتد الغارب نامیده اند بجهت
بودن این وتد بطبع آب و مقابل بودن او با طالع و مقابل طالع غارب است
و دهم را وتد السماء و وتد الهوا اطلاق کرده اند بجهت بودن این وتد در مقابل ارض
و مقابل زمین آسمان است و بمرتبه هوا و طبع هوا است و اوتاد بطریقی که ذکر شده
بمذهب اشکالیان است و بمذهب اهل نقطه ترتیب امهات است اول وتد
آتش است دویم وتد باد است سیم وتد آب است چهارم وتد خاک است و جمعی
برآنند که وتد هر خانه باشد که متعلق بسؤال سایل باشد خواه وتد باشد و خواه
مایل و خواه زایل پس بنا برین قول وتد هر خانه بود که متعلق بسؤال بود و دویم
مایل آن بود و سیم زایل آن بود و این ضعیف است از آنکه اوتاد زیاده از چهار

بشود و دلالت بر حال کنند یعنی اوتاد مذکوره ازین جهت که بمزاج اصلی و طبیعی
خودند و مبداء مایل و زایل اند بزمان حال تعلق دارند از انکه حال اول زمان
تدریجی است یا دفعی است که از سیر ملک الافلاک حاصل میشود و اوتاد اول مایل
و زایل اند پس مبداء زمان بمبداء اشیاء نسبت دارد با انکه اوتاد اقوی بیوتند
چنانکه حال اقوی زمانست از حیثیت وجود نسبت باوتاد دارد و اقوی البیوت
اند از انکه عناصر بیوت دوازده کانه بر سه نوع اند از آتش و باد و آب
و خاک مثلا بیوت آتش اول است و پنجم و نهم و بیوت باد دویم است و ششم
و دهم و بیوت آب سیم است و هفتم و یازدهم و بیوت خاک چهارم است
و هشتم و دوازدهم آتش اول آتش است در مرکز آتش و آنرا وتد گفته اند
و آتش پنجم آتش است در مرکز باد و آنرا مایل گفته اند و آتش سیم آتش
است در مرکز آب و آنرا زایل گفته اند و باد و آب و خاک نیز چنین است و باد در
مرکز بادست یا در مرکز آبست یا در مرکز خاک و آب نیز در مرکز آبست
و آب در مرکز خاکست و آتش در مرکز آتش و خاک در مرکز خاک و خاک در مرکز
خاکست و خاک در مرکز آب و خاک در مرکز باد پس آتش و باد و آب و خاک
که در مرکز خود باشند اقوی خواهند بود از آتش و باد و آب و خاک که در مرکز مایل
یا مخالف باشند و چون اوتاد اربعه هر یکی بمرکز خودند از ان جهت حضرت محقق
میفرمایند که اوتاد اقوی البیوت اند از انکه دو قوت دارند در مرکز خود و باول مرتبه
خودند کی آتش در آتش و باد در باد و آب در آب و خاک در خاکست و زیادتی در سهم
آورده که اوتاد اقوی البیوت اند از انکه بذات و طبعت اصلی خودند در مرکز خود
مثلا خانه اول وتد جمیع خانهای آتش است و پنجم مایل است و نهم زایل است و
خانه چهارم وتد جمیع خانهای خاکست و هشتم مایل است و دوازدهم زایل و خانه
هفتم وتد جمیع خانهای آبست و یازدهم مایل است و سیم زایل است و دهم وتد

جمیع خانهای بادست و دویم مایل است و ششم زایل است کوئیم اول آتش که بمرتبه
خودست بذات و طبعت خودست و بذات و طبعت خانه مضاعف میشود از
انچه اقوی است نه بجهت انکه در مرکز خودست و الا بایستی که آتش پنجم نیز اقوی میبود
از انکه در مرکز خودست و بطبیعت خود و دیگر انکه تقسیم اوتاد و مایل و زایل بنوعی
که ذکر نموده بطریق مذهب اهل نقطه است از انکه ایشان اوتاد را بترتیب امهات
نهاده اند و مسلک او بطریق بطریقه اهل نقطه است و چهار دیگر را مایل الوتد خوانند
بجهت میل ایشان بطبیعت وتدی از انکه بیک طبیعت موافق وتدند و بعد وتدند
و مراد از مایل الوتد بیوت باشند که واسطه باشند میان وتد و زایل بلا انکه اوتاد که
که موافق باشند بمذهب انقاط و نقطه اول و چهارم است که بطبع و مذهب وتدند
اما در هفتم و دهم خلاف است بین فریقین هفتم وتد اکثست نزد انقاط مایل الوتد
سیم است نزد اهل نقطه و دهم که وتد السماست نیز دار باب انتقال زایل الوتد
است نزد اصحاب نقطه و خلاف بینهما بجهت آنست که انقاط اوتاد را بطریق ارکان
عالم نهاده اند که مشرق و مغرب و فوق و تحت باشد و نقطه اوتاد را بطریق عناصر
اربعه و بترتیب مراتب ایشان نهاده اند و وضع اوتاد بطریق وضع عالم اولی
است که محسوس و مرعی است بخلاف کواه عناصر از انجهت محقق قدس الله روحه بمذهب
بطریق اوتاد را انقاط نهاده است چه اکر احکام رملی بمشابهت او ضاع عالم است
و آن دویم و پنجم و ششم و یازدهم است مایل الاوتاد در اربعه یکی دویم خانه است که مایل
الوتد دهم است که وتد السماست و دیگری پنجم خانه است که مایل الوتد اول است که وتد
مشرق است و دیگری هشتم خانه است که مایل الوتد چهارست وتد الارض است و دیگری
یازدهم خانه است که مایل الوتد هفت است که وتد غرب است و بمذهب اهل نقطه یکی
پنجم است که مایل الوتد اول است و دیگری ششم است که مایل الوتد دویم است و دیگر هفتم
است که مایل الوتد سیم است و دیگری هشتم است که مایل الوتد چهارم است و اوتاد و مایل و زایل

چهار دیگر را از زوایل ... دوازده خانه مذکوره مایل ... الوتد خوانند

بدین نسق است و بطریق امهات و بنات و منطقه است و دلالت بر مستقبل
کنند بجهت انکه دویم اوتاد خود اند و مستقبل دویم حال است یا بجهت انکه این خانها در
پس وتدند و مستقبل در پیش حال است یا بجهت انکه این خانها بیک طبیعت
موجودند و بیک طبعت معدوم و مستقبل نسبت بماضی موجود است و نسبت
بحال معدوم پس بحسب معنی مایل الاوتاد مناسبت مستقبل نسبت بماضی
موجود است و نسبت بحال معدوم پس بحسب معنی مایل الاوتاد مناسبت بمستقبل دارند
از انجهت دلالت بر مستقبل کنند و اوسط البیوتند بجهت انکه بیک طبیعت موافق
وتدند و بیک طبیعت مخالف وتدند در طبعت بحد وسط باشند در قوة یا انکه
واسطه اند میان وتد و زایل اما اظهر آنست که اوسط باشند در قوة و کلام محقق نیز
مشهور است براین از انکه اوسط را در مقابل اقوی البیوت آورده است و چهار دیگر را
زایل الوتد خوانند بجهت زایل بودن ایشان از قوه طبعی خود که آتش نهم و باد ششم
و آب سیم و خاک دوازدهم است از انکه هر یک در سیم مرتبه وتدی خودند و سیم مرتبه
آتش آبست و سیم باد خاکست و سیم آب آتش است و سیم خاک بادست
پس هر یک ازین زایل بمرتبه باشند که بهر دو طبیعت خود زایل باشند و بمذهب اهل نقطه
نهم زایل آتش و دهم زایل باد و یازدهم زایل آب و دوازدهم زایل خاک
بود و بدین نسق در سیم خودند از انکه امهات اوتاد است و بنات مایل و منطقه
زایل است و منطقه سیم امهات است پس هر یک از عناصر آتش و باد و آب
و خاک در سیم خود باشند و بهر دو طبعت زایل بود و ازین جهت زایل الوتد نامند
اند و دلالت بر ماضی کنند از انکه ماضی منقضی و زایل است از محل حال و استقبال
یا زایل اند از طبعت اصلی خود یا زایل اند از مرتبه وتدی و مایلی و اضعف البیوت
اند از انکه از قوة وتدی و مایل الوتدی افتاده اند و بعد میان ایشان و وتد
بنهایت رسیده است پس هر یکی از عناصر در سیم مرتبه خودند و از هر دو طبیعت

خود قاصرند و زایل از انکه در محل ضدند پس اضعف البیوت باشند
و ازین خانها چهار خانه را زواید و شواهد اربعه خوانند یعنی ازین خانهای شانزده
کانه از انکه دوازده کانه را بحسب وتد و مایل و زایل ذکر نموده است و نام
برده پس مراد ازین خانهای شانزده کانه بود و آن سیزده و چهارده و پانزده
و شانزده است که زواید ند از دور فلکی از انجهت زواید خوانند یا بجهت
انکه زایدند از چهار اوتاد و چهار مایل و چهار زایل شواهد ند بجهت انکه سیزده
محل حیز انتقال عرضی امهات است زوج بر زوج و فرد بفرد و چهارده
محل حیز انتقال طول امهات است زوج بزوج و فرد بفرد و پانزده محل حیز
طول انتقال امهات و بنات است فرد بفرد و زوج بزوج و شانزده محل حیز
نتیجه پانزده و اول است فرد او زوجا پس سیزده و چهارده و پانزده و شانزده
از جمله شواهد باشند از انکه شهادت هر عنصری مثل آن عنصر در درستی و راستی
تمام دارد با انکه چون سیزده مرکزی آتش و تحت الید طالع است که آتشی است
پس شهادت سیزده با اول شهادت توافقی باشند و شهادت چهارده
هر چهار نه از رهگذری توافقی باشد بلکه از جهت بودن هر یکی مطلوب دیگری بر
یکدیگر شاهد باشد از انکه چهارده مطلوب رمل است و چهار مطلوب چهارده است
از انکه هفتم اوست و باز چهارده مطلوب چهار است از انکه امید اوست و پانزده
با هفت شهادت من حیث المقصد است از انکه هفت مقصد حاضر است
و پانزده مقصد مسافر است و شهادت شانزده برده از طرف مطلوب است
از انکه ده امید شانزده است و شانزده مطلوب ده است و بعضی شانزده را
شاهد چهار داشته اند و چهارده را شاهد ده و این هنگام بینهما بطبیعت باشد
که آتش شریک آتش و باد شریک باد و آب شریک آب و خاک شریک خاک
بود و ازین جهت که نهاده بشرکت طبعت است حضرت محقق رحمه الله میفرماید

که سیزده را شریک اول خوانند من حیث الطالع ونفس طالع و طبیعت ناری
که بایکدیگر شرکت دارند و چهاردهم را شریک چهارم دانند از انکه هر یکی
محل مال غایب اند چهار محل مال مدفون است و چهار محل مال غایب بود
و پانزده را شریک هفتم از انکه هفت خانه غایب حاضر است و پانزده خانه
غایب مسافر بود و شانزده را شریک دهم از انکه شانزدهم غایب است
و دهم حاضر پس شانزده را با ده شرکت عددی بود و سیزده را وتد الوتد
خوانند و وتد الوتد گوفتن میخی در محل میخی بود بجهة استواری و مراد اینجا بقوت
یافتن خانهای وتدی بود از روی شرکت طبیعت باطریقت بجا نهای زواید
مثلا هر یک از خانهای زواید یک وتد از اوتاد اربعه را وتد باشد و وتد الوتد
اول یا دوم یا سیم یا چهارم اول را وتد الوتد آتشی دوم را وتد الوتد بادی سیم را
وتد الوتد آبی چهارم را وتد الوتد خاکی گویند و وتد الوتد در اشکال واقع شدن
شکل خانه سیزدهم بود در اول و واقع شدن شکل اول در سیزده و آمدن شکل چهارم
در چهارده و چهارده در چهار و قایم شدن شکل هفتم در پانزدهم و پانزدهم در هفتم
و مقام کردن شکل دهم بود در شانزدهم و شانزدهم در دهم بحسب دایره بیوت
یا بغیر از دوایر مشهوره لکن انچه شهرت دارد و وتد الوتد مسکنی است و هر یکی
از اقسام وتد الوتد صاعد و هابط میباشند و آمدن ... در پانزده اگرچه ممکن
نیست از انکه شکل طاق در میزان صورت نگیرد لکن چون ... در پانزده آید نقطه
آتش با آب خانه معقود گردد صورت ... گیرد پس ... در پانزده وتد الوتدی
هابط دارد و ... در هفتم وتد الوتد صاعد و ازین خانهای هشت خانه را ناظره
خوانند مراد محقق قدس الله روحه ازین خانها میتواند بود که خانهای دوازده کانه
باشند و میتواند بود که شانزده کانه بود و از انکه خانها شانزده کانه را نیز بیکدیگر
نظر می افتد لکن نظر بحسب اصطلاح بودن اشکال هشت کانه است در رمل

اینکه

اینکه در اول و سیم و ۴ و ۵ و ۷ و ۹ و ۱۰ و ۱۱ انجانه اول ناظر باشند و بحسب تزاید
این اعداد و تزاید او راجعا تا دوازده نظرات با بیوت و اشکال باشد پس
نباید از دوازده را نظر اطلاق نکرده اند و اگرچه بیوت و اشکال میتواند بود
که بهمین عدد در بقیه خانها واقع آیند و چون این مقدمه معلوم شد بدانکه نظر در
عرف انچه در مقابل بصر اید بجد وسط که در غایت قرب و نهایت بعد نباشد و در
علم نجوم بودن دو کوکب است در دو برج یک درجه و دقیقه اگر یکی از ان سیم دیگر
بود یا یازدهم آنرا نظر تسدیس گویند بجهة انکه بعد بینهما سدس فلک است و اگر
یکی از ان در چهارم یا دهم دیگری باشد آنرا نظر تربیع نامند بجهة انکه بعد بینهما
ربع دور فلک است و اگر یکی از ان پنجم یا نهم دیگری بود آنرا نظر تثلیث خوانند
بجهة انکه بعد بینهما ثلث فلک است و اگر یکی هفتم دیگری بود آنرا نظر مقابله گویند
بجهت بعد بینهما مقابل اسم اند و اگر دو کوکب در یک برج یک درجه و دقیقه
باشند آنرا مقارنه گویند و نظر مقارنه در رمل صورت نگیرد از انکه بیوت
رملی فرضی است و در خارج وجود ندارد لکن مقارنه در رمل شکلی را گویند که
در پهلوی دیگری افتد اگر هر دو سعد باشند قران سعدین گویند و اگر هر دو نحس
باشند مقارنه نحسین گویند و اگر یکی سعد و دیگری نحس نیم سعد و نیم نحس گویند
و سعی در زند احکام دوازده کانه را بطریق مقارنه نهاده و آن احکام خالی از
صواب نیست و زمخشری در کامل الصناعه در تعریف نظرات رمل چنین
فرموده که بودن اشکال است یا نقاط بطریق توالی یا غیر توالی بحیثی که هر یکی
از ان در سیم دیگر را یا چهارم دیگر یا پنجم دیگر باشند بطریق ایمن یا ایسر یا در هفتم
هم باشند در کشف الرموز اورده که قران و مقارنه در نجوم جمع آمدن دو کوکب
است یا زیاده در یک برج یک درجه و یک دقیقه و در اصطلاح رمل جمع آمدن
شکلهای آتشی و بادی مراتب ساکنین بود در محل شکلهای آبی و خاکی

و خاکی مراتب ساکنین و بمذهب ارباب نقطه واقع شدن و جمع آمدن نقاط
همشکانه آتشی و بادی بود در محل نقاط آبی و خاکی همشکانه خط
سکینی یا شکلی غیر سکینی یا واقع شدن عناصر اربعه هر مرتبه بود در محل همان مرتبه
دیگری خواه موافق یا مصادق و خواه مخالف بشرط انکه در یک شکل یک مرتبه
نباشند مثلا بادی ... که با داول است قران ندارد با خاک اول خود پس از
انکه هر دو در یک شکل اند و با دی دوم که در ... است قران ندارد با خاک در
... است از انکه هر دو در یک محل اند در اسلک ممالک ابن الفالک اورده که
هر شکلی که بحسب عنصر مساوی دیگر عنصر بود در محل سکن آن عنصر قران دارد چون
... با ... که هر یکی ازین دو شکل بریک عنصر اند و چون ... و ... و چون ... و ... و چون
... و ... و چون ... و ... و چون ... و ... و چون ... و ... و چون ... و ... و این قاعده
در قران چندان اشتهاری ندارد و انچه شهرت تمام دارد آنست که ناری ... و جمیع
ناریها که بعد از او باشند در دایره سکن در خانه سیم و نهم و ۱۱ و ۱۲ و ۱۵ و ۱۶ قران
آتش و آب دارد از انکه درین خانها اشکال آبی باشند که در ایشان نقاط آب
بود و بر همین قاعده بادی ... و جمیع بادهای که بعد از او باشند در خانه ۴ و ۶ و
۷ و ۱۱ و ۱۳ و ۱۴ و ۱۶ قران باد و خاک دارند بعضی بحسب خانه و شکل و بعضی
بحسب شکل و آب ... و جمیع نقاط آبی که بعد از او باشند در اول و ۳ و
۵ و ۶ و ۱۰ و ۱۲ و ۱۳ و ۱۶ قران آب و آتش دارد و مستولی البیت و
خاکی ... و جمیع نقطهای خاکی که بعد او باشند در دوم و ۵ و ۸ و ۱۰ و ۱۲ و ۱۴
و ۱۵ و ۱۶ قران خاک و باد دارد و مستولی خاکی است و هر نقطه که با نقطه مسالم
یا مصادق قران کند آنرا زیاده اعتباری ننهاده اند و از انجهة قران
شکل آتشی را با شکل بادی قران سعدین گفته اند و همچنین قران آتش را
با خاک و باد را با آب و آبرا با خاک نشان قران سعد داده اند و قران نقاط

خجالست

خجالست که آتش اول را با آب اول و آتش دوم را با آب دوم و قس علی هذا
آتش هشتم را با آب هشتم قران کلی نهاده اند و باد اول را با خاک اول و باد دوم را
با خاک دوم تا خاک هشتم قران اعتبار کرده اند و بر همین قیاس هر نقطه از نقاط را
با مرتبه مخالف آن نقاط قران داده اند و بعضی قران را بحسب مصادقت و مسالمت
فرق نهاده اند و همه حکمی بر اختلاف کرده اند مثلا هر گاه ... در ۸ آید قران آتش
و باد بود و ... در ۵ آید قران باد با آتش بود و هر گاه ... در عاشر آید قران خاک با
باد بود و هر گاه ... در هفتم آید قران باد با خاک بود و معرفت قرانات یکی از
معظم حالات رمل است مثلا شخصی سوال میکند که دشمنی دارم بر او غالب میشوم
یا نه بدین موجب رملی زدیم نقطه آتش میزان ... به ... رسید قران آتش و خاک بود
نظر کردیم در مراکز آتشی که اول و ۵ و ۹ و ۱۳ باشد و نظر کردیم بمراکز خاک که
۴ و ۸ و ۱۲ و ۱۶ باشد عنصر خاک غالب بود بر عنصر آتش گفتیم چون خاک کینی
دشمن غالب آید و نقطه اول سایل را بود و نقطه دوم مسئول را بود و این شیوه را
عزیز باید داشت و ازین قرانات که ذکر کردیم فساد کلی قران باد و خاک بود و
عزیزی در قران باد و خاک میگوید شعر باد و خاک ار بهم آیند در قران ... زان قران
افتد فساد اندر جهان ... کر فتند در ام شاهان این نظر ... کشور شاهی شود زیر و زبر
و صاحب منهاج در باب آتش و آب گفته شعر گر فتند اندر قران با نار و آب
آتش افروز د بسوز د شیخ و شاب ... رنج بد صد آورد در درد و عنا ... نیست دروی
در در اروی دوا و بالجمله احکام قرانات و نظرات در رمل معتبر است رمال
باید که ازو غافل نباشد پس نظرات رملی باعتبار قرانات پنج باشند تسدیس
و تربیع و تثلیث و مقابله و مقارنه شکلی بشکلی که صاحب ان محل باشد و خاصیت
این نظرات چنانچه اهل تنجیم یافته اند تسدیس نیم دوستی و تربیع نیم دشمنی و تثلیث
تمام دوستی و مقابله تمام دشمنی باشند و مقارنه با سعد سعد و با نحس نحس بود و

غالب مغلوب

نظرات خانه اول و شکل اول وسیم وچهارم و پنجم وهفتم ودهم ویازدهم باشد
اول وسیم را تسدیس ایمن واول ویازدهم را تسدیس ایسر واول وچهارم را
تربیع ایمن واول ودهم را تربیع ایسر واول و پنجم را تثلیث ایمن واول و
نهم را تثلیث ایسر خوانند وهفتم را مقابله ومقابله ومقارنه یکی باشد
وانکه محقق مقارنه را اعتبار نکرده است از انکه حلول شکلی در شکلی در
حال واحد بمحل واحد محال است پس نظرات هشت باشد بدانکه بعضی
رسایل نظرات شکلی ومحلی را فرق نکرده اند خانه را بر شکل وشکل را
بر خانه همان کفته اند که محقق طوسی رحمه الله ذکر کرده وبعضی هر شکل را
نظری نهاده اند بغیر انچه محقق ذکر کرده وابو یعقوب سکاکه در سر الاشکال
نظرات هر خانه وهر شکل از اشکال دوازده کانه را نظری نهاده ومحمد
زناتی هر نقطه از نقاط را نظری نموده بدین موجب وهر شکل از ان اشکال
دوازده کانه را در خانهای دوازده کانه نظرات بدین وجه است وهر نقطه از
نقاط هشتکانه را در مراتب هشتکانه نظر برین صورت واقع است باندک
تامل توان رسید وچون حضرت محقق خانهای ناظره را ذکر نموده بیان

خانه	مـ...	تسدیس	تثلیث	مقابله	تثلیث	تربیع	تسدیس	مقابله
١	٣	٤	٥	٧	١١	١٠	٩	٧
٢	٤	٥	٦	٨	١٢	١١	١٠	٨
٣	٥	٦	٧	٩	١	١٢	١١	٩
٤	٦	٧	٨	١٠	٢	٢	١٢	١٠
٥	٧	٨	٩	١١	٣	٢	١	١١
٦	٨	٩	١٠	١٢	٤	٣	٢	١٢
٧	٩	١٠	١١	١	٥	٤	٣	١
٨	١٠	١١	١٢	٢	٦	٥	٤	٢

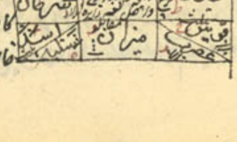
مقابله	ز	ح	ط	ی	یا	یب
تثلیث	ط	ی	یا	یب	ا	ب
تربیع	ی	یا	یب	ا	ب	ج
تسدیس	یا	یب	ا	ب	ج	د
الیمین	ز	ح	ط	ی	یا	یب
مقابله	ز	ح	ط	ی	یا	یب
تثلیث	ه	و	ز	ح	ط	ی
تربیع	د	ه	و	ز	ح	ط
تسدیس	ج	د	ه	و	ز	ح
تربیع	ا	ب	ج	د	ه	و

غیر ناظره را چنین میفرماید که چهار خانه دیکر را ساقط خوانند وچهار خانه
از بقیه خانهای ناظره ساقط خوانند بجهة سقوط این بیوت اربعه بر نوعی نظر و

ودرک

و درک بصر وان دویم و ششم و هشتم و دوازدهم باشند و اول ان ساقط دویم است که بمنزله
نهایت قرب واقع است ودر نظر نمی اید ودویم ان ششم است که هم بمنزله نهایت
قرب است وسیم وچهارم ان هشتم ودوازدهم است که در نهایت بعد است بواسطه
غایت بعد بزرک در نظر نمی اید وخانهای ناظره را قوی خوانند یعنی اقوی از
ناظره بدانکه بعضی خانهای ناظره اوتادند واقوی از جمیع بیوتند وبعضی دیکر
از خانهای ناظره مایلند وانها اقوی از زایل ناظره اند وبعضی دیکر زایل ناظره
اند وانها اقوی از مایل غیر ناظره اند پس ازین قول قطعا توهم تناقض نیست
که کور دل نسبت بمحقق اعتراض میکند که قبل ازین زایل را اضعف البیوت
خوانده والحال اقوی میخواند ومایل را اوسط البیوت نموده والحال اضعف
البیوت مینماید چون دانستی که شی باعتبار حالتی اقوی وباعتبار حالتی دیکر
اضعف میتواند بود پس اوتاد باعتبار انکه با طبیعت اصلی اند ومرتبه ناظری
دارند اقوی از جمیع خانها باشند ومایل بجهة انکه بر یک طبیعت اصلی است
وزایل از هر دو طبیعت زایل است پس بدین جهة اقوی از زایل باشد وزایل
باعتبار انکه ناظر باشد قوة نظری زیاده از قایم بود بر یک طبیعت اصلی
است از انکه درک نظر بسبب بلندی قدر است وعدم نظر بسبب پستی قدر
است پس هر یک ازین مایل وزایل بجهت اقوی باشند وبجهة اضعف ودر
تناقض اتحاد جهة میباید پس اتحاد بزرکان تناقض نتوان کرفت وساقط را
اضعف خوانند چون معلوم شد که اضعف بودن خانها نسبت بناظره است
پس زایله ناظره اقوی باشد نسبت بغیر ناظره ومایل الوتد غیر ناظره اضعف
باشد نسبت بمایل ناظره جهت وجود طبیعت اصلی وقوة ناظری او پس خانهای
ناظره اضعف باشند از ناظره باضافه خودش وچون قوت وضعف خانهای
معلوم شد مناسب است که حکم بوضع بیوت دوازده کانه بنمائیم تا مبتدی را

دستور باشد در احکام در مطالع المطالع ابو المعشر بلخی چنین اورده که چون خواهی
که ضمیر کسی بدانی ومطلوبش را بطریق حصول ولاحصول دریابی زایچه بکش مشتمل
بر دوازده خانه بدین وجه ونظر کن بان روز که سایل نیت میکند که بکدام
کوکبی متعلق است وبان ساعت که بان کوکب نسبت دارد پس بفرما که انکشت
بر یک خانه نهد ازین خانهای دوازده کانه بهر خانه که انکشت نهد ببین که ان
خانه وتد است یا مایل یا زایل ودر چندم ساعت آن روز حصه آن کوکب میشود
مثلا انکشت بر حوت نهاد بروز شنبه در اول ساعت چون زایل بود وحوت
ساعت ناظر بود بیازده وده کوئیم سئوال از مال ضایع شده دارد وارز
زمان کذشته میپرسد ونقل وحرکت چکونه شود مفتم حوت سنبله است وخانه
زایل است کوئیم این مال بجهة شرکت قصور یافته ومال بدست خلل یازند
است که بر فسوق وبرقی است وبدست نیاید ونقل وحرکت واقع شود ودران
فایده باشد ونقل وحرکتش بسوی شمال افتد وبر همین روز اکر در ساعت
دویم انکشت بر حوت نهند صاحب زمان با طالع مشتری باشد کوئیم سئوال
از پدر واملاک است وقصد وطن ومسکن کند واین جمله نیکو باشد بدانکه هر خانه
که متعلق سئوال شود دویم ان مال وسیم نقل وحرکت وچهارم ملک واسباب
باشد بدین موجب تا اخر وبدین قاعده ابو معشر تمامی ضمایر واحکام توان
دانست وبعضی این احکام را استاره طالع خوانند چون منسوبات خانها
معلوم شد منسوبات اشکال بیان کنیم چون احکام رملی موقوف است بانکه
بداند که سئوال سایل بکدام خانه
از خانهای دوازده کانه یا شانزده
کانه تعلق دارد پس در اول نظر بمنسوبات
خانها باید نمود وچون اشکال ونقاط



منسوبات اشکال

کهدران

که دران خانها افتد دلیل حصول ولاحصول منسوبات آن خانها باشند بجهت سعادت
ونحوست وبودن در حظ از حظوظ یا بودن در مقام ضعف ونکبت پس منسوبات
اشکال بکواکب میباید که سعادت ونحوست معلوم کردد وداخل وخارج
وثابت ومنقلب میباید که در معرفت حصول ولاحصول مطالب بتقدیم رسد
وحظوظ وضعف اشکال میباید که شهادت باسانی یا دشواری مهمات
معلوم کردد وقدر وقوة وضعف ونکبت اشیا دانسته شود وانکه مطلوب
ومقصود در چه وقت وچه روز وچه هفته وچه ماه وچه سال بحصول آید یا نیاید
ونام ونسبت سایل یا مطلوب ومقصود در چه حرف باشد از حروف تهجی
وانکه معروف است حکم هر خانه از خانهای معلوم رمال کردد بوجه بصیرت
موقوف بدین پنج دایره است که ذکر مینماید وابتداء اشکال بترتیب
شکلی دایره مغربیان نهاده اند از انکه احکام اهل مغرب پسندیده تر
ودرست تر است از غیر ایشان وماشاءالله مصری که اعجوبه زمان ونادره
جهان بوده از اهل مغرب است واختیار کردن محقق این دایره را بر دیکر دوایر
از انست که تسمیه دایره بر وجه تحقیق است از انکه دایره شکلی مدار اشکال
است بر چهار ربع که در هر ربع او دو اتش ودو باد ودو اب ودو خاک بود واین
دایره جنسی است وترتیب این دایره همان دایره بروج است الا انستکه در
شش شکل شکلی ازوی خلاف شده است از انکه ربع اول بروج فرد الفرد بود
وربع دویمش فرد الزوج نبود از انکه ... داخل زوج الزوج است پس ... را
از چهارده به پنج اوردند و... را از سیزده به شش و... را سیزده بردند و... را
چهارده تا ربع فرد الزوج وزوج الزوج با تمام رسد وچون ربع سیم زوج
الفرد بود بترتیب بروج همان اسلوب اختیار کردند ونقل ... در پانزده و
... در ١٦ بنا بران بود که خانه ١٥ انتهای بیوت بود منتهای اشکال را بوی

دایره مغربیان

دادند و نیز که شکل خاکی بود در خانه خاک افتاد دایره مغربیان حاصل آید
و چون این دایره بطریق اعداد بود از اینکه اعداد یا فرد الفرد باشند یا فرد
الزوج و یا زوج الفرد باشند یا زوج الزوج بنابرین استادان این علم احکام
عدد را ازین دایره کردند و این دایره را دایره ثمنی نیز گفته اند از آنکه
از هر دوی این دایره که در یکدیگر ضرب کنی نتیجه نیز تولد کند که منسوب
با فتاب است نیز سعد منقلب است منسوب بزهره و عشق بازی و لهو و طرب و
فرزند بدو تعلق دارد یعنی صورت دو فرد و یک زوج و فرد در عرف این
فن مسمی به نصرة فرج است بجهة آنکه من حیث الصورة بنهال تازه و شاخ گل شکفته
مانند است که نشان نیز دارد یا بجهة آنکه ~~من حیث الصورة~~ آتش و باد
که صورت عاشق و معشوق است در برابر دو آتش را که با آب دشمنی است
مرده و خاک از دشمنی باد بدور افتاده و باد ناصرش مرده و این حالت
نشان نصرت است هر کجا افتد پس تسمیه نیز بدین صورت تسمیه شئ بود باسم
حالت شئ و تسمیه شئ باعتبار حالت شئ در میان ارباب این فن بسیار
است و سعد است بجهة آنکه منسوب الیه او که زهره یا غلمان جنان است سعد است
یا بجهة آنکه حرارت و رطوبت که [illegible] حیوانات است زهره مبداء آنست یا
بجهة آنکه غلمان در بهشت جاودانند و بعضی سعادت نیز نهاده اند از
از آنست که نقطه آتش نیز محبوب خود را که باد است بمراد در برگرفته
و خلاصش که نقطه که آنست زوج گشته و بحد فنا رسیده و این است
یکی از احوال سعادت بود و منقلب است بجهة آنکه نقطه آتش و خاک کرده
آتش حرکت بعلو دارد و خاک حرکت بسفل و حرکتین بعلو و سفل موجب
انقلاب است و ازین جهة گفته اند که آتش و خاک گذارجانند یعنی یکی خارج
است بعلو و دیگری خارج است بسفل و منسوب بزهره است بجهة بسیاری عیش و فرح

و خوشیها

و خوشیها او یا بجهة آنکه من حیث الصورة بنهال تازه و شاخ گل شکفته مانند است
و تازگی و شکفتگی و طرب خاصه طبیعت زهره است شیخ شهاب الدین مغربی مبارک
نیز را منسوب بغلمان جنان ساخته از آنکه اسناد سعادت بشئی جماد معقول
نمیباشد بخلاف غلمان جنان که بدوام حیات اند و بعضی دیگر منسوب بمریخ
کرده اند از آنکه من حیث الصورة نیز بالات حرب مانند است چون شمشیر
و خنجر و این منسوبات مریخ است پس این هنگام نیز نحس منقلب باشد
از اینکه منسوب الیه او که مریخ است نحس است و حضرت محقق قدس الله روحه
این نسبت را اعتبار نکرده بجهة قلت اهل این قول یا بجهة عدم شهرت
این مذهب و عشق بازی نسبت به نیز بر آنست که نقطه آتش در او بمنزله
عاشق است و نقطه باد بمنزله معشوق و عشق بازی آتش که اشتعال است
از باد است پس در نیز نقطه آتش و اشتعال آتش باشد بنابرین عشق
بازی بوی منسوب شده یا بجهة آنکه منسوب الیه او که زهره است غلمان آن
طالع عشق باز آنست و نسبت لهو و طرب بدو بجهة آنست که منسوب الیه او
که زهره است و منسوب بطرب است از فرط غفلت و لهو و طرب تشابه
غفلت است و آنکه غفلت سرشت زهره است آنست که زهره را در طبع
رطوبت است و رطوبت موجب غفلت است و از آن است که خواب که از
رطوبت دماغ است غفلت گفته اند در اول شرف دارد مراد شرف درین
فن قوة ذاتی شئی بود بحد کمال و نیز چون در اول باشد بدان قوة بود و آن
قوة ذاتی را تعبیر کرده اند بقدرة و بمعنا امر و نهی و چون شکل در سکون باشد
تعبیرش این جمله باشد یا تمکین که صورة دوام ذات است و چون شکل در حد
باشد صاحب سه قوة ذاتی بود و چون در وجه باشد صاحب دو قوت بود و
چون در مثلثه باشد صاحب یک قوت باشد و چون حضرت محقق مراتب قوة

را بترتیب دوایر اختیار کرده مناسب بود که اول دایره سکون را اختیار
کنند از انکه اشکال سکنی پنج مرتبه قوت دارند لکن چون اشکال دایره شرف
بمنزله کواکب بودند که در محل شرف باشند که عبارت از اعداد درجات
است ناچار بود که مقدم بر سکنی ذکر شود و انکه ... را در اول این دایره سکون
نهاده اند بنا بر سیع آنست که فرح بحسب نقاط افراد خود ما اعداد از ... دارد
شانزده که عدد خانه است ازوی طرح کردند یکی ماند یکی که خانه اول میرسد و انکه
آتش را در این دایره دو عدد داده اند از آنست که آتش در محل آتش
مضاعف میشود و چون باد دویم آتش بود و اثقل از آتش عدد آتش در روی
چهار اضافه کردند عدد باد بهفت رسید و چون آب و خاک را حرکت بسفل
بود عددی آتش و باد در آب اعتبار نکردند و آنرا چهار عدد نهاده اند
ذات آب باد و طبیعت و قبول صورت بسهولت که نسبت است و خاک
چون دویم آب بود و اثقل از آب بود عدد آبرا در وی مضاعف کردند عدد
خاک به ۱۸ رسید و ازین اعداد صورت ... بظهور آمد پس اشکال را بقدر
نقاط بعدد ... سکنی نهاده اند و هر عددی که زیاده از شانزده طرح
کردند و بقیه بعدد آن سکون دادند الا چند شکل که از محل بمحل نقل کردند بجهت
امری و این دایره را دایره وجود و موجود نیز گفته اند بجهت انکه نشانه موجود
از اعداد اربابع او ظاهر و باهر میشود و در پنج سکون یعنی شکل ... سکون اصلی خود
در پنج دارد و بدانکه سکنی در عرف ساکن شدن شئی است در مکان یا در حیز
و در اصطلاح این فن تسکین اشکال شانزده کانه است در بیوت شانزده
کانه رملی بحسب اقتضاء هر شکلی بمحل از محال خود چنانکه صورت آن مقرون
بوجی بود به اقتضاء عناصر افراد و ازواج شکلی و بعضی اختصاص هر شکلی را

بخانه آن شکل

خانه آن شکل دلیل آورده اند و آن دلایل در نظر عقل باتمام نمیرسد بنابران متصدی
آن نگشتیم صاحب ضو بجهت اختصاص ... در پنج گفته که چون خانه پنجم منسوب بمحبوب و
فرزندان است و ... شکل زهره است که مهر و محبت منسوب بدو است پس مناسب
خانه پنجم است گوئیم یازده خانه دوستان مخلص و محبوبان صادق است پس بایستی
که بدین مناسبت بیازده داده اندی یا در دویم و هفتم از انکه دویم و هفتم خانه
زهره است و بدانکه تسمیه دایره تسکین سکنی درست نمینماید از انکه ارباع او منقسم
بمساوی نیست و در هر ربع او دو آتش و دو باد و دو آب و دو خاک نمی افتد
لکن در احکام ضمیر بغایت بی نظیر است و دلپذیر صاحب منهاج بر آنست که وضع
دایره سکون بتعلیم روح الامین صورت گرفته ابوریحان در روایة الرمل آورده که
دایره هندسی مدار خط و اعداد را گویند که محیط مرکز باشد و منقسم با ارباع متساوی
شود و در فن رمل مدار اشکال شانزده کانه را گویند که منقسم با ارباع متساوی
باشند و در هر ربع او دو آتش و دو باد و دو آب و دو خاک بود و دایره سکنی
چنین نیست اما در حکم و ضمیر بمثابه است که عقل و ادراک از فهم آن قاصر است
و جمعی بر آنند که تسمیه دایره برا و بر رمز و ایما شده است و درک آن الا از فهم زکی محقق
است صاحب مفاتیح بیست و هشت جلد مفاتیح را بترتیب دایره سکنی نهاده
و اکثر علما این فن نقطه عناصر اربعه را بترتیب این دایره نهاده اند و اهل مغاربه
این دایره را عزیز دارند و بکسی تعلیم نکنند مگر بفرزندان در شامل الفصول آورده
که شخصی مشرقی چهل سال خدمت مغربی کرده تا یک جلد از ترتیب وضع این دایره
بدو داده و ما شاء الله مصری بیست و هشت جلد دیگر دار المقال و زهر الاشکال
و شموس المشارق و بحر المغارب و باقی کتب که در نظر این احقر در خامه الآن یک
جلد ترتیب داده شمس المعالی در میزان عالم آورده که تسکین اشکال این دایره
بوضع ابو البشر آدم صفی است ابن جنی در رموز الاشکال آورده که صورت این دایره

هم وضع کردن این چهار صورت بظهور رسید ... پس این دوازده
شکل را بترتیب مذکور در یکی هم نهادند پس اشکال که بحسب صورت فوقانی و
تحتانی صورت دیگر ندارد ابتدا کردن ... در سیزده اختیار کردند بجهت
انکه خانه سیزده سر نفس و باطن نفس است و محل سرایر طالع سایل است و ...
نقاط را پوشیده و پنهان کرده نکه مدار دیس مناسب خانه سر نفس است
و ... را در چهارده اختیار کردند بجهت انکه چهارده خانه مطلوب کل است و مطلوب
با فوقانی است که تعلق با آتش دارد یا تحتانی است که تعلق بخاک دارد و
... نقطه فوقانی و تحتانی دارد ... در ۱۵ اختیار کردند بجهت انکه ۱۵ خانه
فرح کلی است خانه قاضی رمل است و ... صورت مهندس و محاسب و کتب و خطوط
است و مجمع نقاط باد و آبست و مناسب قضاست و ... را بشانزده اختیار
کردند بجهت انکه شکل قمر است و قمر در اسفلین فلک است پس مناسب که در
اسفلی خانه باشد صورت این چهار شکل بظهور آمد ... پس صورت
اشکال دایره عکس با تمام رسیده ابوریحان در کشف الرموز دلیل بر وضع
این دایره بترتیب طبیعت بیوت فلکی باشد یعنی شکل اول بطبیعت آتش
و دویم بطبیعت خاک و سیم بطبیعت باد و چهارم بطبیعت آب باشد چهار شکل
صاحب عنصر فرد بود که ... و ... و ... و ... است بترتیب بیوت فلکی نهادند
و ارباع سه کانه دیگر بمناسبت این ربع با ربعهای دیگر اختیار کردند چنانچه
ربع دویم را بمناسبت هر شکل اختیار کردن در دویم ربع اول ... بود که
شکل شئی و سیاهت در دویم ربع دویم ... اختیار کردند که شکل یومی است از
انکه شکل آفتاب و آفتاب کوکب نهاری است و در عقب شب روز است و
در سیم ربع اول شکل مریخ بود که ... است که تعلق بخصومت دارد در سیم ربع
دویم شکل زهره که ... است اختیار کردند از انکه محبت با خصومت مقابل

باشد

باشد و در چهارم ربع اول شکل قمر که منتهای کوکب است وضع شده بود در چهارم
ربع دویم شکل که منتهای راس است وضع شد و در ربع سیم ... و ... و ... اختیار
کردند بجهت انکه زهره که سعد اصغر است در طرف سعد اکبر باشد و مریخ کوکب نهاری
است در مقابل آفتاب باشد که کوکب نهاری در مقابل کوکب نهاری بود و آفتاب
که محل نور است در مقابل زهره باشد که زیاده است بنور از کوکب متحیره و در مقابل
ذنب راس افتد و در ربع چهارم ... و ... و ... و ... اختیار کردند بجهت انکه سعد
ممتزج در مقابل سعد اصغر بود و نحس منقلب در مقابل نحس منقلب باشد
و نیز دویم ربع اخیر موافق باشد با دویم ربع اول از حیثیت مزاج کوکبی و سیم
موافق باشد سیم ربع اول از حیثیت نبوت با ربع سیم از انکه به نبوت دخول
صورت نگیرد و چهارم موافق باشد با هر سه ربع در انتها بودن کوکب قمر و عقده تین
چنانکه قمر آخر سیارات است راس و ذنب اخیر سیاره اند و اگر چه سیرات شان
بعکس سیر کواکب است و پوشیده نماند که انچه حمید الدین ابوریحان و صاحب مبسوط
و ابو یعقوب ذکر مینماید در وضع اشکال دایره حد مناسبات است نه دلایل
و احسن آنست که ابن حسینی در رموز الاشکال آورده که صورت این دایره
بترتیب این اشکال از عبد الرحمن جنی است که استراق سمع از آسمان کرده و
نزد بعضی موضع آدم صفی یا یکی از فرق رسل و نبی است و انقسام حروف
باشکال این دایره از آنست که اکثر اشکال این دایره بصورت یکی اند و بانقلاب
فوق بتحت متغیر میشوند چنانچه اکثر حروف چنین است و توضیع حروف ابجدی
باشکال این دایره چنان است که هر شکل که او را عکس در صورت می افتاد بحسب
انقلاب فوق بتحت دو حرف دارند یکی بحسب طلوع و دیگری بحسب غروب طلوع
تقسیم حروف شانزده کانه مراتب ابجدی است یا ابتثی بمراتب اشکال این دایره
بتقسیم اول و غروب تقسیم دوازده کانه بتقسیم ثانی و تقسیم اول مسمی بطلوع

ازاوضاع جمع است و جنبات این تسکین را از استطراق لمع گرفته اند و بالجمله
هر شکل که در هر دایره باشد ضمیر از تسکین این دایره گویند و حکم از تسکین این دایره
پویند و چون بچه در پنجم مرتبه این دایره است از آن جهت حضرت محقق قدس الله روحه
میفرماید که در پنجم شکلی دارد و در نهم طاء دارد یعنی حرف ط و طاء در لغت طرف است
از فوق یا تحت یا جهتی از جهات گسسته و در اصطلاح ارباب رمل قسمت حروف
تهجی است باشکال شانزده گانه بحسب طلوع یا غروب بدایره عکس یا دایره
از دوایر بطریق ابجدی یا ابتثی یا اهطمی یا ایقغی بمذهب اسکالیان و بمذاهب
ارباب نقط قسمت حروف تهجی است بنقاط آتشی و بادی و آبی و خاکی بطریق
ابجدی یا غیر با و تاد و مایل و زایل بحیثیتی که او تاد را سه حرف بود و مایل و زایل را
دو با قسمت حرف آتشی و بادی و آبی و خاکی ابجدی یا ابتثی بنقاط آتشی و بادی
و آبی و خاکی و [illegible] بهر خانه که باشند حروف آن خانه و شکل گیرند و صورت دایره
حروف بنوعی که محقق قدس الله روحه ذکر مینماید چنین است و قسمت حروف تهجی
[illegible] بدایره ابجد که منقسم باو تاد
و مایل و زایل چنین است که مرقوم میگردد
تقسیم حروف این دایره باو تاد و زایل و مایل بطریق که مختار ارباب نقط این فن است
چنین [illegible]
آتش ا ف م حروف مایل آتش ه ش حروف زایل آتش ط ذ حروف او تاد
بادی ب ص ن حروف مایل باد و ت حروف زایل بادی ض حروف او تاد
آبی ج ق س حروف مایل آب ی ث حروف زایل آب ک ظ حروف او تاد
خاک د ر ع حروف مایل خاک ح خ حروف زایل خاک ل غ قسمت حروف
ناری بنقاط ناری [illegible] قسمت حروف بادی بنقاط بادی این است
[illegible] قسمت حروف آبی بنقاط آبی [illegible]

قسمت حروف

قسمت حروف خاکی بنقاط خاکی [illegible] و چون شکل بچه در
دایره عکس که عبارت از دایره عکس حرف است در نهم شکلی دارد از
آنجهت حضرت محقق قدس الله روحه میفرماید که در نهم طاء دارد یعنی در نهم
مرتبه در دایره عکس بحسب طلوع حرف ط دارد که عبارت از تقسیم اول
است و در نهم مرتبه ام بحسب غروب حرف ذ دارد که عبارت از تقسیم دویم
است از آنکه از فا ابجدی تا ذال نهم مرتبه است ابن عباس در کشف الرموز
آورده که حرف در لغت طرف و مرتبه دانند و چون اشکال دایره
عکس اخذ حروف ابجد این مرتبه که بمرتبه خود بود کرده اند از طرف فوق و تحت
پس در اخذ حروف بجد خود باشند و بچه را در نهم طاء دارد از آنکه ارباب این
فن ۴ شکل یافتند که بحسب طلوع و غروب که فوقانی و تحتانی کرده است
صورت دیگر ظاهر میکنند و آن [illegible] است و چون
حیوات را فوت در مقابل است و مبدا این دو حالت در مشتری و زحل
یافتن هر دو را در یکی ام بصورت طلوع و غروب وضع کردند برین وجه
[illegible] و باعتبار آنکه عدم بر وجود سابق است صورت عدم را مریخ و وجود
یافتن را قمر از آنکه موجودات روزگار از ادوار قمر است [illegible] را در یکی
هم نهاده اند بدین وجه [illegible] و آنکه هر شکل را عکس در پهلوی او واقع
شده بنا بر آنست که عکس شئی بمنزله شئی است مناسب است که در پهلوی آن
شئی باشد پس سرد و تر با گرم و تر ضرورت بود که ابغات نباتات ازین دو
طبیعت صورت میابد و مبدا این دو کیفیت از [illegible] یافتن با عکس هر یک
دلیل هم وضع کرده اند بدین صورت [illegible] پس سرد و تر و گرم و خشک که
سرد و خشک با گرم و تر ضرورت افتاد که وجود حبوبات و تکمیل نباتات است
مبدا این دو حالت را از صورت [illegible] یافتن هر یک را با عکس آن در یکی

شده از آنکه تقسیم حروف باشکال در مطلع حال شده و تقسیم دویم مسمی بغروب
شده از آنکه تقسیم حروف باشکال بحسب عکس اشکال واقع شده که صورت غروب
دادند و چون حضرت محقق وضع این رساله بطریق ائمه اشکال نهاده اند بجهة ذکر
دایره حروف بطریق اشکالیان آورده و ترک ذکر حروف بتقسیم نقاط کرده از
آنکه در رسایل استخراج اسما بطریق ارباب شکل بسیار است و بطریق اهل نقط
نادر افتاده است و چون محقق بیان حد که بمرتبه سه قوة ذاته است که نموده بیان
وجه که بمرتبه دو قوت ذاته است مینماید که در دویم وجه دارد و وجه در لغت روی
و آنچه در مقابل آید بنظر و در اصطلاح اهل رمل روی آوردن اشکال بود بایام
ولیالی کواکب منسوبه ایشان در سوت شکانه یا شانزده گانه بترتیب خاص
که مبداء از آفتاب باشد بترتیب کواکب افلاک فوقانی و تحتانی و عقد تابی و مبداء
وجه با آفتاب بجهة شرافت آفتاب بود از سایر کواکب یا بجهتی تفضیل وسط
بجهة آنکه در فوق آفتاب سه کوکب و در تحتش سه کوکب است و بنزدیک
ارباب نقط وجه روی آوردن نقاط آتشی و بادی و آبی و خاکی اقسام سبعه
بود یا ثمانیه بایام اسبوع و بحیثیت که مراتب ایام اسبوع و لیالی بترتیب مراتب
عناصر باشد خواه عناصر بترتیب سکنی باشد و خواه بغیر سکنی و عناصر آتش و باد
بایام نسبت داشته باشد و آب و خاک به لیالی و [illegible] بهمه ایام نسبت داشته باشد
و [illegible] بهمه لیالی نسبت داشته باشد و تقویم الرمل لطف الله نیشابوری آورده که
وجه روی آوردن اشکال است بحسب مراتب عناصر بمراتب اسابیع ایام و لیالی
بحیثیت آنکه از اول تا هفتم بایام متعلق باشد و از نهم تا ۱۵ به لیالی و هشتم
بهمه ایام و شانزدهم بهمه لیالی متعلق باشد و چون حضرت محقق وضع این
بطریق اشکالیان نهاده از آن جهت ترک ذکر وجه اهل نقط کرده و چون وضع این
رساله باشتهار اسلوب است از آن جهت ترک وجه عنصری که مختار لطف الله نیشابوری

است

است مینماید و اختیار مزاج دوری و کوکبی میکنند بجهة روشنی احکام این دایره بروش
ایام و لیالی و چون فلک زهره در عقب آفتاب و در دویم اوست بدلیل آنکه زهره
در حال اجتماع حایل آفتاب میشود و مزاج رملی بحسب رتبه افلاک است از آنجهة
حضرت محقق قدس الله روحه میفرماید که در دویم وجه دارد یعنی تعلق بروز یا شب
کوکب منسوبه خود دارد که روز جمعه و شب سه شنبه است و بعضی امهات اصلی را
[illegible] است بایام و لیالی نسبت کرده اند چنانچه از اول تا هفتم هر یک
از اینها که افتد نشان از یکشنبه تا شنبه دهند و اگر در هشتم باشند بهمه ایام و اگر
در شانزدهم باشند بهمه لیالی و باید گفتن که از این روز تا یک هفته از ایام یا لیالی
دلیل بر حصول یا لاحصول مطلوب دارد و اگر از نهم تا ۱۵ آیند دلیل شب یکشنبه تا شنبه
باشند شارح تقویم الرمل مزاج اشکال بحسب عناصر نهاده مثلا [illegible] یک عنصر دارد
در اول بروز یکشنبه داده و [illegible] دو عنصر دارد در دویم بروز دوشنبه مزاج نهاده
و [illegible] سه عنصر دارد در سیم بروز سه شنبه مزاج داده و [illegible] در چهارم بحسب عنصر
چهارم بچهارشنبه و [illegible] در پنجم بحسب عنصر پنجم بپنجشنبه و [illegible] در ششم بحسب عنصر ششم
بجمعه نسبت کرده و [illegible] در هفتم بحسب عنصر هفتم بشنبه تعلق دارد و آنکه ابتدا از
روز یکشنبه کرده بنا بر آنست که ابتداء آفرینش بروز یکشنبه بوده و [illegible] را در هشتم
بهمه روزها پس ازین مزاج شب یکشنبه که هشتم مرتبه میشود [illegible] را که صاحب عنصر هشتم
است در نهم شب یکشنبه داده و [illegible] که صاحب عنصر نهم است در دهم شب دوشنبه و
[illegible] در دوازدهم بحسب عنصر چهارم بچهارم بشب چهارشنبه و [illegible] در سیزدهم بحسب عنصر پنجم
شب پنجشنبه و [illegible] بحسب عنصر ششم در چهاردهم بشب جمعه و [illegible] را در پانزدهم
بحسب عنصر در هفتم بشب پنجشنبه تعلق دارد و [illegible] در شانزدهم بحسب عنصر هشتم
بهمه شبهای اسبوع نسبت کرده اند حمید الدین حسینی مغربی در مغاربة المغاربة
ایام اسبوع و شهور و سنین را بدایره عدد که مختار محقق است اختیار کرده مثلا

[illegible]

مزاج بطریق اشکالیات					
[illegible]	٠٠١١	[illegible]	[illegible]	١٠١٠	[illegible]
[illegible]	١٠٠٠	[illegible]	[illegible]	٠٠١٠	[illegible]
[illegible]	١٠٠١	[illegible]	[illegible]	١١١١	[illegible]
[illegible]	٠٠٠٠	[illegible]	[illegible]	١١٠١	[illegible]
[illegible]	١١١٠	[illegible]	[illegible]	٠١١٠	[illegible]
[illegible]	١١٠٠	[illegible]	[illegible]	١١١١	[illegible]
[illegible]	٠١٠٠	[illegible]	[illegible]	١٠١١	[illegible]
[illegible]	١٠٠٠	[illegible]	[illegible]	٠١٠١	[illegible]

مزاج عناصر سکنی							
[illegible]	١١٠١	[illegible]	١٠١١	[illegible]	١٠١٠	[illegible]	١١١١
[illegible]	١٠١٠	[illegible]	١١٠١	[illegible]	١٠١٠	[illegible]	١٠١١
[illegible]	١١١٠	[illegible]	١١٠٠	[illegible]	١١١١	[illegible]	١٠١٠
[illegible]	١١١٠	[illegible]	١٠٠٠	[illegible]	١١٠٠	[illegible]	١١٠١
[illegible]	١١٠٠	[illegible]	١٠١٠	[illegible]	١٠٠٠	[illegible]	١١١١
[illegible]	١٠١٠	[illegible]	١٠٠٠	[illegible]	١٠٠٠	[illegible]	٠٠١٠
[illegible]	١٠٠٠	[illegible]	١٠٠٠	[illegible]	١٠٠٠	[illegible]	١٠١٠
	٠٠٠٠		٠٠٠٠		٠٠٠٠		٠٠٠٠

مزاج بطریق عناصر ابدحی							
[illegible]	١١١٠	[illegible]	١١٠١	[illegible]	١١١١	[illegible]	١١١١
[illegible]	١١١٠	[illegible]	١٠١١	[illegible]	١١١٠	[illegible]	١٠١١
[illegible]	١١٠١	[illegible]	١٠٠١	[illegible]	١٠٠١	[illegible]	١٠١١
[illegible]	١٠١٠	[illegible]	١٠٠٠	[illegible]	١٠٠١	[illegible]	١٠٠١
[illegible]	١١١٠	[illegible]	١١١٠	[illegible]	١١١٠	[illegible]	١١٠
[illegible]	١٠١٠	[illegible]	١٠١٠	[illegible]	١٠١٠	[illegible]	١٠١٠
[illegible]	١٠٠٠	[illegible]	١٠٠٠	[illegible]	١٠٠٠	[illegible]	١٠١٠
	٠٠٠٠		٠٠٠٠		٠٠٠٠		٠٠٠٠

بخ و بخ و بخ و بخ را ایام داده و بخ و بخ و بخ و بخ را اسبوع و بخ و بخ و بخ
و بخ را الشهور و بخ و بخ و بخ و بخ را السنین و گفته که اگر شکل ایام در اسبوع
و شهور و سنین تکرار کند بحسب عدد اشکال بر اسبوع و شهور و سنین باید افزود
مثلا بخ در اول آید و در بنات و منطقه و در واید تکرار کند باید گفتن که دلیل است
که سایل از ضمیر خود واقف شود در یک روز و یک هفته و یکماه و یک سال
و اگر بخ باشد سه روز و سه هفته و سه ماه و سه سال گویند و اگر بخ بود شش
روز و شش هفته و شش ماه و شش سال و علی هذا جمیع اشکال اعداد را بدین قاعده
حکم کنند و احکام بدین تقدیر تخلف بدارد مثلا شخصی سؤال از غایب کرد
که چه وقت را بیاید رملی دیدیم این نوع بود بخ بخ بخ و بخ در عدد بود
و در دهم و سیزدهم تکرار کرده بود گفتیم تا شش روز و شصت و یکماه و نود و هفت
سال تمام مدة قدوم غایب باشد و مزاج مذهب اهل نقطه بترتیب عناصر اربعه است
که مرتبه از سکنی سپوت یا سکون ابدحی باشد و آتش و باد منسوب بایام باشد
آتش یکشنبه باد دوشنبه آب و خاک منسوب بلیالی باشد آب شب سه شنبه
و خاک شب چهارشنبه پس ازان ترتیب تو ایام اسبوع تا آخر باشد و عناصر
ازواج بترتیب عناصر افراد باشد و همه ایام و اسبوع و بخ بهم لیالی اسبوع
منسوب بود صاحب مفاتیح مزاج ایام را بنقاط آتش و باد عناصر سکنی نهاده
بخ که آتش اول است در اول بروز یکشنبه داده و بخ را در سیم به دوشنبه و بخ
را در پنجم بسه شنبه و بدین منوال تا آخر عناصر آتش و باد و آب و خاک بدین
مثال باشد آتش و باد بروز شنبه و دوشنبه و آب و خاک بشب سه شنبه
و چهارشنبه و این قاعده درست نیست و از کلام او چیزی مفهوم نمیشود بلکه
عناصر بترتیب از اول تا هفتم مزاج ایام و لیالی دارد بدانکه در عمل سکنی خود
باشند و ترتیب سکنی در کلام صاحب لوامع واقع شده و غیر او هیچکس

برین بنیت و جمال الدین ابو یعقوب سکاکی اختیار نقاط آتش و باد و آب
و خاک را بترتیب دایره ادریس نبی و دانیال و شعیا و ارمیا نهاده که عبارت
از سکنی اشکال است بحسب عناصر ابدحی بهمان طریق که در عناصر سکنی گفته شد
بدان ارشدک الله تعالی که چون شکل در مزاج آید اگر یک شکل بود بهمان روز و هفته
و شهور و سنین که دلیل آن باشد باید گفتن و اگر شکل یازده در مزاج آید روزی
که مقدم باشد باید گفتن پس ازان باید گفتن که اگر مطلوب درین روز یا درین شب
بحصول نرسد دلیل است که فلان روز یا در فلان شب که معدار این روز باشد
بمراد رسید و اگر دلیل روز و شب با هم نشینند و هر دو قوی باشند مثلا بخ در اول
آید و بخ در سه نظر کنند که رمل قطری است یا ضلعی اگر قطری بود روز گویند و اگر ضلعی
بود شب و بعضی برانند که نقاط رمل را از اول تا شانزده جمع کنند و هفت هفت
که عدد اسبوع است طرح کنند اگر شکل زوج رسد شب گویند و اگر شکل فرد رسد
روز گویند و بعضی گویند که شکلهای شبی آبی و خاکی است و شکلهای روزی آتشی
و بادی است خواه فرد باشند و خواه زوج و اگر هیچ شکل در مزاج ننشیند اول را
با چهارده زنند که آینه رمل است هر شکلی که تولد کند نظر کنند که بکدام روز و شب
متعلق است بهمان روز و شب گویند و بعضی برانند که نقاط آتش و باد و آب و خاک
شکلها را از اول تا ۱۲ جمع کنند اگر نقاط آتش و باد زیاده بود از آب و خاک روز
گویند و اگر آب و خاک زیاده بود شب گویند اما آتش روز یکشنبه و باد دوشنبه
و آب سه شنبه و خاک چهارشنبه گویند صاحب لوامع گوید که اگر بخ در اول آید از
طلوع آفتاب تا زوال گوید و اگر بخ در اول آید از زوال تا غروب گوید و بعضی
بعکس این گفته اند از آنکه نقطه آتش و باد دلیل صباح است و بدین قیاس
هر دو شکلی که در مزاج آیند بترتیب سکنی مقدم را از طلوع تا زوال و موخر را
از زوال تا غروب گوید و سخن صاحب لوامع خالی از صواب نباشد از آنکه

وضع اشکال مزاجی بترتیب سکنی اتم از دوایر دیگر است و مار ملی بجهة آنکه غایب
که باز آید و در روزی میاید یا شب و کدام روز یا کدام شب میاید دیدیم صورت
اشکال امهات این بود بخ بخ بخ بخ آتش این رمل هشت بود و باد ده و آب
ع و خاک ع آتش و باد بر آب و خاک غالب آمد حکم بروز کردیم که غایب بسلامت
بر آتش زیاده آمد حکم کردیم که غایب بعد زوال نزدیک بعصر روز یکشنبه رسد آنکه
اختیار روز یکشنبه کردیم بجهة تکرار شکل آفتاب و آنکه جمعه و چهارشنبه را ترک
کردیم بجهة آنکه سکون ایشان را کاذبان داشتند و آنکه دوشنبه را اختیار نکردیم
بجهة آنکه شکل بخ در خانه دوازده دلیل ضعف بود از آنکه خانه دوازده در
غایت انحطاط و پستی است گفتیم که غایب از طرف مشرق میرسد بجهة آنکه بخ
در نه است که دوازده شهر است و کار دو آلت برنده همراه دارد بجهة تحفه
بجهة بودن بخ در پنجم و در راه بعضی اوقات سوار و بعضی اوقات پیاده
بود بجهة نقط آتش و آب بخ که نقطه آتش سواره بود و نقطه آب پیاده باشد
و چون غایب بیاید ۷۹ روز بدایره علاد و صد و ده روز بدایره عشرات
زیاده نماند و باز راجع گردد بجهة شکل بخ راجع و منقلب است این قاعده را
از دست نباید داد که احکام صحیح همین است و در نهم مثلثه دارد مثلثه در عرف
لغت سه گوشه را گویند و در اصطلاح رمل ترکیب حروف آحاد و عشرات
و مآت و الوف ابجدی است باقسام نه گانه و بست کردن مثلثات حروف
است باشکال که صاحب آن حرف بوده باشند در دایره حروف بحیثیت آنکه
هر شکلی را که دو حرف بوده باشد در مثلثه رسد و هر شکلی را که یک حرف بوده
باشد یک مثلثه افتد و ترکیب مثلثات بنوعی باشد که اول آن آحاد و دوم آن عشرات
و سیم آن مآت حروف باشد و چون الوف یک حرف است پس در قسم اول آحاد
بعد از مآت وضع افتاده است پس اقسام نه گانه مثلثه باشد و یک قسم مربعه

بود پس تسمیه مثلثه باقسام نه گانه نظر باکثر باشد و بخ در نهم ترکیب مثلثه
که منتهای آحاد است حرف ط دارد و در منتهی ترکیب که آن هم نهم است حرف ذ
دارد از آنکه از تقسیم ثانیه که فاست تا ذال نهم حرف میشود اما ط از
مرتبه آحاد دارد و ذ از مرتبه مآت و این ترکیب از مثلثات در استخراج
اسما بکار آید اگر گویند در دایره حد معلوم شد که بخ صاحب ط و ذ است و
در مثلثه نیز همین معلوم میشود پس ذکر مثلثه بچه کار آید گوییم بعضی اقسام
دایره حد مطابق مثلثات است و آن از اول اوست تا نهم اما آنچه زاید
از نهم باشد ذکر حد بیان آن نمینماید مثلا بخ در دایره حد در دهم حرف ی
و ض دارد و مثلثه در اول و هشتم دارد و همچنین بخ در یازدهم حرف ک
و ظ دارد و در دوم و نهم مثلثه پس بعد ذکر حد ذکر مثلثه میباید از آنکه بعضی
اشکال حرف در مقامی و مثلثه در مقامی دیگر دارند و زمخشری در کامل
الصناعه که یکی از تصانیف رملی اوست خطوط چندی دیگر که اکثر از خصایص
مقتضیات نجومی است ذکر نموده ذکر آن خطوط نیز یکی از مستحسنات
این فن است مناسب است که در عقب این خطوط آورده شود و آن آنست
که در دوازدهم شرف کواکب دارد و طول و در دوم قوة و در پنجم فرح و در
سیم اوج و در یازدهم عرض و در چهارم عمق و در هفتم عنصر صغیر و در
یازدهم عنصر کبیر دارد بدانکه بخ از اقسام افراد و ازواج افراد است و بطبع
بادی است و نزد بعضی ناری و نزد بعضی ترابی است و بحسب ترکیب صورت
ضد است و خفیف مضاف است و نزد بعضی خفیف مطلق است و نزد
طایفه ثقیل مضاف است و بحسب صورت شکلی بجهة مغرب تعلق دارد
و بحسب نقطه آتش بمشرق و نقطه باد بشمال و خاک بجنوب و طالب است
و سریع و ناطق است بسر و دو من حیث الشکل تعلق بدوش راست دارد

وبحسب نقطه آتش بکوش راست وبحسب نقطه باد بر زیر سینه وبحسب
نقطه خاک بران چپ ومذکر است ونهاری وبحسب نقطه آتش دلیل صباح
است تا چاشت وبحسب نقطه باد از چاشت تا پیشین وبحسب نقطه خاک
از عصر تا شام نسبت دارد وبحسب فرد وزوج شکلی بسته روز وبکی شب
تعلق دارد وشکل حیوانی است واغلب تعلق بحیوان پرنده دارد واز
اقالیم بحسب شکل منسوب بسیم اقلیم است وبحسب نقطه آتش بششم ونزد
بعضی بدویم وبحسب نقطه باد به پنجم ونزد بعضی دویم وبحسب نقطه خاک
بچهارم ونزد بعضی باقلیم دویم نسبت دارد واز بروج منسوب بمیزان است
واز منازل قمر زبانا واز سال ترکان نهنگ وبحسب شکل سال پر نعمت
وراحت واز فصول ربیع دارد واز شهور ربیع الاخر واز ایام بحسب خارج
روز جمعه واز لیالی شب سه شنبه واز مطلق ایام بحسب شکل ایام شرب و
عیش وطرب وایام شباب وایام عید فرس واز بلاد مشهوره نیشابور
واز مواضع بوستان با زینت وقصر زرانود وعشرتگاه وخانه عروسان
واز بیوت خرابات خانه وشراب خانه واز حوادث برق از جواهر مروارید
از معادن کان فیروزه واز نباتات شاخ سبز ونهال تازه ودسته ریحان
وشکوفه خوش بوی از مخلوقات آسمان نسیم ومرغان بلند هوا وکوههای
مرغزارها وکوههای پرمیوه واشجار مثمره واز بهایم اسب واز وحوش
سگ شکاری واز الوان سفید وسبز وبحسب نقطه آتش زرد وبحسب نقطه
باد سرخ وبحسب نقطه خاک سیاه واز مجموع الوان جگری وجوزی واز
روایح طیبه مشک از فر واز طعوم هرچه شیرین بود ونزدیک باشد بغذا
الناله واز ثمرات انگور تازه واز حبوبات هرچه چرب وشیرین بود
ورنگین باشد چون سیب وخربزه واز البسه هرچه ابریشمی ونرم بود وملون
باشد

باشد واز اجزا البسه آستین راست جامه واز الات حرب خنجر دسته
دندان پیل وکارد میان زرنشان وزرکوب واز طیور مخصوصه طوطی وقمری
وبلبل وهرچه سراینده بود واز طبقات مردم مسخرگان ومطربان وبازی
گران وشراب داران صورت الفاس دلیل است بر شخص نیکو صورت نو
رسیده پاکیزه روی باریک ابروی میگون چشم نازک لب تنگ دندان
سرخ عذار که بسبزی گراید وبر سر زخمی داشته باشد وبر روی او از انگله اثری
بود که موجب ملاحت باشد وخندان روی ومسخره دوست وبازی گوش
باشد وبر گردن زیوری یا زینت افکنده بود وزنجیر از طلا حمایل کرده باشد
وکاکل در پس سر افکنده ومایل بشرب وغالب بزنا ولواطه بود وعاشق
پیشه واماردوست وخوش آواز واز اهل نغمه وسرود باشد صاحب امانت
آورده که از تکرار او مکر وخدعه بود وانواع خصومت وعداوت وفساد حال
حلی واتقیا باشد مگر بجهت زهره طالعان ومغنیان وشراب فروشان که دلیل
ترقی ایشان بود بهاء الدوله نوربخش خصوصیات او وخواص را در کتاب خود
نقل از درة التاج ابن السراج چنین میکند که نشان شخصی است که محبوب
برهنه در بر گرفته باشد ودر عیش وعشرت بود ودلیل مادر وپدر است که از دولت
فرزند شادی کند ودلیل جوان نیکو صورت است که آلات حرب پوشیده وبر
اسب بزرگ گستوان افکنده سوار گشته ونیزه سبزی بر بناگوش اسب آورده
در معرکه تیر بازی کند ودلیل شخصی است که با واز ساز رقاصی کند یا کارد
وشمشیر بازی کند وعشوه گر جوان که در معرکه شراب صراحی نقره بر دست
دارد پیاله گرداند وبالحان نیک غزل خواند اوصاف ذمیمه این شکل ابو ریحان
وابو معشر بلخی چنین نقل میکنند که چون بد ومنحوس باشد دلیل چیزی ومخنثی در
زیر مردمان خفتن وقوادگی کردن بود ودر خدمت جیزان وحرا پا تیان نمودن

باشد علت ومرض این شکل دلیل مالیخولیا وخبط دماغ وهذاوبذان صفرا
وسودا وعلت ذات الریه ویرقان ورعشه ودرد سینه وزکام ونزله وکلف
وبرص وپیچیدن دهن واسترخاء اعضا وتب لرزه وبیماریهای گوناگون دارد
صورت لحیانی دلیل کند بر هر شکلی که مثلث صفت بود ودو طرف وی
تیز ومیان پهن ودر میان نشان سیاه مانند سایه پیدا بود ودر روی
گره یا سوراخی بود واگر در خانه آتش بود درفشنده بود واگر در خانه
باد بود بسرخی گراید وچیزی از وی گسسته باشند واگر در خانه آب بود بصورت
پهن وسفید بود وچیزی از حیوانات آبی ودر وی بود مانند استخوان واگر خانه
خاک بود مایل بتیرگی وگرد بود وگران واغلب در جنس مروارید بود یا بلور
یا سنگ فیروزه یا دهنه یا یاقوت سرخ وزرد باشد والله اعلم وی سعد
خارج است منسوب است بمشتری وعلم ودین وقضاة وائمه تعلق باو دارد
صورت یک فرد وسه زوج در اصطلاح این فن مسمی به وی است بجهت آنکه
منسوب الیه کل ائمه وقضاتند واغلب این رجال لحیانه میباشند یعنی ریش
کلان دارند وی مردی ریش کلان را گویند وبعضی نقطه فرد لحیان را بمثابه سر گرفته
اند واز واجش را بمثابه ریش وچون از واج در وی بسیار است دلیل ریش
کلان گرفته اند واستادان گفته اند که ان الله یحب اشمط الراس والحیة
ازین جهة ائمه وقضاه احب الناس آمده اند که بلباس ریش آراسته اند
وتسمیه این شکل به وی بجهة بسیاری ریش باشد وتسمیه دال باسم مدلول
باشد وسعد است بجهة آنکه نقطه آتش فرد دارد که بمنزله حیوة است وسعادت
باعتبار حیوتست وخارج است بجهة آنکه نقطه آتش او گشوده است وآتش
حرکت بخروج دارد ومنسوب بمشتریست بجهة آنکه نقطه آتش در دو از جهة نورا
نیت بعلم دارد از جهة آنکه علم ودانش از نور است ومشتری صاحب علم
است

[illegible]

است از آنکه بطبعت حیوة است وعلم تابع حیوات است یا بجهة آنکه علم از علویات است
ومشتری کوکب علوی است یا نسبت وی بمشتری از آن است که وی بحسب نقاط از واج
بفلک ششم میرسد ومشتری در فلک ششم است یا بجهة آنست که وی از مراتب
اشکال سباعی است وصاحب حرف زا است که سرد وتر است چون با نقطه آتش
وی اعتدال دهی مزاج حیوة گیرد که طبع مشتری است من حیث الطبع منسوب
بمشتری باشد یا آنکه بجهة آنکه وی من حیث اللحیه منسوب بائمه وقضاة است
که ایشان من حیث العلم منسوب بمشتری اند پس وی بجهة مشابهت منسوب
الیه خود است مشابه مشترکی باشد از آنکه مشابه بشی مشابه ذلک الشی است
واین دلیل در زبدة الرمل است ودر وی ضعف ظاهر است وآنکه علم منسوب بمشتری
است بجهة آنست که مشتری طبعت حیوة دارد وعلم تابع حیوة است وی در نزد
متقدمین اهل رمل منسوب بمیکائیل است از آنکه میکائیل ملکی است که اول فیض
فایض میشود باو میرسد پس ارزاق بدیگران وی از اشکال مفتوحات مفتوح
اول است که بمثابه اول فیض فیاض است بدان جهت منسوب بمیکائیل باشد وعلم
منسوب به وی است بجهة آنکه نقطه آتش نورانی دارد که بطبع علم است یا آنکه منسوب
الیه او که مشتریست یا میکائیل از جهة طبیعت حیوة یا ثبوت حیات تعلق
بعلم دارد ودین بجهة آنکه اعدل مسالک است ومزاج وطبعت مشتری ومیکائیل
اعدل امزجه است یا بجهة آنکه وی نقطه آتش فرد دارد وخانه از عوارض است ودین
طریق مستقیم وخالی از معارض است وائمه بجهة آنکه قابل علمند ووی قابل نورانی
نار است یا بجهة آنکه وی شکل بلند پیکر است وائمه وقضاة ارفع الناس اند یا
بجهة آنکه وی خداوند نقطه نورانی است وائمه وقضاة خداوند نور علم اند یا بجهة
آنکه وی صورت کتب سماوی است وائمه وقضاة عالمان علم آسمانی اند وبالجمله
هرچه نسبت بدانش وفضل وافزایش باشد یا موجب رفعت قدر وانشراح

صدر بود مناسب است که باین شکل نسبت دهند چون کتب آسمانی و تنزیل فرقانی
و علماء بحار و فضلاء روزگار و مشایخ کبار و فقهای دین دار و مجتهدان
و مدرسان و طور و بیت المعمور و کوه عرفات و مزارات متبرکات
چون در دویم خانه رمل آید در آنجا شرف دارد یعنی بمثابه کوکب بود که در
شرف و بهاء خود باشد و آن عزت و قدرت و بهاء او مر و بهی است و جز او در دویم
شرف دادن بجهة آنکه آتش بجا با بزوج است از جهة ذات آتش و نورانیت
و یا بعد دو رواست و درین خانه سه عدد دارد بجهة آنکه عدد او و دو است
و عدد ما فوقش یکی مجموع سه باشد و در اول سکون دارد و عدد از آنکه نقطه آتش
فرد در اول دارد مناسب است که در اول سکون داشته باشد از آنکه نقطه آتش
مقر آتش میطلبد و عدد در اول دارد از آنکه آتش بعد یکی است مناسب
است که بعد خود حرف همان عدد طلبد یا حرف همان مرتبه پس الف یا اعتبار
طلوع که تقسیم حروف مراتب ده گانه ابجدیت بار اشکال شانزده گانه در اول
گرفته و فا بجمع نوب بهمان مرتبه گرفته که تقسیم دویم است و چون از الف
ابجدی تا عین شانزده حرف با تمام میرسد فا بشکل اول می افتد پس
الف در اول گرفته و فا بهمان مرتبه در تقسیم دویم پس در اول مرتبه حرف
الف و فا داشته باشد از آن جهة حضرت محقق میفرماید که در اول عدد دارد
و در ششم وجه چون در دایره دری از شکل آفتاب تا مشتری که شش است
شش فلک میشود از آن جهة حضرت محقق میفرماید که در ع وجه دارد یعنی مزاج
روز و شب کوکب منسوب الیه الیه شود که روز پنجشنبه و شب دوشنبه است
و عبد الصمد جبلی در مقاصد آورده که وجه هر کوکب در ع او ست و در ششم بجهة
آنکه جهت یا فوق است یا تحت یا یمین است یا یسار یا قدام یا خلف پس
وجه مشتری بنا برین قول قمر باشد هر گاه که در ع باشد روز دوشنبه باید

گفتن

گفتن سایل از ضمیر خود واقف شود و چون زحل در مزاج آید روز چهارشنبه
باید گفت و چون مریخ در مزاج آید روز شنبه باید گفت و چون شمس در مزاج
آید روز پنجشنبه باید گفت و چون زهره در مزاج آید روز سه شنبه باید گفت
و چون عطارد در مزاج آید روز یکشنبه باید گفتن و چون قمر در مزاج آید روز جمعه
باید گفتن از آنکه ع الیشان است صاحب ضنایع که حسین قفال است همین
نوع نقل میکند و میگوید که بسیار وقت بود که شکل در مزاج بود و آن
مزاج را تعیین میکردم همان طریق وقوع مییافت امام فخر رازی در بحر
المنافع آورده که نجم هر مزاج آنچه افتد از شب و روز بگوید مثلا اگر آفتاب
در مزاج افتد روز پنجشنبه و شب دوشنبه تعیین کند و بر همین منوال تا آخر
مزاجات و این اقوال نزد محقق قدس الله روحه معتبر نیست و غیر طریق متقدمین
است بنا بران اعتبار نکرده است و در اول و هشتم مثلثه دارد و چون معلوم شد
که مثلثه ترکیب حروف آحاد و عشرات و مات ابجدی است و نسبت کرده اند
مثلثات ترکیب حروف نه گانه است با اشکال شانزده گانه پس بحسب
اختصاص هر حرف مثلثه دارد بحسب اختصاص حرف الف صاحب مثلثه
اول است که الیقغ است و بحسب اختصاص حرف فا صاحب مثلثه هشتم
است که حفقض است از آن جهت محقق میفرماید که در اول و هشتم مثلثه دارد
صاحب کشاف در کامل الصناعه آورده که در چهارم شرف کوکب دارد و طول
و در نهم قوة و در یازدهم فرح و در هفتم اوج دارد و در هشتم عرض و در دوازدهم
عمق و در اول عنصر صغیر و کبیر دارد و شکل فرد است و آتشی و مذکر و از مراتب
اشکال سباعی و ضد نا ثابت است و عکس و بحسب ترکیب زوج و فرد عکس
است و ضاحک است و خلقت پیغمبر دارد از آنکه نقطه نار که بمنزله روح الامین
است بر سر دارد و سریع است بخروج و بطی است بدخول و بحسب صورت شکلی

و عنصر آتش بجهة شرف منسوب است بسماکه در خانهای نار بود و شمس المعالی
قابوس جرجانی در کتاب خود آورده که چون در دویم رمل آید دلالت بشمال
دارد و چون در سیم بود بغرب و بعضی بعکس گفته اند و چون در چهارم بود
بجنوب تعلق گیرد و بدین مثال است در باقی بیوت آتش و باد و آب و
خاک و ناطق است و حق گوینده و حافظ قرآن و عربی اللسان است و او از
بلند و باران رعد غرنده بوده من حیث الصورة بعلی بن ابی طالب شبیه
است و من حیث الشکل بسرو دری تعلق دارد و من حیث النقطه میان سر و نهاری
است و یومی و من حیث الشکل بزوال پیشین و هنگام بانگ نماز و دعا ست و
من حیث النقطه از صباح تا چاشت و بحسب زوج و فرد شکلی به یک روز و
سه شب تعلق دارد و کانه و چیزهای آتش دیده جهت و اغلب بکان زر و نقره
منسوب است و از اقالیم بحسب شکل ششم است و بحسب نقطه اول و از بروج بقوس
منسوب است و از منازل قمر بشوله و نعایم و از سال ترکان سال موش و بحسب
شکل سال تمام نعمت و تمام عافیت و سال ظهور پیغمبر و ظهور مهدی و از
فصول تابستان دارد و از شهور رمضان و از ایام و لیالی بحسب مزاج گوکبی
روز پنجشنبه و شب دوشنبه و بحسب شکل روز جمعه و ایام حج و ایام طاعت
و عبادت و روز نزول قرآن و کتب سماوی و از بلاد مشهوره شیراز
و از مواضع مساجد و مدارس و مسند قضاة و مسند عدل و راستی و حرم کعبه و
حرم پیغمبر و حرم ائمه دین من اولاد سید المرسلین و زیارات و مزارات ایشان
و از بیوت قصر عالی و بالاخانه و غرفهای بلند و از حوادث ایام باد کرم و صاعقه
موسی ع و از طور و از جواهر بلور و کهربا و فیروزه و از معادن کان زر و لعل و از
نبات شاخ نرگس و خوشه خرما و هرچه بغذا آدمی نسبت داشته باشد و گل
سفید و زرد و گلی که اوراساق دراز بود از مخلوقات آسمان ششم که عبارت

از عرش

از عرش یا کرسی بود بحکم سقفها الجنة عرش الرحمن و کوههای بلند مانند کوه قاف
و بیت المعمور از بهایم است پیغمبر و دلدل امیر المؤمنین و شتر غضبا و اسبان
و شتران پیغمبران و یعفور و خر علیی و گوساری از وحوش گورخر و گوی صحرائی
و ابکر و از سباع آنچه کم مضرت بود و هرچه مکث در کوههای بلند بکند مانند
اهر مند و از پرندگان مانند هما و از حشرات مور ذیان مگس عسل و کرم پیله
و از الوان سفید و زرد و بحسب بوده شکل در اول زرد روشن و در دویم
نارنجی و در سیم خود رنگ و در چهارم خرماگون و از روایح طیبه عود و عنبر
و رایحه پیغمبر و عترت طیبه از سرور و از طعوم هرچه نزدیک بود بغذای آدمی
و از ثمرات خرما و رطب و انار شیرین از فواکه زردالو شیرین و سیب شیرین و به
و از حبوبات نخود و باقلا و عدس و گندم و جو و از البسه جامهای زربفت
و مرصع بجواهر و چهار قد از اجزاء البسه طاقیه و تاج و عمامه و آنچه بر سر نهند از
مغفر و از آلات حرب سمام پیغمبر و ذو الفقار علی ع و حربه که از آسمان آمده
بود و از طیور تذرو و کبک و طاوس و فاخته و هرچه الفت گیرد با آدمی یا
مسکن کند در مقام آدمی مانند خطاف و از طبقات مردم پیغمبران و رسولان
و امامان و زاهدان و عابدان و علماء پاک دین و قضاة و اهل طهارت و تقوی
صورة الناس دلیل بود بر شخص خوب صورت پاکیزه طلعت گندم گون که
مایل بود بسفیدی و زردی و کوچک سر بلند بینی غنچه دهان سفید دندان
فصیح لسان بسیار ریش دانش کیش خندان روی نیکو خوی حق گوی
که بر سر زخمی داشته باشد عربی اللسان و در بیان راست دین پاک
آئین سنجیده عقل پاکیزه اصل که از کذب و فحش و معصیت دور و در پرده
عصمت مستور باشند در گردن صحف آسمانی افکنند و ردا بر دوش و
طاو طیلسان بر روی آورد و عصای موسی بر دست گرفته و قدم بر راه حق

محکم کرده بود از تکرار او برا هل دین یمن و برکت باشد و بر فساق دلیل نکبت
و نکبت بود خصوصیات او خاصتن را ابن السراج در درة التاج چنین آورده
که دلیل شخص کند که بر پایه منبر پا بر مناهج معراج بود و خطیبی که خطابت کند
و فقیه که در سر فقه املا کند و حفاظ که تلاوت قران کنند و واعظان که موعظه
بیان نمایند و دلیل است بر شمعدان طلا که شمع کافوری افروخته باشند و صندلی
زرنگار که تاج مرصع نهند و کرسی ساج که حضرت امیر در غدیر بر روی نشسته
و موعظه فرموده اند ابوریحان و ابومعشر بلخی اوصاف ذمیمه اش را
چنین مینماید که چون در ضعف و بد حال و محل اختلال بود دلیل مرد مرده
شوی و دروغ گوی که بر خدا و پیغمبر چیزها از پیش خود اسناد کند و
شخصی که مجاور گورستان بود و گور و انه کند و اهل علمی فاسق و قاضی
رشوه گیرد و فقیه بی علم و عامل رباخوار و عابد ریاکار و هر که ظاهرش
بصلاح و باطنش بفساد باشد و دلیل بود بر تمام و اهل نحو و جارو و کاهن
و منجم و زندیق و کسان که از حق برگردند و راه باطل گیرند علت و مرض
دلیل است بر تب محرق و خون دماغ و درد چشم و صداع حار و بیماریهای
دراز و یرقان و حصبه و سرخچه و آبله و ریختن موی ابرو و ریش و درد شقیقه
و درد دندان و حلقوم و امراض دماغی هرچه باشد چون صرع و سرسام صورت
جنی دلیل است بر هرچه اول او باریک و آخر او پهن بود یا مدور یا مربع بود
و پر طولانی مخروطی مانند شکل صنوبری که اول وی بتری بود و آخرش
گره گره بود بلون سفید یا زرد بود و آتش دیده و استاد هنرمند که هنر در وی
نموده باشد مانند سوزن طلا که بر سر زنند و انگشتر و زنجیر و حلقه و در خانه آتش
کانه بود و در خانه باد حیوانه نفیس مانند هما مرصع و دستها زلف و
دندان مکلل بجواهر و طلا و در خانه آب مروارید و بلور رنگین بود و در

خانه

منسوبات عتبة داخل

خانه خاک فیروزه بزرگ و لعل و یاقوت احمر باشد در زبدة الرمل صورتش را
مدور گفته که کسری در وی بود و سوراخی در وی بود و تحت آن گران و سران
سبک باشند و اغلب در کاینات اشرف طلا و زرگری طلا و انگشتر
طلا باشد ؟ سعد داخل است منسوب بزهره و عشق بازی و لهو و طرب
و نوازندگی بدو تعلق دارد یک زوج سه فرد متوالی دارد در اصطلاح
رمل ؟ خوانند بجهة شباهت این صورت بعتبه در خانه که زنجیری
در وسطش آویخته است و عرب استانه را عتبه گویند و داخل است بجهة
انکه نقطه خاک او که حرکت بدخول دارد گشوده است و نقطه آتشی او که
حرکت بخروج دارد بسته شده است یا داخل است بجهة انکه نقطه آتشی
با خاک دخل کرده در فردیت بدوستی و منسوب بزهره است بجهة انکه
من حیث الطبع گرم و تر است چون زهره یا بجهت انکه من حیث الصورة
بچنگ و طنبور ماننده است و الات ساز از منسوبات زهره اند یا بجهة
انکه بحسب صورت شاخ خرما و اشجار پر شکوفه مینماید که سفید و سرخ
و سبز باشند بحسب نقاط و از روی شکفتگی و تازگی و نورستگی تعلق بزهره
دارد از انکه زهره کوکب نوپیراز است نزد متقدمین رمل منسوب
بحور العین است از حیثیت طراوت و حسن صورت و میل خواطر و توجه
ضمیر و عشق بازی و محبت بدو نسبت داده اند از این جهت که اغلب
این حال در سن جوانی است و ؟ صورت نوجوانان است یا بجهة انکه منسوب
الیه او زهره است و زهره صاحب عشق و محبت است و لهو و طرب و نوازندگی
بجهة آنست بحسب صورت مشابه ساز است و ساز الات لهو و طرب است
نواختن ساز نیز سبب طرب آدمی است یا بجهة انکه منسوب الیه اینها زهره
است و زهره صاحب ساز است و بالجمله هرچه تازه و نو نیاز باشد و از روی محبت

و موانست فزاید یا مرغوب نفس و طبعت باشد بدو نسبت دارد و چون گلستان
پر ثمرات و نهال تازه و شاخ خرما و خوشهای انگور زرنگار رنگ و درخت نارنج
بار دار رنگین و لیمو و رایات با الوان و جوانان نیکو منظر زلف دار
تمام قد نیکو عذار سیمین بر مودت اثر سرخ و سفید روی پیوسته ابرو
شهلا چشم تیز چشم و زنان مهوش و مطربان دلکش و لباس مرصع
و کمر مرصع و عنبرینهای خوشبو و پیراهنهای نیکو و زیورهای دلجو بدو مناسبت
دارد در سیم شرف دارد ؟ چون در سیم رمل آید چهار قوة ذاتی
که نزد ارباب این فن بمرتبه شرف است صورت دارد و این دلالت
شرف نهاده اند بجهة انکه بمنزله درجات کواکب است در بروج شرف
از جهة تعداد قوه ذاتی و شرف او در سیم بجهة الفت که بجهة نقاط
فرد بزوجی نوزده عدد دارد و چون شانزده از وی طرح کنی سه ماند
پس بحسب عدد باقی صاحب خانه سیم است پس در سیم شرف داشته باشد
ابن السراج در نهایة المنهاج آورده که ؟ منسوب بافتاب است از انکه
بحسب عدد بزوجی بعدد شرف افتاب است و چون از اعداد شرف
شانزده طرح کنی سه بماند پس از سیم بعدد شرف باشد و نزد بعضی دیگر
باعداد زوجی ۱۲ عدد میشود که بعدد درجات میزان است که خانه زهره
است و شرف زحل است پس اعداد ؟ بعدد شرف زحل است ۲۱ اطرح
کنی پنج بماند که عدد مرتبه اوست و در سیم نیز بعدد مرتبه خود است پس ؟ در
سیم بعدد شرف باشد و این اقوال مقبول محقق نیست و در چهاردهم
سکون دارد و عنصر کبری چنانچه باید و چون معلوم شد که سکون تشکیل اشکال
است بوضع ملائکه یا انبیا در تشکیل مقرا و چهارده گفته اند که چون ؟
شکل طالب است و ؟ مطلوب اوست از انکه بحسب موافق

عنصر

عنصر اوست و چهارده خانه مطلوب است پس مناسب است که شکل مطلوب
در خانه مطلوب باشد و بعضی دیگر گفته اند که چون ؟ شکل باد است و چهارده خانه
باد پس مناسب است که شکل باد در خانه باد باشد از این جهت ؟ در چهارده سکون
دارد و در هفتم حد دارد از انکه ؟ قسمت حرف بجانب هفتم گرفته و انکه او را
در این دایره در هفتم تشکیل نهاده اند دلیلش روشن گذشته مکرر نمیکرد
پس حرف ذ که حرف هفتم ابجدیست در هفتم خانه گرفته پس در هفتم بحد
خود حرف حد خود گرفته بحسب طلوع و تاثیر در هفتم مرتبه حد او میشود و بحسب
غروب لازم انکه از ف تا ث بترتیب حروف ابجدی هفتم میشود و در دویم
وجه دارد و چون در دایره دری که تقسیم اشکال است بترتیب افلاک که
ابتدا از فلک باشد و انتها براس و ذنب از انکه افتاب اعظم سیارات
است و چون طلوع کند عالم منور گردد و همه اشیا منور گردند و چون غروب
کند همه اشیا پوشیده و مخفی آیند و بعد او کوکب زهره و فلک زهره است
و مزاج ایام و لیالی بترتیب کواکب تحتانی و فوقانی است پس بنابرین او را
در دویم وجه دادند یعنی نسبت دادند بروز و شب کوکب منسوب الیه
او زهره است و از روزها روز جمعه و شب سه شنبه است و در هفتم و پنجم مثلثه
دارد و چون در دایره حلا که عبارت از تقسیم حروف ابجدی یا ابتثی یا غیر اینها
از ایقغ و اهطم چنانچه بتفصیل ذکر شده بحسب طلوع که عبارت از تقسیم
اول است و بحسب غروب که تقسیم دویم است حرف ف و ثا در هفتم دارد
و بحسب هر حرف مثلثه میشود از مثلثات نه گانه که بحسب حرف ز از مثلثه
هفتم می افتد و بحسب حرف ثا مثلثه پنجم از انجهت حضرت محقق رحمه الله
میفرماید که در هفتم و پنجم مثلثه دارد صاحب کشاف در کامل الصناعه
میفرماید که در دوازدهم شرف کوکب دارد و در هفتم قوت و در پنجم فرح

ودر سیم اوج ودر دهم طول ودر یزدهم عرض ودر دوازدهم عمق ودر نهم
عنصر صغیر ودر چهاردهم عنصر کبیر چنانچه ذکر شد واو از اشکال ازواج و افراد
شکل فرد است وبادی بحسب شکل ونقطه باد وبحسب نقطه آب آید ونقطه
خاک خاک است واز مراتب اشکال خماسی است وضد سلامی وعکس ...
است وبحسب نقطه فرد وزوج ضد ... است وبحسب شکل ونقطه باد خفیف
مضاف است وبحسب نقطه آب ثقیل مضاف است وبحسب نقطه باد تعلق
بشمال ونقطه خاک تعلق بجنوب دارد واین وقتی باشد که بحسب هر نقطه
مرکزی از نقطه بود واز اشکال طالب ومطلوب شکل مطلوب است
وبطی وصامت ومربوط ومن حیث الشکل به بند دیگر تعلق دارد وبحسب
نقطه باد ظهر شکم وبحسب نقطه آب بر ران چپ وبحسب نقطه خاک
بر پا وبحسب شکل تعلق بزمان عصر دارد وبحسب نقطه باد از چاشت
تا پیشین وبحسب نقطه آب از پیشین تا عصر وبحسب نقطه خاک از عصر
تا شام وبحسب زوج وفرد شکل یک شب وسه روز واین شکل نزد
بعضی حیوانست ونزد بعضی دیگر نباتست ونزد طایفهٔ کانی گفته اند واز
اقالیم بحسب شکل تعلق باقلیم سیم دارد وبحسب نقطه باد وآب وخاک
نزد طایفه بهفتم ونزد جمعی دیگر نقطه باد وآب ۴ وخاک ۷ دارد واز
بروج تعلق بثور دارد واز منازل قمر بدبران واز سال ترکان گاو و
از فصول ربیع واز شهور ربیع الاول واز ایام جمعه واز لیالی شب سه شنبه
واز مطلق سنین سال بسیار نعمت وبسیار ثمرات وسال سلامت و
سال پر زینت واز مطلق ایام ایام جوانی وکامرانی وفراغت وایام عروسی
وداماد دی وایام رسیدن ثمرات ورزق وروزی وایام سیر واسب تازی
وچوگان بازی وتیر اندازی واز بلاد مشهور بغداد وبلادهای کنار شط وبلاد

عرب

عرب واز مواضع دروازهای مشهور کشاده وپای قبات وپای علم درختان
سایه دار وگلستان شکفته وباغ انگور واز حوادث جستن برق وبدید آمدن
قوس وقزح وباریدن تگرگ واز جواهر لولو ودانهای روشن واز معادن اسرب
وکان قلعی ونقره واز مخلوقات آسمان سیم وکوههای پر زیتون وثمرات رنگارنگ
از اجسام لطیف پری وجنی واز زمین مواضع عرب واز حیوانات آهو وگاو
بری وگورخر واز وحوش گربه وهرچه انسی باشد وذی مخلب بود واز انعام
اسب ابلق وشتر سفید وگاو ورنگین واز بهایم هرچه انسی وذی مخلب بود و
از سباع یوز واز طیور دراج وهرچه دم دراز داشته باشد واز حشرات مار
چوبه ومار پای وزغ واز کاینات زمین بسیار زرع وآب نزدیک وکان
فیروزه وکوه بلور وعقیق واز نباتات تره وترب وریاحین ودعلی ... رسته
وانچه ناکول باشد واز الوان سفید که میل بسبزی کند وبحسب نقطه باد سرخ ونقطه
آب سفید ونقطه خاک سیاه از روایح طیبه عبیر وعنبر وصندل وچوب خوش بوی
واز طعوم هرچه چرب وشیرین بود وتازه وتر باشد وبغذا ادمیان
نزدیک بود واز ثمرات انگور واز حبوبات بادام تر واز فواکه میوها واز البسه
جامهای سبز پشمی شکافته که دامان وگریبان بیک وجب یا ده یا ... مطرز باشد
بزر ونقره بود واز جامهای مخصوصه پیراهن نازک واز آلات حرب چماق و
گرز وشش پر وبتر زین ودهره وتیر وساطور وهرچه اول او کنده بود واز طبقات
مردم از اهل طرب واهل عشرت وبازیگران وکوس نوازان وعلم داران صورة
الناس دلیل بود بر شخص سرخ سفید روشن عذار که برگرد عذار زلفین
مجعد افکنده بود وبلای دین وچراغ عقل ودر بین باشد رخساره مانند ماه
روشن وکمان ابرو ومژگان چشمان مردافکن بود سیاه ابروی نازک لب سفید
دندان زیبا غبغب که چشمان جادو عشوه گر وپر عقل ومرد زور آور بود بر

برطرف بینی خال فیروزه رنگ نهاده وبماه وحور بطلعت بجنگ آمده
بقامت مانند سرو ناز وبدن چون برگ گل خوش بود ودمساز وروح نواز
گردن بندی رنگین براطراف گردن اورده وحلی بارینت وآیین از چپ وراست
حمایل کرده باشد بکلام خوش الحان نغمه نما وغزل سرایان بود تمسع المعاملة
تکرار راو اسب منافع بیشمار وفواید بیشمار نهاده مگر بجهت پیران فرتوت
که در طالع ایشان دلیل تابوت نهاده ابن السراج در درة التاج خواص
او خاصش را چنین نقل میکند که دلیل است بر مردی که بربالای منبر رفته چوب
از لنگر بردست گرفته بتر قدی کند وشخصی که ریسمان بر کمر بسته بر درخت
خرما رود وخوشه خرما قطع کند ودلیل است بر کمر انداز مرکب تازکه شخصی را
به کمند در آورده وبپای علم آورد یا شخصی که علم برداشته ودر رکاب باشد
یا برکسی که پای آهو گرفته از کوه بزیر کشد یا برکسی که گهواره در پیش گرفته
در نقل وحرکت باشد ودلیل چتر سبز وسفید است که بر سر سلاطین گذارند وپایه
باعضای رنگارنگ که بر یمین ویسار بر پای کنند ابوریحان وابو معشر بلخی
اوصاف ذمیمه اش چنین اورده اند که چون در ضعف ونکبت بود ودر محل
ضلالت دلیل شخص فاسد کار بسته روزگار کشد که خفیک بادل تنگ بر دوش
گرفته بر درهای گدایی کند یا دروازه بان که در دروازه نشسته از آیندگان
وروندگان دروازه باج طلبد وشخصی که تابوت وعماری بر دوش گرفته
بگورستان کشد وکسی که بر جنازه بسته باشند وکسی که بر چوب میخ کشیده
باشند عذاب کنند وزن خرابانه که در زیر مردمان خفته وکسی که خیک شراب
بر دوش گرفته از جای بجای برد وکسی که صاحب شراب خانه وخرابات
خانه بود وزن زانیه که در میدان سنگسار کنند وشخصی که در تلخی جان
کندن گردن در ورطه مردن نهاده بود وعلت ومرض دلیل رعاف ودرد گوش

ودر معده

ودر معده ورنج گرده وتب لرزه وبواسیر ورعشه واسترخا وتاریکی چشم وآب سیاه
بود که نور باصره را بکلی زایل گرداند ونیز دلیل افتادن از اسب وشکستن اعضا
وبیماری دموی وبلغمی وسوداوی در وی جمع باشد وکوتاه عمر وناپایدار وبسته روزگار
بود صورت جنی دلیل است بر هرچه اول او کنده وآخر او باریک بود مانند تیغ حلاق
وگره کفش وزدان وهرچه حلقه برحلقه بود ودر هم آمیخته باشد مانند حلقهای دره و
دسته مروارید وشده تسبیح ومهرهای رنگارنگ وابریشم تابیده وکناره روی و
گوشواره مرصع ودستبند وخلخال وبحسب شکل هرچه گره دارد ودراز بود و
بحسب نقطه باد هرچه نازک وپهن وشفاف بود وبحسب نقطه آب هرچه دراز و
وروشن بود وبحسب نقطه خاک هرچه کبود وسیاه بود وثقیل باشد وزنا نیز بکار
آید وبحسب مجموع نقاط هرچه مربع ورنگارنگ بود وبحسب شکل سوزن گره دار
یا هرچه اول سوراخ داشته باشد ومرکب از کان ونبات وحیوان بود مانند گلی که ازو
که ریشه ابریشمی در وی کرده باشند بجهت سعد ثابت است منسوب است بقمر ترکیب
دو زوج ویک فرد ویک زوج درین فن مسمی به بیاض است بجهت آنکه اشکال او
بنقطه آب که بلون سفید است یا بجهت آنکه نقطه آب در وی همتا به کوکب سفید است
که در فلک تابنده بروشنی یا بجهت آنکه منسوب الیه او که کاغذ وکرباس سفید است
یا بجهت آنکه منسوب الیه او باران وبرق است وبلون سفید وعرب سفید را بیاض
گویند وسعد است بجهت آنکه من حیث الطبع که سرد وتر است منسوب بقمر است وبقمر
سعد است بجهت آنکه مبدا طبیعت حیوة که رطوبت است در اوست یا بجهت آنکه کوکب
نورانی است ونورانی موجب سعادت وظلمانی موجب شقاوة است وسعادت
نور بود بجهت آنست که الله تعالی نور را اسناد بخود کرد که الله نور السموات والارض
وثابت است بجهت آنکه نقطه آب را در میان دو زوج نگاه داشته است یا بجهت آنکه اول
وآخر که سبب خروج ودخول شکل است بسته است ومنسوب بقمر است از آنکه بطبع

سرد و تر است چنانکه قمر چنین است یا بجهة آنکه نقطه آب ج تعلق بشب دارد
و قمر کوکب شبی است یا آنکه متشکل میشود بجهة احیاناً از زحل و عقد و قمر متشکل
میشود بحسب تقلا بلات با شمس و نزد متقدمین از اهل رمل و منسوب بجبرئیل
رب جلیل است از حیثیت نورانیت و ضوء باطنی لطافت که نقطه آب
است و سعادت بجهة دوام حیوة روح امین است که تا نفخ صور بلبه بحوة
است و نقل و حرکت که انتقال است از جای بجای منسوب بیاض است از آنکه
نقطه آب منتقل میشود بهوا و از جزوی آن بجزو هوا که نقل میکند پس هر چه
موجب انتقال باشد مناسب است که باو نسبت دهند یا بجهة آنکه آب من
حیث اللیت استقرار ندارد و نقل و حرکت نیز عدم استقرار است و سفر
نزدیک بجهة آنست که آب دائما نقل بهوا میکند که اقرب است باو پس
نقل و حرکت نزدیک مناسب است که آنچه نقل سفر نزدیک باشد منسوب
گردد و سیول بجهة آنست که بیاض نقطه آب بسیط است مناسب است که سیول
که منبع نواب بسیط است که آب باران است و مخلوط با بعضی اجزاء ارضی نیست
باو منسوب باشد هم بیکان بجهة آنست که آب بطبیعت حرکت دایمی دارد و
بیکان و بیمار نقل و حرکت اند و عوام الناس بجهة آنکه منقلب احوال اند چنانکه
نقطه آب در بیاض منقلب احوال است که استقرار بجز ندارد و منقلب بهوا
میشود و بالجمله هر چه موجب حرکت و انقلاب حال بود مناسب است که بدو نسبت
دهند چون آمدن باران ها و حرکت کشتیها و هر آبی که از بلندی به پستی ریزد
و هر چه از علو بسفل آید و در چهارم شرف دارد چون نقطه آب بجهة ذات
آب و دو طبعت و لطافت بعدد چهارم است بحسب نجومی و بعضی از اصحاب
بر آنند که شرف شیء باعتبار بودن اوست در خطی از خطوط دایره و آن در آب
چهارم است که آن ذات آب و دو طبعت و لطافت است و این عدد در مقام

خاک

خاک بعدد خود میرسد که مقام یاری و برخورداری اوست از آنجهة بیاض که صاحب
نقطه آب بسیط است در چهارم در شرف خود است و بنا بر این تقدیر که بیاض در خط
خود باشد در شرف خواهد بود محقق رحمه الله میفرماید که بیاض در چهارم شرف
دارد و عدد نیز از آنکه در دایره عکس در چهارم مرتبه واقع است حرف چهارم مرتبه
ابجدی که دال است دارد بحسب طلوع یا بحسب عنصر آب و حرف قاف نیز بحسب
غروب که عبارت از تقسیم ثانی است در چهارم دارد از آنکه از ابتداء حرف غروب
که فاست تا چهارم حرف میشود پس حرف دال و را در چهارم داشته باشد از آنجهة
حضرت محقق میفرماید بیاض را که صاحب خانه چهارم دایره عکس است عدد داده اند
و گفته که در چهارم عدد دار دیعنی افتد حرف عدد خود بعدد خود کرده است و او نیز بهای مرتبه
دارد بحسب دایره ربع از آنکه از فلک آفتاب تا قمر چهار فلک میشود بترتیب
سفل و بیاض شکل قمر است پس وجه که روی آوردن شکل است بروز و شب کوکب
منسوب الیه خود در چهارم مرتبه داشته باشد و آن بحسب کوکب قمر روز دوشنبه
و شب جمعه است و در نهم سکون دارند یعنی ثابت است که چیز اصلی خود که بان موضوع
بوضع ملایکه یا انبیا یا حق چنانچه ابن جنی برآنست و آن نهم است شیخ صفی الدین ابو
البرکات مغربی در وجه سکون بیاض نهم میفرماید که چون خانه نهم خانه وحی و نزول
روح الامین است بانبیاء مرسلین و نزول فیض فیاض رب العالمین است که از آسمان
فایض میگردد بطبقه اسفلین و هم شکل آب بسیط است و نزول آب از آسمان
است مناسب است که شکل ج در نهم باشد شرح سر الاسرار گفته در باب سکون ج
مبهم تقریر میکند که خانه نهم خانه وحی است از آنکه وحی از آثار افلاک است و موثر بمراتبه
خود است و هر جا طهارت و لطافت بیش باشد اثر وحی زیاده بود و چون طهارت و لطافت
خاصه آب است که وانزلنا من السماء ماء طهورا لنظر که مناسب است که ج که صاحب مجمع طهارت
و لطافت خاصه است در نهم باشد که خانه انبیاست شمس المعالی قابوس جرجانی در

بدایع الاشغال که یکی از تصانیف رملی اوست آورده که سکون ج در نهم بدایره
مثلثه واقع است و آن تضاعف گردانیدن ذات هر عنصر است با دو طبعت که
ملصق باشد در مراتب اربعه و بیاض درین دایره صاحب نهم است پس از سخنان
این بزرگان چنین مفهوم میشود که دایره سکون مرکب از دو دایره متعدد باشد
چنانچه بشرح ج درین دایره بقاعده ابجد واقع است و در دویم و چهارم مثلثه
دارد و در دویم ترکیب آحاد و عشرات و مآت که یک است حرف دارد بحسب غروب
و در چهارم ترکیب که دمت است حرف دال دارد بحسب طلوع و آنکه غروب را
بر طلوع مقدم داشت بنا بر تقدیم ترکیب دو بر چهار است و در بعضی نسخ چهار در
دو مقدم ذکر شده بنا بر ملاحظه تقدیم حروف طلوع بر غروب باشد زمخشری در کامل
الصناعه آورده که در دویم شرف کوکب دارد از آنکه شرف قمر در سیم درجه ثور است
که دویم برج فلک است و در چهارم قوة دارد و در سیم فرح و عنصر و در چهارم اوج و در
هفتم طول و در دهم عرض و در یازدهم عرض و او از اشکال افراد و از ازواج از قسم
افراد است و مطلوب و مربوط و بطبع آتش است و بناحیت شمال تعلق دارد و نزد بعضی
مابین مشرق و شمال و نزد بعضی بشرق شمال منسوب بود و نزد اهل نقطه بحسب نقطه آب
بناحیت غروب و ثقیل مضاف است و از مراتب اشکال سباعی و ضد ثمانی است
و عکس حمره است و بحسب نقطه زوج و فرد خنثی است و بطی است و صامت و من
حیث الشکل بران چپ متعلق است و من حیث النقطه بناف و از اوقات
بحسب شکل از عصر تا شام و بحسب نقطه آب از پیشین تا عصر و بحسب زوج و فرد
شکل شب و یک روز و از مطلق ایام روزهای زمستان و برف و باران و ایام
یخ سرما و بند و روز حمام و غسل و روز شکار ماهی و سیر دریا و شناوری و روز قواهی
و از اقلیم بحسب شکل و نقطه اقلیم اول بود و از بروج سرطان و از منازل قمر طرفه
و از سال ترکان میمون و سال بسیار باران و بسیار سیل و از حوادث برف و باران

و طوفان نوح

طوفان نوح و باد سخت سرد و تلاطم و امواج دریا و از بلاد مشهوره طایف و از مواضع
حمام و سقا خانه و آسیا و از بیوت خانه نزدیک آب و حوض خانه و حوضی که در زمین
خانه بود و از جواهر عقیق سفید و بلور و در نجف و مروارید و از معادن کان نقره و طلع
و اسرب و از مخلوقات بری وحشی و آسمان اول و کوه دماوند و کوههای بسیار برف و باران
و از وحوش گربه خانگی و از طیور کبوتر صحرائی و مرغ خانگی و بط و قاز و مرغان آبی و مرغان دریا
از حیوانات ماهی و آنچه در آب بود چون خرچنگ و ضفدع و مانند اینها از کاینات کان
زیبق و کوه بلور و سنگ مرمر و از نباتات برگ سبز و شاخ تازه و از اعضا و ران
چپ و ناف و بحسب نقطه آب زیر ناف از الوان سفیدی مطلق یا سفیدی که بسبز
و کبودی گراید و بحسب شکل سفید روشن و اگر بحسب شکل و نقطه در خانه آتش بود و طرح
نقطه بدو رسد مو در رنگ گونه بود و اگر خانه باد بود مانند گل بنفشه باشد و اگر در خانه
آب بود سفید باشد و اگر در خانه خاک بود خرما گون و عنبری رنگ بود و از
روایح و عطریات کافور و عبیر و صندل و عطرهای سفید و از طعوم شور و هر چه غذا
کم شود و از ثمرات خیار و شفتالو و کدوی تر و از حبوبات آلوی برکش و شفتالو
خشک کرده و دانه کدو و تخم خیار و بادام تر و باقلا و از البسه جامه سفید و
کرباس و دستار و از کسب کار سقائی و آب دادن و ملاحی و غواصی و ماهی گیری
و گازری و بیکی و جامه بافی و حاجی و از طبقات مردم مکاران و مسافران و ابلهان
و کم فهمان و رومیان و مردم دریا و ناشناس و ریش سفیدان صورة الناس
دلیل است بر شخص سفید پوست که بکبودی مایل بود و دراز قد میش چشم بسیار
موی بسیار ریش که مایل بسرخی و سفیدی بود بسطبر ابروی کلان بینی و کلان دهن
و کلان دندان پهن ریش کم بر روی نشان کلف داشته باشد و گاهی سخن کردن
آب از دهنش بیرون آید و بر اعضای او رگهای کبود سطبر برآمده بود متغیر حال
و متبدل احوال و بر زبانش بعضی حروف درست جاری نشود ابو عثمان محمد زناتی

اوصافش بهمین طریق آورده الا اینکه کبود چشم و کنده لب کفته و سکالک تنک
دندان و پهن بینی و کم سخن و بسیار تحمل کفته از نکر ازا و دلیل بسیاری آب و باران
بود صاحب بلغه کوید که نکر از ربحانی در رمل دلیل فساد زنان و تباهی کشتیها
و آبله و زلزله و زیادتی آنها بود و اگر در طالع جوانان بود دلیل بر شهوت بسیار
کند و اگر در طالع پیران بود مرض لقوه و رعشه آرد و چیز او آنست که مکرر
نشود مکر برای ثمرات که بسیار آید و اشیا روی بار زاینه نهد ابن الشراج
در درة التاج خصوصیات او خاعش را چنین نقل میکند که دلیل است بر
کسی که برف کشی و یخ کشی کند و بر میت کمر در غسل کاه برند و مرده که در کفن
چیده و کافور بر اعضایش سایند یا شخصی که خلیکیر و حفرات بر دوش کرفته
باشد و بر در خانهای مردمان بیع و شری کند و یا کسی که ماهی از آب برون کشد
یا غواصی که دُرها از دریا بیرون آورد یا شخصی که کرباس بافی کند یا کازری کریان
کند و بر ندافی که پنبه شیده کرده بر اطراف خود نهاده باشد یا شخصی که دایما
بود و منی از وی آید چون سفید پوست که بر اسب سفید سوار کشته اسب
در آب راند و دلیل ابرهای پراکنده کند که بر روی هم نشینند ابو ریحان
و ابو معشر بلخی اوصاف مذمومه او را چنین مینماید که چون در ضعف و نکبت
باشد دلیل است بر شخصی مبروص و علت شخوص و زنی که کله بافی کند و شتر بانی
که شیر شتر دوشند و کسانی که در پیه کو سفندان باشند و پوست و پشم حیوانات
پوشند و سقایان پسر و با و زنان بستر و جا علت و مرض دلیل است بر سقاوه
دراز بوسته که از حوادث و هوا نکاه کرد و دلیل است بر ذات الجنب
و امراض بلغم و اسقاط حمل و آمدن خون و دق و درد حلقوم و ذات الریه و بر
آماسیدن بلغم و استسقا و تب ربع و تب لرزه و اسهال بلغمی و ضعف بلغمی
و درد امعا و ضعف جگر و نزله و زکام و سرسام و خندیدن و کریه کردن و بیرون

کفتن باشد صورت جلی هرچه اول و آخر او پهن و کنده بود و میان کمتر نقش
باریک مانند سرمه دان نقره و هرچه مدور بود و قبلول سفید مانند زر و نقره
و هرچه درخشنده و روشن بود مانند بلور و در نجف و هرچه دراز و پهن
بود مانند کرباس و کاغذ و هرچه کرد بود با اختلاف هیئت مانند انکشترین نقره
و زیکر سفید و هرچه در وی پیچ و تاب بود مانند ریسمان و هرچه سفید
و شکننده بود مانند چوب و مهرهای سفید و دانهای تسبیح و در خانهای
آتش اغلب زر و نقره بود و در خانهای باد هرچه سفید و درخشنده بود
مانند مروارید و در خانهای آب هر نباتی که شور و شیرین بود مانند نمک و
شوره و فلفل و در خانهای خاک هرچه سیاه و ترش بود مانند تمر و دانهای
او بیاض نحس منقلب است منسوب بمریخ ترکیب یک فرد و یک زوج و دو فرد
در اصطلاح رمل بیاض خوانند بجهة آنکه نقطه آتش فرد در وی بمنزله سر و روی است
و آتش نوجوان است و نوجوانان پاکیزه رو باشند یا بجهة آنکه بحسب صورت شکلی
پسران کاکل دار مینماید که کاکل در پس سر افکنده باشند و اکثر اینها ساده
رو باشند و بیاض پاکیزه روی را کویند و بیاض رانقی از آن کویند که بیاض در لغت
بمعنی مغز است و در این دایره با یازده و دویم را با هفت ضرب کنی بیاض که
مغز اشکال است تولد کند و پاکیزه ترین جزها مغز آن چیز است و صورت ضرب
کردن هر دو این دایره با یازده و دو وی دیکر با هفت بدین موجب است [illegible]
[illegible]
[illegible] ازین سی و دو شکل بیاض تولد کند شانزده شکل
پس بیاض مغز این اشکال باشد انجوبة الزمان ابو یعقوب سکاکی در محیط وجه
الاشکال تسمیه بیاض را به نقی بهمین قاعده نهاده و بعضی دیکر تسمیه بیاض را پاکیزه روی
است چنین کفته اند که بیاض صاحب نقطه آتش است و آب موجب پاکیزکی و طراوت است

و بیاض بحسب شکل بمذهب حق آبی است از آنکه دو دست آن در وی موجود است
که نقطه خاک است و دو دست آتش معدوم است و خاک نیست از آنکه خاک برتر
از آب فروتر است و چون شکل آبی است و نقطه آبی دارد و این شکل و نقطه
بر روی نسبت دارند از آنکه پاکیزکی در روی منظور است پس بیاض بجهة طراوت
و پاکیزکی آب منسوب به بیاض شده باشد و نحس است بجهة آنکه من حیث الصورة
با آلت حرب که شمشیر و خنجر است میماند و شمشیر و خنجر از منسوبات مریخ اند پس
بیاض نحس باشد بجهة آنکه منسوب الیه او که مریخ است نحس است از آنکه طبع او خلاف
طبع حیوة است حکیم کوشیار بیان نحسیت مریخ چنین میفرماید که مریخ بطبع کرم
و خشک است و دلیل بر کرمی و خشکی او آنست که هر کاه که مریخ مستولی باشد
بر طالع سال عالم بی نظر کوکب دیکر در شهرها و خوید کره انجدی افراط
میرسد و حیوانات و نباتات را آفت میرسد دلیل دیکر بسبب حرارت
او آنست که بار دیکر سریع است و سرخی لون دلیل حرارت اوست و چون
مریخ کرم و خشک است و طبع مخالف مزاج حیوة است پس نحس باشد
از آنکه سعادت بطبع حیات باشد و نحوست بطبع ممات یعنی چون بیاض نحس
است از آنکه منسوب الیه او نحس است یا بجهة آنکه من حیث الصورة با آلت قطع
حیوة میماند و هرچه با او قطع حیوة شود نحس بود یا آنکه نقطه آتش بیاض را چون
با آب نفی اعتدال دهی هر دو طبیعت زایل کردد و نقطه خاک ماند بطبیعت خود
و از این جهة بعضی بیاض را خاکی اعتبار کرده اند و نقطه خاک سرد و خشک است
و طبع ممات دارد پس بیاض بطبیعت نحس باشد و منقلب است بجهة آنکه نقطه آتش و خاکش
کشوده است و بحسب نقطه آتش حرکت بعلو دارد و بحسب نقطه خاک حرکت بسفل دارد
و حرکت بعلو و سفل موجب انقلاب شود یا بجهة آنکه بیاض صورت نو نیاز است و مثل
نهال تازه و سبزه نورسته است و نو نیاز و نهال تازه و نورسته نشو و نما فزاید

واین حال دلیل انقلاب باشد و منسوب بمریخ است بجهة نحوست ذاتیه خاکی یا شباهت
با آلات حرب که در طبیعت با اشیا منسوب بمریخ است یا بجهة آنکه من حیث اللون و فعل
و طبعت اثری بمریخ مانند است پس ازین جهة منسوب بمریخ باشند و نزد متقدمین اهل
رمل منسوب بزبانیه روح است از آنکه من حیث اللون با آتش افروخته میماند یا آنکه
بیاض از آنکه صورت قطع است مناسب آتش زبانیه است از آنکه آتش زبانیه برمیخ
جلوه میکنند چنانکه در کلام مجید فرموده کلما نضجت جلودهم بدلناهم جلودا الا آخر
آیه و به سپاهیان و خون ریزان اشتیاکه نسبت دارد از آن جهة که بحسب صورت
محض آلات حرب است و آلات حرب مخصوص سپاهیان و خون ریزان است یا آنکه چون
او منسوب بمریخ است و سپاهیان منسوب بمریخ اند پس سپاهیان منسوب بدو
باشند و اسلحه از آنکه خود بحسب صورت با آلات حرب میماند مانند تیر و شمشیر و
خنجر و هرچه جراحت کننده بود از آنکه بهر دو طرف تیز است و برنده بحسب صورت
و بالجمله هرچه کرم و خشک بود بطبیعت پاشنده و قطع کننده بود یا طبیعت
مرگ داشته باشد یا سبب فساد و تباهی کردد یا بحسب لون سرخ باشد
مناسبست که بدو نسبت دهند چون قصابان و جلادان و جبازان و آهنکران
و شمشیرکران و آتش کاران و خون خواران و باد سموم و مار و افعی و زهر هلاهل
و او را اقلص الرمل خوانند اقلص بصاد مهمله مرد منتشر الشعر را کویند و چون
از ضرب بیاض با هر شکلی که باشد از اشکال عداکانه طالب یا مطلوب آن شکل
تولد میکند پس بیاض منتشر الشعر رمل باشد و بدین مناسبت بیاض را مسمی باقلص الرمل
کرده باشند یا آنکه اقلص طناب و اوتاد خیمها را کویند چنانچه در سامی الاسماء
است و چون از ضرب بیاض با هر شکلی طالب یا مطلوب آن شکل تولد میکند پس
بیاض بمنزله طناب او تاد بود که بوسیله او قیام خیام که مطلوب خواص و عوام است
بظهور میرسد ماشاء الله مصری در جوامع الاحکام اقلص بصاد آورده و صاحب

لباب نصیر الدین سرخاب در مجامع الدرر فی احکام الاسکندر و در تخمین اقلس بمیں آورده و گفته که پنج را اهل مغرب اقلس الرمل میخوانند یعنی ناک ترین شکلها رمل و چون از ضرب پنج با هر شکلی طالب یا مطلوب آن شکل تولد میکند پس شکل طالب یا مطلوب بمنزله‌ی باشند از فم نقی و طلقوش بیرون آید و میتواند بود که اقلس بعاد سهو باشد که از زدی قلم ناسخ در کتاب محقق طوسی بظهور نرسیده و اگرچه در اکثر نسخ بعاد واقع است از انکه اورا با هر شکل که ضرب کنی طالب یا مطلوب تولد کند حضرت محقق دلیل بر وجه تسمیه اقلص چنین میفرماید که اورا با هر شکل از اشکال شانزده گانه این دایره ضرب کنی طالب یا مطلوب آن شکل مضروب تولد کند پس شکل متولد بمنزله‌ی باشند که از فم نقی و معده نقی با ضرب شکل مضروب فیه بدر آید و انکه پنج اقلس است نه شکل مضروب فیه آنست که اگر نتیجه طالبیت و مطلوبیت از نفس شکل مضروب فیه بود پس بایستی که شکل مضروب فیه را با غیر نقی ضرب کردندی نتیجه طالب مطلوب آن شکل میبود و ظاهر است که چنین نیست پس معلوم باشد که از اشکال که طالب یا مطلوب آن شکل باشند از فم نقی اند نه از شکل مضروب فیه و صورت این خیالست که چون پنج را با پنج ضرب کنی ... تولد کند و ... طالب پنج است از انکه از شکل ... تا پنج هفتم میشود و هر شکلی ازین شکلین طالب هفتم خود است پس از ضرب پنج با پنج رمل باشند نظر باید کرد که پنج در کجاست از محلی که باشد تا پنج بعدد آن محل ضمیر باشد مثلا اگر در ۱۱ و پنج در ۳ سایل بجهت محبوب سؤال دارد و از معاونت و دوستی محبوب بپرسد یا از سفر و نقل و حرکت سؤال میکند و اگر در دهم باشد سؤال از شغل و کار و اگر در پنج باشد سؤال از فرزند و محبوب دارد و علی هذا.

القیاس

القیاس پس در هر خانه که مطلوب باشد از مرتبه طالب یا مطلوب ضمیر باشد و بر همین قاعده چون پنج را با ... ضرب کنی ... که طالب ... است تولد کند و این صورت زنی باشد که طلب شوهر کند وقتی که ... در دوم آن رمل باشد و انکه گفتیم که صورت زنست که طلب شوهر کند آنست که ... بحسب شکل و خانه مونث است و ... صورت مذکر است و از شکل ... تا ... شکل ... هفتم ... میشود که مطلوب اوست و بر همین ضابطه چون پنج را با ... ضرب کنی ... که مطلوب ... است تولد کند و این صورت سؤال قوم و خویش آنست که در سفر باشند از انکه از شکل ... تا ... هفتم او میشود و هفتم هر شکلی مطلوب اوست و انکه سفر گفتیم بجهت آنست که ... صاحب شکل نهم است و نهم خانه سفر است و بر طرز همین دایره چون پنج را با ... ضرب کنی ... که هفتم ... و مطلوب ... است تولد کند و این صورت شغلی است که متعلق بمقامی باشد که سایل خواهد که اختیار کند و همچنین بدین قاعده چون پنج را با پنج ضرب کنی ... که طالب پنج است تولد کند و پنج مطلوب ... بود از انکه هفتم اوست و هفتم هر شکل مطلوب آن شکل باشد و این صورت جماعت غایبانست که بجد عاو مراد رسند یا نه و همچنین بر نهج همین دستور چون پنج را با ... ضرب کنی ... که طالب ... است تولد کند و این صورت عاقبت کار برده و خدمتکاران است که بکجا رسد قایم مانند یا زایل شوند و بر وضع همین اعمال چون پنج را با ... ضرب کنی ... که مطلوب ... است تولد کند و این صورت حرکت و قصد غایب است که بچه وجه باشد و بر فرض همین منوال چون پنج را با ... ضرب کنی ... که مطلوب ... است تولد کند از انکه ... هفتم اوست و این صورت حال خوف غایب بود که از چه رهگذر وجود گیرد و بر نهج همین منوال چون پنج را با ... ضرب کنی ... که طالب ... است تولد کند از انکه از شکل ... تا نصرة الخارج هفتم اوست و هفتم هر شکل مطلوب آن شکل است از انکه مقابل اوست و هر شکل نظر بمقابل خود دارد و این صورت نقل و حرکت خویش

و قوم یا از ازواج قومی بود که چگونه برآید و بر نهج همین امثال چون پنج را با ... ضرب کنی ... که طالب ... است از انکه ... هفتم اوست تولد کند و این صورت حال سلطان یا استاد یا والده بود که بنقل و حرکت آیند یا نه یا اقربا را سلطان خصم آید یا نه و بر همین آثار چون پنج را با ... ضرب کنی ... که مطلوب ... و هفتم اوست تولد کند و این صورت حال دوستان و محبوبان است که بکجا رسد و بر همین اختیار چون پنج را با ... ضرب کنی ... که مطلوب ... است تولد کند و این صورت حال دشمنان است که بدست آید یا نه و بر همین طریق چون پنج را با ... ضرب کنی ... که طالب ... است تولد کند و این صورت حال و مطلوب بحال غایبان است که بکجا رسد و بر همین وتیقه چون پنج را با ... ضرب کنی ... که طالب ... است تولد کند و این صورت حال غایبیست که بدست آید یا نه و بر همین فواید چون پنج را با ... ضرب کنی ... که مطلوب ... است تولد کند از انکه پنج هفتم و مقابل ... است و هر شکلی نظر بهفتم خود دارد و این صورت حال فرزندان غایب است که بچه صورت باشند و بر همین مقاصد چون پنج را با ... ضرب کنی ... که مطلوب ... است تولد کند از انکه ... هفتم ... است و این صورت حال گم شده و عافیت بیماری بود که بچه نوع شود والله اعلم و چون این قواعد را بقدری ضبط نماید در ضمیر وقوف تمام یابد و احکامش از روی استحکام بود و شکل پنج چون در پنج رمل آید بمنزله کوکبی باشد که در شرف بود از روی قوت ذاتی از انجهت حضرت محقق رحمه الله میفرماید که در پنج شرف دارد یعنی چهار قوت ذاتی که همراه قدرت و قوة و امر و نهی است و این امور مخصوص ذات و مخلوق با ذات است ابن سراج در درة التاج بیان شرفش چنین میفرماید که چون بحسب شکل خامس دایره بزوج و صاحب خانه ۱٤ بود پنج نقل کردن بجهت انکه اشکال فرد الزوج همه در یکی هم باشند و شرح این معنی بتفصیل گذشت مکرر نمیگرداند در سیزدهم سکی

سوت

سوت دارد که عبارت از تسکین اشکال است بحجر طبعی و اصلی ایشان که منزلند بران بحسب وحی یا الهام و میتواند بود که تسکین این شکل بدین خانه بحسب نقطه آتش و آب و خاک باشد چنانچه مذکور شد که دایره یکی مرکب از دو دایره است و در دهم خانه قرار دارد از انکه حد عبارت است از گرفتن حرف دهم ابجدی است بلام مرتبه تسکین خود بحسب طلوع و غروب که عبارت از تقسیم اول و دوم و چون پنج در دهم مرتبه حرف دهم ابجدی دارد از آن جهت حضرت محقق میفرماید که در دهم حد دارد یعنی حرف ی بحسب تقسیم اول و حرف ض بحسب تقسیم دوم و حرف ضاد نیز دهم مرتبه است از انکه از فا تا ضاد دهم مرتبه است و در دهم وجه دارد و آن در دوی آورده اشکال دایره دری است در مراتب اشکالی هشتگانه با ایام و لیالی کواکب خود و چون نقی در هفتم مرتبه بان مزاج میرسد از انکه از فلک آفتاب تا فلک مریخ هفتم فلک است چهار بحسب تحتانی و سه بحسب فوقانی از آن جهت حضرت محقق میفرماید که در هفتم وجه دارد و در اول و در هشتم مثلثه دارد و چون در دایره حد پنج در دهم حرف با و ضاد دارد و هر یکی ازین دو حرف در مثلثه دیگر اند بحسب ترکیب مثلثات نه گانه حرف با در مثلثه اول دارد و حرف ضاد در مثلثه هشتم که ایقغ و حففض است و از آن جهت حضرت محقق میفرماید که در اول و هشتم مثلثه دارد و زمخشری در کامل الصناعة آورده که در دهم شرف کواکب دارد و در هشتم قوة و عنصر و در ششم فرح دارد و در پنج اوج و عمق و در سیزدهم طول و عنصر کبیر و در شانزدهم عرض دارد و شکلی است از اقسام افراد و طالب است و سریع و بطبع آب است و نزد بعضی بطبع خاک است و مونث است و لیلی و نزد بعضی مذکر است و نهاری و نزد جمعی ثقیل مضاف است و نزد جمعی دیگر خفیف مطلق است و نزد طایفه ثقیل مطلق است و بحسب شکل بناحیت شمال تعلق دارد و بحسب نقطه آتش بناحیت شرق و بحسب نقطه آب بناحیت مغرب و بحسب خاک بناحیت جنوب وقتی که نقاط میزان در هم از موافق بدیشان رسد

و از مراتب اشکال حمامی است وضد سد کسی است و عکس بنه و بحسب نقطه زوج
و فرد ضرب است و بحسب شکل و نقطه آتش ناطق هست و بحسب نقطه آب وخاک
صامت و من حیث الشکل نطق بدوش چپ دارد و بحسب نقطه آتش بکوش
راست و بحسب نقطه آب بران راست و بحسب نقطه خاک بر انکشتان پای و
بحسب شکل و نقطه آتش نهاری است و بحسب نقطه آب و خاک شبی و بحسب نقطه
آتش از صباح تا چاشت و بحسب نقطه آب از پیشین تا عصر و بحسب نقطه خاک
از عصر تا شام و بحسب نقطه زوج و فرد سه روز و یک شب باشد و بنا است
و چیزها که از زنهای رسته باشد و بحسب شکل تعلق باقلیم پنجم دارد و بحسب نقطه
آتش بهفتم و بحسب نقطه آب و خاک ابدجی تعلق باقلیم هشتم دارد و بحسب نقطه
آب سکنی به پنجم و از بروج تعلق بعقرب دارد و از منازل قمر بشر طین و از
سال ترکان بکوسفند و بحسب شکل سال منقلب و ترکان و سال سپاهیان و بر
آشوب و فتنه و جنک و سال آب و باران و از فصول بحسب شکل زمستان
و بقول خزان و بحسب انتهاء نقطه آتش بیرون در مرکز آتش فصل تابستان
و نقطه آب در مرکز آب زمستان و انتهاء نقطه خاک در مرکز خاک خزان باشد
و از شهور تعلق بجمادی الاول دارد و از ایام بحسب مزاج روز سه شنبه و
از لیالی شب شنبه و بحسب عموم زنان روز جنک و قتل و خون ریزش و از بلاد
مشهوره موصل و از مواضع مقتل کاه و جای جنک و قصاب خانه و سلاخ
خانه و جای خون ریختن و از بیوت آب خانه و جای معاصی و از حوادث
سماوی رعد و برق و باران و از حوادث ارضی خوف و قتل و از جواهر آهن
فولاد و آبکینه و مهرهای رنکارنک و از معادن برنج و از نباتات برک انجار
و برک ریکین و کیاه نورسته و از مخلوقات آسمان پنجم و کوههای بسیار
آب و زنین آب نزدیک و از بهایم کاو و کور و از سباع سک و شغال و

و از حمرات زنبور و از الوان کبود و بحسب نقطه آتش زرد و بحسب نقطه آب سفید
و بحسب نقطه خاک سیاه و مجموع نقاط سفید زرد تیره لون و بحسب شکل بنفش
و از روایح تیز کربه چون بوی جراحت و از طعوم کوشت و چیزهای مایل بتلخی و ترش
و از ثمرات سیب و زرد آلوی ترش و از زردآلوها غوره و زرشک و انار دان ترش
و تمر هندی و سماق و از فواکه انار ترش و به ترش و نارنج و لیمو و از ماکولات شعیر
ترش و به ترش و برنج ترش و کوشت بوی ناک و از البسه کتان سطبر و از اجزاء
البسه آستین چپ جامه و زه کیر و انکشتری آهنین و فولادی و انکشتری عقیق
و از آلات حرب کارد و تیر و خنجر و هر چه برنده و جراحت کننده بود و اسلحه سپاهیان
و از طیور تیسل و آنچه منقار کلان داشته باشد و آنچه کوشت خورد و صید مرغان
کند چون باز و واشه و چرغ و عقاب و کرکس و از طبقات مردم سپاهیان
و اسلحه بندان نیزه بازان جنک آورد و طبیبان و زانیان و حرام خواران و تیر کران
و شمشیر کران و زور کران صورت الناس دلیل است بر جوان عشوه کرفته جوی ساده
روی پیوسته ابروی سیاه و سرخ باریک لب کوچک بینی که سر بینی آن بسرخی
کراید و کردن کوچک داشته باشد و شهلا چشم و تیز خشم بود و غنچه دهن و پاکیزه
بدن بود کرد روی و ترش خوی ترنکوی بود کاکل در پس سر افکنده و کره بر
ابرو زده و خنجر بر کمر زده و جامه مرقع در بر و شمشیر روشن با غلاف مزین در میان
و تفنک کبود رنک در زیر ران سپر مزین بجواهر در زیر سر دست آورده و نشاقو تا در تش
سر فرو هشته فاسق و خمار و زانی و مردم آزار هر نفسی برائی و هر لحظه بجائی باشد
کاه بجانب زنان و کاه بسوی پسران تردد نماید و مهر و محبت فزاید زنان او جانش
بهمین طریق آورد مالا انکه کاردی دسته دندان و غلاف فولاد و بدکمان و الشنع زبان
زیاده کرده از نکار او همه جنک و جفا و خصومت احبا باشد و خمار را بدمستی و طلحا را
رسوائی و پستی روی دهد مکر بجهت حصول ثمرات و نشو و نما و نباتات که به خوبی بود

و ابن السراج در درة التاج خصوصیات او خاصیتش را چنین میفرماید که دلیل است بر
شخصی که تیر بر چپ و راست اندازد و جنک در عقب سر کند و شخصی که شمشیر بر دوش
نهاده و کرد بر کرد میدان بر می آید و کسی که مجلس شراب نشسته شراب خواری
و خماری کند و دلیل سلیح داری و سلیح خانه بود و دلیل زرههای و کلین سفید و زرد
که در یکدیگر کشیده باشند و جامها و سلاحها روز جنک بود که جنک آوران در سر
وی را افکنده باشند ابو ریحان و ابو معشر بلخی در اوصاف ذمیمه او چنین میفرماید
که چون بد حال بود و در ضعف و وبال بود دلیل هیزی و مخنثی و در زیر مرد ماه خفتن
و بکارت بباد دادن و در عمل زنا افتادن باشد و دلیل آتش پرستی و کبری و ترسائی
و جهودی و وام داری و دزدی بود که آتش در میان خمره بود و خون حیوانات و
کوشت خوک خورد و یا کله یا خوک کشد و دلیل ترکان بد دین و دزدان و زبونان و قحبه
زنین باشد علت مرض دلیل کند بر خون بینی و مرض رعاف و خون شکم و اسقاط حمل از
شکم و سیلان کردن خون از مقعده مقعد و تبهای پیوسته و زحمت جکر و آمدن خون
از حلق و درد سر و مرض کوناکون و حصبه و سرخچه و آبله و خراج و اغلب امراض این
شکل کشنده بود صورت جنی هر چه اول و آخر او تیز باشد و میان کنده باشد
مانند مهرهای دو سر و تکمه طولانه و سر مردان و کز لیک و هر دانه که بلون بنفش و سبز
باشد و مرغوب مردان باشد و اغلب دانهای مرجان و نبات و مربع و مدور و مایل
بطول بود و در اکثر سنک فیروزه و دهنه باشد عتبة الخارج نحس خارج است منسوب
بذات ترکیب سه فرد و یک زوج در اصطلاح رمل مسمی به شده از انکه من
حیث الصورة باستانه در میاند و در وازه که بر در جا کذارد درهم او تخته باشند
و عرب استانه را عتبه میکویند و خارج است بجهت انکه نقطه آتش و او در آخر حرکت بفوق
است و فوقش کشوده و تحتش بسته و این شکل را باعتبار حرکت خارج کرفوق است
کفته اند و نحس خارج است بجهت انکه من حیث الصورت بشوک و خار خشک میماند

منسوب ... عتبة الخارج

که سبب ایذای نفس میشود یا بجهت انکه من حیث اللون تیره و رایحه کریهه منسوب
بذنب است از انکه ذنب در بلی مقعد و مخرج خبث است و اشیا کریهه و کنده و هر چه
ایذای نفس باشد بوی منسوب است ابن الذهب در نزهة الطرب آورده که من
حیث الصورت بشوک و چیزهای سر تیز مانند است و بصورت نیز مانند ذنب است
بنا برین مزبله و چیزهای کنده بوی منسوب است و ذنب نسبت بوی دارد از انکه
در محل خبث واقع است و نحس است بجهت انکه بطبع مرکب است که سرد و خشک و این
شکل ازین خبیث که تناسل که محل خبث است مانند بذنب منسوب است پس نحس باشد
از انکه منسوب الیه او که ذنب است نحس است از انکه بطبع سرد و خشک است و سردی و
خشکی طبع مرکب دارد و دلیل انکه ذنب سرد و خشک است آنست که بلون سیاه و تیره
است و سیاهی و تیرکی لون دلیل سردی و خشکی او باشد و نزد متقدمین منسوب بشیطان
علیه ما علیه است انکه این شکل ازین جهة که محل انجاس و الواس است بشیطان نسبت
دارد از انکه شیطان اخبث الخبیثین است و او باش و اراذل ازین جهة زبونند افعال
و اعمال ایشان و دنائت طبع که منسوب بذنب است و صاحب لمعه کوید از اوباش و اراذل
ازین جهة که کثیف طبع و لئیم و ضعیف مناسب بعقده ذنب دارند یا بجهت انکه ذنب
صورت شیطان است و اوباش و اراذل اعمال شیطان دارند و بدکیشان و بت پرستان
بجهت انکه سیاه دل و تیره خاطرند و این شکل ازین جهة که منسوب بذنب است سیاه
و تیره است و سیاهی دل و تیرکی لون نسبت به بدکیشان و بت پرستان دارد و هم
بجهت سیاهی و تیرکی این شکل و کفر و زندقه بوی منسوب است در ۴ شرف دارد
چون در دایره عدد که بمنابه شرف کوکب است در ۴ آن دایره است بجهت بودن رابع
دویم بترتیب فرد از زوج و بودن اشکال در بیوت بترتیب دایره و وجود این شکل را
در ۴ نسکیں داند در مطالع الانوار شیرازی آورده که شرف را در ۴ شرف
بنا بر آنست که بحسب عنصر صغیر که عبارت از دایره ابجدی است در ۴ مرتبه تسکین نهاده اند

پس شکل در ۴ مرتبه بخط عنصری خود باشد و شرف شیئ بودن آن شیئ است در خطار خطوط
خود پس ازین جهت شکل در ۴ شرف دارد یعنی چهار قوه ذاتی که شرف شیئ است بودن
خفی است در خط از خطوط خود پس ازین جهت شکل در ۴ شرف دارد برآنست و در دوازدهم
سکنی دارد بنابرآنکه این شکل متعلق بخط باعضای آدمی است که ذکر است و مقعد
و خانه دوازدهم الخط بیوت است پس الخط بالخط دادند در سر الاسرار آورده
که چون دوازده خانه عداوت و شقاوت است شکل که صورت شیطان است
بوی مناسب است از آنکه شیطان عدو مبین است پس مناسب بود که این شکل
عدو بخانه عدو باشد و آنکه دوازده خانه را عدو نهادن بنابرآنست که خانه دوازده
آخر بیوت است و آخر موافقت بمخالفت و محبت بعداوت است بحسب واقع و قوع
اکثری و در هشتم حد و جه دارد و حلش در هشتم بجهت آنست که شکل عکس شکل ۴ است از
اشکال ۴ الا آنکه او را عکس باشد بحسب صورت و چون عکس هر شکلی در پای آن
شکل می افتد درین دایره از آنکه عکس شیئ بمنزله سایه شیئ است و سایه شیئ در
جنب آن شیئ است پس عکس شکل ۴ که ۴ است هشتم میشود که شکل باشد و تقسیم
حروف ابجدی باعتبار ترتیب اشکال دایره عکس است پس شکل در هشتم حد دارد
و وجه نیز از آنکه وجه روی آورده اشکال در سیارات در مراتب هشتگانه بروز
و شب آن کوکب که منسوب الیه او باشد بترتیب افلاک تحتانی و فوقانی و چون
ابتداء از آفتاب است پس از آفتاب بترتیب تحتانی و فوقانی هفتم میشود
در اس و ذنب هشتم و شکل منسوب بذنب است پس در هشتم شکل متعلق است بشنبه
و روز چهارشنبه باشد ازین جهت حضرت محقق میفرماید که در هشتم وجه دارد و در
هشتم و ششم مثلثه دارد چون در دایره حرف که عبارت از دایره عکس است
باعتبار طلوع که تقسیم اول حرف حا دارد و باعتبار غروب که تقسیم دوم است حرف
خا دارد و هر یکی ازین حروف در مثلثه دیگر است از مثلثات نه گانه ازان جهة حضرت

محقق میفرمایند که در هشتم و ششم مثلثه دارد و در بعضی نسخ ۶ بر ۸ مقدم آورده
بواسطه تقدیم عدد ۶ بر ۸ و از انجا تقدیم هشت بر شش باعتبار ملاحظه تقدیم
تقسیم اول است بر دوم با تقدیم آحاد بر آحاد است زمخشری در کامل الصناعه
آورده که در نهم شرف کوکب دارد و اوج در هشتم قوة و در سیم فرج و عمق و در یازدهم
طول و در چهارم عرض و در ششم عنصر صغیر و در هفتم عنصر کبیر دارد و این شکل
از اقسام افراد و سریع و ناطق بزبان سندی و جهوکری و بت پرستی و بطبع آتش
بود و نزد بعضی بطبع باد و بیش جماعتی بطبع آب باشد و این شکل از مراتب
اشکال خماسی است و ضد سداسی و عکس ۴ است و بحسب فرد و زوج ضد ۴
است و بحسب نقطه آتش خفیف مطلق است و بحسب نقطه باد خفیف مضاف است
و بحسب نقطه آب ثقیل مضاف است و بحسب شکل و نقطه آتش تعلق بمشرق
دارد و بحسب نقطه باد بشمال و بحسب نقطه آب بمغرب و من حیث الشکل بذکر
تعلق دارد و مقعد و بحسب نقطه آتش بر دماغ و بحسب نقطه باد بر دل و روح
و قوت روح و بحسب نقطه آب بر ذکر و انثیین تنها و نهاری است و متبرقی و بحسب
شکل از صباح تا عصر است و بحسب نقطه آتش از صباح تا چاشت و بحسب نقطه باد
از چاشت تا پیشین و بحسب نقطه آب از پیشین تا عصر و بحسب شکل تابستان
و ایام بت پرستی و ایام قحط و تنگی و بحسب نقطه آتش تابستان و بحسب نقطه بادی
بهار و بحسب نقطه آب زمستان و بحسب نقطه فرد و زوج سه روز و یکشنبه
باشد و از اقالیم بحسب شکل اقلیم اول و بحسب آتش باد و آب ابدجی اقلیم دوم و
بحسب نقطه آتش سکنی اقلیم ششم و بحسب عنصر بادی سکنی اقلیم پنجم و بحسب عنصر آب سکنی
اقلیم چهارم دارد و از بروج حمل و نزد بعضی عقرب و نزد طایفه جدی و از منازل قمر
بطین و بقولی ثریا و بقولی زبانا و از سال ترکان خوک و از فصول تابستان و از ایام
تموز و از شهور رجب و از ایام دری روز شنبه و لیالی شب چهارشنبه و نزد که بطبیعی

نهاده اند روز سه شنبه و شب شنبه و از مطلق ایام ایام طاعون و تنگی و در دلتنگی و ایام
قحط و کفر و زندقه و ایام پیری و شکستگی و از بلاد عمان و از مواضع مبرز و جای کنده و
آتشکده و بتخانه و جای ستوران و گلخن حمام و بیابان خشک و زمین شوره و
درختان خشک و بسته و شکسته و مقام مار و کژدم و از بیوت درون دره و جای
خشک و بیابان بی آب و گیاه و سنگستان از حوادث گرما و تاریکی و وبا و مرغان
و مردن اسپان و از جواهر آهن و سنگ سیاه و خزف و مهرها از معادن کان گوگرد
و نفط و غیر از مخلوقات سنگستان و بیابان بی نبات و ریگستان و محل باد
سموم و دوزخ دانند و مواضع هر مار و افعی و اژدها و نهنگ و از بهایم شتر
مست و آدم گیر و اب لکدزن و گوی و حشی و از کاینات زمین اهتم و مقام
ابلیس از طیور کرکس و کلاغ و بوم و اکل الجیف از حشرات کرم نجاست و
بج و از نباتات درخت بیس و زقوم و حنظل و از الوان سیاه و سرخ و سیاه
و زرد و از روایح مردار و از طعوم گوشت خوک و مال حرام و گوشت مسوخات
و از ثمرات زرشک و انار ترش از حبوبات دانهای تلخ و کلوگیر از فواکه میوهای
پوسیده و بدطعم و از البسه پشم درشت و سیاه با جامه آهنین از لباس کوتاه
و طیلسان پشمین از اجزاء البسه زیر جامه که متلاصق بدن باشد و زیر جامه
ملوث بمنی و نجاست از الات حرب نیزه و زوبین و تفنگ از طبقات
مردم بندگان و بت پرستان و جهودان و سرکین کشان و منافقان صورت الناس
دلیل است بر شخص دراز قد خشک اندام سبز فام کبود چشم بسیار خشم درشت
خوی ترش روی تلخ کام بدکلام خون آشام دراز روی کلان بینی سطبر لب پر
چین غیغب که موی از ریش بمقراض گرفته باشد یا علت خوره بر موی محاسنش
رسیده بود و ناصیه اش صورت دغلی یا هر دو بر سرش داغ کلی ظاهر باشد از تکرار او
موجب فساد بهایم و از تکرار او بسیارش امراض طاعون و وبا قایم و بسیاری ظلم

ظالم باشد و افتادن محاربه و وقوع مصادره باشد و بسیاری نا امنی و تشویش و دل
آزار فاقه زیش باشد ابن السراج در درة التاج خصایص او خاص را چنین آورده که در
محل اختلال و مقام ضعف و وبال باشد دلیل است بر شخصی که لواطه در پیش داشته
باشد و در نهاد و طبیعت او عمل قوم لوط سرشته بود و دلیل است بر معربه نبات که قادر
بر قوه نباشد و گدایی که قوت لایموت نیابد و دستی که بت در گردن افکنده بود و زنار بر کمر
و ناقوس در بر داشته باشد و دلیل است بر طرار کیسه بر و قیاد رشوه خوار و دلیل است
بر جمع حرامیان که در بادیه سرگردان و بی نفقه و نان مانده باشند و بر جمعی که حرامی بر ایشان
زده باشند و غارت خورده باشند و دلیل است بر شخصی که سباع درنده بر وی زده
باشند و صید و طعمه خود کرده بود و از جهت تکرار دلیل است بر لشکر شکسته و علم نگونسار
ابو ریحان و ابو معشر بلخی او صاف ذمیمه اش را چنین آورده اند که چون بد و منحوس بود بارد
محل منکوس افتد دلیل است بر شخصی که بتره سر کلان گشتی بر گردن افکند و سرکین کشی کند
و کور یک چشم و تلف دست تنگ که بر سر راهها گدایی کند یا دروازه بان و آن ابتر که
خرقه دریده در بر افکنده از ضعف به زانخ در دروازه باز کند یا بر گلخنی دوزد که در
مغاک خاک گلخن وطن کند و در خاکستر و در مسکن سازد علت و مرض دلیل است
بر مرض طاعون و امراض نامیمون و مرض دق و انتشار جلد و امراض خوره و ناسور و بیماری
دوار دوار و مرض دانه و درد مثانه و تولد خنازیر و داء الفیل و سکته و ثبات و مرکب تقاجات
صورت جنی هرچه در اول او تیز و آخر او کشاده و گران مانند دانهای ترنجی بر نجی یا آهن
فولاد و خرمهرها و دانهای بی قدر از استخوان و سنگ ترتیب داده باشند و بلون کبود
و سیاه و هرچه آتش دیده بود مانند کارد فولاد و تیغ خلاق و میخ آهنی و هرچه مدور و بلون
سیاه و سرخ بود مانند فلوس و طبق و طاس جمره نحس ثابت است منسوب بمریخ ترکیب
که در اصطلاح اهل رمل منسوب بمریخ است از آنکه این شکل بحسب صورت تشبیه بخنجر
است در غلاف که تیغش بخون ملون باشد و خنجر و چون از منسوبات مریخ است ترکیب

در اصطلاح اهل رمل منسوب از انکه مریخ بلون سرخ است و دم من حیث اللون و تمیز از این جهت که آتش و باد است و آتش کار است منسوب بمریخ پس بنا بر این بر سرخی این شکل و نسبت او بدم مسمی حمره است و انکه حمره بحسب نقطه باد سرخ است آنست که باد بطبعیت دم است از انکه گرم و تر است و گرم و تری موجب سرخی است و نیز سرخی باد در باد سموم ظاهر است که گرم و تر است صاحب سر الاسرار در وجه تسمیه حمره بحمره آورده است که شکل بحسب صورت بشخص گردن زده میماند که غرقه بخون باشد بجهة اشتمال نقطه باد که بلون سرخ است و چون شکل مغروق بخون و لون باد است و دم و باد سرخ اند از آن جهة شکل مسمی بحمره شده باشد ابو البرکات در نجات آورده که خون شکل بحسب صورت آلت خون ریز است و خون سرخ است پس تسمیه حمره بحمره تسمیه اثر باد بوده باشد یا تسمیه حمره بحمره تسمیه مسبب باسم سبب بود و نحس است از انکه من حیث اللون بمریخ میماند از انکه مریخ ملون بغایت سرخ است و سرخی لون دلیل حرارت است و سفیدی دلیل برودت و غایت سرخی دلیل یبوست اوست بطلمیوس حکیم دلیل بر گرمی و خشکی مریخ چنین آورده که هرگاه مریخ مستولی باشد بر طالع سال عالم بی نظر کوکب دیگر در شهرهای جنوبی گرما بافراط برسد و یبوست تمام ظاهر میشود و این حالت سبب فساد حیوانات و نباتات میشود پس مریخ گرم و خشک باشد بطبیعت و نحس باشد باثر فساد ابن فودکی آورده است که مریخ گرم و خشک است بحد افراط و گرمی و خشکی موجب فساد نباتات است و فساد نباتات موجب فساد حیوانات است و انکه گرم و خشک است بحد افراط و گرمی و خشکی موجب فساد نباتات است و انکه گرم و خشک است بحد افراط از اثر او ظاهر است و انکه نحس است بنا بر آنست که طبیعت او خلاف طبیعت حیوان است از انکه طبیعت حیوة گرم و تر است بحد اعتدال و طبیعت مریخ گرم و خشک است بحد افراط و منسوب بمریخ است بجهة انکه این شکل بحسب صورت مانند است بشمشیر غلاف دار و شمشیر از منسوبات مریخ است از انکه آلت خون ریز است صاحب لوامع گوید که حمره صاحب التعریب است

یا صاحب جبال

یا صاحب حیوان بریده حلق و این هر دو از منسوبات مریخ اند از انکه مریخ مستولی بفساد است و اینها اثر فساد اند و سپاهیان و اسلحه چون شکل خون آلت سپاهیان و اسلحه که سبب و آله خون اند بدو نسبت دارند و خون سبب فساد و تباهی اند و مریخ منسوبند از انکه مریخ سبب تباهی و فساد حیوانات و نباتات میشود و جنگ و فتنه نیز بحمره نسبت دارد از انکه شکل من حیث اللون منسوب بترکان است و جنگ و فتنه مخصوص ایشان است یا بجهة آنست که جنگ و فتنه موجب قطع الفت و زوال محبت میشود و این شکل بحسب صورت آلة قطع است و دزدی و آتش کاری بجهة انکه نقطه باد را در میان دو زوج پنهان نگاه داشته است و دزد مال پنهان میبرد و پنهان کار است و آتش کاری بجهة انکه این شکل بکوره آهنگران میماند و بالجمله هرچه بلون سرخ بود یا در شکل و فعل اثر مناسب این شکل بود لایق است که بدو نسبت دهند و در هفتم شرف دارد و انکه این شکل چون در هفتم آید بمنزله کوکبی بود که بقوای ذاتی خود قایم باشد و انکه در هفتم شرف دارد بجهة انکه آنست که نقطه باد در وی تنها، زیرا بزوج است و زوج بعدد هفت است و انکه باد بهفت عدد میرسد بنا بر آنست که عدد آتش درین دایره دو اعتبار کرده اند یکی ذات آتش و دویم خفت او و در باد ذات و دو طبیعت و دو عدد خانه که مجموع پنج باشد باد و عدد آتش جمع کنی عدد باد بهفت رسد در نهایت المنهاج آورده که عدد نقطه باد ذات باد است باد و طبیعت و لطافت و عدد خانه باد ذات باد و طبیعت پس مجموع باد بهفت عدد میرسد و انکه لطافت در خانه اعتبار نکرده اند از انکه خانه باد قایم بباد است پس عدد باد باین اعتبار هفت باشد و شکل در هفت باعتبار نقطه باد در شرف باشد ابن المفضل صحایف الرمل حمره را در هفتم شرف نهاده اند از انکه شکل سباعی است و خانه سباعی و انکه سایر اشکال سباعی را در هفتم شرف نداده اند از انکه نقطه باد بر تر است از آب

و خاک بمرتبه و وجه که منسوب بودن شکل است بترتیب تسکین دایره دری بایام و لیالی کوکب منسوب الیه میشود و آن نسبت بشکل حمره هفتم مرتبه است چنانچه وجه این مکرر گذشته است بنا بر آن شکل را در هفتم مزاج روز سه شنبه و شب شنبه که ایام و لیالی کوکب منسوب الیه میشود و آن نسبت بشکل حمره هفتم مرتبه است چنانچه وجه این مکرر مریخ است دارد و در هشتم نیکی دارد صاحب مراصد دلیل بر نیکی حمره در هشتم چنین آورده است که چون شکل سفاک الدم و فوت و ماتم است خانه هشتم نیز خانه فوت و فنا است از انکه خانه عقرب است و عقرب موجب فساد تن و خرابی بدن است پس شکل را که شکل مریخ است مناسب است بخانه مریخ باشد در سر الاشکال آورده که شکل فتنه و جنگ است و اغلب جنگ یا نقصان نفس است یا مال پس مناسب است بخانه مریخ باشد که شکل در هشتم باشد از انکه خانه هشتم خانه فوت نفس و مال است در سیم حد دارد از انکه در دایره حلی شکل در سیم است پس در سیم مرتبه حرف سیم ابجد خود داشته باشد که جیم است بحسب طلوع دارد و قاف در سیم بحسب غروب از انکه از قا تا قاف سیم حرف بود پس شکل در سیم حرف سیم بجا خود است داشته باشد و در سیم و اول مثلثه دارد چون در دایره حد و حرف و عکس حرف جیم و قاف در سیم مرتبه دارد و هر یکی ازین دو حرف در مثلثه دیگر ندارد از مثلثات نه گانه پس در سیم مثلثه که طلوعش است حرف جیم و قاف در سیم مرتبه دارد و در مثلثه اول که ابقع است حرف قاف دارد حضرت محقق تقدیم سیم بر اول در عبارت آورده مع هذا که اول مقدم بر سیم است بهتر از آن است که حرف جیم که سیم است در تقسیم اول است و آحاد است و حرف قاف در تقسیم دویم است و مات است و تقسیم اول مقدم بر تقسیم دویم است و آحاد حروف مقدم بر حروف مات است زمخشری در کامل الصناعه آورده که در دهم شرف کوکب دارد و در اول قوة و در ۶ فرح و طول و در ۱۵ اوج و در نهم عرض و در چهاردهم عمق دارد و در دویم عنصر داو شکلی است از اقسام افراد و بطبع باد

است

است و نزد بعضی بطبع خاک است و از مراتب اشکال سباعی است و ضد ثمانه و عکس شکل است و بحسب نقطه زوج و فرد ضد بنت است و بحسب شکل ثقیل است و بحسب نقطه خفیف مضاف و من حیث الشکل بجهة جنوب تعلق دارد و من حیث النقطه بجهة شمال ابو عثمان اشکال امهات اصلی را بحسب بودن هر خانه جهتی تعیین کرده مثلا شکل در اول شرق شمال بود و در دویم شمال خاص یا شمال غرب و در سیم شمال بود و در چهارم جنوب شمال بود و بدین وجه است و در نباتات و متولدات و زوایدات و او شکل مطلوب است و ناطق بزبان ترک و بطی است و بظاهر موجود است و من حیث الشکل بهای جیب تعلق دارد و من حیث النقطه ببر دوش جیب و لیلی است و مونث و بعضی نهاری و مذکر گفته اند و من حیث الشکل بعضی تعلق دارد و من حیث النقطه از چاشت تا پیشین و بحسب نقطه زوج و فرد سه شب و یک روز تعلق دارد و حیوان است و نزد بعضی کانی و از اقالیم سیم است و بحسب نقطه باد بدایره ابجد اقلیم اول دارد و بدایره بیوت اقلیم سیم تعلق دارد و از بروج حمل و از منازل قمر اکلیل و قلب و سال ترکان گوسفند و بحسب شکل سال پیر فته و آشوب و خون ریز و از فصول بهار و از شهور شوال و از ایام روز سه شنبه و از لیالی شب شنبه و از مطلق ایام ایام ناامنی و خوف و بیم و از بلاد و از مواضع دار السلاح و دار السلاخ و آتش گاه و مغاره دزدان و مقام سباع و درندگان و از بیوت آتش خانه و خشت پزان و از حوادث صاعقه و قتل ناگهان و از جواهر مس و طلا و از معادن کان زر و کان گوگرد و از نباتات شاخ پر خار و علق گزنده و جراحت کننده و از مخلوقات دریای خون و افقده و آتش کده و از بهایم گوی وحشی و حیوان شاخ دار و از وحوش گور و آهو و از سباع گرگ و یوز و خرس و پلنگ و از حشرات مگس خونخوار و پشه و کیک و از الوان سرخ و زرد و بحسب بودن شکل در اول نارنجی و در دویم سرخ و در سیم گل پنبه و گل شفتالو و در چهارم جگری و از روایح گنده و از طعوم تیز و سوزنده و گوشت بسیار نمک و خون که کفار در روده بسته کنند و غذا کنند و از ثمرات

غوره و دانه زرشک و از فواکه میوه ترشک خیار و سیب ترش و از حبوبات دانهای
کرم و از البسه جامه سرخ حیوانه و از اجزا البسه موزه و از الاب عرب بتر زخی
و از طیور باز و هر چه گوشت خورد و از طبقات مردم جلادان و قصابان و خونریزان
و حیاران و آهنگران و شمشیر سازان و آتش بازان و سپاهیان و اهل قصه و زنان
سلیطه و فاحشه و زانیه و کسانی که بچه از شکم افکند و زنان که در خون حیض و نفاس
باشند یا در خون استحاضه گرفتار آیند و کسانی که خون شکم داشته باشند صورة
الکاس دلیل است بر مردان و زنان سرخ چهره ترش روی چین در ابروی کوسه وضع
سرخ موی تمام قد گشاده پیشانی کنده لب پر جین غبغب کلان بینی کبود چشم
تیز خشم که بر روی چپ خال سرخ داشته داشته باشند و بر گردن زنجیر طلا حمایل کرده
و بر سر زخمی یا چیزی داشته باشد و بر ساعدین و انگشتان داغهای بسیار نهاده بود و بر
اعضای نعل و داغ بریده باشند و تیر انداز و مرکب تاز و خونخوار و تلخ گفتار و جرای
نهاد و زان افزاد و بداندیش و کافر کیش باشد از تکرارش دلیل حرکت لشکر بیکانه و
قتل و خون ریختن و تسلط ترکان بر تازیکان بود و قدر و قیمت آلات و خوبی احوال
شمشیرگران و رفعت قدر آهنگران و بسیاری دزدیها و خرابیها و فساد زنان حامله
و رنج در رو و درد چشم و افتادن آتش در خانها و خوبی حال قصابان و خونریزی جلادان
بود ابن السراج در درة التاج و نهایة المنهاج خصوصیات اوضاعش را چنین آورده که
دلیل شخصی بود که شمشیر برهنه بر دوش آورده بود و روی بخصم نهاده و بر شخصی که بر گردن
و دوش زخم محکم یافته باشد و خون از وی روان گشته و دلیل سر بریده کند که بر قبضه
و بر اسب آل گونه سوار گشته زین و لباس سرخ بود و قطاس سرخ بر گردن اسب بسته
باشد و عمامه سرخ بر سر نهاده در میدان از خون دلیران رنگین کند و بر ترکان کمین گشاید
بهاء زین الدوله در نهایت الاحکام آورده که دلیل شخصی سرخ فام چابک اندام تند کلام
کند

کند که سر بریده بر سر نیزه کرده باشد یا خصم را بر نیزه بر زمین آورده باشد یا نیزه بر طرف
سینه اش کرده از خانه زین بر سر خنگ آورده باشد یا سرهای بریده بر فتراک
اسب بسته و بدو دست حرب کند و دلیل شخصی بود که کمان نخش انداز و آتش در نفک
و شغرقان در زنند و دلیل رومی نفط انداز و ترک آتش باز کند که آتش در چیزهای زند ابو ریحان
و ابو معشر بلخی در اوصاف ذیمه این شکل چنین نقل کرده اند که چون در مقام بد و محل ردی بود
دلیل شخصی کند که آتش بخود در زنند داغهای کلان در بدن نهاده و در درد و الم باشد و دلیل
قلندران رومی و سر و پا برهنگان کند که بر گرد عالم بر آیند و دزدی که در پای دار برند و
شخصی که تیرباران کنند و شخصی که گوشت آدم خورد و اوقات بخون حیوانات کند اند و
دلیل ترک از منصب افتاده کند و زن شوهر کناره گرفته باشند علت مرض و دلیل است بر اسهال
خونی و درد شکم و تب محرق و فساد هاضمه و مرض حصبه و آبله فرنگ و سرخچه و درد جگر
و مرض یرقان و رعاف و درد معده و ورم اعضا و خون امعاء و فالج و عرق النساء و
بیرون آمدن مقعد و حرقة البول و جوشش دهن و گلو صورت جنی دلیل است بر هر چه اول
او کنده بود و میان باریک و آخر پهن مانند آلات شطرنج و گوشوار زنان و هر چه مدور و
سوراخ دار بود و مرکب از معدنی و نباتی و حیوانی مانند انگشتری و هر چه مرکب از حیوانی
و نباتی بود و شفاف بود یا حیوانی درخشنده بود مانند عینک و در نگین و هر چه با آتش
آب شود و مطرقه قبول کند و ملون و سرخ بود مانند مهرهای طلا و انگشتر و هر چه مدور باشد
و او را دو سر بود و در برابر هم و هر دو سر گرد و میان باریک بود مانند دستینه طلا و جواهر
بلور سرخ بود و مربع و مدور صورت باشد مانند مرجان و اگر در خانه آتش افتد و با اجتماع
یا نصرة الداخل ناظر بود البته چیز منقش با قیمت بود که در روی خطها بود مانند اشرفی و انگشتری
که در روی نگین کنده بود و نحس داخل است منسوب است بر زحل در اصطلاح رملی شخصی با انکیس
است از آنکه انکیس ماخوذ از نکس است و نکس عکس شی را گویند و چون این شکل عکس است
از آن جهت مسمی به آمده یا بجهت آنکه واپس گشته است و چون شکل نقطه در تحت

مسقونه بنسبه انکیس

دارد پس گویا که واپس گشته و سرنگون افتاده است و نحس است بجهت آنکه بحسب نقطه
خاک سرد و خشک است و سردی و خشکی بطبع مرکب است از آن جهت نحس است و منسوب
بزحل از آنکه بحسب نقطه خاک سرد و خشک است و سردی و خشکی بطبع مرکب است از آنجهت
نحس است و منسوب بزحل است از آنکه بحسب نقطه خاک بطی است و زحل بطی
السیر است یا بجهت آنکه نقطه خاک بلون سیاه است و زحل سیاه و تیره است و نزد متقدمین
منسوب بعزرائیل است که قابض ارواح است و بجهت نقطه خاک که در وی است
قابض اجساد است و از آن جهت است که خاک محل دفین ابدان است پس نقطه خاک از حیثیت
قابضیت منسوب بعزرائیل است چنانکه قابض اجساد است عزرائیل قابض ار
واح است پس بدین مناسبت منسوب بعزرائیل است و قلاع و جبال منسوب به
است بجهت ارتفاع قلاع و جبال و ارتفاع زحل از آنکه زحل کوکب علوی است یا آنکه
عزرائیل ملک عالم نشان است و صحرا نشینان بجهت فراخی زمین صحرا و گشادگی فلک
زحل بجهت آنکه خاک تعلق بزمینهای گشاده دارد و صحرا نشینان در زمینهای گشاده
مسکن کنند و اخشامیان بجهت سیاهی و تیرگی ایشان و سیاهی و تیرگی لون و زحل بجهة
سیاهی و تیرگی خانهای ایشان که بزحل و منسوب مانده است و زراعت و عمارت و دهقنت
بجهت نقطه خاک و متعلق بودن این جمله اشیا بخاک و بالجمله هر چه بلون سیاه و تیره
بود یا بطبع سرد و خشک باشد مناسب است که بوی منسوب گردد چون کوهها و زمینهای گشاده
و دره ها و مغارها و جایهای تاریک و کوهیان و کوتوالان و سپاهکاران و زارعان
و اخشامیان و هندیان و سندیان و جهودان و گبران بجهت تیرگی افعال و اعمال ایشان
و اختلاف الوان و نادرستی زبان ایشان در هشتم شرف دارد از آنکه نقطه خاک
بعدد هشت میرسد و آن چنان است که آب چهار عدد دارد یک ذات است و دو
طبیعت و لطافت و چون خاک اثقل از آن است پس این چهار را در وی مضاعف کرده
خاک بهشت رسید پس در هشتم بجد عنصر خاک باشد از آن جهت در هشتم شرف

دارد

دارد از آنکه شرف شی بودن شی است در حظ از حظوظ خود یا جهه شرف در هشتم از آن است
که نقطه خاک در کره خاک عدد خود است و دوم حد دارد از آنکه دو دایره حد که عکس
است در اول ادست بجهت بودن بجد عنصر خود که آتش اول است و عکس او در بلی
اوست از آنکه بمنزله سابه اوست و چون در دوم است پس در دوم بحسب طلوع
اشکال که عبارت از تقسیم حروف ابجدی بر اشکال علا کانه دایره عکس به ترتیب سکین
اشکال است در تقسیم اول که دوم حدش حرف ب باشد و در تقسیم دوم که عبارت
از غروب اشکال است حرف حی رسیده بود پس بنابر این حضرت محقق میفرمایند که در
دوم حد دارد یعنی دوم حرف ابجدی که ب و حی است بحسب تقسیم اول و دوم دارد و در
پنجم وجه چون از فلک الشمس تا فلک زحل پنجم فلک میشود و بترتیب افلاک انکس داخل
پس در پنجم بمزاج کوکب منسوب الیه خود است که روز شنبه و شب چهارشنبه و در دوم و نهم
مثلثه دارد چون بجد در دایره ملا حرف ب و حی دارد و هر یکی از اینها حرف در مثلثه دیگر
بحسب حرف با در مثلثه دیگر است و بحسب حرف حی در مثلثه حقیقی است بلکه مثلثه است
و حفض مثلثه سیم است از آن جهت حضرت محقق میفرمایند که در دوم و نهم مثلثه دارد و در خرزی
در کامل الصناعه آورده که در هفتم شرف کوکب دارد و در یازدهم قوة و در دوازدهم فرح
و در نهم اوج دارد و در ٥ طول و در ٨ عرض و عنصر کبیر و در ١٣ عمق و در ١٤ عنصر صغیر
و او شکلی است از افراد خاک است و مطلوب و صامت است و بطی و بطبع خاک بود و نزد
بعضی بطبع باد و از مراتب اشکال سباعی است و ثقیل و مربوط و ضد تمام است و عکس
است و بحسب زوج و فرد ضد است و ثقیل مطلق است و نزد بعضی ثقیل مضاف است
و بحسب شکل بجهت جنوب تعلق دارد و نزد بعضی بجهت غرب و بحسب نقطه خاک جنوب
مطلق است و اگر در اول بود بجنوب شرق و اگر دوم بود بجنوب شمال و اگر در سیم بود
بجنوب شمال و اگر در چهارم بود بجنوب جنوب و در رابعه خانهای آتش و باد و آب و خاک
چنین است و من حیث الشکل اسلامی است تعلق دارد و بحسب نقطه سر زانوی چپ
و بحسب شکل شی تیره و سیاه و بحسب نقطه خاک از عنصر تا شام و بحسب زوج و فرد

شکلی شبیه شب و یکروز بید و تعلق دارد دو کانها ست و کمان آهن تعلق دارد و دو فیروز شبه
و سنگ سیاه و بحجت شرافت سنگ حجر الاسود منسوب است و از اقالیم بحجت شکل
و نقطه باقلیم اول دارد و بحجت دایره منسوب باقلیم چهارم منسوب است و از بروج
دلو دارد و از منازل ماه ابخیه و از سال ترکان است و از فصول قران و بقوط زمستان
و از سنین سال تنگی و قحطی و از شهور رجب و از ایام بحجت دری روز شنبه و از
لیالی شب چهارشنبه و از مطلق ایام و لیالی شب سیاه و یخ بندد و از ایام ایام پیری و از بلاد
مشهوره فتن و از مواضع گلخن و کاریز خشک و خانه زیرزمین و مواضع تاریک و بحجت شرف
قله کوهها و قلعها و جای سرما و بحجت ضعف دره و معدن و جاهای ویران و از بیوت
گنجینه و سرداب و از حوادث ظلمت و تاریکی و از آنچه خسف و برماه و از جواهر آهن و فولاد
و ارزیز و سنگ و سنگ سیاه و سنگ مقناطیس و از معادن کان قیر و نفط و آهن
و از مخلوقات آسمان هفتم و عفریت و کوه قاف و زمین نهد و از حیوانات فیل و از
بهایم غول و از وحوش دله و ظبی و از سباع خوک و خرس و از طیور جغد و زاغ و زغن
و مرغان کوهی و از حشرات سلحفات بری و موش دشتی و از کاینات تنب و ظلمت
و از نباتات پوست و سبوس و درختان الوی سیاه و از روایح بوی ناخوش و تیز و تند و
از طعوم ورقه و باقلا و دانهای تلخ و از ثمرات جوز هندی و جوز بوا و قتی که در خانه آتش
بود از حیوانات بلوط و از فواکه الوی خشک کرده و سیب و به و شفتالوی خشک و از
البنه پوستین سیاه و پوستین بری و کیسه پهلو از جامهای مخصوصه جامه آهنی و جامه درشت
و کنده و سطبر و از الات حرب سنگ فلاخن و کلنگ چاه و باطیل و تکبیر ان و ابنوس و تیر
داتوی خیاطان و از طبقات مردم یهودان و گبران و کوهیان و احشامیان و کوتوالان
قلعه داران و سپاهیان و کریه منظران و چاه کنان و کناسان و دهقانان و کوزه گران و نجاران
و پیلداران صورة الناس دلیل است بر شخصی سیاه طلعت دراز قامت بینی ریز و بسته
ابروی کلان دهن پهن زن کان بینی کند و لب سیاه و غبغب بسیار دندان دراز محکمان
دیو پیکر کریه منظر کوتاه قدم کردسم که در پا لنگی و در گوش کری داشته باشد یا در زبان

ولکنتی و گرانی و بسیار خواب و کم فهم بود و در یک چشمش خال سفید افتاده بود و اغلب آنست
که یک چشم کور بود و بخیل و ممسک و پنهان کار بود از تکرارش قحط و تنگی و ناامنی و مرگ بهایم
و نقصان زرع بود الا بجهت جهو الشیان و احشامیان که موجب جمعیت و فراغت آید صاحب
قیاس گوید که اصل آنست که در رمل مکرر نباشد و اگر مکرر آید در طالع سال دلیل تنگی و بسیاری
سرما و کمی غلات و نقصان حیوانات و نباتات کند و در باقی طالعها بقدر برکس نقصان و
مضادره و تاوان آرد ابن الزراع در درة التاج خصایص او خاصش را چنین آورده که دلیل
شخصی بود که مقام در گلخن کرده باشد یا در زیرزمین مسکن ساخته یا شخصی که در دولاب کشتی
جا دهد یا سنگ تراش بکلنگ در قلعه و کوه سنگ تراشی کند یا سنگ آهنی که سنگ
پیران در درآتش آهن افکنده باشند و آتش افروخته یا قلعه داری که از قلعه سنگها بزیر اندازد
یا کسی که بر سنگ گران زور آوری کند یا کسی که سنگ گران یا حمله گران بر سر نهاده از
مقام بمقام رساند یا حمال که بار گران بر دوش نهاده از خانه بدکان و از دکان بخانه
برد یا لنگی و شلی که بر زیر نهاده بجای برند یا میت بگورستان کشند ابوریحان و ابو
معشر بلخی و زمخشری او صاف ذمیمه این شکل را چنین میفرمایند که چون در ضعف و ناتوانی
و در مقام ظلمانی بود دلیل بر مردی رنجی کبر و شخصی بر و گدای خاکنشین بد دین و ابلیس
کند و کسانی که از عقل بی بهره و از دانش بی نصیب باشند و دیوانگان و جن و فرشتگان که
سر در خرابها و کوهها آورند و دلالت کند علت و مرض دلیل نقرس و استرخا و سیع و سودا
کند و امراض مالیخولیا و جنون و امراض طحال و بیماریهای دراز جان گداز و گرفتار بودن
بمرض آبله و رام صورت جنی هرچه اول او پهن و آخر او تیز بود مانند کفچه و آهنگری هرچه
طولانی بود مانند تیغ آهن و هرچه مدور و شکننده بود مانند مهرهای گلی و دانهای تسبیح سیاه
و هرچه کلان بود و سوراخ دار مانند انگشتری و حلقه آهنی و هرچه گرد و نقش و خط داشته
باشد مانند پول سکه دار و هرچه اول او کنده و دراز بود مانند کلید آهنی و هرچه در یکدیگر
کشیده باشند و برای قید و حبس ساخته باشند مانند زنجیر آهنی و زنجیر بهایم و دانهای تفنگ

که از سرب ترتیب دهند و اگر در خانه آب بود و طرح نقطه بوی رسد دلیل باقلا و بلوط و دانهای
پیه و تر نباتات کند و اگر در خانهای بادی بود مانند موم سیاه و عنبر و مومیای کند و اگر در خانهای
آتش بود احجار کانی و مس را دلیل بود و در خانهای خاکی بود دلالت کند بر سنگ
و سفال و خزف مهرها کنند شکل عتبه خارج است منسوب بآفتاب است از آنکه آتش و باد که
ناصران یکدیگر ند در وی جمع اند و آنکه باد ناصر و معین آتش است آنست که همیشه اشتعال
آتش از باد است و آنکه آتش معین باد نیست آنست که باد با آتش تند میشود و این حال
در صورت رعد و برق ظاهر است و خارج است بجهت آنکه نقطه آتش باد را که حرکت بخروج
است گشوده است و نقطه آب و خاک را حرکت بسفل است بسته است و این شکل منسوب
آفتاب است از حیثیت نورانیت از آنکه نقطه آتش این شکل از این جهت که اشتعال
از باد دارد روشنی می افزاید چنانکه عالم از آفتاب نور میگیرد و نزد متقدمان اهل
رمل منسوب بمیکائیل ملک مقرب رب جلیل از آنکه این شکل صاحب دو نقطه علوی
است و میکائیل ملک علوی است و بر عالم نار و باد موکل است و سلاطین و خواقین
بجهت آنکه شکل بحجت نقطه آتش و باد علوی اندر رفعت دارد بر سایر اشکال چنانچه
سلاطین رفعت دارند بر سایر مردمان که خواقین بجهت آنکه حاکم و مسع الملک را
گویند که صاحب مشرق و مغرب بود و آفتاب بر بام مشرق و مغرب میتابد بیکدیگر
مناسبت دارند که منسوب کردن و سادات و اشراف بجهت نسبت پیغمبر و نبوت
بآفتاب از روی ظهور و شهرت چنانکه حضرت میفرماید که ایا شمس المشارق فی المشارق
و المغارب و بطریق اهل البیت واقع است که انا کالشمس و علی کالقمر و اشراف بجهت شرافت
و علو قدر و شرف این شکل بر سایر اشکال و بالجمله هرچه ذی شان و خداوند شهرت و سیاست
بود یا صاحب دولت و امثال آن باشد یا در مسند حکومت و خلافت دوران بود مناسب
است که بدین شکل منسوب کردد و در نهم شرف دارد از آنکه جمله بمرتبه آتش و باد نیز روح
و آتش رود و باد بعد و هفت است که مجموع نه باشد و شرف نهی بود لاشی است بخط از

منسوب بنقطه خارج

از خطوط عنصری نود شش صاحب مطالع آورده است که شکل در نهم شرف بجهت آنکه دارد
که بعد و عنصر مثلثه خود است که نه است و اعداد مثلثات باعتبار ذات هر عنصر و طبیعت
ایشان است که در آتش سه باشد و در باد شش بجهت تضاعف نقطه آتش بر باد و دو
آب دوازده است و دو خاک ۱۲ باشد پس بدین اعتبار شکل در نهم بود و عنصر مثلثه خود
باشد صاحب لباب آورده که چون نقطه و باد این شکل تعلق بحدب دارد که عبارت
از سرعت انتقال ذهن است از مبادی مطلوب و از مطلوب بمبادی و آن خانه خانه
علم و ذکاوت پس این شکل بحجت دانش و فراست بمحل خود است که خانه علم است یا بجهت
آنکه این خانه وحی است و نزول روح الامین سید المرسلین که علم از روی ناشی میشود و نقطه
علو و دانش درین شکل است پس مناسبت است که در نهم باشد و چون حضرت محقق
شرف اشکال را بدایره مغربیان نهاده است از آن جهت میفرماید که در نهم شرف دارد
یعنی چون در نهم رمل باشد دلالت بر قوة ذاتی دارد بمنزله کوکبی است که در درجه
شرف باشد و در دهم سکنی دارد از آنکه خانه وتد السماء است خانه علوی است و این شکل بحجت
اشتمال او بر دو نقطه علوی مناسب هم اند ابن الهرموز در کشف الرموز آورده که
شکل از روی قوة و نصرة سلطان اشکال است و خانه دهم خانه سلطنت و دولت
است پس شکل را حیز طبیعی او دهم است از آنکه شکل علوی و اقتضاء خانه علوی میکند در ۴
مدار دارد چون شکل عکس سیم شکل است در دایره عکس و هر شکلی که او را عکس است عکس خود
در بیلی خود دارد پس عکس سیم که پنجم است عکس خود در بیلی خود داشته باشد که ۴ او است
پس شکل در ۴ حرف الجدی ۴ در تقسیم اول که بحجت طلوع است دارد و دو حرف ۴ ابجدی
در تقسیم ثانی که ثالث بحجت غروب دارد و بهمین مرتبه از آنکه از فا تا ع حرف است
ازین جهت حضرت محقق میفرماید که در ۴ مدار دارد و در اول وجه چون در دایره کوکبی
که متمی بوجه است و آن روی آوردن هر یک از اشکال است بایام و لیالی کوکب منسوب الیه
خود و چون آفتاب در اول این دایره است ازین جهت حضرت محقق میفرماید که در اول وجه

دارد بعض مزاج روز یکشنبه و شب پنجشنبه و در عدد ۴ مثلثه دارد شکل بجهت چون در دایره
عدد و دایره دری در عدد مرتبه حرف ع مرتبه ابجدی دارد و آن واو است بجهت طلوع و
ثابت بجهت غروب و هر یکی ازین دو حرف در مثلثه دیگر بود از مثلثات نه گانه از
آن جهة حضرت محقق میفرمایند که در ع و ۴ مثلثه دارد یعنی در ع مثلثه حرف واو دارد
که دیخ است و در ۴ مثلثه حرف تا دارد که دمت است زمخشری در کامل الصناعه آورده
که در اول شرف کوکب دارد و عمق و در ۵ قوت و در ۶ فرح و طول و در ۳ ادج و عنصر و در
۱۲ عرض و او شکلی است آتشی و از اقسام افراد و از ازواج ازواج است و بطبع آتشی
است و نزد جماعتی بطبع باد است و از مراتب اشکال سدسی است و ضد سباعی است
و عکس پنج است و ضد و عکس وی یکی است و خفیف معاف است و ناطق است بزبان
متکبران و طالب است و سریع و یافت بخروج است و بجهت شکل و نقطه آتش بمهر تعلق
بمشرق دارد و بجهت نقطه باد بشمال تا ناحیت غرب علی اختلاف القولین
و بجهت شکل نزد جمعی بمشرق و جنوب منسوب است و نزد بعضی بشرق شمال و من
حیث الشکل تعلق بگردن و حلقوم دارد و بجهت نقطه آتش بچشم چپ و باد بر سر و دوش
راست و نهاری است و مذکر و بروز آفتاب تعلق دارد و بجهت نقطه آتش از صبا — وبجب نقطه
تا چاشت و بجهت نقطه باد از چاشت تا پیشین و بجهت زوج و فرد شکلی در روز
و در شب تعلق دارد و کانی است و عزیز و بجزهای آتش دیده تعلق دارد و اغلب
بکان طلا و نقره منسوب است و از اقالیم بجهت شکل تعلق باقلیم اول دارد و بجهت نقطه
آتش و باد بجهت دایره رابع اقلیم دوم و بجهت دایره ببیوت به پنجم و بجهت
نقطه باد بدایره ببیوت به ۴ اقلیم منسوب است و از بروج اسد دارد و از منازل
قمر صرفه و از سال ترکان مرغ و بجهت نسبت شکلی سال پر نعمت و عزت و سال
غلا جواهر و نقود و از فصول تابستان و بقولی بهار و سنین سال ظهور پیغمبر و سال
خلافت و امامت و سال نصب کردن پیغمبر علی را بامامت و ریاست و سال فتح مکه

ونزد اهل جبرئیل

برئیل مع تنزیل و از شهور صفر و از ایام بجهت دری روز یکشنبه و از لیالی شب پنجشنبه و از
مطلق ایام ایام بزرگ که در رفعت قدر و ایام سلطنت و حکومت و ایام اختیار و ظفر
و فیروزی و از بلاد انطاکیه و بجهت شکل پای تخت سلاطین و از مواضع قصر عالی و
خانهای زرنگار و مقام سلاطین و خزینه خانه و گنج خانه و محل نقود و از اماکن دار الضرب
و صراف خانه و مقام زرگران و از حوادث ذو ذنابه و گرفتن ماه و آفتاب و تسلط
سلاطین بر سلاطین و گرمای با فراط و باد گرم و از جواهر بجهت زر سرخ و لعل و یاقوت
و از معادن کان زر و فیروزه و از نباتات گل سرخ و گل آتشی و شکوفهای زرد و سرخ
و از مخلوقات آسمان چهارم و آدمی و کوههای لبنان و کوه طور و کوه ابو قبیس و از بهایم
شتر در دو ناقه صالح و ناقه پیغمبر و شتران بادیه پا و اسبان سرخ و گاوهای زرد
و آهوان بزرگ از وحوش گورخر و جانوران سرخ و از سباع شیر و ببر و هزبر و پلنگ
و از طیور تذرو و مرغان سرخ و زرد و طاووس و از حشرات سمندر و جانوران شفاف
که در شبها چون چراغ درخشند و نور دهنده باشند و ماران و کژدمان بلون سرخ که در
بادیه و بیابان باشند از الوان سرخ و زرد و بجهت نقطه آتش زرد و بجهت نقطه باد سرخ
و بجهت نقطه آتش و باد نارنجی و از روایح بوی خوش و تند مانند بوی گل نرگس و گل بهار
و بوی عرق بهار و از طعوم برنج با گوشت و برنج مزعفر از ثمرات سیب و انگور رنگین
و خرما تر و انجیر تازه از فواکه به شیرین و نارشیرین از میوهها جزء و از حبوبات برنج و نخود
و گندم و باقلا و عدس و هرچه نزدیک بود بغذا ادمی و از البسه جامها که سرخ و زرد
و نارنجی و مطلا و جامهای زربفت و استبرق و بساط زرین و جامهای مرصع بمروارید و مزین
بالوان مختلفه از اجزاء البسه کمربند و رومال زرکش از آلات حرب شمشیر مصری و کمر
طلا و خنجر مرصع دسته دندان و کاردهای میان مرصع بجواهر و مزین بطلا و غلاف
مرصع و ساخت ملوکانه و از طیور مخصوصه همان مرغان بلند پرواز و از طبقات مردم صلاحیتش
مع خواقین و سادات عالی درجات و انبیاء از اولاد خاتم النبیین صورت الناس

دلیل است بر شخص نیکو طلعت رعنا قامت میانه بالا سرخ چهره که مایل بسفیدی باز روی
بود و باریک ابروی تند خوی شهلا چشم تیز خشم نازک لب زیبا غبغب روشن پیکر
گفتار که موی محاسنش مایل بسرخی بود و بر گرد عارضش خال باعتدال بود و تاج مرصع
بر سر و جامهای مزین بطلا در بر و زنجیرهای طلا با زلف زرنگار در هوا دستار کشیده
و حمایل زرین باز یورهای نار بر مزین و مرصع بجواهر و دانهای قیمتی بر چپ و راست
حمایل کرده و بر خنگ فلک رنگ سوار گشته با پیاده خرامان بر طرف بوستان در اینکه
و بر چپ و راست نظر کنان قدم بیگرانه نهد و حکمها نماید و امرها فرماید از تکرار آتش
غلا و نرخها و عزت نقود و میل مردمان بزیور و کسب زر و خوبی حال صرافان و زرگران
باشند و بسیار گرما و حرارت هوا و جور سلاطین بر گرداه زیان باشد ابن الفضل در صحایف
الرمل تکرار ریح را اثر دچاکران و تسلط اهل عدوان و ظهور طاغیان و عجز بزرگان گفته
این وقتی بود که تکرار صور در محل خود ضعیف و مقام ضرر کند ابن السراج در درة التاج
و نهایت المنهاج خصایص او خواص چنین آورده که دلیل شاه عادل و پادشاه نیکو
تمایل کند که بر مسند داوری و عدالت و رعیت پروری متمکن باشد یا شخصی که آلات
طلا و زیورها و دانهای جواهر و درهای با هر در نزد خود نهاده نظر کند و دلیل پادشاه
عالیجاه کند که دشمن را هزیمت کرده در پای علم قایم و در ضبط غنایم باشد و برکسی که
تاج مکلل بدرر و جواهر و زرینها افاخر آراسته بر سر نهاده باشد و برکسی که عماری زرنگار
با تخت گوهر نثار بر پشت ستوران ادموار بسته در طرف صحرا در نیل هموار بسر کند
و دلیل رایات منصوره و فتوح بلاد معموره کند ابو ریحان و ابو معشر بلخی او حاف خیمه
او را چنین آورده اند که چون در محل نا ملایم و مقام نحس قایم بود دلیل حاکم معزول
و افتادن آن از قبول و عزل عمال از شغل و کار و برگشتن روزگار و گرفتار شدن در
صف کارزار بوده دلیل رایات مغلوبه و لشکر شکسته و صنعت آتش برستی و نکبت
کفر و تنگ دستی کند و کسی که در مرض یرقان و رنج تن و جان گرفتار باشد و کسی که از

غرب

از غرب بشرق رود و آفتاب را سجده کند و کسی مشعل پر آتش بر دوش گرفته در پای
سواران پیاده روی کند و کسی که حمله پر آتش بر سر نهاده و از گلخن حمام گلخانه بر دو شخصی
که مجاور آتشکده بود و کسی که قاروره اندازی کند یا قاروره نفط بر روی زنند صورت
جنی هرچه اول او باریک و آخر او کنده بود و مجوف مرکب از جواهر بود مانند حقهای
مرصع و انگشتری طلا که در وی عقیق یا یاقوت نشانده باشند و هرچه طولانی بود و دو کره
دار مانند شاخ زلف و هرچه مدور بود و سر تیز مانند زنجیر طلا مربع و مرصع باشد مانند
سرفهای طلا و هرچه غلاف شی شود یا بر اطراف خیمه باشد مانند نعل و بر چاق شمشیر
و هرچه بصورت ترنجی یا طولانی باشد مانند تکمهای زر و هرچه بقیمت بود و سرخ و زرد
باشد مانند لعل و یاقوت و دانهای زبرجد و هرچه پهن و مدور بود و در روی نقش
و خط باشد مانند اشرفی و هرچه حلقه در حلقه در آورده باشند و مختلف الصور باشند
مانند زنجیر طلا و گوشواره زنان عقله نحس منقلب منسوب بر زحل ترکیب یک فرد و
دو زوج یک فرد دارد در اصطلاح رمل بچه خوانند از آنکه عقله قید و بند را گویند و این
شکل من حیث الصورة بقید و بند ماند است ابن الفضل در صحایف الرمل آورده که عقله
ماخوذ از عقیله است که بمعنی خصلت جمیله است و چون بچه نقطه خاک که دلیل جهل و بید انه
است دارد و نقطه آتش که نشانه نور و دانش است جمع کرده بمنزله شخصی است که خصلت
کریمه بدست آورده باشد از آن جهة بچه مسمی به بچه شد مولانا حسین در طوالع نیر ان شاهی
آورده که بچه ماخوذ از عقال است که بمعنی بند پا است و چون بچه بجهت شکل شبیه بزنجیر است
که بر پا نهند از آن جهة بچه را بچه نامند صاحب سر الاسرار محی الدین مغربی آورده اسم
معقلر است الکلت الکلمة و عقلت عقلة و چون این شکل بجهت نقطه آتش که معقلر علم
است با خاک جمع کرده و عقل و دانش یافته از آن جهة مسمی به بچه شد و منسوب بر زحل است
بجهة آنکه من حیث اللون سیاه و تیره است از آنکه نقطه باد که دلیل شفافی و نقطه آب
که دلیل سفیدی است در وی بسته شده است و نقطه خاک که دلیل سیاهی و تیرگی است در وی

شکل عقله

منقوع است ونحس است بجهة انكه منسوب اليه اوكه زحل است نحس است يا بجهة انكه اين شكل من حيث الصورة شبيه كور است وكور نحس است بجهة انكه مدفن مردگانست و منقلب است بجهة انكه نقطهٔ آتش و خاكش كه موجب حركت بعلو وسفل است كشوده است يا منقلب است بجهة انكه دو طرف دارد بحسب نقطهٔ آتش طرف فوق دارد و بحسب نقطهٔ خاك طرف تحت پس اين شكل متحرك بعلو وسفل است وحركت بعلو وسفل موجب انقلاب است ابو البركات در نتيجه آورده كه بحسب طبع خاك منسوب بزحل است از انكه زحل سرد وخشك است و بجهة انكه شكل خاك است سرد وخشك است يا بجهة انكه شكل قيد است وقيد سبب مكث طويل است وزحل بطئ السير است ومكث طويل دارد ومنسوب بزحل است ونزد متقدمين اهل رمل منسوب بعزرائيل ملك رب الجليل است كه قابض ارواح وفاسد اشياء است واين شكل من الحيث الصورة بمردگان ماند عقد وربط وسحر و چيزهای سربسته ومجوف عقد وبستگی بجهة انكه من حيث الصورة شبيه بند وزنجير است وريسمان سياه چين در چين ميماند وسحر بجهة انكه سحرهٔ موسی سحر بحبال مينمودند واين شكل صورت حبال است يا بجهة انكه سحر امر خفی است واين شكل شكل خفی و چيزهای سربسته مجوف بجهت انكه اين شكل بحسب صورة شبيه خيك سربسته است وكوركنان وچاه كنان ومرده شويان وگلخن بانان وبردگان وبيماران بدو تعلق دارد وكوركنان بجهة انكه اين شكل صورت معاول است ومعاول آلت كوركن وچاه كن است يا بجهة انكه اين شكل خاك است وكوركنان وچاه كنان خاك شكافند ومرده شويان بجهت انكه اين شكل بصورت ميت بی جان ماند كه از طرفی بطرفی گردانند ونشان مرده شوی چنين است وگلخن بانان بجهة انكه اين شكل بحسب نقطهٔ آتش وخاك بصورت تون حمام ميماند كه آتش درو بر افروختند واين خود عمل گلخن بانان است بردگان بجهة انكه اين شكل صورت سياهی است كه زنجير در گردن كرده باشند و بحسب وراست ودوانند واين خود صورت بندگان است وبيماران

بجهة انكه اين شكل مانند شخصی است كه بسر بر خشت نهاده ومضطرب بروی خاك افتاده وچشم از جهان فرو بسته باشد ونفس تنگ كند كه زنده واين خود خاصيت بيماران است وبالجمله هرچه منسوب بخاك باشد يا در ته مغاك بود يا بلون سياه وتيره بود يا بی فيض وغيره باشد ودر ته مغاك بمرتبهٔ دنی بود يا بی نبات ومرده نه باشد مناسب است كه بدين شكل منسوب كردد ودر دهم شرف دارد از انكه بحسب نقطهٔ آتش وخاك بزوج و فرد دارد كه بعدد ده است پس در دهم بخط عنصری بزوجی باشد در مطالع الانوار آورده اند كه چون اين شكل علوی است از انكه شكل زحل است وخانهٔ ده علوی است از انكه وتد السماء است پس شكل علوی در محل علو كائن باشد واين حالت موجب شرف است ابن الفضل در صحايف الرمل آورده كه چون اين شكل زحل است وشرف زحل در خانه ناری كه ميزان است ودهم خانه بادی است پس اين را در دهم شرف باشد ودر هشتم مسكن دارد بجهة انكه خانهٔ ۸ خانه بيماری وبردگان است واين شكل صورت برده وبيمار نيم مرده ميماند از انكه بحسب نقطهٔ خاك بی جان ونقطهٔ آتش با جان است در مطالع آورده كه قوة شكل بحسب عنصر شكلی است كه بان عنصر صورت شكلی با تمام ميرسد وآن در عقلهٔ ۸ است پس اين در ۸ بقوة ذاتی خود باشد وبالذات قايم آن محل باشد وتشكيل اشكال سكنی بهمين معنی است ابن عباس در مجالس الاساسی سلطان القاس آورده كه تشكيل شكل اين در ۸ كه خانهٔ بردگان وخدم است بنا بر آنست كه اين بحسب صورت بمحبوسان وبردگان وغل بر گردن ميماند وبمردمان بی وقار وعكس ودون مرتبه كان وخاك نشين شبيه است وخانهٔ ۸ خانهٔ ساقط از نظر است ومحل پوشيدگی وخفا بصورت مناسب است كه اين طبقه با اين خانه منسوب كردند ودر چهارم حد دارد از انكه دوازده اشكال دايره عكس اشكال اند كه شكل وعكس شكل زير يكی باشند وچهار اشكال اند كه عكس نذارند واز الجمله يكی شكل اين است كه در ۴ و ۱۲ ساكن دارند بجهة انكه اين صورت غفل است وخانهٔ ۴ خانهٔ

خزينه است از انكه يازده اوست ويازده خزينهٔ پادشاه است وصاحب نقود ۴ است كه خانهٔ گنج ودفين را اقفال لازم است اين را كه صورت قفل است بچهار داوند پس اين در ۴ و ۱۴ مرتبه حرف ۴ ابجدی كه نون است داوند بحسب طلوع و بحسب غروب حرف ندا ونداز انكه اين عكس ندارد ودر پنجم وجه دارد ومثلثه دارد از انكه در دايره دری كه عبارت از دايره مزاج است ابتداء با آفتاب كرده اند بجهة شرافت آفتاب بر ساير كواكب وچون از فلك آفتاب تا فلك زحل پنج فلك ميشود از ان جهت حضرت محقق ميفرمايد كه در پنجم وجه دارد يعنی مراد از روز وشب كوكب منسوب اليه اين است كه روز شنبه وشب چهارشنبه است ومثلثه كه عبارت از تركيب از تركيب حروف آحاد وعشرات ومآت حروف اشكال ۸ الخانه است بحسب طلوع وغروب چون نون در تركيب مثلثه پنجم محل افتد از ان جهة محقق ميفرمايد كه ۴ در مرتبهٔ پنجم مثلثه دارد يعنی حرف مثلث تركيب آحاد وعشرات ومآت هفت كه مثلثهٔ پنجم است زمخشری در كامل الصناعه آورده كه در هفتم شرف دارد ودر دهم قوة وزر دوازدهم فرح ودر نهم اوج دارد وعنصر كبير وعميق ودر اول طول ودر چهارم عرض ودر ۵ عنصر صغير واو شكلی است از اقسام ازواج ومطلوب ۴ مربوط وخماسی است وضد سدای وبحسب زوج وفرد ضد اجتماع وخاك است وبالطبع خاك است ونزد بعضی بطبع آتش باشد وثقيل است ونزد طايفه ثقيل مخاف است وصامت است وبطئ ومتكلم بكلام هندی وبخيل وممسك است وآورنده وبرنده وبحسب شكل بجنوب تعلق دارد ونزد جمعی بجنوب شمال منسوب است وبحسب نقطهٔ آتش بشرق ونقطهٔ خاك بجنوب ومن حيث الشكل بدست چپ منسوب است وبحسب نقطهٔ آتش بر دندان وزبان وبحسب نقطهٔ خاك بر رانو راست وشكل نفسی است ومونث ونزد جمعی يومی است ومذكر وبروز وتيره وگرفته وبر غبار نسبت دارد وبحسب نقطهٔ آتش از صباح تا چاشت وبحسب نقطهٔ خاك از عصر تا شام تعلق دارد وبحسب زوج و

وفرد شكلی دو روز ودو شب تعلق دارد وكانها است ولشكر وسفال دلالت دارد وبقول ابسنك وكل منسوب است واغلب بكان پشم وبرنان نسبت دارد واز اقاليم بحسب شكل با قاليم اول منسوب است وبحسب نقطهٔ آتش ابجدی با قليم پنجم وآتش سكنی با قليم چهارم وبحسب خاك ابجدی با قليم دويم وبحسب خاك سكنی با قليم سيم نسبت دارد واز بروج جدی دارد واز منازل قمر فراع واز سال تركان مار وبحسب شكل سال تنگی وقحطی ومرگ ناگهان وسال خشك وفساد نباتات وسال دزدان وجهودان وسال ناايمنی وخرابه واز فصول زمستان وبقول ابستان واز شهور شعبان واز ايام روز شنبه واز ليالی شب چهارشنبه واز مطلق ايام روز مرگ ومردن واز بلاد باندلس پس از اماكن گلخن وتون حمام وجای تاريك وتنگ وخرابه ومقام ستوربان وكوه شكسته ودره از مواضع جای لعن ونفرين واز منازل قبور واز حوادث ابر سياه و تيره كه هوا وگرفتن ماه وآفتاب بلون سياه وسرخ وبيماری ورنجوری مردمان ووبای مرغان واز جواهر آهن ودانهای بی قيمت ومهرهای سياه از معادن كان آهن وفولاد واسرب واز نباتات وبنگ وبيخ لفاح وبرگ گياهی كه مستی وبيهوشی آورد واز مخلوقات ديوان وشياطين سرده وغولان واسكان مغتم وكوه قاف از بهايم شتران سياه وشتران مست وگاوان وحشی از وحوش جانوران كه در زير زمين خانه كنند وشبها بيرون آيند ودر روزها بغارها وسوراخها پنهان شوند از سباع خوك وكرازاز طيور زاغ وكلاغ بيابانی از حشرات خفاش وسلحفات وسوسمار واز الوان سياه وبحسب مجموع نقاط زرد وخاكستری از روايح بوی مردار وبوی دد ودام وبوی كفتار از طعوم هرچه بيهوشی آرد از حبوبات بلوط وزرد وباقلای خشك واز البسه جامهای سياه ودرشت وپوست جانوران غير ماكول از اجزاء البدن طاقه پوست حيوان وكيسهٔ بغل وهميان واز آلات حرب گرز آهنی وشش پر ومسمار وكلنگ وتبر از حيوانات بز كوهی وقوچ كوهی از طيور بخصوصه كبك وكلنگ از طبقات مردم

دهقانان و احشامیان و اهل قلاع و جبال و کوتوالان قلعها و اهل حشم و اهل بهایم
و ستوران و مردم خربنده و سبب تکرار این شکل در صورت رمل دلیل فساد و عالم
و خرابی و تباهی بنی آدم و مرگ ستوران و ضعف و بیماری تن و جان و بسیاری
دزدی دزدان و راه زنی قاطع الطریقان و غیبت و بهتان اهل زنان بود و ابن السماک
در جواسیس الافلاک آورده که جمع صورت خسران و تباهی جسم و جان است بقدر
تکرار رنج و بیماری آرد و فساد کار و دردی نماید صورت الناکس دلیل است بر شخصی
سیاه فام کوچک اندام کوتاه قد ریش خد کوچک سر کلان دهان افتاده دندان
کریه منظر ضعیف پیکر غول نهادی کم عقل خر طبیعت بیل زن سنگ انداز
دروغ زن حیله باز که بر سر زخمی از سنگ داشته باشد و بخیل و ممسک و بد
نماز و متهتک و بهار بود دزد پیشه پنهان کار باشد و سیاه بخت تیره روز
کار بود اغلب نیکی و تریا که و در غایت بی باک و ناپاک باشد بر چشمهایش عیب
کوری و بر رخسارش آثار نا مستوری ظاهر بود و ابن السراج در درة التاج و غایة
المنهاج خصایص او خاصش را چنین نقل میکند که دلیل است بر شخصی که تاج
سیاه بر سر نهاده و محمل سیاه در بر کرده و بساط شطرنج در پیش نهاده بازی
کند یا شخصی که با جاریه هندیه دست درازی کند یا کسی که انبان آرد بر دوش گرفته
روی بر کوه نهد یا کسی که بجهت فوت کسی در غم و اندوه بود یا کسی که بار گران بر
داشته از حجره بدکان برد یا کسی که جنازه میت بر دوش گرفته بگورستان کشد یا
کسی که دعوة جنیان کند و افسون دیوان خواند یا کسی که بر بام قلعه بر آمده دیده بان
کند و حراست و پاسبانی کند یا جهودی که کتاب جهودی و زندیقی که کتاب زندقه
نویسد و زردشت را پیغمبر داند و دلیل رایات سیاه و چتر بلند گاه بود که بر سر سلاطین
کفو آباد بدارند ابو معشر و ابو ریحان اوصاف ذمیمه او را چنین آورده اند که چون
این شکل در مقام ضعف و نکبت و محل بدی و شقاوت باشند دلیل است بر شخصی

بیقدر و گدایان برهنه پای و سر که در کنار راه و کنار افتاده اند و ندای بی نوائی
و گدائی داده باشند یا کسی که کور وانه کند یا گلخن تابی کند یا شتر بانی و گله بانی کند
یا بطرز نافرمانی و عصیان زندگانی کند علت و مرض دلیل است بر بیماری دراز
و رنج باریک و فساد جگر و امراض طحال و خنازیر و داء الفیل و نقرس و آبله فرنگ
و درد اعضا و امراض مزمنه سودا و صفرا و هر چه مهلک و ساقط بود و هر چه کم
علاج و فاسد مزاج بود صورت الناکس هر چه اول و آخر او باریک و میان کنده و
گره دار بود چون مقراض و انبر و مهرهای دو سر و بلور یا سیاه یا سیاه و سرخ و
هر چه حلقه در حلقه بود و جمع شود و دراز گردد و مانند زنجیر آهنی و هر چه تیز و برنده
بود مانند کارد و خنجر و هر چه پهن و نازک بود و در روی سوراخ بسیار بود
و در روی کند که و باریکی بود مانند کفگیر و هر چه تعلق باستوان داشته باشد
و دندانها دار و ثقبها در وی بود مانند نعل و غشاوه و هر چه مدور صفت بود و اطراف
داشته باشد و در زیر پای نهند مانند میخهای آهنی ۞ سعد ثابت است و منسوب
بعطارد ترکیب زوج و دو فرد و زوج دارد و در اصطلاح رمل ۞ خوانند بجهة
مجتمع بودن نقطه باد و آب در میان دو زوج او یا بجهة آنکه منسوب الیه او که
حکما و شعرا مجتمع اند در معانی و الفاظ و سعد است بجهة آنکه سلامت است از نقطه
مخالف که آتش و خاک است یا بجهة آنکه بحسب طبع گرم و تر است و گرمی و تری طبیعت
حیوان است و ثابت است بجهة آنکه نقطه باد و آب را در میان دو زوج نگاه داشته ا
ابن الفضل در صحایف الرمل آورده که ثابت است بجهة آنکه نقطه آتش و خاک که مخل
انقلاب است در وی بسته است بمنزله باد و آب که از حرکت باز داشته‌اند و در ظرف
و اوانی محکم نگه دارند و نزد بعضی سعد ممتزج است از آنکه منسوب الیه او که عطارد
است سعد ممتزج است صاحب سر الاسرار گوید که عطارد ممتزج است از آنکه هر گاه او با کوکبی
از کواکب متصل گردد اثر آن کوکب زیاده میشود و بقوه قوی تر میگردد پس معلوم میشود

که عطارد بطبع آن کوکب گردیده است از اینجا گفته اند که عطارد با سعد سعد است
و با نحس نحس و با ماده ماده است و با نر نر و منسوب بعطارد است از آنکه من حیث
الشکل بخط و نقش میماند و خط منسوب بعطارد است و نقش بعطارد تعلق دارد
از آنکه عطارد دبیر فلک است در مطالع الانوار آورده که خط و نقش مختلف الصور
و الالوان است و عطارد را هر وقت بلون دیگر می بینند گاهی که با کوکب سرخ متصل
شود بلون سرخ بر آید و گاهی که با کوکب سیاه متصل شود سیاه نماید پس ازین جهة
خط و نقش بعطارد منسوب است و نزد متقدمین اهل رمل منسوب بقلم است
و نزد طایفه حلالیه شفره از جهة مخصوص بودن خط و نقش بایشان و شکیه
بودن ۞ بخط و نقش که بحسب نقطه باد سرخ است و بحسب نقطه آب سفید و بحسب
ازدواج آتش و خاک سیاه است از آنکه ازدواج ظلمانی دارد و نورانی اند منجمان
و کاهنان و محاسبان و اهل قلم و چیزهای منقش تعلق بعطارد دارد و منجمان بجهة
تعلق ایشان بکواکب و این شکل مجمع کواکب است از آنکه این شکل بحسب کوکب ممتزج
است که با هر کوکب که امتزاج دهی طبیعت آن کوکب گیرد پس طبیعت جمیع کواکب
در وی باشد ازین جهة مخصوص بمنجمان است و کاهنان بجهة آنکه سخن بزجر الفال کنند
و اجتماع صورت زجر الفال است از آنکه بطبع هر یک از عناصر است و بر رنگ و صفت
اوست و این معنی مبتنی بر آن است که حرکات و هیآت جمادات و اختلاجات
اشیا مؤثر باشد در وجود اشیا و جود صانع از آنکه کاهنان کار فرا نمیکنند از اینجاست
که پیغمبر ۞ فرموده اند که المنجم کاهن و الکاهن کافر و الکافر فی النار و محاسبان بجهة
آنکه تعداد اشیا مینمایند بحسب دخل و خرج باد ضلاع مداخل و مخارج و اجتماع صورت
محاسبات و مداخلات است بحسب وضع که در وی مجتمع و ثابت است و اهل قلم
بجهة آنست که ۞ صورت نقش است و اهل قلم نسبت دارد از آنکه نقش نگاشته
قلم است و چیزهای منقش ازین جهة است که نقش با لوان است و اجتماع بلون

سرخ و سفید و زرد و سیاه است و بالوان جمیع عناصر میگردد و بالجمله هر چه منسوب بخط
و نقش باشد و بطبع موافق اجتماع بود و مجتمع در معانی و الفاظ باشد بهمه مناسبت است
که باین منسوب گردد چون کاتبان و دبیران و مهندسان و محاسبان و نقاشان و شاعران
و منجمان و رمالان و حکیمان و دانشوران زمان و در یازدهم شرف دارد از آنکه بحسب دایره
برج صاحب ۱۱ است و شرف اشکال باعتبار شکلی عنصر برج است و نیز اجتماع
صورت ندما و شعراست و یازده خانه دوستان و محاسبان و مصاحبان مخصوص
است پس مناسب این خانه است و شرف او از آن است که شکل با خانه موافق است و در
پانزدهم هم شکلی و حد دارد ابو البرکات در نکات آورده که شکل ۞ ازین جهة که جامع
باد و آب است و منسوب باهل دانش و اصحاب پاکیزه خلقت آفرینش است از آنکه
نقطه عقل و تهذیب نفس در اوست که حاکم بر اصل و قاضی رمل است و قاضی کسی است
که مرجع مردمان و محضر معامله در آن بود و چون خانه ۱۵ بمنزله قطب خانهاست و مرجع
اشکال امهات و بنات و متولدات و زوایدات است ۞ را در ۱۵ شکلی دادند بحسب دایره
بیوت و دایره حد نیز از آنکه وضع دایره ملا بنوعی است که هر شکلی عکس خود در پهلوی
خود دارد و از آنکه عکس شکل بمنزله سایه اوست و سایه شی در پی آن شی است و در آن
دایره ۞ در ۱۴ بود و او را عکس نبود پس مناسب بود که شکلی او در ۱۵ باشد پس ۞
در ۱۵ حرف مرتبه ابجدی داده اند ۱۵ که س است بحسب طلوع و چون ۞ را عکس که عبارت
از انقلاب است اعداد اشکال است با شکل صورت دیگر نبود بحسب غروب حرف ندارد
و حرفش بحسب طلوع در ۱۵ بود ازین جهة حضرت محقق منفرمایدکه در پانزده شکلی دارد
و حد و در سیم وجه دارد بعضی روز و شب کوکب منسوب الیه خود که عطارد است و آن روز
چهارشنبه است و شب یکشنبه صاحب لباب ۞ را در سیم بحسب نقطه باد چهارشنبه داده از
آنکه که بادی سیم است و بادی اول دوشنبه دارد پس باد سیم چهارشنبه خواهد بود و بحسب نقطه
آب هم درین محل روز پنجشنبه دارد از آنکه آب سیم است و آب اول سه شنبه دارد پس

آب سیم بخشه خواهد داشت و آنکه بجب کوکب دری در سیم وجه دار دار آن است
فلک آفتاب بترتیب افلاک اسفلین فلک عطارد سیم فلک میشود و وجه آنکه از
بجب ترتیب رتبه افلاک سفلین و اعلی بس است از آنجهة حضرت محقق میفرماید
که در سیم وجه دارد و در ۶ مثلثه دارد و چون در ۱۵ دایره حرف حرف مرتبه ۱۵
ابجدی گرفته اند و آن حرف بجب ترکیب مثلثات حروف آحاد و عشرات و مات
در مثلثه ۶ است که در سیم است از ۱۵ جهة میفرمایند که در ۶ مثلثه دارد و نیز جهت
که حرف از مثلثه دارد که س است و چون او را در دایره حرف یک حرف بود از
آنجهة نام مثلثه دیگر نیز در مخرجی در کامل الصناعه آورده که در ۶ شرف کوکب
دارد و قوة عنصر کبود در اول نزاع و در هشتم اوج و در دوم طول و در ۵ عرض
و کبیر و در دهم عمق دارد و از اذاق ۹ از ازواج طولی و مونث و مطلوب و مربوط
و بطی و خفیف مضاف است و نزد بعضی ثقیل مضاف و بطبع باد بود و نزد بعضی
بطبع آب بود و بجب شکل تعلق بجنوب دارد و نزد بعضی منسوب بشرق بود
و نزد طایفه غرب شمال باشد و بجب نقطه باد شمال مطلق و بجب نقطه آب
بغرب و من حیث الشکل بسینه نسبت دارد و نزد جمعی بگوش و بجب نقطه باد
برفوق سینه و بجب نقطه آب بران پا تعلق دارد و از مطلق زمان و ایام بهار
و شکوفه و ایام طراوت اشجار و ایام نمو اوراق و اثمار است و بجب شکل عصر
و عشا و بجب نقطه باد از چاشت تا پیشین و بجب نقطه آب از پیشین تا عصر
و بجب زوج و فرد دو شب و دو روز و حیوانی است و بظاهر معلوم و بباطن موجود
و نزد بعضی آدمی است و به نباتات تعلق دارد و از اقلیم بجب شکل ۶ و بجب نقطه باد
ابدی سیم و باد و آب سکنی هفتم اقلیم تعلق دارد و از بروج سنبله و از منازل قمر طرفه و صرفه
و از سال ترکان خرگوش و بجب شکل سال بسیار باد و بسیار باران و از فصول بهار
و بقولی زمستان و بقولی پائیز و از شهور ذی حجة الحرام و از ایام و لیالی ۶ سه

وشب یکشنبه و از مطلق ایام و زمان ایام گل و شکوفه رنگارنگ و ایام عروسی و دامادی
و از بلاد مشهوره مرو و بجب وضع شکلی شیروان و بلاد کناره دریا و از مواضع مکتب خانه
و معرکه گاه و مجلس و محفل و نقاش خانه و بوستان پر گل و ریاحین و باغ خربزه
و خانها منقش و ایوان و نانهای و غرفهای رنگارنگ و از بیوت کتابخانه و دفتر
خانه و خانه حکیمان و از حوادث آواز ابر و باد تند و باران و بیماری گوناگون از جواهر
زمرد سبز و مهرهای سبز و یاقوت رمانی و رشته مروارید و از معادن روی و کان مس
و از نباتات درخت بید و درخت پنبه و از مخلوقات دریا و شط و مرغ و جزایر
و کوی بحری او انسان ۶ و از وحوش زرافه از سباع سگ و یوز و پلنگ از حشرات
مگس و از طیور رشته مرغ و مرغان رنگین و سراینده از الوان بجب شکل بنفش و کبود
و بجب نقطه باد سرخ و بجب نقطه آب سفید و مجموع شکل و نقطه از روایح مشک
و غیر از طعوم نان گندم از ثمرات انار از فواکه سیب و به و خربزه و هر میوه که رنگین
بود و خوش بو باشد و از حبوبات عدس و ماش و ملک از البسه جامهای مصور رنگارنگ
رنگ از اجزاء البسه میان بند از لباس آب کبود و گور خر از انعام شتران حجاز
دار از حیوانات آهوی خطا و ختن از طبقات مردم حکیمان و فیلسوفان و منجمان
و شاعران و ادیبان و اهل قلم و نقاشان و نقاره چیان و شاید قوالان صورت
الکس دلیل است بر شخص دراز بالا مجلس آرا لاغر اندام سبز فام خندان روی پلبر
ابروی سیاه چشم کم خشم که سر کلان داشته باشد و بینی دراز که بر گرد لب خال
داشته باشد و بر اطراف عذار زلف حلقه مثال ناظم طبع فصیح زبان خوش کلام
حکمت قیام طاووس زینت مردم فریب بسیار دان حکمت شان تخیل شعار ممسک
انار بود جامه عربه در بر و عمامه بزرگ بر سر و طیلسان بر گرد عذار آورده و در دو ازر دو
پهن بینیا را افکنده بر پشت چشمش خال با اعتدال و بر روی نشان آبله بسیار داشته
باشد غنچه دهان و تنگ دندان و نازک لب روشن غبغب که مصحف مزین بر گردن حمایل

کرده بود و انواع علوم از حکمت و نجوم حاصل آورده ندیم ده مجلس آراد خوش
منظر و دل ربا بود از نگارش موجب فساد مردمان و عیب و بهتان و تهمت بزرگان
وقوع عداوت اهل عدوان و اخبار کاذب اهل زمان و نوازش بعارها و تیز سودا
و بارها و تعطیل کارها و خرابی دیارها باشد ابن السراج در درة التاج و نهایة المنهاج
خصایص او خاص خاص را چنین آورده که دلیل کند بر شخصی مجوع دام بر سر کرده و گوهرهای
مرصع در گوش او یخته و طوق درین در گردن افکنده بود و صیادی که دام ماهی در آب
افکند و دام ماهی از آب بیرون کشد و بر صندوق جواهر که اطراف او دام سیمی گرفته
باشند و جوان نازنین که بر اطراف عارضش کناره از در ثمین گرفته بود و بر سوار
مرکب تازه کمند انداز د در نشیب و فراز سرها بحلقه کمند آورد و بر گل عذار نونیاز
نگرام زلف و دانه و خال مرغ به بند آورد ابو سراج در تحفة الحاج آورده که اجتماع
صورت صواب است که برابر بدرویشان رسانند و طواف خانه کعبه و قبور ائمه اند که بر
یاد حق اشک ریزان و خروشانند و دلیل شخصی بود که کتاب بسیار از بالای هم از
بغل و بسیار چیده و بخط مطالعه رسیده بود یا دلیل کسی بود که زره تنگ حلقه
در بر کرده و مغفر فولاد بر سر نهاده نیزه سبز بر دست آورده عزم میدان جنگ داشته
باشد یا کسی که طبق بر نار یا میوهای بسیار از هر نوع در پیش کار نهاده بود یا بر کسی
که بر چند بار از نگار نشسته در برابر خلق بسیار شاهنامه خواند کند و لبرود و نوا
شیرین زبانی نماید ابوریحان ابو معشر بلخی او صاف ذمیمه او را چنین مینماید که چون
بدحال و در مقام ضعف و اختلال بود دلیل تیز زبان و مخنثان و ساکنی زنان
و قبا دکه مردمان کند و خلاف و حاذق و کذاب و غماز و بد فعل و قمار باز بود و اگر
در طالع مولود مرد بود عمل زنان کند و اگر در طالع زنان بود پیشه مردان پیش گیرد
علت و مرض دلیل است بر مرض مزمن و جراحت متعفن و جوشش سر و ردی و ریختن
موی سر و ابروی و درد جگر و سستی کمر و درد رودها و مرضهای گوناگون از صرع و

وجنوب صورت چیز دلیل است بر هر چه اول و آخر او کنده بود و میان باریک
بود و اگر در خانه آتش بود و باد دلیل دست بند طلا و نقره و سوزه ابریشمی و سوزن
دان و خانه دان ابریشمی کند ~~و ریختن موی سر و ابرو و درد جگر و سستی کمر و درد رودها~~
و مرضهای گوناگون و از صرع ~~و صفرا~~ و آنچه غلاف شیء شود یا در هم کشیده باشند
و پیچ و تاب بود مانند زنجیر طلا یا نقره یا ریسمان ابریشمی و اگر در خانه آب و خاک بود
و طرح نقطه بوی رسد مانند مقراض و کزلک و هر چه دراز گردد و در یکدیگر نشیند
مانند عینک و هر چه در اندرون وی مغز سبز بود مانند پسته خندان و هر چه سفید
و پهن بود و نوشته و خطی در وی بود مانند کاغذ و هر چه سرخ بود و از دریا بدر
آید مانند مرجان و هر چه پوست درختان با شکوفه مانند بود مانند دارچینی و قرنفل
منسوب است بنصرة الداخل
و جهاد و دانهای عقاقیر نصرة الداخل سعد داخل است منسوب بمشتری صورت
دو زوج و دو فرد در اصطلاح اهل رمل مسمی بنصرة الداخل است از آنکه نقطه آب و خاک
معاونان همند درین شکل مجتمع اند یا بجهة آنکه این دو شکل که مسمی بنصرة اند دو نقطه
غیر متبدله دارند که تغییر از رتبه اصلی و وضع ایشان که معاون و معاضد یکدیگر
باشند نیست از آنکه محل تغیر نقطها شکلی با آتش و باد است یا آب و خاک که جمع
کنند و صورت دیگر بجب فرد و یا زوج تولد کند یا بجب شکل که فرد باشد یا زوج که زوج
و فرد دیگر حاصل کنند پس درین دو شکل در نقطهای ایشان تغیری حاصل نیست از مزاج اصلی آن
معاونت نصرتین باشند یعنی مستقیم اند بر وضع اصلی که آن معاونت است و قایمند
بر حالت طبعی خود و داخل است بجهة آنکه نقطه آتش در وابسته و خاک گشوده است و خاک
حرکت بدخول دارد و سعد است بجهة آنکه منسوب الیه او که مشتری است سعد است یا بجهة
آنکه نقطه اتصال دارد و اتصال اثر حیوة است از آنکه مادامی که جسم حی است بدن
اتصال دارد و مادامی که حیوة مرتفع شد جسم مبدل میشود پس چون در ۲ نقطهای
اتصال است و اتصال دلیل حیوة است از آنجهة سعد داخل باشد صاحب صحایف

اورده که بهر سعادت بجهة انکه بمنزله شخصی طالب است که مطلوب ومحبوب خود دست در کردن
دارد و نقطه اب که طالب است نقطه مطلوب که خاک است در پهلوی خود یافته است و این
حالت سبب سیادت است از انکه گفته اند که سعد متصل المطلوب است ونحس منفصل
المطلوب ومنسوب بمشتری است از انکه این شکل صاحب عنصر اب است که تعلق بطهارت
دارد ومشتری کوکب پاکان است ونزد متعبدین اهل رمل منسوب بمیکائیل ملک مقرب
رب جلیل است از جهة صفا وطینت وقابض بودن بقبض فیاضی وبهر جهتی است
علما صدیقین وزهاد وعباد وائمه دین وفقها ومجتهدین واشراف الناس علما صدیقین
بجهة انکه چون تن را پاک کنند از الواث وانجاس کذب وشیاطین وغی وضلالت و
این شکل بحسب اشتمال نقطه اب اطیب الاشکال است وموصوف است بطهارت کما انزلنا
من السماء ماء طهورا لیطهرکم وچون صدق پاک میکرداند آدمیان را از وسخ تن ودرون
گمراهی وفتن مناسبت است که علما صدیقین منسوب بوی کردند وزهاد وعباد بجهة
اتصاف ایشان به بندگی وعلوی عبادت که ناشی از ذلت وخضوع است که متعلق
بنقطه خاک بهر است وائمه دین بجهة انکه چون پاک کنند از الواث وانجاس ظاهر وباطن
که بیشتر کفر ظاهر ولوث جرم وعصیان است وفقها ومجتهدین بحسب نسبت لطافت طبع
ایشان بلطافت طبع اب یا بجهة انکه ایشان مطهران معلا اند از اعمال عصیان چنانچه
اب مطهر انجاس است واشراف الناس بجهة شرافت اب باتصال حیوة بمقتضای ومن
الماء کل شیء حی چنانچه اب سبب حیوة است اشراف الناس سبب حیوة زیر دستانند بنعمت
ومال ورعایه احوال ودر دوازدهم شرف دارد از انکه عنصر افرادش بجا دال وحا
بر وجه است ودال وحا بعدد حمل که بر دوازده است پس بعدد عنصر خود در محل خود قایم
بهشتند پس در شرف بشند در سر الاسرار اورده که شرف بهر در دوازده بواسطه توافق
عناصر است بر برج حمل وابد جی اوست که بحسب عنصر هر دو دایره در شرف است در روحانیه
اورده که شرف او بجهة انست که نقطه خاک در مرکز خود با دوست خود متصل است که خاک

است

است وشرف شیء باعتبار اتصال اوست با محبوب ومطلوب او ودر یازدهم سکی دارد از انکه
این شکل بحسب عنصر آب وخاک که معاونان ودوستان اهل اند مناسبت بخیر یازدهم دارد بنداز
انکه یازده جزء آب است ومحل خاک ابن جنی در مقصد المرام فی مطالب الخاص والعام اورده
که خانه یازدهم خانه وزیر پادشاه معاونان هستند مناسب است که شکل در روی نقطه معاونان
باهم بشند سکی دهند تا معاونی حال ودلالت بر معاونان محل کنند از انکه نقطه بنقطه وخانه بخانه
معاونان اهل اند ودر ٥ عدد دارد از انکه دایره حا که مسمی بدایره عکس است این شکل صاحب
سکی ٥ است از انکه عکس جیم است پس در ٥ مرتبه حرف ٥ مرتبه ابجدی دارد بحسب طلوع که
عبارت از تقسیم اول است وهم در ١ مرتبه بحسب غروب حرف پنج مرتبه غروب پنج مرتبه دارد
که سین است از انکه از فا تا سین پنج مرتبه است از ان جهة حضرت محقق میفرماید که در
پنج عدد دارد ودر ع وحه دارد وچون این شکل در دایره دری در مرتبه ع تسکین دارد از
انکه از فلک آفتاب تا فلک مشتری بترتیب افلاک اسفلین واعلا این فلک مشتری است که ششم
فلک میشود پس پنج در ع مزاج روز وشب کوکب منسوب الیه خود دارد که روز پنجشنبه وشب
دوشنبه است از ان جهة حضرت محقق میفرماید که در ع وحه دارد ودر ٥ و٣ مثلثه چون
در دایره حرف در پنج مرتبه حرف بحسب طلوع وغروب دارد وهر یکی از این دو حرف در مثلثه
دیگر ندارد مثلثات نه کانه بحسب حرفها مثلثه پنج دارد که هفت است وبحسب حرف شین مثلثه
سیم دارد وتقدیم پنج بر سیم بجهة تقدیم حرف الاحاد بر مات است ودر بعضی نسخ در سیم وپنج
مذکور است واین هنگام رعایت ترتیب اعداد است که بر نظم طبیعی خود واقع بشند از مختصری در کامل
الصناعت آورده که در ع شرف کواکب دارد ودر دوازدهم قوت وعنصری کبیر ودر یازدهم
فرح دارد ودر عرض ودر هفتم ادبی وعنصر صغیر ودر هشتم طول ودر شانزدهم عمق واو شکلی است
از ازواج آب ومطلوب ومربوط وحامت وثقیل ونزد بعضی ثقیل مضاف ولیلی ومونث
ولیلی است وبطبع آب بود ونزد بعضی بطبع خاک بود ویافت بدخول ونایافت بخروج است
وبحسب شکل بناحیت شمال تعلق دارد ونزد بعضی بجنوب ونزد طایفه بغرب شرقا بحسب

حرف ع

ونقطه اب در شمال منسوب است وبحسب نقطه خاک بجنوب ومن حیث الشکل بروی
تعلق دارد ونزد بعضی بکتف وبحسب نقطه اب بدو سرون وبحسب نقطه خاک بر پشت و
بحسب شکل دلالت بر زبان عول وراستی دارد وروز عرفه وتر ویه وبحسب دری روز پنجشنبه
وشب دوشنبه منسوب بود وبحسب نقطه اب بشین تا عصر وبحسب نقطه خاک از عصر تا شام
وبقولی لیلی بود وبحسب نقطه اب ربع ثالث لیلی باشد وبحسب نقطه خاک ربع رابع لیل
واز ایام روزهای سرد وبارندگی وروز غسل وحمام وبحسب زوج وفرد شکلی بدو شب
ودو روز منسوب بود واز اقلیم بحسب شکل باقلیم دوم منسوب باشد وبحسب نقطه اب
ابجدی به پنجم وسکنی بسیم وبحسب خاک ابجدی وسکنی به پنجم اقلیم نسبت دارد واز بروج حوت
دارد واز منازل قمر موخر واز سال ترکان سک وبحسب شکل سال ولادت ابراهیم خلیل
رحمن وسال ظهور انبیاء وسال پر نعمت ومال وفراغت نزول الامان ارباب فضل و
کمال واز فصول بقول زمستان وبقول خزان واز شهور ذیقعده واز ایام ولیالی روز پنجشنبه
وشب دوشنبه واز مطلق ایام روز خطابت ووحی ووعظ وعبادت وروز صیام وقیام
واز بلاد مشهوره بصره وقدس خلیل وبیت المقدس وبلاد انبیاء واز مواضع دار العلوم و
دار الحفاظ ودار العبادت ومزارات متبرکات ائمه طاهرین وبوستان پر ثمرات ودار
الکتاب واز اماکن مدفن ابراهیم خلیل وانبیاء مرسلین وبیت المعمور وعین کعبه معظمه وحرم پیغمبر
صلی الله ومقام ظهور انبیاء ووحی ایل وجبل فاران وطور سینی وشجره زیتون واز حوادث
نزول باران ونماز استسقاء وابرهای با فایده واز جواهر نقره وقلعی واسرب بقولی
دانهای در نجف امیر المومنین ونزول کرانه اسمان از جهة پیغمبران نازل شود واز معادن
کان نقره وقلعی واسرب واز نباتات درختان میوه دار وگندم وجو ونخود وانچه نزدیک
بود بغذا ادمی واز مخلوقات بیت المعمور واسمان ٤ وکوه طور وبیت رمل وجبل فاران
وشاع وکتب سماوی واز بهایم ناقه پیغمبران وناقه صالح ع واز انعام اسب وگاو وشتر و
جانوران انسی از وحوش جاموزان که حزر وگاو کوهی وقوچ کوهی واهوان وگوران وجانوران

حلال

حلال از سباع شیران آموخته وانس گرفته از طیور تزرو ومرغ خانگی ومرغان حلال
چون بط وقاز واز حشرات انچه نزدیک با آدمی ولباس ادمی بود وچون موش وکیکی
کیک ودر نقش از الوان سفید وزرد وبحسب نقطه اب سفید که بکبودی زند وبحسب نقطه
خاک سیاه وبحسب مجموع نقاط عنبر وزر ورایح بنفشه وهر چه بوی خوش داشته
باشد واز خواکه بهدانا روزرد الو وسیب ومیوه شیرین وشفتالو شیرین واز نباتات
هر چه بار دار بود چون هندوانه وخیار تر وبقولی خربزه از حبوبات پسته وبادام از
البسه جامهای نرم ولباس سفید نازک وجامهای آستین گشاده که عربان پوشند
وجامهای عرسدود ولباس زاهدان وعابدان وعلما وعمامه نازک از اجزاء البسه رداء
وطیلسان وهر چه تحت الحنک کنند واز الات حرب حربه موسی وسلام پیغمبر وذو
الفقار علی ع وانچه از اسمان آید چون زره داود ع وخود هود وسپر مصطفی ع وهر چه
حفظ تن عریان شود از طیور مخصوصه طوطی وقمری وخطاف از طبقات مردم اهل
صلاح واهل علم وزاهدان وعابدان ومجاهدان دین ومردم پاکیزه آئین وامامان وقاضیان
وفقها ودانشمندان صورت الناس دلیل است بر شخصی سفیدی که بسبزی گراید ولونش
بسرخی زند نیکو طلعت معتدل قامت قوی پیکر کلان سر بسیار موی پیوسته ابرو
نیکو خوی کشاده پیشانی چهره نورانی روشن عنغب خنده طبع نازک لب تنک
دندان بسیار روان عربی اللسان قران خوان فصیح زبان که بر ناصیه اش نور حق ظاهر
بود وبر جبین مبینش ظهور صدق باهر بود وگیسوان مشک تاز بر اطراف عذار او
اویخته ورداء با غرت داعتبار از یمین یسار آورده وشقه دستار بر تحت
حنک استوار کرده بر جبهه نورانی اش از کثرة سجدات نشان سیاهی ظاهر
وباهر وبر ناصیه حقانی اش از برکت عبادات الهی باهر صادق قول وپسندیده
فعال وحمیده خصال باشد از تکرارش بسیاری منافع وفواید ومزید عواید ودفع
شداید بود ومزید احسان ومغفرة وغفران الهی وبسبب نسبت فراوان نامتناهی

باشد بیما بر علاء دین وبیردان راه یقین وارباب فضل وانکیان که اسباب نعمت زیاده
وابواب دولت کشوده باشد الا اشرار را که دلیل موت بخیل وانقطاع نسل وسبیل باشد
ابو ریحان وابو معشر بلخی اوصاف ذمیمه او را چنین نموده اند که چون در مقام ضعف
وخلل ودر محل ذل وذلیل باشد دلیل بزرگواری ونیکرا نه وجاروب کشی وستقاط
ومسکینت وخاکساری وطلب صدقات درکات وخواری بود وچه باز د
کذاب باید افعال وقاضی نامرضی وحرام خوار ورشوه گیر وعالم فاسق ووزرای ناه
مطابق باشند علت ومرض دلیل است بر امراض بلغمی وسوداوی اسهال سکم واستسقا
ودرد اعضا وامراض از ذات الجنب وداء الثعلب وداء الکلب ومنحی کننده
علت بذات الصدر وداء الفیل وامراضی که بسیار از کشد وبطی الزوال ومتقلب
احوال بود وهر چه درد سرآورد وبینائی بصر ببرد صورت جن دلیل است بر هر چه
اول او کنده وآخر او باریک بود وکاغذ یا نباتی بود مانند گل سفید یا زرد شکفته
ودانه تسبیح وزر خالص وهر چه آتش دیده بود چون انگشتری نقره وزر مسکوک در
خانه یا در استخوان سفید یا زرد یا سرخ بود یا چیزی که از حیوان جدا شده باشد ودر خانه
خاک چیزی که نه سیاه بود مانند بول وآهن وچیزهای سخت وهر علاء را کار ایکه
چون کتاب وکاغذ واغلب در ضمن دوات وقلم بود در طریق سعد منقلب است
منسوب بقمر ترکیب چهار نقطه فرد بود ودر اصطلاح رمل :: خوانند از آنکه من حیث
الصورة براه میماند یا بجهة آنکه منسوب الیه این شکل که راه داران وبریدان
است متعلق براه اند وی شکل راه است بجهة آنکه طریق بحسب وضع طول
وعرض بدار راه میماند که دایما بر آن بدار دایر است وبوه آن هموار شبیه بطریق
مردمان است از آن جهة شکل طریق را طریق نامیده اند واین شکل بجهة عدم زو
جیت که زوجیت تعلق تعلق به بستگی ومکث طویل تعلق ببریدان وراه داران
دارد از آنکه بریدان وراه دران دایما بتردد را هند وسعد است بجهة آنکه بطبع

منسوب است بطریق

آبست وور آب قوت انبات نباتات است وسلامتی ایشان از آفات حرارت
که ومن الماء کل شیء حی وآنچه بطبع حیات یا سبب حیات باشد بلا شبهه سعد باشد
از آنکه سعادت اثر وجود باشد ونحوست اثر عدم ومنقلب است از آنکه نقطه آتش
وخاکش کشوده است که آتش را حرکت بعلو است وخاک را حرکت بسفل وحرکت
علو وسفل موجب انقلاب است ابن الفضل در صحایف الرمل آورده که منقلب
از آن است که اخف اشکال است وخفت موجب سرعت حرکت است چنانچه بحسب
شاهده معلوم است منسوب بقمر از آن است از آنکه بهیئت شکلی زوجیت که بسبب بطوء
مکث است در وی نیست وقمر سریع السیر السیر است پس مناسب است که شکل سریع
بکوکب سریع منسوب کردد حکیم کوشیار دلیل بر سعدیت قمر چنین آورده که چون بعد آفتاب
از سایر کواکب باثر بیشتر وبقا وزیاده تر است وآفتاب را نظر بتثلیث وتسدیس سعد
نهاده اند ونظر مقابله ومقارنه نحس یافته اند چون آفتاب عالمتاب از آنکه مقارنه
نهایت قرب است ومقابله غایت بعد ودر هر موضع که غایت قرب بود از بسیاری حرارت
هیچ حیوات را خلق نبود ودر هر موضع که غایت بعد باشد از بسیاری سرما وبرودت
هیچ جان واحیات روان نبود وقمر نیز چنین است لکن در غایت قربش از بسیاری
سردی هیچ حیوان مرتبه زندگی نیابد واز غایت بعدش بواسطه بسیاری حرارت دگری
هیچ حیوان را قوت روندگی نبود اما در تثلیث وتسدیس بمنزله مواضع معتدله بود که آن
سبب نبات حیوه است از آن جهة سعد است وچون قمر سعد است طریق که بحسب خفت
شکل وسرعت سیر منسوب بدوست سعد است از آنکه منسوب الیه او که قمر است سعد است ونزد
متقدمین از اهل رمل منسوب بجبرئیل برید برگزیده ملک جلیل است از آنکه جبرئیل رساننده
سلام وپیام ملک علام است بانبیاء کرام با سریع ترین زمان ازین وآن واین شکل
بحسب نقاط افراد اسرع ترین اشکال است از آنکه عقد زوجیت که موجب بستگی ومکث
است در وی نیست ونزد بعضی منسوب باب کوثر که نهر حضرت پیغمبر است انا اعطیناک

الکوثر وارد است که بعد نجوم سماوی در وی اوانه وانا نهاده است واین شکل بحسب کثرة
نقاط فرد وسردی وتری وصفا ولون منسوب به کوثر است از آن جهة بحسب عنصر نقاط
عناصر خاکی وخیر اسم الیسر علیز است واستخراج اسم علی بدستوری که در صحیفه علوی
از ابو علی جرزی منقول است چنین است که طریق بحسب دایره حرف در ۴ احرف
ابجدی ۴ که حرف عین است دارد وبحسب عناصر ابجدی حرف یا دارد وچون ::
شکل آب است از آنکه بطبیعت قمر است پس عنصر آب در وی قوی است پس بحسب
دایره عشرات عنصر آب لام دارد پس عین که حرف شکل است با لام که حرف عنصر
آبی است بهم ترکیب کنی با حرف عدد عناصر که یا است علی بظهور آید پس شکل :: مظهر
نام علی است که نایب نبی است ونایب بودن بنا بر راه است که :: بحسب عناصر اربعه
بروجه اظهر مظهر نام پیغمبر است از آنکه عنصر آتش :: ازین جهة که آتش اشت است
حا دارد وعنصر خاکش بدایره عشرات میم ومیم دیگر از جمع کردن عنصر عشرات
آتش وآب صورت میگیرد واز عنصر کبیر آب یا عنصر صغیر خاک دال حاصل
میشود پس از تقدیم یک میم بر حا وتقدیم حا بر میم دیگر وتقدیم میم بر دال
نام محمد بظهور میرسد وطریق رباعی است ومحمد اسم رباعی پس طریق بحسب
اصاله اسم محمد دارد وبنیابت اسم علی از آنکه اسم علی ثلاثی است از اینجا
روشن میگردد که علی نایب پیغمبر باشد از آنکه اسم او باسم پیغمبر در یک
شکل مضمر است در موافق الرمل ابن الفضل آورده است که آنچه دارند
در روی خاتم که کعبه مولد علی است از شکل :: روشن وجلی است میرود است از
آنکه شکل :: منسوب بمکه معظمه است ومظهر نام علی وخانه کعبه است از آنکه عنصر آتش
:: از حرف ناری ها دارد که مطلوب الف است وعنصر باد :: چون بعدد دو است
حرف با دارد واز حروف بادی عنصر آب :: چون آب بعدد سه است حرف سیم
حروف آبی دال دارد که کاف است وعنصر خاک :: چون بعدد ۴ است حرف ۴ حرف خاکی

دارد که عین است وازین حروف بحسب ترکیب تقدیم وتاخیر این حروف کعبه بیرون
میاید بیت بطول وعرض طریق این سخن صریح وجلی است :: که کعبه مولد پاک شه زمانه
علی است :: ابن صلاح در نتاج آورده که :: بحسب شکل عین دارد وعین حرف یا
ونشانه نبوة است از آنکه آنحضرت یازده سال در مکه اظهار نبوة ودعوت
کرده است وآنکه حرف نبوة در عیان علی مضمر است اشاره است که اول امامت
متصل بنبوة است یعنی علی ع در حیوات پیغمبر ع منصوص بامامت است تا آخر ائمه اثنی
عشر پس صورت :: نشان کوثر است وعلی عالم قدر است وچون صورت :: نشانه
علی است وجمیع اشکال مستخرج از وی اند ودر احکام رابع باو نید علی نیز چنین
بود پس علی امام همام وافضل خواص وعوام باشد وآنها وباران ها وبرقها وسیلها
وعوام الناس بدو تعلق دارد چون شکل :: شکل آب است وخفیف وبجهة سرعت
انتقال بطبع قمر است وقمر سرد وتر است وبطبع آب است پس :: تیز سرد وتر است وابر
است پس مناسب است که آنها بوی تعلق گیرد وباران ها بجهة مشابهت نقاط :: بقطرات
باران یا آنکه باران خود آب است وسیلها بجهة آنکه نقاط :: شبیه است برنگها که باد
از اطراف بهم آورده بود وسیلها از قطرات باران فراهم میاید ازین جهة مناسبت
بطریق دارد وعوام الناس بجهة آنکه منسوب الیه قمر است وطریق شکل قمر است یا بجهة
آنکه عوام الناس مردمان کوچک قدر ودر مرتبه اند وطریق از همه اشکال بنقطه کمتر است
فروتر است ودر بعضی نسخ نقل وحرکت نیز آورده ونقل وحرکت از آن منسوب
به :: است که در :: نقطه زوجیت دلیل بستگی ومکث است نیست ودر نقل وحرکت مکث
نیست از آنکه حرکت کون اول است در شاهد در طوالع الانوار آورده که چون :: شکل
سریع است وسیول حرکت سرعت دارند وعوام الناس بجهة آنکه هر یکی از ایشان بامری
حرکت کنند وبر پیلان وپیکان بجهة روندگی ایشان وتعجیل سیر قمر که او نده است در بروج
یا روانه آب کوثر که منسوب الیه :: است تا سرعت سیر جبرئیل که اسرع از برق است

ناطف است و مکاریان بجهت حرکت شبانه روزی ایشان و طریق متحرک است
بنقطه آتش که تعلق بروز دارد و بنقطه خاک که تعلق بشب دارد و راه دران
بجهت نسبت براه و بالجمله هر چه تعلق براه داشته باشد یا اکثر در راه باشد چون
سایران بلدان و مسافران و کوی عصار و مستحفظان طرق و طایفان بیت الحرام
لایق و مناسب است که باین شکل منسوب گردد و بجهت کثرت راه مردمان از اطراف
عالم بحج مکه معظمه را نسبت بطریق نسبت داده اند و در سیزدهم شرف دارد بجهت
آنکه در طریق سیزده عدد صورت میگردد و چهار عنصر دارد و هر عنصری دو طبیعت
دارد که مجموع دوازده میشود و بجهت ترکیب شکلی یک طبیعت دیگر اضافه میشود
که شکل را آب نهاده اند پس در سیزده بعدد عناصر و طبیعت عناصر خود بود از
آنجهت در شرف باشد در طوالع الانوار آورده که بحسب دایره بروج صاحب شکل
پنجم است از پنج بسیزده آورده اند بجهت آنکه همه اشکال زوج الزوج در علم باشند و آنکه
را بسیزده داده اند بسبب آنجهت شکل خفیف است و خانه ۱۳ خفیف مطلق
است مناسب است که شکل خفیف بخانه خفیف باشد و آنکه [illegible] را به ۱۵ داده اند
بجهت آنکه [illegible] منشاء طریق است و منتهای ۱۶ شکل است در مراتب و خانه ۱۵ منتهای ثبوت
است از آنکه محل جزوی نتایج امهات و بنات و متولدات و زوایدات است شیخ ابو
البرکات در نجات آورده که ۱۵ اخیر مجموع نقاط امهات و بنات و متولدات و
۱۳ و ۱۴ است مناسب است که [illegible] که مجمع نقاط مراتب ۴ گانه است در ۱۵ باشد
نور الدین ابو الفضل در حقایق الرمل آورده که [illegible] هر چهار نقطه عناصر ترکیب
یافته و زوج شده مانند ارکان که از تماس اجزا صغار در یکدیگر و فعل بعضی ببعضی
بقوای متضاده حادث میاید کیفیت متشابه در جمیع اجزا مرکب را و [illegible] ترکیب
آن مرکب یا بطبیعت آتش است یعنی آن جانب رجحان دارد یا بطبیعت باد است
آب یا خاک است چون [illegible] بطبیعت خاک است بجهت ثقل و کثافت و خاک ارض

درابست

در آب است مناسب است که [illegible] در ۱۵ باشد که آنچه شمس المعالم آورده که چون از
شش بچهارده بردند بجهت آنکه اشکال زوج الزوج در [illegible] باشند و آنکه در ۱۴ نقل
کردن بجهت آنست که از جز باد نقل کرده بمثل جز خود باشد و آنکه [illegible] را بشانزده نقل
کرده اند بجهت آنست که شکل خاک در خانه خاک باشد و در ۱۶ اسکن دارد و [illegible] صاحب محیط
آورده که [illegible] را در ۱۶ اسکن از آن داده اند که بحسب ظهور مشابهت ابو البشر آدم صفی دارد که
اولین آفرینش است و آدم از ین جهت که طینت از خاک دارد مناسب است که [illegible] که مشابه
و مانند اوست که در خانه خاک تسکین دهند از آنکه مسکن و مدفن آدم خاک است
و [illegible] نیز در شانزده دارد از آنکه [illegible] در دایره [illegible] در ۱۶ اسکن دارد دین در ۱۶ اصرف مرتبه
۱۶ ابجدی دارد که عین است ابو حامد معین الدین محمد مغربی در مقاصد آورده که در
دایره [illegible] را در ۱۳ تسکین داده اند که ام الاشکال است و [illegible] را در ۱۴ و [illegible] را در ۱۵
و [illegible] را در ۱۶ از آنکه آدم و حوا طینت از خاک دارند مناسب بود که در خانه خاک باشند
لیکن [illegible] را به ۱۶ دادند و [illegible] را به ۱۳ از آنکه خانه ۱۳ اسر نفس است و حوا سر نفس آدم است
مناسب است که به ۱۳ باشد و [illegible] را به ۱۴ دادند از آنکه خانه ۱۴ نفس غیر است و [illegible] شکل غیر
است از آنکه غیر خلاف طبع است و فساد نفس و [illegible] شکل فاسد و تباه نفس است و [illegible] را به ۱۵
دادند از آنکه [illegible] از روی جمعیت مناسب این خانه است از آنکه این خانه محل جمیع نقاط
امهات و بنات و زوایدات است و در ۱۶ [illegible] وجه دارد یعنی روز [illegible] و شب کوکب منسوب
الیه خود که روز دوشنبه و شب جمعه است از آنکه از فلک آفتاب تا فلک قمر چهارم فلک
است پس بر رتبه فلک در ۱۴ امتزاج دارد و در ۳ و ۲ مثلثه دارد چون در دایره [illegible] در ۴ مرتبه
حرف ۴ مرتبه ابجدی که دال است بحسب طلوع و ۱۰ بحسب غروب دارد و از [illegible] تا [illegible] که
ابتدا حرف غروب است را چهارم حرف میشود و هر یک از ین دو حرف در مثلثه دیگر ندارد از
مثلثات نه گانه بحسب حرف دال در ۴ مثلثه دارد و بحسب حرف را در دوم مثلثه دارد
که [illegible] است حضرت محقق از ین جهت میفرمایند که در ۱۴ و ۲ مثلثه دارد صاحب [illegible]

در کامل الصناعه آورده که در دوم شرف کواکب دارد و در ۴ قوت و در ۳ فرح
و طول و در ۱۴ اوج و عمق و در [illegible] و در ۱۱ عمق و در دهم عنصر صغیر و در ۱۵
عنصر کبیر و نزد بعضی در دوم عنصر صغیر دارد و [illegible] شکلی است مرکب از ۴ فرد و
خفیف است و طالب و ناطق بزبان رومی [illegible] است دیوی و نزد طایفه [illegible] منسوب
است ولیلی و از مراتب اشکال رباعی است و ضد [illegible] و بحسب نقاط افراد [illegible]
است و عکس او [illegible] است و شکل ازدواج است و در ظاهر و باطن معدوم
و آب است و بقولی ناری و بقولی هوائی و بقولی ترابی و بجهت غرب تعلق دارد
و نزد بعضی بجهت شمال منسوب است و بجهت نقطه نار بشرق نسبت دارد و بحسب نقطه
باد بشمال و بحسب نقطه خاک بجنوب تعلق دارد و این شکل بحسب صورت [illegible] بشکم
نسبت دارد نزد بعضی بسینه و بحسب نقطه نار بر سر و دوش و بحسب نقطه باد [illegible]
ناف تعلق دارد و بحسب نقطه آب بالیتین و بحسب نقطه خاک بر کف پای و بقاعده
برین گفته اند بروزهای کوتاه [illegible] بود و بقولی [illegible] کوتاه نسبت دارد
و بحسب نقطها بشکلی روی گونا گون و بعضی گرفته [illegible] و بعضی [illegible] بود و بحسب
نقطه آتش از صباح تا چاشت و بحسب نقطه باد از چاشت تا پیشین و بحسب نقطه
آب از پیشین تا عصر و بحسب نقطه خاک از عصر تا شام نسبت دارد و بحسب نقطه آتش
چهار روزی [illegible] و گیاه [illegible] تعلق دارد و از اقالیم بحسب شکل باقلیم
اول نسبت دارد و بحسب نقطه آتش و باد و آب [illegible] اقلیم ندارد و بعضی
بحسب نقطه باد باقلیم اول نسبت کرده اند و از بروج سرطان دارد و از منازل قمر
نثره و طرفه و از سال ترکان میمون و بحسب شکل سال طوفان و سال باد و باران
و سال هلاکت اصحاب فیل و سال [illegible] و سال مخالفان و سال نقصان ثمرات
و از فصول بحسب شکل زمستان دارد و بحسب نقطه تابستان و بحسب نقطه باد بهار و
بحسب نقطه آب زمستان و بحسب نقطه خاک خزان و از شهور ذی الحجه و از ایام

ولیالی

ولیالی روز دوشنبه و شب جمعه و شب رحیل و شب بسیار کواکب و شب برف و باران
و بسیار چراغ و از بلاد مشهوره مکه معظمه و بلاد خشک و بلاد کم آب و گیاه و بلاد
سنگ و سنگلاخ باشد و کم زرع و محصول بود و از مواضع راه و راه گذرها و راههای صحرا
و [illegible] راهها و [illegible] خانهای خشک و زمینهای که آب بغور فرو رفته بود و از [illegible] راه [illegible]
و خانهای راه گذریان و رباطها و از حوادث رعد و برق و امری مخصوص و از مقامهای [illegible]
افتادن و از جواهر رشته مروارید و [illegible] و صدف و دانهای روشن که شبیه بمروارید بود
و در نجف و بلور و از معادن سیم و از نباتات [illegible] و از مخلوقات دیوان و پریان
و [illegible] اول و سیارات از بهایم آهو و اسبان تازی [illegible] باد پا و از وحوش [illegible]
و مار و از طیور مرغان بری و صعود و از حشرات مور و مار و ملخ و از الوان سبز و بقولی
کبود و بحسب نقطه آتش زرد و بحسب نقطه باد سرخ و بحسب نقطه آب سفید و بحسب نقطه
خاک سیاه و از روایح بوهای ملایم مانند شب بو و بنفشه از طعوم شور ماهی [illegible]
خشک کرده از ثمرات شفتالو و از فواکه دانهای ترش و تلخ و شور و شیرین و دانهای [illegible]
و [illegible] و مورد و کندش و هر میوه که از درخت خاردار بود و از میوها زردالو و از حبوبات
بادام تلخ و باقلا و عدس و از البسه جامهای کتان و کرباس و جامه سفید و از اجزاء
البسه دستار و از آلات حرب نیزه و تیر [illegible] و از طیور مخصوص کنجشک از طبقات
مردم بیگانه و مسافران و [illegible] کاروان و راه داران و [illegible] و عصاران
و [illegible] از صورة الناس دلیل است بر شخصی دراز قد باریک اندام کوچک
سر سیاه چشم و ابروی که بر گرد [illegible] عذار خال سیاه داشته باشد [illegible]
مانند ماه [illegible] و روشن [illegible] سفید دندان فصیح لسان دلکش [illegible] که
[illegible] نازک و باریک بر گردن افکنده باشد و بغایت رونده و دونده بود و بعضی
گویند دراز و بسیار [illegible] بود و [illegible] موی و نیکوخوی بود آواز باریک و نغمههای
نیک داشته باشد شب گرد عیار [illegible] و راه گذار بود و از [illegible]

موجب آمدن و شدن کاروان و بسیاری مسافران و آمدن برف و باران و رسولان و خبرها
بود در شمس المعارف قابوس جرجانی در درایة الرمل آورده که از تکرار او فایده نبود مگر جهت
مسافران که بزودی بمقصد رسند و بیکان و رسولان که راه بمقصد برند ابجا شرح در
درة التاج و نهایة المنهاج خصایص او خاصیت را چنین آورده که دلیل است بر شخصی
که علم سبزی بر دوش گرفته باشند و شده و رنگین بر علم کشیده بود و در صف معرکه
پیاده و سوار قایم و استوار ایستاده باشند یا دلیل نیزه های رنگارنگ بود که در
روز جنگ بر سر جنگ آورند یا دلیل میل کشتی و چوب بادبان و قباق تیر اندازی
بود که بر هوا اطلاق اسب تازی و قدر اندازی کنند در سر الاسرار آورده که دلیل
چراغها بود که حجاج در فانوس محملها در شبها برافروزانند و رسنهای سحره
موی بود که در چشم مردمان بصورت ثعبان نمایند و دلیل طنابهای خیام و
ریسمان بازی بلند مقام کند که قدم بر ریسمان محکم کرده هنروری و تماشاگری
نماید ابوریحان و ابومعشر بلخی در اوصاف ذیمه اش چنین میفرمایند که چون در محل بد
و مقام ضد باشد دلیل قلندران رومی و هرزه کاران ملوی و رود گذاران میشوی
بود که بدرها طلب پخته و خام کنند و در کنج تنهای مقام کنند و دلیل اوباش و اراذل و
رانشان جاهل و دزدان کرد و کرد و عیاران کیشبر و غربان بادیه پیما و زاه زنان کوه
و صحرا و مردمان غربا که بر سر راهها از گذر کنندگان لقمه و درم تمنا کنند علت و مرض
دلیل است بر دق و رنج باریک اصناف حرکت و تاریک و ریختن موی سر و ضعف
کرده و در دیگر مرض هیق و تغیر لون و تنگی نفس و طپش دل و در عشه اعضا صورت
شبی هرچه باریک و دراز بود مانند سوزن و ریسمان تابیده و هرچه در رشته و تابیده
کشیده باشند چون دانهای مروارید و جواهر و هرچه دانه دانه بود و بعدد بسیار باشد
مانند برنج و دانهای گندم و جو و هر دانه که لغزنده بود و بر روی یکدیگر قرار نگیرد مانند
ارزن و کنجد و اگر طرح نقطه بدو رسد و در خانهای آتشی بود معدنی سفید بود مانند

نقره و قلعی و اسرب و فولاد و اگر در خانهای بود حیوانی بود مانند مروارید و موم سفید
و ورق آهو و اگر در خانهای آبی بود نباتی سفید مانند کاغذ و کرباس و اگر در خانهای خاکی
بود سیاه بود مانند دانهای سنگ و کلوخ صورت شکل اش بطریقی که در زبده است
کاردی دو سر و نعل تمیز و برق خنجر و میل سرمه دان گفته والله اعلم بنحس خارج منسوب
بر آن ترکیب فرد و زوج و فرد و زوج دیگر در اصطلاح اهل رمل بنحس خوانند بجهت آنکه
نقطه آب را در میان دو زوج قبض کرده و نقطه آتش او که حرکت بخروج دارد گشوده
است و نقطه خاکش که حرکت بدخول دارد بسته است و سعد است بجهت آنکه منسوب الیه او
که راس است طبیعت مشتری دارد که گرم و تر است و گرمی و تری مزاج حیوة است و نسبت او
بر آن از آن است که نقطه آتش او بمنزله سری است که به بدن قایم بود دوم آنکه سر راس سر مدار
آفتاب است و قمر است که یکدیگر را تقاطع کرده باشند و این شکل بحسب نقطه آتش شبیه
مدار آفتاب است و بحسب نقطه آب شبیه مدار قمر است که سر در گریبان یکدیگر دارند
و در بعضی نسخ نحس خارج گفته اند و بنابر قول منسوب بمریخ است از آنکه صورت شبیه
عصا و شمشیر است مریخ است که از منسوبات مریخ است یا آنکه بکارد آهنی و فولاد تعلق
دارد که از جمله منسوبات مریخ است در مراصد آورده که منسوب بمریخ است از آنکه بطبع
گرم و خشک است مانند مریخ لیکن حضرت محقق او را سعد نهاده اند از آنکه بحسب
آتش و آب که اعتدال است که قابل مزاج حیوة است در سر الاسرار آورده که سعد است
از آنکه میان نقطه آتش که ضد آب است حایل از زوج دارد که مانع تضاد است و وحدت
هر یکی از ضدین مرده است و این حالت دلیل سلامت است و سعد سالم است از آفات
در صحایف الرمل آورده که سعد است از آنکه منسوب الیه او که راس است سعد است از آنکه
بطبع مشتری است که گرم و تر است و دلیل گرمی و تری راس آنست که در مقابل ذنب است
که بطبع سرد و خشک است و دلیل سردی و خشکی او تیرگی لون اوست و نزد متقدمین
اهل رمل منسوب بزبانیه است از آنکه بحسب صورت با آتش زبانه کننده میماند و آتش

من حیث المفاد نحس است و من حیث المنافع سعد است از آنجهت در بعضی نسخ متقدمین
نحس خارج و در بعضی سعد خارج است و در بعضی نسخ منسوب باسرافیل است سر ملایکه
ملاء اعلی است و این شکل بحسب صورت مانند راس است و هر دم زبون و سفله و اوباش
و اراذل بوی منسوب است از آنند که هر یک بر راس و را بالا اند و این شکل شبیه راس یا
بجهت آنکه این شکل را نقطهای معادن که دلیل مال و کسب معیشت است بسته و محفوظ
مانده است از مال و معیشت و مردم زبون و اوباش و اراذل چنین اند و در بعضی نسخ
مردم نامی و سران سپاه و لشکریان مذکور است و این نسبت گویا از آنجهت است
که این شکل منسوب باشد باسرافیل که اعظم ملائکه است از آنکه اسرافیل سردار خیل
و سپاه خود است یا بجهت آنکه منسوب براس است در راس عقده فوقانی است و تفوق
بر ذنب دارد و سران سپاه و لشکریان تفوق دارند بر دیگران و لشکریان بجهت نقطه
آتش این شکل و آب که کنایه از طبقه اعلا و اسافل است و لشکریان چنین اند و در
چهارم شرف دارد از آنکه در دایره مفرحات در ۱۴ سکنی دارد بنابر آنکه انتقال
رفیع الزوج ارعبه در یلی هم باشند و چون پنج در برزح صاحب سکنی ۶ بود که چهار باد
بود و نقل لازم بود مناسب بود بجزی جا دهند که باد باشد و آن ۱۴ بود پس پنج
در چهارم ابجدی شرف خود بودن اوست بار انتقال هم جنس خود و چیز اصلی خود واقع
واقع است از آنجهت حضرت محقق میفرمایند که در ۱۴ شرف دارد یعنی در ۴ قوة
ذاتی دارد و در سیم سکنی دارد از آنکه این خانه نقل و حرکت است و آتش و آب سبب
تولد بخارات و بخار صاحب نقل و حرکت است از آن جهت این شکل را در ۳ سکنی داده اند
عبدالصمد رومی در مسلک آورده که بحسب نقطه آب صاحب سکنی ۳ است و نقطه
آتش را نیز مطلوب کلی در آنست که ۳ باشد پس این شکل در ۳ هر دو نقطه خود مطابق
این محل باشد و در دوازدهم حد دارد از آنکه در دایره حد صاحب سکنی ۱۲ است از آنکه عکس
شکل ۶ است و هر شکلی عکس خود که بمنزله سایه اوست در یلی خود دارد پس در ۱۲

خانه حرف مرتبه ۱۲ ابجدی دارد بحسب طلوع لام و بحسب غروب غین و از فا
تا غین ۱۲ حرف است و در هشتم وجه دارد از آنکه از فلک آفتاب تا فلک مریخ
بحسب افلاک فوقانی و تحتانی که هفت فلک میشود افلاک کواکب تمام میرسد
ابتداء بعقده راس میشود که منسوب الیه پنج است پس پنج در هشتم با مزاج
زحل دارد با مریخ بنابر اختلاف المذهبین پس بحسب قول اول در هشتم روز
شنبه و شب چهارشنبه منسوب باشد و بحسب قول ثانی بروز سه شنبه و شب
شنبه تعلق داشته باشد و چون محقق پنج را منسوب براس میدارد و راس
بطبیعت مشتری است پس در هشتم بروز پنجشنبه و شب دوشنبه متعلق باشد
و در اول و سیم مثلثه دارد چون ۱۲ در دایره عکس حرف ۱۲ مرتبه ابجدی که
لام و غین است بحسب طلوع و غروب دارد و هر یکی از این دو حرف در مثلثه دیگر
ندارد مثلثات نه کانه بحسب حرف لام مثلثه ۳ دارد که جایش است و بحسب
حرف غین مثلثه اول دارد که ایقع است پس از این جهت حضرت محقق میفرمایند
که در سیم و اول مثلثه دارد و مناسب آن بود که سیم که مثلثه تقسیم اول است مقدم
میداشت بر اول که مثلثه تقسیم دوم است لیکن اینجا حضرت محقق رعایت
تقدیم عدد اول کرده بر سیم از آنکه مثلثه اول که ایقع است مقدم است بر مثلثه
دوم و سیم بکر و جلش است صاحب کشاف در کامل الصناعه آورده که در سیم
شرف کوکب دارد و عرض و در ششم قوة و در هفتم فرح و در نهم اوج و در ده طول
و در هفتم عمق و در چهار عنصر کبیر دارد و او شکلی است از اقسام ازواج و طالب است
و سریع و ناطق بلسان زبون و کلام مردم حرون و از اقسام انتقال سیدکی است و ضد
سباعی و عکس پنج است و بحسب زوج و فرد ضد ندارد و ثقیل است و کثیف و در
ظاهر و باطن معدوم و بطبع آتش بود و نزد بعضی بطبع آب بود و بحسب شکل
بشب شنبه دارد و بحسب نقطه آتش بروز و از صباح تا چاشت و بحسب نقطه آب

از بیشی تا عصر و از اعضاء انسانی بحسب شکل بر پشت و نزد بعضی بگوش و بحسب
نقطه آتش بر چشم راست و بحسب نقطه آب بر پشت ظهار و بحسب نقطه آتش
از سر تا گردن و بحسب نقطه آب از سینه تا ناف و از اوقات بزمان مخالف
و بحسب روز یج و فرد شکلی بدو روز و دو شب تعلق دارد و کان است و کان
آهن و نزد بعضی بکان مس تعلق دارد و از اقالیم بحسب شکل دوم و نزد بعضی بحسب
شکل و نقطه آتش ابدجی و آتش شکلی دوم و بحسب نقطه آب ابدجی دوم و با شکلی
باقلیم اول نسبت دارد و از بروج حمل و نزد بعضی عقرب و نزد طایفه دلو و نزد
جمعی قوس دارد و از منازل ماه شرطین و بطین و ثریا و از سال ترکان بلنگ
و از مطلق سنین سال خشک و کم محصول و سال [illegible] و از فصول تابستان
و بقولی زمستان و بقولی خزان و از سنین سال خروج عساکر و آشوب و غوغا
و از شهور شوال و از ایام روز شنبه و شب چهارشنبه باز روز سه شنبه و شب شنبه
و از روزهای مخصوصه روز نسیم نیم آفتاب و نیم باران و روز ابر متفرقه و سیلای
و روز حمام و غسل و از بلاد مشهوره هرمز و شهرهای گرم که بر اطراف آب
باشد و از مواضع سنگستان و غارها و درها از اماکن جای خرابه و کنده و از
اجزاء خانه جدار دود و از حوادث گرد و غبار و باران از بهائم گور خر و گاو
از وحوش خوک و سگ دیوانه از سباع گرگ و کفتار از طیور مرغان قوی هیکل
و اکل الجیف و جانوران بری و بحری و از حشرات مور و مار و زنبور و کژدم و
جانوران موذی از طعوم ترش و شور و هرچه دور بود از غذا از فواکه انار
ترش و نارنج و لیمو از ثمرات سیب کوهی ترش و زرد آلو ترش و تمر هندی و از
حبوبات نار دنگ و زرشک و سماق و چیزهای سوزنده چون فلفل و زنجبیل از
البسه جامهای پشمین و سطبر و جامهای درشت و خراشنده و گران چون زره از
اجزاء البسه زیرجامه و شلوار پشمی و از آلات حرب کمان و تفنگ و فلاخن و کمان

و ازطیور

و از طیور مخصوصه سقا مرغان و از طبقات مردم لشکریان و حمامیان و حرامیان و کشتی
گیران و قلندران بر شخصی دیو پیکر که بد منظر کوچک سر دراز روی تند خوی بینی کلان
فراخ دهان گراز دندان که بر سر زخم کلان داشته باشد و بر روی یا چشم علتی و
چشمش مایل بسرخی بود و کلامش منجر بتلخی باشد از تکرارش فساد بسیار و خرابی
شهر و بازار و ویرانی هر بوم و دیار بود و ابو البرکات در نجات تکرارش را سبب
مرد ناکهان و بنای ستوران و غرق کشتیها و وقوع رشتیها نهاده و در صحایف الرمل
تکرار این شکل را سبب مرگ سلاطین و بنای زیان و رنج نهاده ابن اثیر ابجی در
درة التاج و نهایة المنهاج خصوصیات اوضاعش را چنین آورده که دلیل است بر شخصی
کشتیبان و بحر شناس کشتی ران و کسی که آتش در کشتی افروخته و دیگ سر بار کرده بود
یا کسی که آتش در تفنگ زند یا کسی که دست بهر سوال دارد و کمان سر از بخش انداز زند و
دلیل است بر شخصی آتش باز و [illegible] انداز و دلیل است بر غالب ریختن گران و کوره
آهنگران و داش بران آتش کوزه گران و اخذ و در بیران کافران ابعد بو ریحان و ابو معشر
بلخی اوصاف ذمیمه اش را چنین آورده که چون این شکل منحوس بود یا در مقام عکوس
دلیل است بر زغال و هیزم فروشان و علف فروشان و سرگین کشان و بلکه بوستانبان و از
اشخاص دلالت کند بر مردان بیابانی و اعمال شتربانی و ایلچی داری و گدایان لنگ و [illegible]
آبله فرنگ علت و مرض دلیل کند بر امراض درد و اسهال خون و تبهای گوناگون و مرض
یرقان و ضعف تن و جان و استسقاء طبلی و لحمی و ذقیه و مرض نزله و زکام و سستی اندام
و بیماریهای مهلکه از حصبه و آبله و گرفتار بودن بدرد تب و رنج صعب باشد صورت جنی
دلیل است بر هرچه اول او تیز و باریک بود و آخر او گنده و میان پهن بود مانند درفش
کفش دوزان و کهره سراجان و هرچه مدور و طولانی بود مانند دانهای صنوبری و هرچه حلقه
در حلقه و طول و عرض بود مانند زنجیر اسبان و هرچه در روی پیچ و تاب بود و سرش تیز
و آخرش گنده بود مانند سیخهای آهنی و بر سر مه دان و هرچه بلون سرخ و زرد بود و به قدر

باشد مانند زنجیر اسبان و هرچه در روی پیچ و تاب بود و سرش تیز و آخرش کنده بود
بر کبی ترکی [illegible] سعد ممتزج است منسوب بعطارد ترکیب ۴ زوج متوالیه را در اصطلاح
ارباب رمل [illegible] خوانند بواسطه جمعیت نقاط در وی یا بواسطه آنکه [illegible] من حیث الزوجیه
نقاط شبیه بحوا است از آنکه حوا از ضلعت آدم مخلوق شده و [illegible] از تضاعف [illegible] بمنزله
آدم است موجود آمده و از جمعیت آدم و حوا چندین آدمیان از بطن حوا بظهور رسیدند از آن
جهت [illegible] را [illegible] گفته که متضمن این جماعت اشکال است پس [illegible] ابو الاشکال است [illegible] ام الاشکال
و باقی صور از اشکال [illegible] و [illegible] بظهور آمده و بسبب این اعتبار اکثیر اشکال ممتزج است از آنکه
او را با هر شکلی که ضرب کنند صورت همان شکل تولید میکند از اینجا معلوم میشود که [illegible] مزاج
بر برنده است در صحایف الرمل آورده که ممتزج از آن است که کوکب او عطارد است با هر کوکبی
که متصل میگردد اثر آن کوکب زیاده میشود و بلون و طبعیت آن کوکب بر می آید منسوب بعطارد
است از آنکه این شکل را با هر شکلی که ضرب کنی همان شکل مضروب فیه تولید میکند و مزاج آن
شکل میگیرد و چون کوکب عطارد که خنثی است با هر کوکبی که متصل شود طبیعت و لون آن کوکب
میگیرد پس مناسب است که این شکل از حیثیت امتزاج منسوب بعطارد باشد و نزد
متقدمین اهل رمل منسوب بملائکه سفره اند که اعمال بنی آدم را نوشته بودند [illegible]
و چون این شکل بحسب صورت بر اوراق و دفاتر و کتاب میماند که تعلق بسفره دارد
از آن جهت [illegible] منسوب بملائکه سفره است و غلبه و کثرت حکیمان و اهل کتاب و بلاد و مجامع
و مردمان غلبه و کثرت بجهت آنکه این شکل جمیع نقاط است و بعدد از همه اشکال زیاده است
و در غلبه و کثرت تعداد زیاده است مناسب است که بر [illegible] منسوب کرد و حکیمان و فیلسوفان
بجهت آنکه معتقد بامور خارجی که متعلق نقاط است و [illegible] جمیع نقاط است و اهل کتاب بجهت
آنکه [illegible] صورت کتاب است که غلاف و غاشیه گرفته باشند و اهل کتاب متعلق بکتاب
اند و بلاد بجهت اشتمال او بر انواع صنایع و اصناف مردمان که تعلق به [illegible] دارد و از
آنکه مشتمل است بر نقاط آتش و باد و آب و خاک و مجامع مردمان بجهت آنکه بحسب صورت

محلات

[illegible] محلات و بیوتات مانند است و بیوتات و محلات مجامع مردمان است و بالجمله هر
چه بحد نهایت رسیده باشد از روی غلبه و کثرت و با نظار و افکار کثیره حاصل شده
باشد بوی منسوب است چون حکما و فیلسوفان و علما و دانشمندان و علوم حکمی و فلسفی
و علم طب و علم رمل و علم نجوم و علم عقلی و نقلی و شهرها و محفلها و مقام پر خلایق و اصناف
موجودات و لشکر و سپاه و خیل و خدم و حشم از روی کثرت مناسب است که بوی منسوب
گردد و در یازدهم شرف دارد و از آنکه این شکل منتهای نقاط است و خانه ۱۱ خانه منتهای
نتایج و زوایدات و متولدات و امهات و بنات است و شرف او از آن است که شکل
منتهای نقاط است و خانه در خانه منتهاست که آن یکی از خصایص ذاتیه اوست یا بجهت
آنکه خانه ۱۱ مرجع جمیع خانهاست از آنکه جنس منتها و نتایج امهات و بنات است که مرجع
جمیع اشکال فوقانی خود است پس مناسب است که در ۱۱ خانه بدرجه شرف خود باشد
از آنکه شرف شئی بودن شئی بودن شکلی است بمحل که مقتضاء ذات آن شئی باشد
و ذات [illegible] مقتضی خانه ۱۱ است و در ۴ [illegible] دارد بجهت آنکه ۴ وتد خاک است و این
شکل [illegible] بجهت انقلبت خاک است مناسبت بخانه خاک دارد و در سر الاسرار آورده که چون
[illegible] منشاء طریق است که بعدد ۴ است [illegible] در ۴ مزاج کوکبی دارد از آنکه [illegible] در ۴ بعد
نقاط خود از فلک آفتاب به ۴ فلک منسوب میشود و [illegible] منشاء [illegible] است و بعدد ۸
است بعدد از ازواج چهار زوج است در ۴ سکن نهاده اند از آنکه عدد از ازواج اقوی از افراد
است از این جهت که زوج منشاء فرد است و در ۱۲ [illegible] دارد از آنکه [illegible] در دایره [illegible] بعد
از دوازده شکل است که او را عکس است و او یکی از اشکال است که او را عکس نیست
بجهت انقلاب اعلا باسفل و سکنی او در ۱۲ خانه از آن است که ۱۲ مرکز [illegible] است با طالع
من حیث المرکز جمع میشود و در نفس اشیا ضمیر کثیره است از روی تعاهد و مطالبه و ۱۲ [illegible]
نفس است ناچار شکلی میبایست که دلالت بر کثرت کند و آن شکل من حیث الجمعیت
نقاط [illegible] بود بنا بر آن [illegible] را در ۱۲ عدد دادند یعنی حرف ۱۲ مرتبه ابجدی که میم است بحسب

طلوع که عبارت از تقسیم حروف ابجدی عراکانه است با شکال عراکانه و چون در
تقسیم دوم که بجب غروب بود تقسیم حروف بعته ابجدی منتهی بر بخش شد و
راکه عکس نبود حرف نرسیده و در شکل مثلثه دارد و از انکه در دایره مذکور
مذکور شد در ١٣ احرف میم دارد و حرف میم در مثلثه ٤ بود که مدت است از مشکلات
سه کانه از انجهت حضرت محقق میفر ماید که در شکل مثلثه دارد و صاحب کشاف در کامل الصناعه
اورده که در ع شرف کوکب دارد و قوت و در ع عرض و در اول فرح و در هشتم انکه
و عمق و عنصر صغیر و در ع اطول و عنصر کبیر داد و شکل است مرکب از اجزاء زوج و فرد بیکدیگر
و عکس ندارد و از مراتب اشکال نمام است و ثقیل و صامت و بطی و در ظاهر و
باطن معدوم و مربوط و موقوف است و فلک و شکل و نقطه تعلق بجنوب دارد و نزد
بعضی بشرق شمال و نزد گروهی بشرق جنوب و طایفه چون در خانهای اتشی باشد بشرق
نسبت دارد و چون در خانهای باد بود بمغرب و در خانهای اب بود بشمال و چون در
خانهای خاک بود بجنوب منسوب کنند و بحسب شکل تعلق بدست راست دارد و نزد
بعضی تعلق بشکم دارد و دکانهاست و دکان اسرب تعلق دارد و از اقالیم بحسب شکل
بر اقلیم منسوب بود و از بروج جوزا و از منازل قمر ذراع و از سال ترکان خرگوش
و از مطلق سنین سال حضرات و مور و ملخ و سال بنا و مداین و از فصول فصل خزان
و از شهور ربیع الاول و از ایام و لیالی بحسب دایره دری روز چهارشنبه و شب
یکشنبه و از بلاد مشهوره بحرین و عمان و از مواضع زمین هموار و صحرای گشاده و
جای معرکه و مقام لشکر دارد و بازار و مقام سلاطین و از اماکن محلات و
بیوتات و از حوادث زلزله و فرو بردن زمین عاصیان را و دریدن زمین از
یکدیگر و از جواهر مهرهای زنگارنگ و سنگ یشم و جسد هفت جوش و از
معادن ابگینه و از نباتات گیاه خشک و هیزم خشک و هر گیاه که در حوالی خانه بروید
و نباتات بساطین از رز و سرخ و الوان مختلفه از مخلوقات کوه و کمر و دشت

وتل

و تل از بهایم اشتر و از وحوش گله آهو و گورخر و از سباع ... خرس از طیور مرغ موج دار
از حشرات مگس و هوام از الوان زنگار رنگ و الوان مختلفه از روایح عنبر و
از طعوم نان گندم و هرچه غذا ادمی شود از ثمرات هندوانه و هرچه دیر ماند و خوزن هندی
و از فواکه مویز از حبوبات باقلا و نخود و پسته و فندق از البسه جامهای صوف
و لباس کنده و سطبر از اجزاء البسه قبا و زیرین و جامه بر پنبه و نیم تنه از الات
حرب کمان رعد از طیور مخصوص متذرو و از حلیه زنان خلخال از طبقات مردم عطاران
و جامه بافان و عطر فروشان و معرکه گیران و خیاطان و نبابان و شطرنج بازان و اهل
قمار و قمارخانه صورت الناس دلیل است بر شخص میانه قد آبله جلد سطبر اندام سیاه
فام بهن روی میگون موی بلیش چشم بسیار ریش خواجه سرای حکیم کیش کم سخن بسیار
فن که عصای رنگین بردست گرفته باشد و دراعه پشمین فرو هشته بود و جامهای
ملون بالوان پوشیده و پوستین از خز مشکین بر دوش گرفته و هیاکل از یمین و یسار
بسیار در گردن افکنده در خانهای مردمان محرم و ایای دینار و درم بود و در خلقش
انوار رحمت باهر و پیدا و در طینش آثار حکمت ظاهر و هویدا باشد از تکرار این
صورت تعزیت و جمع امدن مردمان بر میت باشد مگر از برای عطار و معرکه گیر
و مکتب دار که دلیل خوبی احوال این محال بود ابن السراج در زبدة التاج خصوصیات
او خاصش را چنین نقل میکند که دلیل است بر شخصی که جوالهای پر غله بر قطار از یمین
و یسار خود نهاده بود و قپان چی که بازسر ان در قپان نهد و کسی که کار فرمای خیاطان
کند و کسی که قالبهای رنگارنگ بر بالای هم تنگ بر تنگ نهاده بود و کسی که محمل کرده
مزین بالوان بر شتران بسته بجانب حجاز و راههای دراز گرفته باشد و قواد لشکر که
با اصناف عسکر شهرهای پر ززمسخر کند ابوریحان و ابومعشر بلخی در اوصاف ذمیمه
او چنین میفرماید که چون ردی و بدحال یا در هبوط و وبال بود دلیل گله و شتر راندن و مرغ
باغ و چهارپای کند و دلیل خودکشی و مردار فروشی و مو باغ که ابیان آرد بر دو نکرفته

از کوه بصحرا و از صحرا بباز رود علت و مرض دلیل ریشهای گوناگون و درد و روان و اسهال
سوداوی و ورم اعضاء و تنگی نفس و یرقان زرد و سیاه و ضعف باه بود صورت جنبی دلیل کند
بر هرچه ثقیل بود و متو و مربع بود بصورت و مجوف باشد و بلون تیره بود مانند غلاف
فولاد و نعل شمشیر و شانه دان و غلاف و غاشیه کتابها و هرچه بکشایند و دارو بهن بود
و چون فرو بند کرده و مربع شود مانند کتابها و طورها و در رمالهای ملون و انچه از سنگ
مقراض بیرون کنند و انچه از جاروب جمع کنند و هرچه از ابریشم رنگین ترتیب
دهند و در میان پنبه وجود داشته باشند با پیچ و تاب بود و چون تکمه جامها و هرچه
از گل صورت دهند مربع یا مدور طولانی مانند دانهای تسبیح و هرچه ثقیل بود
و بلون تیره مانند سنگ نشره و دانهای تفنگ از آهن و اسرب در زبدة
الرمل ابن النخل چنین آورده که در خانهای آتشی دانهای گرد و عزیز و کانه واتش
دیده بود و در خانه باد چیزهای دراز و حیوانه بود و بقیمت میانه و در خانهای آب چیزهای
نباتی بهن بود و در خانهای خاک چیزهای گرد و سیاه و تیره و بی قدر بود بیاض سعد داخل
است منسوب بافتاب صورت زوج و فرد زوج و فرد دیگر را در اصطلاح اهل رمل بیاض
خوانند بجهة انکه نقطه باد را در میان گرفته دو زوج جمع کرده است و نقطه خاکش که حرکت
بدخول دارد یعنی سفل گشوده است و نقطه آتش که حرکت بخروج دارد و بسته است و سعادت
بجهة انکه منسوب بافتاب است که افتاب سعد است در نظر تسدیس و تثلیث و قید تسدیس
و تثلیث بجهة انست که افتاب نحس است در نظر مقارنه و مقابله بجهة انکه مقارنه بمنزله
غایت قربست و مقابله غایت بعد و از غایت قرب بجهة افراط حرارت هیچ حیوانی
نمیتواند بود و از غایت بعد بجهة افراط برودت هم هیچ حیوانی را معیشت نماند پس نحس
و مقابله باشند در نظر مقارنه از انکه بسبب عدم حیوانات است اما در نظر تسدیس و تثلیث
بمنزله مواضع معتدله است از حرارت و برودت پس بنابر ان افتاب سعد باشند
بجهة بجهة نقطه نورانیت که باد است منسوب افتاب است یا بجهة انکه بحسب عنصر کبیر صاحب

مسمی بیاض الداخل

دهم

دهم است و بیت عاشر خانه سلاطین است بجهة رفعت ده که وتد السماء است و افتاب پادشاه
کواکب است از ین جهت منسوب بافتاب است ابن الفضل در صحایف الرمل اورده که بجهة
بواسطه اعتدال مزاج عنصر که باد و خاک است طبیعت حیوانه حاصل کرد که بهر دو طبیعت
اعتدال مزاج یافته از ین جهة سعد امده و از انست که او شکلی خاکی است و افتاب در طلوع
سر از مطلع خاک بیرون میکند و در حین غروب نیز در خاک در می آید مناسب است که
شکل خاکی را با افتاب نسبت دهند و نزد متقدمان منسوب بمیکائیل ملک مقرب رب
جلیل است که قسیم ارزاق حیوانه است و این شکل خاکی است و حصول حبوبات و ثمرات
از روی خاک بظهور میرسد و ملوک و سلاطین و اشراف الناس و اکابر و اعیان و سروران
و اصحاب جاه و مال و وزیران و صرافان ملوک و سلاطین بجهة انکه چون افتاب بر اعاظم
و اسافل تابانند و خیر رسان و این شکل محل اثبات در رزق و روزی است از انکه خاک
است و رزق و روزی بر عامه خلایق میرسد مناسبت است که ملوک و سلاطین بوی منسوب
گردند و اشراف الناس و اکابر و اعیان بجهة علو قدر ایشان و علو قدر این اشکال از ین
جهة که منسوب بافتاب است و با افتاب علوی قدر دارد بر سایر سیارات یا بجهة انکه
این شکل بحسب عنصر کبیر صاحب دهم است و وتد السماء است و وتد السماء ارتفاع دارد بر
سایر اوتاد و سروران و اصحاب جاه و مال بجهة انکه منسوب بدولت اند و این شکل وتد
السماء است و دولت از بخشش یزدانی و تاثیرات آسمانی است و در بعضی نسخ بجای سادات
رفیع الدرجات مذکور است و این نسبت بنابر انست که این شکل نورانی است از انکه
منسوب با افتاب است یا بجهة انکه مشتمل است بر نقطه باد که نورانی است و سادات این
جهة که منسوب بنور اند به پیغمبر و پیغمبر میفرماید که انا شمس المشارق و المغارب
یا بجهة انکه سادات رفیع الدرجات و بلند مرتبه اند از انکه منسوب به پیغمبر اند و این شکل
منسوب با افتاب است و افتاب بلند قدر است نسبت بنور انیت و زرگران از ین جهة که
دست بزر و نقره دارند و کان زر و نقره منسوب با افتاب است این شکل با افتاب

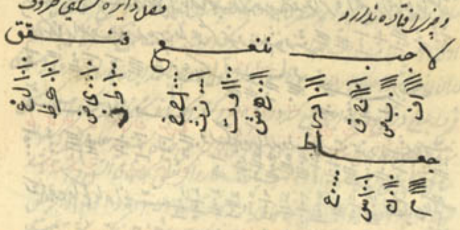
است بجهة انکه کان زر در زمین است و این شکل خاک است و بعدد عنصر کبیر بپادشاه جباد
تعلق دارد که زر و نقره است و صراف و تجار بجهة انکه نسبت ایشان بزر و اقمشه که
معیشت مردمان برایشان میگردد و مردمان در کسب آنند و این مکاسب تعلق با فتاب
دارد چنانچه در افصح کلام وارد است که وجعلنا النهار معاشا و این شکل بحسب عنصر کبیر با نقطه
نورانیت باو تعلق با فتاب دارد و در شانزدهم شرف دارد از انکه این شکل خاک
است بنابر مذهب اصح و خانه ۴ این خاک است و شرف شئی بودن شئی است در محل مناسب
که مقتضی ذات آن شی باشد و چون افتاب در حین طلوع و غروب از خاک بیرون می آید
و در خاک فرو میرود مناسب است که چه که شکل افتاب است خانه خاک مکنی کند که ۴ ا
از انکه شکل زوج الزوج در خانه زوج الزوج باشد در مراصد الرمل آورده که شرف
۲ در ۱۴ بجهة انست که بعدد عنصر صغیر ۱۴ است و بعدد عنصر کبیر ده پس در شانزده
بعدد مجموع عنصرین خود باشد و این حالت موجب شرف اوست و در دوم مکنی دارد از
انکه خانه دوم خانه معاش است مزید ازین جهة که منسوب افتاب است بمعاش نسبت دارد
از انکه چون افتاب طلوع کند همه مردمان در کسب معیشت قایم آیند و چون غروب
کنند براحت و آسایش خود قرار گیرند پس مناسب است که شکل معاش در دوم که خانه
کسب و مال است مکنی دهند در یازدهم حد دارد بجهة انکه این ۴ شکل است از اشکال
دوازده گانه که از انقلاب اول با سفل شکل دیگر صورت میگیرد و چون هر شکل
از اشکال نیکخانه عکس خود در پی خود دارند که ده باشد و این شکل ۴ است پس در
دایره حد در یازده باشد از انکه بعد عکس نهم است پس او را در یازدهم حرف مرتبه
یازدهم ابجدی دادند که کاف باشد بحسب تقسیم اول و بحسب تقسیم دوم ظا باشد از انکه
از کاف که ابتدا تقسیم دوم است تا ظا یازدهم حرف میشود و از آن جهة حضرت محقق قدس
الله روحه میفرماید که در یازدهم حد دارد و در اول وجه دارد بجهة انکه وجه نسبت دادن
اشکال دایره در ترتیب ترتیب افلاک اعلا و اسفل افتاب بروز و شب کوکب منسوب

الیه هر شکل از اشکال بعدد رتبه فلک اسفلین و اعلایین و چون این شکل منسوب
با فتاب بود و در دایره دری ابتدا از افتاب شده بود بجهة شرافت افتاب از سایر
کواکب یا بجهة انکه چون افتاب در ۴ فلک است ابتدا بنوع باشد که اگر ابتدا از اسفل
کنی افتاب چهارم باشد و اگر ابتدا از اعلا کنی افتاب از چهارم بخشد بدر شرف که عدد
رتبه اوست پس بنابرین به در اول مزاج روز یکشنبه و شب دوشنبه که وجه کوکبی
اوست داده اند از آن جهة حضرت محقق میفرماید که در اول وجه دارد و در دوم
و نهم مثلثه دارد و چون در دایره حد در یازدهم حرف کاف بحسب طلوع و حرف ظا
بحسب غروب دارد و هریکی ازین دو حرف در مثلثه اند از مثلثات نه گانه بحسب
حرف کاف در دوم مثلثه دارد و بحسب حرف ظا در نهم مثلثه دارد از این جهة حضرت
محقق میفرمایند که در دوم و نهم مثلثه دارد که بکر صعظ است صاحب کشف در
کامل الصناعه آورده که در اول شرف کواکب دارد و در پنج قوه و در نهم فرح و در سیم
اوج و در ۴ طول و در دویم عرض و در ۶ عمق و عنصر صغیر و در ۹ عنصر کبیر و او شکلی
است از ازواج و مطلوب درو مربوط و حاجت و بطی و معدوم در ظاهر و باطن و ثقیل
مطلق است و نزد بعضی خفیف مضاف است و از مراتب اشکال سداسی است و خند
سباعی و عکس بد است و خاکی است و بحسب شکل بجنوب تعلق دارد و بحسب نقطه
باد بشمال و بحسب نقطه خاک بجنوب تعلق دارد و از اعضا انسان بحسب شکل
بران تعلق دارد و بحسب نقطه باد بزیر بغل و بحسب نقطه خاک بر ساق پا است
و از ایام بروز افتاب و باد گرم و بحسب نقطه خاک بخند و سرما و بحسب باد از جهات
تا بیش و بحسب نقطه خاک از عضو تا نام نسبت دارد و بحسب زوج و فرد شکلی زوج زوج
و در دوم و از اقالیم بحسب شکل با قلیم ۴ منسوب است و بحسب نقطه باد ابدی با قلیم
پنجم و باد سکنی با قلیم اول و بحسب نقطه خاک ابدی با قلیم سیم و خاک سکنی با قلیم اول منسوب
باشد و از بروج اسد دارد و از منازل قمر جبهه و زبره و از سال ترکان مرغ و از مطلق

سنین سال پر نعمت و مال و فراخی معیشت و از فصول بقوط ارغستان و بقوط بهار و از
شهور جماد الثانیه و از ایام روز یکشنبه و شب پنجشنبه و از مطلق ایام روز بازار
بیع و شری و روز زینت و زر و زیور و از بلاد مشهوره ارفه و شهرهای مغرب و از
مواضع بازار و دار الضرب و خزینه خانه و گنج خانه و دکان زرگران و از معادن کان
کان طلا و نقره و از اماکن منزل سلاطین و قطنهای عالی مرفوع البنا از حوادث قوس
و قزح و گرما و باد گرم از جواهر طلا و زر رینه و زیور زنان و مردان و کمر طلا و تاج مرصع
پر زر و جواهر از معادن کان لعل و یاقوت و زبرجد از نباتات نیشکر و برگ ابریشم
از مخلوقات آسمان ۴ فرشتگان و زمین مشرق و کوه زر از بهایم شتران قوی و اسپان
تازی و شتران باد پا از حیوان گاو سرخ و گوسفند و آهوان و مرغان خاکی چون باکیان
و بط و تازو از طیور مرغان سرخ و زرد و از وحوش آهوان و گوران و از سباع شیر و
پلنگ و یوز از حشرات کرم ابریشم و مگس عسل و از الوان سفید و زرد و بقول
سیاه و زرد و از ثمرات به شیرین و انار شیرین و خرمای تر و انگور و انجیر و از فواکه سیب
و میوه زرد و آلوی شیرین و از روایح مشک از فرد عطرم آب و گل سرخ و زرد و از
طعوم گوشت فربه و هرچه نزدیک بغذا بود چون برنج و نان و ثمرات و از البسه جامهای
ابریشمی مطرز بزر و رنگین و جامهای سلاطین و اشراف و از ابزار البیت کیسه پر زر و قنا
زرین و جامه طلا دوز و زیر جامه ابریشمی از الآت حرب سپر رنگین بزر و زینت و گرز
طلا و شمشیر طلا و بزرین طلا و از طیور مخصوصه طوطی و قمری و طاووس از طبقات مردم سلاطین
و حکام و سادات و اشراف و اهل کسب و معیشت و صنعت و تجارت و صرافان و از
گران و زرکشان و زردوزان و اهل بازار و معاملات صورة الشکل دلیل است بر شخصی
نیکو قامت زیبا هیئت رعنا طلعت گرد روی پیوسته ابروی کلان سر نیکو منظر سبز فام
پاکیزه اندام میش چشم تیز خشم باریک لب نازک غبغب گشاده دندان فصیح بال
ملیح بیان بزرگ کلام دولت کام کلان بینی گشاده پیشانی که بر روی نشان آبله

داشته باشد و زر بخیر طلا و زیور زغاو در گردن افکنده و کمر طلا و خنجر زرین بر میان نازنین
بسته و متکبر و بزرگ مرتبه با خیل و خدم و کوکبه باشد از نظر ارشی نفع مال و فرح بال و مزید
عزت و جلال بود و در ایات سلاطین جم آیین و رفعت دولت و دین باشد در سر الاسرار
آورده که تمر ازدر محل سعادت و مرتبه استقامت رواج کار و مزید اعتبار کاسه
رونق کار بود و در محل زوال و خانه وبال دلیل اختلال عزت و جلال و کردیچ پامال
بود و ابن السراج در درة التاج و نهایة المنهاج خصایص او خاص راجنین نقل میکند
که دلیل است بر شاه و والمکه بر قصر عالی بر آمده بر اطراف و جوانب نظر کند یا پادشاه انجم
سپاه که تاج مرصع بر سر نهاده و جامه مکلل بزر و جواهر در بر کرده و سری بهار رنیا
با سایر برهای بر زینت و غرابر سر زده بر تخت زرین از زر وی وقار و تمکین نشسته
باشد و دلیل کوره طلا یا سایر جسدها پر نهاکنند که صرافان کار کنند با انواع سکاه
و زینتها که زرگران ترتیب دهند در مراصد اورده که دلیل شخصی بود که نه ابنان نوازد
و با کسی که سبوی خالص بر دوش گرفته سوی خانه تازد که شراب اندازد و یا ندارد که پنبه
شیده کرده بر اطراف خود چیده و جامهای زنگار رنگ در جنبه کشیده باشد یا کسی
که رنجش از کسی دیده باشد این سفید زاید است در سر صحیفه که در بیان اشکال است نقل
و چیزی افتاده ندارد

فصل دایره لستیتی حروف



اما قاکین در لغت ساکن گردانیدن است و شاکین بسیار است اما آنچه ضرورت و صواب نزدیکست پنج تشکین است تشکین ۳ مزاج عدد ۴ حرف ۵ عنصر بدانکه تشکین عدد و بمنزله شرف کوکبست و این است …

… و این دایره را بزوج صفری میگویند و دایره اقلیدس نیز میگویند و مغربیان این دایره را عزیز دارند و لهذا حضرت محقق طوسی این دایره را اختیار کرده است و از جمله دوایر دایره دفاین و آن اینست …

… فصل در انسان الرمل آورده حروف بیست و هشت گانه بدو قسم است اول حروف منقوطه و آن پانزده است و غیر منقوطه سیزده حرف و آنچه مجرب است اینست که هر شکلی که در خانه سکن حروف یا در سکن عدد یا در سکن مزاج یا در سکن عنصر قرار داشته باشند حرف آن شکل را بردارد و اگر درین سکنها نباشد در باطن نگاه کند و حروف بردارد و اگر در باطن نباشد اشکال اوتاد را برگیرد یعنی اول و چهارم و هفتم و دهم و این شکل صاحب هشت حرف اند باید دید که این حروف بطریق جمهور چنین است و این دایره لقمان گویند و دایره عکس نیز گویند … تا آخر و آنچه حضرت حاجی حسن طبسی در مفتاح الکنوز آورده چنین است که هر شکلی که با صاحب خانه ضرب کنند بدایره اصح و اجتماع حاصل شود آن شکل را حرف ملاحظه بدین طریق که نموده میشود … نوع دیگر ابجد … عشرات … مآت الوف … و تشکین حاکم روز اینست … تشکین حاکم ماه اینست … تشکین حاکم اینست … و داخل کتاب نیست خارج

در بیان تشاکین چند این تشکین ادریس نبی است و گویند که ادریس نام خود بر وی کرده و این تشکین بنام خود کرده است و از او عدد گویند و در چهار شکل از روی خلاف کرده اند و چهار ربع دارد و هر ربع او بعدد بیست و چهار ساعت شبانه روزی است و بعدد سی درجه برج و لو در درجه ربع فلک است و آنکه گفتیم که هر ربع او بیست و چهار است بنابر آنست که یک ربع او که … هشت نقطه فرد دارد و هشت نقطه زوج و نقطه زوج بعدد عدد است چون با هشت نقطه فرد جمع کنی ۲۴ میشود و بقیه ارباعش چنین است و آنکه گفتیم که هر ربع سی درجه است بنابر آنست که عدد افراد یک ربع را بحساب ابجد جمع کنی بعدد سی میرسد که عدد یک برج باشد و بقیه ارباع چنین است و آنکه گفتیم که یک ربع او بعدد ربع فلک است از آنجهت است که هر ربع او را نقطه افراد بحساب ابجد جمع کنی و نقطه ازواج او را مثناء ابجد حساب کنی بدین عدد میرسد پس مجموع اعداد او بعدد سیصد و شصت میرسد که عدد دوازده برج است و باز هر ربع او را نقطه ازواج بعدد مثناء ابجدی جمع کنی بعدد سی و شش میرسد و ارباع دیگر نیز چنین است و اگر عدد هر ربع او را بحساب مثلثه ابجدی جمع کنی ۶ عدد میشود بعدد دو برج فلک و این اعداد بجهت احکام بکار آید مثلا از هر ربع که ۲۴ حاصل آید احکام وی چنان است که چون رمال شیله باشی که سوال سایل متعلق بامهات بود هر عنصری که در امهات باشد بشمارد و ۲۴ طرح کند آنچه بماند از اول تا هشت باشد مراتب امهات و بنات برگیرد و هشت هشت طرح کند آنجا که بماند حکم دران خانه باشد احکام ربع نود چون سوال از اول تا دهم باشد این خانها را بردارد و فرد مساوی فرد ابجد و زوج مثناء ابجد جمع کند و ده ده طرح کند آنچه باند بخانها قسمت کند هر جا که منتهی شود حکم متعلق از آن خانه کنند احکام ربع سی و شش و این معنی چنان است که معلوم کنند که سوال سایل تعلق بخانهای آتش یا باد یا آب یا خاک دارد و اگر تعلق بخانهای آتش داشته باشد چون ۱ و ۵ و ۹ و ۱۳ و اگر تعلق بخانهای باد داشته باشد چون ۲ و ۶ و ۱۰ و ۱۴ و اگر تعلق بخانهای آب داشته باشد چون ۳ و ۷ و ۱۱ و ۱۵ و اگر تعلق بخانهای خاک داشته باشد

حرزبان

چون ۴ و ۸ و ۱۲ و ۱۶ اعداد عنصر این خانها جمع کند بحساب مثناء ابجد آنچه حاصل آید آتش را نه نه طرح کند و باد را یازده یازده و آب را چهارده چهارده و خاک را شانزده شانزده طرح کند و آنچه بماند بخانها قسمت کند آنجا که منتهی شود حکم کلی بود بر بودن و نابودن و دویم از تشاکین تشکین سکن و تشکین سیوم تشکین صاحب مفاتیح ۲۸ جلد بعدد ۲۸ حرف ابجدی کتابها برین دایره ساخته و اهل یونان و بربر و علماء مغرب و اهل مصر مثل ماشاء الله مصری بدین دایره اتفاق کرده اند و حکم ازین دایره کنند و تسمیه این دایره برمز و ایماست در مفاتیح عمل آتش و باد و آب و خاک بدین دایره نهاده اند و ناری این دایره هشت است و هوائی هشت و مائی هشت و ترابی هشت بدین موجب نقاط ناری … نقاط هوائی … نقاط مائی … نقاط ترابی … و فایده این قاعده آنست که چون نقطه در میزان آید تو بدانی که چندم نقطه است و از کدام مقام آمده است و بکدام مقام منتهی میشود و حل میشود یا عقد حال آن نقطه آن نقطه چون میشود که حکم از آن کنی مثلا نقطه از میزان راندیم بجهت ضمیر بخانه اول منتهی شد به شکل … صاحب نقطه آتش مرتبه سیم بود و باد مرتبه دویم و خاک مرتبه دویم مجموع هفت بود پس ضمیر در خانه هفتم باشد ماشاء الله مصری در مشکلات آورده احکام رمل بجهت دستور ما از ابرسم تبرک آوردیم بدین موجب بود … چون نقطه آتش از میزان راندیم در خانه هفتم با آتش … رسید که آتش پنجم است و بسیر عرض با آتش … رسید در پنج پنج و چهار عدد ظاهر گرد مجموع نه بود بخانه سفر آمد گفتیم سوال از سفر داری پس شکل … در هفت نقطه خانه زوج آبرا کشوده … شد که صاحب ۱۲ است گفتیم سفر خواهد بود از آنکه آب خانه نهم و یازدهم بسته است و اگر برود او را در سفر مخاطره باشد پس خاک … را راندیم در دویم بخاک … رسید که خاک کیسه

بود گفتیم

بود گفتیم کیسه سایل میانه است بجهت آنکه خاک مرتبه پنجم است که مایل است و نقطه … رسید در هشتم و باد … باد مرتبه سیم است که زایل است … در خانه ۸ بود که خانه خوف و قرض و نکبت است و نقطه آب … با باد … رسید در ۱۰ و باد … در ۱۲ اب … بسته شد و خانه ۱۲ خانه آتش ۶ است که زایل است و این خانه بدست هم در مرتبه دویم در شکل و آتش … از ۱۰ به ۱۲ رفت و از ۱۲ ابه ۱۴ و از ۱۴ که مرتبه باد ۶ است بجهت رفتنکه میزان است که حاکم اوست و حکم بر نحوست و محنت کرده است نوع دیگر بجهت ضمیر قسم بدین عناصر سکنی مثلا آتش … طالب آتش … است که آتش دویم است و هر آتشی طالب دویم خود است و بدین قیاس است و باد و آب و خاک و مطلوب ایشان ضمیر است مثلا باد و خاک … طالب باد و خاک … است که دویم اوست و آب اول که … است طالب آب … است که دویم اوست و علی هذا هر طالب مطلوب خود را طلبد و اگر مطلوب در رمل نباشد ضمیر از غایب بود و این مسئله را درین فن نیکو ضبط باید کردن که ضمیر خطا نشود چهارم این تشکین سکن حرف است و گفته اند که این دایره را لقمان حکیم ترتیب داده و نام این دایره عکس نهاده بجهت آنکه عکس اکثر اشکال این دایره صاحب مشکلات آورده که این دایره را از آن گفته اند که … که آتش مفرد دارد عکس او … است که خاک مفرد دارد و باد مفرد که … است عکس او آب مفرد است که … دارد و چون بعد از آب عمل خاک میاید کرد خاک مرکب که … را در عکس او باد مرکب است که … دارد و باد مرکب آب و خاک را … است عکس او آب مرکب باد و آتش است که … است و خاک مفرد و مرکب باد و آتش را که … است آتش مرکب آب و خاک است که … است و باد و خاک مفرد را که … دارد عکس آب و آتش مفرد است که … دارد و چهار شکل دیگر که ثابت الاحمله اینست که … و … و … است که هر چند که بگردانند از حال خود نگردند پس ۲۸ حرف از این اشکال وا دید شانزده در طلوع ۱۲ و در غروب چنانکه مبحث این متوفی گذشت جمعی بر آنند که هر شکل که در اول آید حرف مرتبه خود را دارد و چون در مرتبه

دویم آید حرف مرتبه دویم مثلا جز الف وفا دارد و در دویم ب و ض و این سخن بغایت
ضعیف است بجهة آنکه این حرف از اشکال است نه از خانه بدانکه هر شکل از این دایره
که در چهارم خود آیند در طول باشند و در هشتم خود آیند در عرض باشند و در دوازدهم
خود آیند در عمق باشند فایده چون رملی زده باشی و شکلی در طول باشد که از سه خانه
حکم باید کرد یکی در طول و یکی در عرض و یکی در عمق مثلا سوال از خانه هفتم کرد و
در آن خانه ... بود و ... در هفتم در طول خود بود نظر در خانه چهارم باید کرد مثلا در
آنجا اشکال در طول خود بود یا در عرض یا در عمق اگر در طول بود بشود باسانی و اگر
در عرض بود بشود بدشواری و اگر در عمق بود نشود و اگر در خانه حاجت شکل در عرض
بود در هشتم آن نظر باید کردن اگر شکل در عرض بود بشود باسانی و اگر شکل عمق بود
بشود بدشواری و اگر در عمق بود نشود و اگر در خانه حاجت شکل در عرض بود در هشتم آن
نظر باید کردن اگر شکل در عرض ثابت بشود باسانی و اگر شکل عمق بود بشود بدشواری و اگر در
طول بود نشود و اگر در خانه حاجت شکل در عمق باشد نظر باید کردن در خانه ۱۲ اگر شکل
در عمق بود بشود باسانی و اگر در طول بود بشود بدشواری و اگر در عرض بود نشود و صاحب
مراصد سید جلال الدین راشد مصری آورده که اگر در خانه حاجت شکل در طول یا در عرض
یا در عمق باشد و در خانه طول و عرض و عمق شکل داخل سعد باشد و سوال از دخول
بود بشود باسانی و اختیار و اگر داخل نحس بود بشود بدشواری و اضطرار و اگر خارج
سعد باشد ترک کند باختیار و اگر خارج نحس باشد ترک کند بغیر اختیار و در سوال
خروج بعکس این باشد و اگر ثابت سعد باشد مدتی باند و در آخر بشود و اگر ثابت نحس
باشد مدتی باند و نشود و اگر منقلب سعد باشد از حال بحال بگردد و در آخر بشود و اگر منقلب
نحس باشد از حال بحال بگردد و نشود و این قول خالی از صواب نیست و چهارم این
تشکیلها تشکیل مزاج است و این را تشکیل دری و تشکیل کوکبی خوانند و واضع این تشکیل
بقول جلی دانیال نبی است و بقول آدم صفی صاحبان وحی تا نزده ... زحل را هر دو شکل را

بکوکبی

تشکیل ...

بکوکبی از کواکب سبعه نسبت کرده اند و از ایام و لیالی منسوب بآن کواکب همان شکل منسوب الیه
داده اند و ابتدا بفلک آفتاب کرده اند و دو شکل را بافتاب داده اند و روز و شبی
که متعلق بآفتاب است بدان دو شکل داده اند پس بفلک زهره که در تحت فلک آفتاب
است روز و شبی که تعلق بزهره دارد بآن دو شکل که منسوب بزهره است داده اند و بدین
قاعده بفلک عطارد ابتدا کرده اند و روز و شب عطارد را بآن دو شکل که منسوب بعطارد
است داده اند پس بفلک قمر و زحل و مشتری و مریخ که هفتم مرتبه میشود روز و شبی که تعلق
بمریخ دارد بآن دو شکل که منسوب بمریخ است داده اند پس بعقده راس و ذنب دو شکل دیگر
نسبت کرده اند و راس و ذنب را خاصیت زحل یا مریخ یا مشتری یافته اند روز و شب منسوبه
ایشان نیز ابد ... داده اند و فایده این تشکیل چنان است که چون سایل از مطلوب خود سوال
کند و گوید که مقصود من که و چه ... حاصل آید شکلی که در مزاج خود آمده باشد اگر دلیل بر آمدن
مراد بود گوید که فلان روز بر می آید و اگر تخلف کند پنج روز دیگر البته بر می آید و اگر دلیل بر
نا آمدن باشد گوید که در فلان روز یا پنج روز بعد از آن روز ترک این مدعا کنی پنجمین تشکیل
تشکیل مثلثه است و این تشکیل نیز تشکیل لقمان نبی است و بجهة استخراج اسم و نام دزد
بغایت نیکوست و آن چنانست که ۲۸ حروف ابجدی را که نه مرتبه احاد و نه مرتبه عشرات و نه
مرتبه مات است بهم ترکیب کردن بترتیب مذکور و چون یک حرف از الوف بود با ترکیب
اول جمع کردند اقسام هشت گانه ترکیب مثلثه شد و یک قسم مربع آمد و تسمیه مثلثه بنا بر
اکثر است و آن ترکیب مثلثات بدان وجه است که در جدول نموده میشود فایده مثلا شخصی
سوال از نفس خود کرد و در اول ... بود یا ... یا ... نظر در هشتم و دهم و نهم باید کردن اگر
در آنجا شکل در مثلثه خود بود دلیل کند بر قوة نفس و صحت بدن و اگر در مثلثه نباشد نظر کنند
که در مثلثه وتد است یا مایل یا زایل مثلثه وتد در خوبی بود و قسمی که در هفتم نباشد و مثلثه مایل
دلیل میانه بودن نفس و بدن بود و مثلثه زایل یا هفتم در کمال بدی بود در محیط آورده کدام مثلثه
سه شکل است اگر دو شکل دیگر در رمل باشد و بجای مثلثه دیگر شکل موافق بود دلیل حصول مراد

کند و اگر شکل مخالف بود دلیل عدم مراد کند و اگر آن دو شکل در رمل باشد در خانهای نیک
دلیل حصول مطلوب بود و اگر در خانهای بد بود مانند زایل و ۱۲ و ۶ و ۸ یا در هر بود دلیل عدم
حصول بود و بعضی دیگر از احکام در محل خود خواهد آمد چون جار الله علامه در بحر المناظر
خطوط چندی دیگر ذکر کرده بود نه بحسب نجومی و غیر نجومی از عناصر صغری و کبری چنانچه ذکر آن
در عقب خطوط هر شکلی بیان کرده شده صور آن خطوط را بر وجه مذکور در جدول می آوریم
بنا بر ضبط مبتدی عزیز گرامی باید داشتن که هر یک از زوایا هر خطوط بمثابه رشته ...
که طلیده گردن حکیمان جهان و فرید مثمن فیلسوفان زمان آید و چون طالب این مطالب را
در حیز ضبط آرد ینابیع فیض از ... بحار فایض الجود بر وجود او جریان یابد و بمفتاح عنایت
ازلی که سرمایه سعادت لم یزلی است ابواب حصول بر مقاصد و وصول بر مطالب مراحل
بر روی او مفتوح شود آثار غیبی و دقایق فیض بر او فایض آید و خطوط مذکوره اینست
که در صفحه روبروی ثبت شده است و چون حضرت محقق قدس الله روحه خطوط اشکال را داد
بدوایر مذکوره و ضعف اشکال را بموده مقابل خطوط که هفتمین خانه خطوط است
بتقدیم رسانیده در اسناد که بیان ضمایر سایل و احکام طالب و مطلوب بر وجه قوة و
ضعف و حصول ولاحصول مقدار گردانید و آن موقوف بود بذکر تشکیل طالب و مطلوب
بنابرین میفرماید که تشکیل طالب و مطلوب که مختار جمهور قوم است اینست یعنی این
تشکیل است کما ما اشکال مذکوره بر وجه خطوط بترتیب ذکر شده است که بخود مرتب باشند
تا آخر اشکال و این طالب و مطلوب نزد ارباب رمل و اصحاب بزرت و فضل بر چند
نوع است اگر مختار هر قومی را بیان کنیم کلام مطول گردد و خیر الکلام ما قل و دل دلیل
و از جهة تطویل محل حضرت محقق میفرماید که چون یرلیغ جهانمطاع نامه شده بود
که این مختصر در غایت اختصار باشد یرلیغ لفظ ترکی است یعنی فرمان پادشاه
صاحب فرمان هلاکو خان بن تولا خان چون امر نموده بودند که این ذخیره مختصر
در نهایت اختصار باشد از آنکه مهمات سلطنت و آئینه تفکر و تدبیر است که غفلت

اندکی ناه

اصل کتاب نیست این صفحه ...

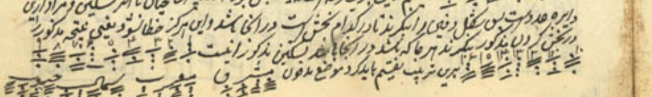
اندک



از زائل الا الرمل حسن طبع ... جهة آمدن غایبست که اگر اشکالی باین عدد در این خانها آید غایب برسد و بعکس نرسد سعد باسانی و نحس بدشواری و بمیزان و جداول مذکور اینست که نموده شده است

ب	ت	ج	ل
۶	[illegible]	۱	۲
۱۱	۱۶	۴	۱۲
۱۵	۵	۷	۱۴

هر شکلی که در این مرتبه باشد در فرح است فصل در صدق و کذب اشکال در حکم هر شکلی که در این بیوت
باعتبار دوایر عشره آمده باشد که تلک عشرة کاملة حکم صادق است والا کاذب و گویند در حظ خود و حکم آن
شکل و شاهدی و ناظری و شریکی آن معتبر است مراد از دایره سکون دایره بیوت است که صاحب قوة است
و دایره شرف دایره برج که عدد است صاحب چهار قوت است دایره حرف که صاحب سه قوت است یعنی بجز قوت
قوت اول و ثانیه و مراد از دایره وجه روز مزاج است که خداوند دو قوت است یعنی باسقاط قوت اول
و ثانیه و ثالثه از قوی خمسه مذکوره و مراد از دایره مثلثه دایره ابقع است که خداوند قوت واحد است یعنی باسقاط
هر چهار قوت از قوی خمسه مذکوره و مراد از دایره ابدع که این دایره مشهوره است بدانکه ... هر شکلی که باعتبار
آن دایره نشیند مطلب آنخانه بوصول بظهور آید و مراد از دایره اصح و عنصر صغیر و کبیر و فرح همان دوایر اند
که مسطور گشته هر شکلی که بترتیب این دوایر در بیوت اندازد او در قوت و حظ خود دانند که دلیل قوت در حاجت
و واسطه نیکو و وصول میانه طالب و مطلوب و سرعت بر قضای حاجت این است بیان صداقت اشکال و ...
اندک احکام و اسرار رمل را بلا اخفا اظهار نموده ایم دایره دفاین اینست
... تقسیم رملی بدین وجه است که یک بخش جوله ... تا آخر تشکیل و مراد از این
دایره عدد است پس شکل دفین را اینگونه یاد کنند در کدام بخش است در آنجا باشد و این هرگز خطا نشود یعنی نتیجه مذکور را
در بخش کردن مذکور بکشند هر جا که باشد در آنجا باشد تشکیل مذکور اینست ... بدین ترتیب تقسیم باید کرد موضع مدفون



دایره عنصر... (margin note, partly illegible)

	١	٢	٣	٤	٥	٦	٧	٨	٩	١٠	١١	١٢	١٣	١٤	١٥	١٦
دایره عنصر صغری	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
اعداد عنصر صغری	١	٢	٣	٤	٥	٦	٧	٨	٩	١٠	١١	١٢	١٣	١٤	١٥	١٦
دایره عنصر کبری	١١١٠	١١٠١	١١٠٠	١٠١١	١٠١٠	١٠٠١	١٠٠٠	٠١١١	٠١١٠	٠١٠١	٠١٠٠	٠٠١١	٠٠١٠	٠٠٠١	٠٠٠٠	٠١١١١
اعداد ضعف عنصر کبری	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
دایره عنصر کبری	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
اعداد عنصر کبری	١	٢	٣	٤	٥	٦	٧	٨	٩	١٠	١١	١٢	١٣	١٤	١٥	١٦
دایره شرف	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
اعداد شرف	١	١	٢	٣	٣	٤	٤	٦	٦	٧	٧	٩	١٠	١٠	١٢	١٢
دایره هبوط	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
اعداد هبوط	١	١	٣	٤	٤	٦	٦	٧	٧	٩	٨	٩	١٠	١٠	١٢	١٢
دایره قوت	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
اعداد قوت	١	٢	٣	٤	٥	٥	٥	٦	٧	٨	٨	٨	٩	١٠	١١	١٢
دایره ضعف	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
اعداد ضعف	١	٢	٢	٢	٣	٤	٥	٦	٧	٨	٩	١٠	١٠	١١	١١	١٢
دایره فرح	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
اعداد فرح	١	١	٣	٣	٣	٥	٥	٦	٦	٨	٩	٩	١١	١١	١٣	١٢
دایره ترح	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
اعداد ترح	٢	٣	٣	٥	٥	٦	٦	٧	٧	٩	٩	٩	١١	١١	١٢	١٣
دایره اوج	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
اعداد اوج	٣	٣	٣	٣	٥	٥	٧	٧	٨	٨	٩	٩	٩	٩	١٤	١٣
دایره حضیض	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
اعداد حضیض	١	٢	٢	٣	٣	٣	٣	٤	٤	٤	٩	٤	٤	٩	١١	١١
دایره طول	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
اعداد طول	١	٢	٣	٤	٥	٦	٧	٨	٩	١٠	١١	١٢	١٣	١٤	١٥	١٦
دایره ضعف طول	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
اعداد ضعف طول	١	٢	٣	٤	٥	٦	٧	٨	٩	١٠	١١	١٢	١٣	١٤	١٥	١٦
دایره عرض	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
اعداد عرض	١	٢	٣	٤	٥	٦	٧	٨	٩	١٠	١١	١٢	١٣	١٤	١٥	١٦
دایره ضعف عرض	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
اعداد ضعف عرض	١	٢	٣	٤	٥	٦	٧	٨	٩	١٠	١١	١٢	١٣	١٤	١٥	١٦
دایره عمق	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
اعداد عمق	١	٢	٣	٤	٥	٦	٧	٨	٩	١٠	١١	١٢	١٣	١٤	١٥	١٦
دایره ضعف عمق	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
اعداد ضعف عمق	١	٢	٣	٤	٥	٦	٧	٨	٩	١٠	١١	١٢	١٣	١٤	١٥	١٦

خلاصه جدول...

بدانکه تسکین عنصر دو است یکی دایره ابجد است که بعنصر صغیر مشهور است و تقویم الرمل امام زمانه رحمه الله باوست دوم تسکین عنصر کبیر که دایره ابدج و ام الدوایر است و کتاب شجره در احکام نقطه راند باین دایره است و پنج دایره دیگر که در کتاب شجره است حذ متکاران او بند و آن دایره بزوج است و دایره مثلثه ابدج که موافق است و دعد و دایره ایقغ که هفتم او زوج است و پانزدهم او طاق و تسکین طریق و دایره ابدج را ام الدوایر از جهت آن میگویند که عدد او موافق اسم حوا است یا انکه دوایر بسیار ازو مستخرج و متولد شده و تسکین مثلثه ابدج که موافق اسم ادم است هر شکلی را از افراد و ازواج را اسم برابر ابدج حساب کنند موافق است باسم ادم که چهل و پنج است پس هرگاه افراد اشکال را بهمان حساب کنند و شانزده شانزده طرح کنند و انچه از طرح باقی بماند شکل را خانه دهند و تسکین ایقغ بحساب ایقغ بعد از طرح شانزده شانزده شکلی را خانه داده اند و تسکین طریق بحساب حروف طریق بعد از طرح شانزده شانزده خانه یکی رد اما دایره ابجد که بعنصر صغیر و دایره مرکز مشهور است و بحساب تا دهم است و از آنجا تا شانزدهم بخش دیگر است و اشکال را بحسب حروف ابجدی درین دو بخش خانه داده اند و درین تسکین نازکیست که بتامل معلوم میشود و نیز بعضی استادان دایره کلیه را بطریق ابجد مراتب نهاده اند بحساب حروف ابجد از اول تا هشتم یک بخش است و از نهم تا شانزدهم یک بخش و این را بترتیب نامیده اند و طالب و مطلوب عنصری ازین تسکین بترتیب معلوم میشود چنانچه هشت اول طالب و هشت تا نه مطلوب و دایره اینست طالب مطلوب

ابجد مراتب بجهة آن میگویند که از دو مرکز عناصر شده است زیرا که مرکز آتش ۲۸ است و مرکز باد ۳۲ و مرکز آب ۳۰ و مرکز خاک ۳۴ و طرح آتش ۹۹ است و از باد ۱۰۱۰ و از آب ۱۱ ۱۱ و از خاک ۱۲ ۱۲ زیرا که خانهای آتش که ۹ ۵ ۱ ۱۳ این عددها را که جمع نمودیم بیست و هشت میشود و چون ۹۹ طرح نمایند یکی بماند که یکی عدد نار است و قس علی ذلک

زینجا اصل وضع ...

اندک زمان موجب خلل بسیار و نقصان بی شمار است و آنجا غرض از مطولات این فن است درین مختصر بر زیرک پوشیده نیست از انکه این مطول است بصورت مختصر اگر منسوبات بیوتات را از روی دلایل فرا گیری و در سلک تقریر داری هر خانه خزانه گردد و اگر متعلقات تشکیلات را از روی مسایل فرا بزیری و در سمت تحریر آری رسایل بی کرانه شود اثیر الدین محمد ابهری که یکی از شارحان قدیم است در عصر مصنف این مقدمه مکرمه را شرحی روشن بعربی نوشته و نام او لباب الالباب فی مطالب الطلاب نهاده و بالجمله از شرح شارحان بسط و حجم این مکرمه معلوم میشود که تا بچه حد است و اشتغال این مقدمه حضرت محقق بترتیب تسکین طالب و مطلوب که بعینه همان تسکین بزوج است اختیار کرده بجهة انکه این تسکین بحساب راست می آید و تسکین میباید که بحساب راست باشد و در چهار شکل از روی خلاف افتاده است که اشکال فرد الزوج و زوج الزوج در سلک هم نبودند پس ⁝ را که زوج الزوج بود و صاحب ۵ در دایره بزوج بسیزده نقل کردند و ... را که زوج الزوج بود و صاحب ۶ در بزوج بچهار آوردند و ... را که صاحب ۱۴ بود در بزوج به پنج آوردند و ... را که صاحب ۱۳ بود به ۶ آوردند بجهة مناسبت که در سابق ذکر شد و انکه تغییر در مراتب زوج الزوج سبب شده است بنابر آنست که شکل تنها نقاط تنها بهوت باشند و شکل خاکی در خانه خاک افتد نه بجهة انکه زوج الزوج در پی هم باشند و این تسکین را تسکین طالب و مطلوب از ان نامیده اند که هر شکل چه را درین تسکین با هر شکل از اشکال این دایره ضرب طالب یا مطلوب آن شکل تولد کند و این تسکین را تسکین وجود و تسکین مراتب بزوج و مرصد المغاربه نیز خوانند و این تسکین بوضع ادریس نبی است چنانکه در سابق گفته شد شیخ ابو سعید سراج الدین حمیری یکی در موازین الاشکال شرح این معنی داده و ذکر فواید و عقد فواید او روشن آورده و اورا معیار

المرایر و مصداق الدوایر نامیده باید دانستن که هر شکل ازین تسکین طالب هفتم خود است و هفتم اورا مطلوب او خوانند طالب در عرف شخصی بود که جوینده امری باشد از امور و محقق هر شکل را طالب گفته بنابر انکه اشکال این دایره در ازیاجه که هفتم ایشان افتد طالب باشند یعنی بمنزله شخصی موجودی حی قایم باشند که طالب امری کردند و ازین جهة که ایشان هفتم شکل باشند مطلوب آن شکل باشند یعنی بمنزله محبوب موجودی حی قایم باشند که منظور ناظر اند پس هر شکل از اشکال این دایره را دو جهت لازم باشد طالب بودن و مطلوب آمدن و نیز دایم خلاف است در انکه طالب و مطلوب اشکال باشند یا نقطه جمعی بر انند که اشکال اشکالند از انکه اشکال مرکب از عناصر اربعه اند و تا شکل مرکب از عناصر اربعه نباشند قابل حیوة نشود و تا قابل حیوة نشود طالب و مطلوب نباشد و جمعی بر انند که نقاط اند از انکه نقاط میل بمراکز دارند پس بالذات طالب باشند و از انکه هر یک دو یم دیگر ند مطلوب باشند و جمعی که قایلند بر طالب و مطلوب بودن اشکال خلاف کرده اند که هر شکل طالب هفتم خود است یا یازدهم یا چهاردهم جمعی گویند که طالب هفتم خود است از انکه هفتم مقابل اوست و هر شکل نظر بمقابل خود دارد و جمعی دیگر بر انند که طالب یازدهم خود است از انکه یازده خانه امید است و هر شکل نظر باميد خود دارد و گروهی دیگر بر انند که طالب ۱۴ خود است از انکه ۱۴ خانه مطلوب اوست و هر شکل نظر بمطلوب خود دارد و حضرت محقق اختیار هفت کرده از انکه هفت اقرب است از یازده و چهارده و دیگر انکه هفتم منتهای نظر کواکب است و غایة و نهایة اوست و مطلوب در منتهای نظر از انکه توجه نفس در وی بیش است و حضرت محقق طالب و مطلوب بزوجی را اعتبار کرد نه بزسکنی و ابدجی با وجود انکه سنجیده طبع ارباب نقطه است از انکه ارباع اشکال الدایره موافق ساعات ایام و درجات بزوج است بخلاف دایره

سکون است بیوست و ابدیح و ارباب طالب و مطلوب نقاط نیز خلاف کرده اند از
انکه هر نقطه طالب نقطه دویم خود است از مرتبه خود یا طالب مرتبه دویم خود است از مراتب
غیر جمعی بر انند که طالب مرتبه دویم خود اند مثلا هر آتش و باد و آب و خاک طالب آتش
و باد و آب و خاک دویم خود است تا آخر نقاط هشتگانه و چون نقطه هشتم رسد باول
راجع آید و جمعی دیگر بر انند که هر نقطه از نقاط آتش و آب طالب همان نقطه باد
و خاک اند و بعضی دیگر بر انند که هر نقطه از آتش و باد طالب آب و خاک اند از
انکه مطلوب کلی آتش و باد که تولد حیوانات از نقطه آب و خاک است چون
حضرت محقق طالب و مطلوب شکلی اختیار کرده اند و فرموده اند که هر شکلی
ازین شکلی طالب هفتم خود است و او را مطلوب میخوانند از انکه مطلوب
منتهای نظر است و نظر به منتهی است و تمام مقابله است از طرف فوق و تحت
و مطلوب چنین می افتد میفرماید بطریق مثال چنانکه ... طالب ... است
و ... مطلوب اوست چون در اول این دایره ... در اول است ... در کعب
عدد بروج و طرح ۱۲ این ... مقابل ... باشند ازین جهة که ... از افق مشرق بر می
آورد طالب بود و چون راجع باول است و ان از حد غروب است که هفتم است
پس ... مطلوب است از انکه منتهای طلوع است و تمام مقابل اوست و مطلوب
تمام مقابل است و معرفت این طالب و مطلوب در ضمیر و احکام بکار آید چون
در اول رمل شکل ... افتد نظر باید کردن که ... که مطلوب اوست در رمل بحسب
ظاهر یا باطن آمده است یا نه اگر نباشد ضمیر از غایب و گم شده باشد و اگر بحسب ظاهر
و باطن در رمل باشد در هر محل که باشد ضمیر از منسوبات خانه ان محل است یا در شکل
آن محل و در حکم اگر در وتد و مایل و ۱ و ۴ و ۷ و ۱۰ باشند حکم بر نیکی بود و اگر در زایل و ۸ و ۱۲
و ۶ ابود حکم بر بدی باشد و بر همین قاعده ... طالب ... است و ... مطلوب ... او چون
... در اول آید یا در دیگر محال طلب ... کند از انکه ... اوست و ناظر باوست پس در

طالب و مطلوب باید دایره بروج

در رمل نظر باید کردن بطریقی که مذکور شد حکم کردن بر ضمیر و حصول و لا حصول مطلوب
محقق بر آنست که شکل مطلوب در هر خانه که باشد با صاحبان خانه ضرب باید کردن
و از تولدان حکم کردن بر بودن و نابودن ضمیر داخل سعد شود یا سا ... و اختیار داخل
نحس شود و بدشواری و به اختیار منقلب سعد از حاله بحاله بگردد و در آخر نشود
منقلب نحس از حاله بحاله بگردد و در آخر نشود و سعد ثابت بر یک حال باند و در
آخر نشود و نحس ثابت بر یک حال باند و آخر نشود و بر همین مثال ... طالب ... است
و ... مطلوب او چون ... در خانه از خانها ... که متعلق سوال باشد اول یا باقی خانها
نظر بمطلوب خود دارد مطلوب اگر در ظاهر و باطن باشد و در محل خوب بود یا ضرب
مطلوب با شکل آن خانه داخل موافق سوال سایل تولد کند ضمیر و حکم از او و از محل او
باشد و بر همین مثال ... طالب ... است و ... مطلوب او چون ... متعلق سوال باشد
در هر محلی که باشد خواه قوی و خوشحال و خواه ضعیف و بد حال طلب ... کند ... در هر خانه
که باشد ضمیر سایل بود و حکمش از شکل تولد او با شکل خانه بدخول و خروج و ثبوت
و انقلاب توان دانستن و بر همین اساس ... طالب ... است و ... مطلوب او چون
... در رمل آید و متعلق سوال گردد طلب ... کند در هر خانه که ... افتد ضمیر سایل را
مقرر گردانند و حکم از نتیجه او با شکل خانه بدستور مذکور درست آید و بر همین قیاس
... طالب ... است و ... مطلوب او چون ... طالع شود یا در محل سوال سایل بود ... را
طلب کند و ... صاحب ضمیر او باشد و از نتیجه ... با شکل ... حکم بر حصول و لا حصول
مطلوب باشد بطریق دخول بر انفعالیات و خروج بر انفعالیات و انقلاب بر حصول
بزودی و ثبوت بر حصول بمکث و مدت بودن و بر همین طریق ... طالب ... مطلوب ...
چون ... بخانه سوال مایل آید طالب ... باشد از ... ضمیر سایل مقرر گردانند و از نتیجه
... با شکل خانه حکم بر حصول و لا حصول ضمیر سایل باشد بطریقی که مکرر مذکور شد و بر همین قیاس
... طالب ... است و ... مطلوب او چون ... در محل سوال باشد طلب ... کند که مطلوب

اوست در هر خانه که ... باشد بحسب ظاهر یا باطن ضمیر سایل مقرر کنند و حکمش از شکل
نتیجه او باشد بکنش روشن گردانند و ... اولین شکل باشد که طالب و مطلوب ایشان
بود و ... آخرین شکل طالب بود از انکه بعد از او شکل طالب نباشد ابو نوال در ...
الاشکال آورده که ... نشانه ... و صاحب شمشیر دو سر علی علیه السلام ... که نایب
پیغمبر است و ... پیغمبر صورت ... است که محراب قلوب اولیاء اعلی و ساکنان عالم
سفلی است و چون ... از عکس ... میخیزد اشارت است که کسی که بنقطه افراد و ازواج
مثل ... باشد و از عکس او که غروب اوست نایب پیدا میشود که قایم مقام او باشد
و اکثر مردمان دشمن وی باشند و چون اشکال عکس زیاده از ۱۲ نیست اشارت است
که نایبان پیغمبران دوازده باشند و چون نقطه مخالف در ... آتش و آب بعد ...
است اشاره است که خلافت کنندگان علی ... در نیابت و خلافت ... باشند با یکدیگر
متفق و چون دایره طالب و مطلوب ... هشتم طالب است اشاره است به ...
نایب علی بن موسی الرضا علیه السلام که از خلیفه اول تا او هشتم مرتبه است که خلافت یافته
چون اول در زمان اهل خلاف و چون عنصر باد ... و آتش بعد ابدیح باد و آب
... است ... یازده است یا بجهة انکه ... بحسب دایره بروج یازده است
اشاره است بحضرت قایم که نایب آخرین پیغمبر خیر النبیین است و ثبوت او دلیل
بر مکث طویل اوست و چون ظهور او از شکلی است که نقطه آتش و خاکش حل
کند و آب و بادش را بصورت فردی بگذارد و ان از ضرب ... با ... که ... نه
فرو گرفتن کفر است بر دین که از دین اثری نماند صورت ... که ظهور مهدی است
وجود گیرد و چون ... بدایره ... که عبارت از تزاید صد صد است هزار میشود
و طریق مبداء اشکال است که بعد دیگر است احتمال که ظهور مهدی در هزار و یک
هجری بود که بظهور رسد و چون ظهور کند مدت بر طرف شدن او زوج شدن
جمیع نقاط فردی است که طریق دیگر باشد پس مدت قیامت تا هزار سال باشد

بعد آن تا یک ... مردم و ... پس مانده را مهلت زند کانی بمشقت و صعوبت باشد
تا سال یا تمام رسد نفخ صور در دمند و نزدیک بظهور مهدی زلزال شدید
پیدا شود که ... در دیده آید و مردم بسیار در زمین فرو روند و سال تنگی
و خشکی باشد و سراسیمه شدن مردمان و ارتحال نمودن از مقام بمقام دیگر
والله اعلم بحقایق الامور چون مصنف روح الله روحه هشت شکل طالب و
مطلوب را بپایان رسانید ابتدا از شکل دویم کرد که ... است پس فرمود
که ... طالب ... است و ... مطلوب او چون ... طالع شود یا متعلق سوال
سایل آید در بیوت رملی طلب ... کند در هر خانه که ... باید بحسب ظاهر را
یا باطن ضمیر سایل را از شکل یا خانه مقرر گردانند و حکم حصول و لا حصول مطلوب
از نتیجه شکل مطلوب شکلی سکنی بدخول و خروج و ثبوت و انقلاب حکم
نماید بهمین قاعده ... طالب ... است و ... مطلوب اوست چون ... متعلق
سوال سایل باشد در هر خانه که باشد طلب ... کند که هفتم اوست و مطلوب
او در هر خانه که باید ضمیر صورت گیرد ظاهر بجهة حال حاضر و باطن بجهة حال
غایب و حکمش از نتیجه شکل مطلوب با شکلش مقرر شود و بهمین ضابطه
... طالب ... است و ... مطلوب او چون ... متعلق بسوال سایل باشد طلب ...
کند از انکه هفتم اوست و هفتم مطلوب است سوال از مطلوب مقرر دارد در هر
خانه که باشد و حکم مطلوب بحصول و لا حصول از نتیجه شکل مطلوب و شکل سکنش
نماید بر وجه مقرر و بر همین منوال ... طالب ... است و ... مطلوب او چون ... در
طالع آید یا در غیر طالع ... روی نماید طلب ... کند از انکه هفتم اوست
و هر شکل طالب هفتم خود است پس اگر ... در رمل باشد در محل ... ضمیر سایل
از آن محل یا از آن شکل خانه آن محل تعیین نمایند و حکم حصول و لا حصولش
از نتیجه شکل یا شکل خانه نمایند بهمین منوال ... طالب ... باشد و ... مطلوب او

چون ... در طالع آید طلب ... کند در هر خانه بحسب ظاهر یا باطن صورت ... هر
کس بد صورت ضمیر تقریر نماید و حکم حصول و لا حصول نفس از نتیجه شکل مطلوب
یا شکنش صورت گیرد بدستور دخول و خروج و ثبوت و انقلاب بدین
نهج ... طالب ... است و ... مطلوب او و چون ... متعلق بسؤال سایل باشد
در خانهای ... رمل طلب ... کند و ... که مطلوب اوست در هر خانه که
باشد ضمیر سایل روشن کرد انداز شکل یا از خانه و عکس از نتیجه شکل مطلوب
و شکل شکنش گوید بهمین دستور ... طالب ... است و ... مطلوب او و چون
... در اول آید طلب ... کند در هر خانه که باید ضمیر از محل او یا از شکل خانه
او معزز گردانند و عکس از نتیجه شکل مطلوب یا شکنش روشن کردانند بهمین
مدار ... طالب ... است و ... مطلوب او و چون ... در خانهای رمل طالع شود
از هر خانه که طالع فرض کنی طلب ... کند که مطلوب اوست مطلوب ... هر
خانه که آید بحسب ظاهر یا باطن ضمیر سایل معزز کرد انداز شکل یا از خانه
و عکس از نتیجه شکل مطلوب یا شکنش بدخول و خروج و ثبوت و انقلاب بوضوح
رسانید این ضابطه که حضرت محقق بیان فرموده یکی از معظم اسرار این فن
است تنها باید دانستن در بیان جزو احکام و چون قبل ازین معزز شده که
طالب و مطلوب بحسب نقطه عناصر اربعه نیز بیان شد و استخراج نقاط عناصر
اربعه را ارباب خبرت این فن از دوایر بسیار نهاده اند و تخریج دانند و نقطه
راندن کما هو حقه بپایان رسانیده اند اما آنچه اظهر و اشهر و پسندیده تر
جمیع طوارق است نقطه راندن بحسب دایره شکل ثبوت است که محتاج الیه و
مختار ابو محمد عثمان ... است و دیگری بحسب شکل ابیح که بوضع ادریس نبی
است که مختار ائمه انصار هر دیار است چون ... و عبد الصمد حنبلی و ... هندی
کتب و رسایل ... بترتیب این دو دایره فضلای روزگار و علمای ... تصنیف
کرده اند

کرده اند در این جا مراعات استخراج نقاط عناصر ... را از صورت آن ...
بیرون می آورد بدین موجب اشکال دایره شکل ... آخره بعد از
دایره ابیح ... آخر و این دو دایره هر یک ازین آتش و باد و آب و
خاک طالب دوم خود ندارد مرتبه خود که آتش با آتش و باد بباد و آب بآب و خاک
بخاک باشد تا آخر که چون بآخر رسد راجع باول آید و بعضی بر آنند که هر نقطه ازین
آتش طالب آتش ... خودند و باد و آب و خاک نیز چنین باشند و بعضی بر آنند
که آتش و باد و آب و خاک هر مرتبه طالب باد و آب و خاک همان مرتبه اند ...
دوم یا هفتم و بعضی بر آنند که آتش هر مرتبه طالب آب همان مرتبه است و خاک هر
مرتبه طالب باد آن مرتبه است و آنچه لایق تر و مناسب تر است آنست که هر آتش
طالب آتش دوم خود است و هر باد طالب باد دوم خود است و هر آب طالب
آب دوم خود است و هر خاک طالب خاک دوم خود است چون به هشتم رسد
باول آید مثلا آتش ... طالب آتش ... بود که آتش مرتبه اول است و باد ... طالب
باد ... است که باد اول است و آب ... طالب آب اول است که آب ... است و
خاک ... طالب خاک اول است که خاک ... است و بعضی بر آنند که هر آتش را
مطلوب باد است و هر باد را مطلوب آب است و هر آب را مطلوب خاک
است و هر خاک را مطلوب آتش است برین قیاس تا آخر نقاط ... نیز
آنچه معتبر این فن است سیر و سلوک است که مختار دانیال نبی است حضرت
جلال الدین سرخابی در مخزن الاقطاب آورده و آن آنست که آتش ...
طالب ... است الی آخر که نار ... است و نار ... طالب نار ... است و همچنین است
باد و آب و خاک چون نقطه از ... بر آید یکی ازین عناصر رسد در امهات
یا بنات در مرکز موافق چون آتش با آتش و باد بباد و آب بآب و خاک بخاک
یا معادی چون آتش بباد یا باد با آتش رسد یا آب بخاک یا خاک بآب قرار گیرد

یا در مرکز مخالف چون آتش بآب یا آب بآتش یا خاک بباد یا باد بخاک
قرار گیرد چون نقطه بمرکز موافق رسد ناظر بود بمطلوب خود و چون آن نقطه را
با شکل آن خانه ضرب کنی نقطه متبدل نشود و حرکت مرکز معادی و ... که
چون ناظر باشد میانه بود و حرکت غیر ناظر و متبدل در کمال بدی و ضعف باشد
چون حضرت محقق بیان طالب و مطلوب بترتیب دایره بوضوح رسانید
و از آنجا معرفت ضمیر که دانستن سؤال سایل است که تعلق بکدام خانه
دارد و یا شکل که دلیل آن خانه افتد داند که چه شکل است و آن شکل که در آن
خانه آمده است ازین تسکین در چندم خود نقل کرده است بمحل وتد است
یا مایل یا زایل و مطلوب آن شکل در چه محل است و به نظر و چه قوه دارد
معلوم کند ازین محال قوه و ضعف هر شکل ظاهر میگردد ازین جهت
میفرماید که فایده این مقدمات یعنی ترتیب این کلمات که هر شکلی را
مقصود و مطلوب از هفتم اوست تا شکل هفتم در چه محل سایل و طالب
افتد در رملها که واقع شود از سایل و طالب بحسب تسکین مذکور در احکام
آنست که هر شکل که در اول آید یعنی در طالع سایل افتد یا مایل سایل یا در ...
خانهای متعلقات سایل آید اگر در خانهای نیک آمده باشد مثل وتد
که اقوی البیوت است بحسب قوه ذاتی و طبیعت ذاتی و مایل سایل الوتد
که میانه اند بقوه از آنکه نیک طبیعت باشند و بیرون دهم و یازدهم که وتد الوتد
و قوه زیاده دارند پس بودن اشکال در رمل بحسب تسکین بدین
مراتب رسد نخست بدل بسعادت کند پس درین حال با قوه و جلال
... اکسیر اعظم بود که قلب سیاه را ... سازد و ... را ... در برابر
گرداند حکم هر یکی بمنسوبات آن خانها کند آنچه باشد بر نهج مراد و منبع استحقاقات
و سداد بود و اما سلیم القلب باید که بحلیه این معرفت موصوف بود و بر نور این

موهبت

موهبت معروف گردد و اگر در زایل الوتد که بهر دو طبیعت خود کاسر است و از مرتبه وتدی
و مایلی زایل است و ۳ و ۶ و ۹ و ۱۲ باشد حکم بر بدی منسوبات این خانها کند زایل الوتد و ۱۲
و ۶ را آنکه وتد الوتدند در قوه داخل ... زایل الوتد کرده در بدی بجهت آنکه ۱۲ خانه
فوت و خوف مسافر است چنانکه ۸ خانه فوت حاضر است و دیگر نه خانه ابتیات
و ۱۲ خانه مرگ ابتیات و نحس ترین خانها خانه مرگ ابتیات از آنکه باو
انقطاع وحی لازم می آید و ۱۲ خانه واپسین و آخرین همه خانهاست که باو انقطاع
کارها و ترک ... لازم است و اغلب این احوال بمحل فوت و فنا روی میگیرد پس
این خانه سفر بصورت نحس موصوف و بضعف شقاوت معروف و در
بعضی نسخ قید مایل الوتد سعد مذکور است یعنی خانهای نیک وتد و مایل الوتد سعد
و ۳ و ۱۱ و ۵ است و این بجز مایل الوتد نحس است که ۸ است و ۸ است بجهت آنکه
منسوب بمرگ و موت است نحس است و در نسخ این قید نیست و میتواند بود که
محقق مایل الوتد را ازین جهت که مقارن وتد است سعد اعتبار است و در شرح بعضی کرده
از شارحان بجز این معنی نشده مثلا اگر ... در اول آید حضرت محقق تقدیم
شکل نحس کرد بر سعد از آنکه اینکه نحس سعد شود در نفس او واقع است یا بجهت
آنکه این شکل اگر چه بصورت نحس است بمعنی سعد است و تقدیم سعد بر نحس لازم
است که سعد تعلق بحیوان دارد و نحس تعلق بممات و وجود مقدم است بر عدم ازین
تسکین بتمام رد در دایره خود بود و بعضی آنجا که ... است ازین تسکین چون تمام کرده
کنی ... در دهم مرتبه خود آمده باشد پس از مرتبه هشتم که مایل است در اول بمرتبه وتد
انتها باشد و دهم اعظم اوتاد است بحسب رتبت و این شکل در اول که جز تا راست
کثافت و تیرگی ... رها کرده و صفا و قدر و قیمت گرفته و چون این جز نیز
و سرافت است و بدولت و جاه و سروری سرافراز گشته است دلالت کند چون
دلالت علم باو مستلزم علم بشی دیگر است که ذهن از دال بمدلول انتقال کند

منتجالا

واین نوع اشکلات در مذهب اهل شرع مذموم نیست بلکه محقق پسندیده جمیع علوم است وار غیب بیرون میرود ازانکه عیب پیدا بردن اشیاست بنوعی که اشیا بهمان نوع واقع اید یا واقع باشند بدلالت دال واین معنی را در عرف پندار گویند که رجم عبارت ازانست واین معنی منهی است بحسب شرع چنانچه در قران وارد است ویقولون سبعة وثامنهم کلبهم رجما بالغیب والله اعلم حضرت محقق ازین قول اشارت آن میکنند که دلایل هر حکمی از احکام هر چند قوی افتند و دلایل نقایض آن هر چند ضعیف باشند دلالت کنند بر درستی وراستی آن نتوان کردن ازانکه بسیار وقت باشد که سرایر اشیا بواسطه انکه علم ادمی محیط بر کل اشیا نیست پوشیده گردد وبحقیقت آن نرسند کما هو حقه وآن درین علم عبارت از حکم مطلق است و هیچ حکم مطلق نکرده است پس ازین جهة محقق در ابتداء کلام مقیدی باین کلمه شده است و میگوید که برزیادتی عزت وحرمت وقدر وجاه و بزرگی وچون بود شکل در حیز وتد دلیل قوی است برزیادتی قوت وترفع ازانکه نقطه سفلی در حیز نار بحد علوی میرسد ازان جهة میفرماید که دلالت کند برزیادتی عزت وحرمت وقدر جاه وبزرگی ازجهة بودن شکل بمرتبه وسط تد انتها که دلیل ترفع وقوه باشد که امتقال از مرتبه وتدی کرده است وطلب مال کند ازانکه او را با شکلی بیشتر که صاحب شکل است ضرب کنند بیت که مال است حاصل شود ازانکه دویم اوست حضرت محقق این معنی را از شکل لسان الامر که عبارت است از متولدات ضرب اشکال ۱۶ کانه رملی با اشکال ۱۶ کانه شکلی حاصل مینماید وچون از ضرب بیت با جز لسان الامر صورت شده است واو دویم بیت است بحسب شکلی ودوم خانه مال است ازان جهة حضرت محقق میفرمایند که طلب مال کند وانکه طلب مال گفته باوجود انکه دویم خانه مال واعوان وقدوم غایبان است ازانجهة است که خانه دویم بحسب اصالت متعلق بمال است بجهة انکه خانه دویم خانه ید سایل است ومال در ید میباشد ازانجهة

میفرمایند که طلب مال کند وچون مقرر ارباب این فن است که طلب هر چیز را از شکل لسان الامر گویند بدین وجه چون لسان الامر در دویم بیت است درین شکلی پس سایل طلب مال کند وبهمین قاعده اگر شکل لسان الامر ثالث باشد پس سایل طلب اقربا و برادران وخواهران کند واگر لسان الامر رابع بود سایل طلب ملک ودفین وپدر وعاقبت کار کند وعلی هذا تا آخر اشکال واین قاعده معتبر است که هرگز مختلف نمیشود که شکلی که مقصود سوال کل باشد با شکل آن خانه از شکلی ضرب کنند وتولد را به بینند که در چندم آن شکل است در هر مرتبه که باشد از منسوبات خانهای رملی طلب همان منسوب کند مثلا اگر نتیجه صورت همان شکل طالع بود سایل طلب طالع کند واگر دویم ان شکل بود طلب مال کند واگر سیم آن شکل بود طلب اقربا کند واگر چهارم آن شکل بود طلب ملک واسباب کند واگر پنجم ان شکل بود طلب فرزند و معشوق کند واگر ششم آن شکل بود طلب گمشده کند واگر هفتم آن شکل بود طلب ازدواج کند واگر هشتم آن شکل بود طلب مال میراث ومال غایب کند واگر نهم آن شکل بود طلب سفر کند واگر دهم آن شکل بود طلب شغل وعمل سلطان کند واگر یازدهم آن شکل بود طلب امید ومحبوبان کند واگر دوازدهم آن شکل بود طلب چارپای بزرگ کند و منسوبات اشکال اگرچه بسیار است انچه اشهر است باید کفتن نکرانکه دلایل غیر اشهر زیاده بود وانرا از تکرار نتیجه در وتد و مایل وزایل توان دانستن وکسانی که بطریق دایره روند از ۱۲ در نگذرند وکسانی که بطریق اهل مغاربه روند اگر نتیجه ۱۳ طالع افتد طلب نفس وقوه تن وجان کند واگر نتیجه در ۱۴ باشد طلب نفس غیر کند واگر در ۱۵ باشد طلب فرج کلی وقضای امور کلی دانسته باشد واگر شکل لسان الامر ۱۶ طالع بود طلب فراغت و ترک کند واگر بیت در اول اید چون ازین شکلی بشماری در ۶ خود باشد ازانکه بیت در دیو شکلی صاحب خانه ۲ است که خانه زایل است وازو ۱۲ تا اول شماره کنی ۶ باشد پس از محل نحس بمحل نحس دیگر نقل کرده باشد و خانه ۶ خانه زایل است اوتاد

است پس اینجا بیت دو نحوست حاصل کرده که از خانه نحس زایل بخانه نحس زایل دیگر رفته وسعادت شکلی بنحوست محلی بدل کرده ازانکه شکل سعد در خانه نحس از سعادت زایل میشود وچون بحسب دایره در خانه غم وملالت وبیماری و ذلت افتاده ازان جهة حضرت محقق میفرمایند که دلالت کند بر ملالت سایل وغم واندوه وحبس وزندان وبران چیزها که از منسوبات خانه ۶ است ملالت سایل بنابرانست که این خانه بجهة سقوط از نظر بمنزله دزد زده است یا کسی که در نکبت معاصی افتاده یا کسی که منزل در جای تاریکی کرده باشد وکنج تاریکی گزیده باشد وهمه کس اورا ملامت کنند وتوبیخ نمایند وغم واندوه بجهت آنست که ۶ بجهة پوشیدگی از نظر بمنزله کور است یا مرده در گور بود بی شبهه حزین وغمگین باشد وحبس وزندان بجهة انکه این خانه ازجهة بی نظری بمنزله جایی است که نور افتاب نتابد وروشنی روز اثر نکند وازین جهة کور را بوی نسبت کرده اند وچون محبوس در زندان میباشد واغلب زندان جای تاریک است وحبس و قید سیاه است ازان جهة بدین خانه نسبت یافته وهرانچه از منسوبات این خانه باشد مثل گمشده که غایب از نظر است که بسبب ضعف بدلالت است واین خانه زایل است واضعف ترین مساکن است باین خانه نسبت دارد واین جمله مکاره محتمل است که بر روی سایل اید و طلب امید کند ازین جهة که با صاحب این خانه که بیت است ضرب کنند ۱۱ حاصل اید که امید بیت است ازانکه ۱۱ است وچون طلب سایل از صورت لسان الامر معلوم میشود بنا بر مقرر جمهور قوم وصورت لسان الامر ۱۱ است واز شکلی هم تا ۱۱ خانه میشود و ۱۱ خانه امید است ازانجهة حضرت محقق میفرماید که طلب امید کند اما ابوریحان در جامع الدرر اورده صورت لسان الامر از حل وعقد اشکال معلوم کنند وطلب سایل را از صورت لسان الامر بیرون آرند مثلا بیت در اول اید نقطه آتشی فرد شی باتش

خانه معقود گردد وبیت وجود گیرد باید گفت که سایل طلب مال میکند واگر بیت در اول اید نقطه زوجش بنقطه آتش خانه اول مفقود شود وبیت صورت گیرد باید گفت که سایل طلب برده و گمشده کند واگر بیت در اول اید نقطه آتشی زوجش با نقطه خانه گشوده شود صورت بیت ظاهر شود باید گفت که طلب شغل و عمل سلطان کند واگر بیت در اول اید نقطه زوجش گشوده شود بیت گردد طلب فرزند کند وعلی هذا القیاس باقی اشکال انچه زوج باشد حل شود وانچه فرد بود زوج گردد در مراتب خانهای آتش وباد وآب وخاک لکن حضرت محقق حل وعقد اشکال را اعتبار نکرده لهذا انکه نقطه خانها فرقی است ودر خارج وجود ندارد واز ضرب موجود با معدوم صورتی که ظهور کند آنرا چندان اعتبار اثر نباشد چون حضرت محقق سعادت ونحوست اشکال را بحسب دایره بمحل وتد و مایل و ۱۳ و ۱۵ نهاده وضعف وقوه ایشانرا بطریق بودن بحسب دایره بمحل زایل و ۱۴ و ۱۶ اختیار نموده ومثال که اورده است مخصوص شکل طالع وسایل بوده وبقیه اشکال را طالع شوند یا در محل غیر طالع آیند از ثبوت ۱۵ کانه بمقایسه گذاشته واعتماد بر فهم ذکی کرده چنانچه قبل ازین مذکور شد که انچه غرض از مطولات این فن است درین مختصر ترک و پوشیده نیست این یکی ازان جملت ودواعی جمیع اشکال که در محل طالع ایند قوه وضعف ایشانرا بتفصیل ذکر مینماید بجهة زیادتی بصیرت مبتدی وارشاد طریقت عنی بجهت بودن اشکال در طالع وسایر محال بحسب دایره که در محل خود باشد وضع میکند بر سبیل ناظران این جدول ونا کسان این طریقه وعمل آنست که چون قوه وضعف هر شکلی از اشکال ۱۶ کانه را بحسب دایره ازین جدول دریابند داعی را بدعای خیر یاد آورند که دعای اهل دانش از معرفت دور نیست وصورت جدول اینست که در آن صفحه ظهر مرقوم است چون بیت در اول بحسب دایره از شکلی خود در اول باشد وتد است وطلب فرج کلی یا غایب کند ازانکه بیت را با بیت ضرب کنی بیت میشود که ۱۵ فرج است وچون

۹۰

[illegible]	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶
[illegible]	۱۶	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
[illegible]	۱۵	۱۶	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴
[illegible]	۱۴	۱۵	۱۶	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳
[illegible]	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲
[illegible]	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱
[illegible]	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰
[illegible]	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹
[illegible]	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸
[illegible]	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷
[illegible]	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱	۲	۳	۴	۵	۶
[illegible]	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱	۲	۳	۴	۵
[illegible]	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱	۲	۳	۴
[illegible]	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱	۲	۳
[illegible]	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱	۲
[illegible]	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱

در اول آید در ۱۶ خود باشد که خانه یأس و حرمان و ناامیدی است و طلب قضا و احوال کلی کند از انکه چون اورا با ۱۵ ضرب کنی ۲۴۰ تولد کند که ۱۵ اوست و ۱۵ خانه احوال کلی و قضایا امور است و چون در اول آید بحسب دایره در ۱۵ خود باشد که خانه قوت است و طلب دشمن و چارپای بزرگ کند از انکه اورا با ۱۴ که صاحب شکل است چون ضرب کنی تولد کند که خانه دشمن و چارپاست از انکه ۱۱ اوست و چون در اول آید بحسب دایره در ۱۴ خود باشد که خانه ضعف است و طلب شغل و کار کند از انکه چون اورا با ۱۳ ضرب کنی تولد کند که دهم اوست و چون در اول آید بحسب دایره در ۱۳ خود باشد که خانه قوت و وتد الوتد است که طلب غایب و مقصد کند از انکه چون اورا با ۱۲ ضرب کنی تولد کند که یازدهم اوست و چون در اول آید بحسب دایره در دوازدهم خود باشد که خانه زایل و ساقط است و نحس است و طلب سفر و نقل و حرکت میانه کند از انکه چون اورا با ۱۱ ضرب کنی تولد کند که هفتم اوست و چون در اول آید بحسب دایره در مایل خود باشد که یازدهم اوست و یازده بقوت میانه بود.

بود و طلب ملک و دفاین کند از انکه اورا چون با ۱۰ ضرب کنی تولد کند که چهارم اوست و چون در اول در آید بحسب دایره در دهم خود بود که خانه وتد است طلب مال کند از انکه چون اورا با ۹ ضرب کنی که مال است تولد کند و چون در اول آید بحسب دایره در نهم خود است که خانه زایل است نحس است و طلب مال را عاقبت و فراغت کند از انکه اورا با ۸ ضرب کنی تولد کند دوم و ۱۶ اوست و چون در اول آید بحسب دایره در هشتم خود آمده باشد که مایل و مستقبل است و نزد بعضی نحس است و طلب غایب یا املاک و پدر کند از انکه اورا با ۷ ضرب کنی تولد کند ۱۴ اوست یا ۴ اوست و چون در اول در آید بحسب دایره در هفتم خود بود که وتد مایل است و خانه قوی است و طلب امید کند با غایب از انکه چون اورا با ۶ ضرب کنی که امید بجهت تولد کند از انکه یازدهم اوست و چون در اول آید بحسب دایره در ۵ خود بود که مایل و مستقبل اوست و طلب مال یا غایب کند یا میراث از انکه چون اورا با ۵ ضرب کنی تولد کند که هشتم اوست و چون در اول در آید بحسب دایره در ۴ خود بود که خانه زایل است و نحس است و طلب امید کند از انکه اورا با ۴ ضرب کنی که امید بجهت تولد کند از انکه یازدهم اوست و چون در اول آید بحسب دایره در ۵ خود بود که مایل و مستقبل است و طلب مال غایب کند یا میراث چون اورا با ۳ ضرب کنی بیانش آید تولد کند که هشتم اوست و چون در اول آید بحسب دایره در ۴ خود بود که خانه وتد است و بقوت قوی و طلب کننده از انکه چون اورا با ۲ ضرب کنی تولد کند که ۶ اوست و چون در اول آید بحسب دایره در ۳ خود بود که زایل و ضعیف است و طلب برادر و خواهر خود و نقل نزدیک کند و در بقیه که طالع شود نسبت با خانه باید دیدن که بحسب دایره در چندم خود است و تدست یا مایل یا زایل یا در وتد الوتد است در محال نیک دلیل نیکی بود و در محال بد دلیل ضعف و نکبت باشد و جهة و طلب را شکل مطلوب را با شکل سکون آن خانه ضرب باید کرد و از

۹۱

تولد معلوم نمودن و چون آن جمله همین نوع بود محتاج بتفصیل آن نشده و دایره دیگر دایره سکون است و قوت و ضعف اشکال او نیز بحسب قوت و ضعف دایره [illegible]

خانه ۱	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶
خانه ۲	۱۶	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
خانه ۳	۱۵	۲	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴
خانه ۴	۱۴	۳	۱۶	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳
خانه ۵	۱۳	۴	۱۵	۱۶	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲
خانه ۶	۱۲	۵	۱۴	۱۵	۱۶	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱
خانه ۷	۱۱	۶	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰
خانه ۸	۱۰	۷	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹
خانه ۹	۹	۸	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸
خانه ۱۰	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷
خانه ۱۱	۷	۱۰	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱	۲	۳	۴	۵	۶
خانه ۱۲	۶	۱۱	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱	۲	۳	۴	۵
خانه ۱۳	۵	۱۲	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱	۲	۳	۴
خانه ۱۴	۴	۱۳	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱	۲	۳
خانه ۱۵	۳	۱۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱	۲
خانه ۱۶	۲	۱۵	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱

اکثر احکام را بر قوت و ضعف اشکال سکون اختیار کرده بطریق بودن اشکال بحسب دایره در محل وتد و مایل و زایل و وتد الوتد که در خانهای نیک دلیل قوت کارها و تمام شدن بخوبی باشد و در خانه بد دلیل سستی کارها و عجز و در ماندگی سایل کند مثلا چون در اول آید بحسب دایره در اول بود و طلب کند از انکه ۱۶ اوست و هر شکل از اشکال سکون طالب ۱۶ خود بود و اگر در اول آید بحسب دایره ۱۶ خود است دلیل ضعف طالع باشد و طلب کند و اگر در اول آید بحسب دایره در ۱۵ خود است و طلب کند و اگر در اول بود بحسب دایره در ۱۴ خود بود و طلب کند و اگر در اول آید بحسب دایره در ۱۳ خود بود و طلب کند و اگر در اول آید بحسب دایره در ۱۲ خود بود و طلب کند و اگر در اول آید بحسب دایره در ۱۱ خود بود و طلب کند و اگر در اول آید بحسب دایره در دهم بود

طلب کند و اگر در اول آید بحسب دایره در نهم خود بود و طلب کند و اگر در اول آید بحسب دایره در هشتم خود بود و طلب کند و اگر در اول آید بحسب دایره در هفتم خود بود و طلب کند و اگر در اول آید بحسب دایره در ۶ خود بود و طلب کند و اگر در اول آید بحسب دایره در ۵ خود بود و طلب کند و اگر در اول آید بحسب دایره در ۴ خود بود و طلب کند و اگر در اول آید بحسب دایره در ۳ خود بود و طلب کند و اگر در اول آید بحسب دایره در دوم خود بود و طلب کند و اشکال طالب و مطلوب سکون اینست بدانکه هر شکل ازین شکلین طالب یازدهم خود باشد و یازدهم مطلوب او بود مثلا چون در اول آید ازین شکلین طلب کند از انکه چون اورا با ضرب کنی تولد کند که پنجم اوست و اگر در اول آید بحسب دایره در ۱۶ خود بود و طلب ملک و اسباب کند از انکه چون اورا با ضرب کنی تولد کند که ۱۴ اوست و اگر در اول آید بحسب دایره در ۱۵ خود بود و طلب گنج و دفاین کند از انکه چون اورا با ضرب کنی تولد کند که ۴ اوست و اگر در اول آید چون از شکلین بیماری در ۱۴ خود بود و طلب سفر کند از انکه اورا با ضرب کنی تولد کند که نهم اوست و اگر در اول آید بحسب دایره در ۱۳ خود بود و طلب گمشده کند از انکه چون اورا با ضرب کنی تولد کند که ۶ اوست و اگر در اول آید بحسب دایره در ۱۲ خود است طلب غایب کند از انکه چون اورا با ضرب کنی تولد کند که ۱۴ اوست و چهارده شریک هفت بود و اگر در اول آید بحسب دایره در ۱۱ خود بود و طلب شغل و کار کند از انکه اورا با ضرب کنی تولد کند که ۱۰ است و اگر در اول آید بحسب دایره در دهم خود بود و طلب مال میراث کند مال غایب از انکه چون اورا با ضرب کنی تولد کند که هشتم اوست و اگر در اول آید بحسب دایره در نهم خود بود که خانه زایل است و طلب نقل و حرکت کند

٩٢

از آنکه اورا با [illegible] ضرب کنی [illegible] تولد کند که ۳ اوست و اگر [illegible] در اول آید بحسب دایره در هشتم خود باشد که خانه خوف است و طلب دشمنی کند از آنکه چون اورا با [illegible] ضرب کنی [illegible] تولد کند که ۱۲ اوست و اگر [illegible] در اول آید بحسب دایره در هفتم خود بود و طلب فتح کلی کند از آنکه چون اورا با [illegible] ضرب کنی [illegible] تولد کند که ۱۵ اوست و اگر [illegible] در اول آید بحسب دایره در ۶ خود باشد که خانه زایل اوست و طلب سفر کند از آنکه چون اورا با [illegible] ضرب کنی [illegible] تولد کند که ۹ اوست و اگر [illegible] در اول آید بحسب دایره در ۵ خود بود که مایل است و طلب فرزند کند از آنکه چون اورا با [illegible] ضرب کنی [illegible] تولد کند که ۵ اوست و اگر [illegible] در اول آید چون ازین تسکین نظاره کنی در ۴ خود بود که وتد است طلب محبوب کند از آنکه چون اورا با [illegible] ضرب کنی [illegible] تولد کند که ۵ اوست و اگر [illegible] در اول آید ~~چون ازین تسکین نظاره کنی~~ بحسب دایره در سیم خود بود و طلب شغل و عمل سلطان کند از آنکه چون اورا با [illegible] ضرب کنی [illegible] تولد کند که ۱۰ اوست و اگر [illegible] در اول آید بحسب دایره در دوم خود بود که مایل است و طلب مال کند و طلب مال غایب کند و مطالبه مال میراث نماید از آنکه چون اورا با [illegible] ضرب کنی [illegible] تولد کند که ۱۰ اوست فایده این مقرر آنست که چون خواهند

اعداد اشکال و قوت و ضعف [illegible]

	خانه ۱	خانه ۲	خانه ۳	خانه ۴	خانه ۵	خانه ۶	خانه ۷	خانه ۸	خانه ۹	خانه ۱۰	خانه ۱۱	خانه ۱۲	خانه ۱۳	خانه ۱۴	خانه ۱۵	خانه ۱۶
[illegible]	۱	۵	۱	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۹	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶
[illegible]	۱۶	[illegible]	[illegible]	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	[illegible]	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
[illegible]	۱۵	[illegible]	۱۵	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴
[illegible]	۱۴	[illegible]	[illegible]	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳
[illegible]	۱۳	[illegible]	[illegible]	۱۶	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲
[illegible]	۱۲	[illegible]	۱۲	۱۵	۱۶	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱
[illegible]	۱۱	۹	۱۱	۱۴	۱۵	۱۶	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰
[illegible]	۱۰	۷	۱۰	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹
[illegible]	۹	۷	۹	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸
[illegible]	۸	۶	۸	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷
[illegible]	۷	۵	۷	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱	۲	۳	۴	۵	۶
[illegible]	۶	۴	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱	۲	۳	۴	۵
[illegible]	۵	۳	۵	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱	۲	۳	۴
[illegible]	۴	۲	۴	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱	۲	۳
[illegible]	۳	۱	۳	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱	۲
[illegible]	۲	۱۶	۲	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱

اسم استخراج کنند استخراج حروف از شکلی کنند که بحسب دایره در وتد و مایل

۱۵ و ۱۳

۱۵ و ۱۳ باشد و مطلوبش نیز درین محال بود و اشکال طالب و مطلوب اینست [illegible] اشکال مطلوب اینست [illegible] بحسب بودن اشکال در مراتب ضعف و قوة اینست که در جدول نموده میشود بحسب دایره بعد اگر ارشد الله تعالی از شکل از اشکال این دایره طالب دویم خود است یا هفتم خود بحسب مزاج کوکبی و مزاج این [illegible] و آن چنان است که چون [illegible] و [illegible] در اول رمل آیند دلیل روز یکشنبه و شب شنبه بود بشرط آنکه تکرار در ۳ و ۴ و ۸ نکرده باشد که خانهای نحس است و زایل و اگر [illegible] و [illegible] در اول آیند دلیل روز جمعه و شب سه شنبه باشند بشرط آنکه تکرار در اول و ۴ و ۷ نکرده باشند و اگر [illegible] و [illegible] در سیم آیند دلیل روز چهارشنبه و شب یکشنبه باشد بشرط آنکه در دویم و پنجم و ششم تکرار نکرده باشد و اگر [illegible] و [illegible] در چهارم آیند دلیل روز دوشنبه و شب جمعه باشد بشرط آنکه تکرار در سیم و چهارم و اول نکرده باشد و اگر [illegible] و [illegible] در پنجم آیند دلیل روز سه شنبه و شب چهارشنبه باشند بشرط آنکه تکرار در دویم و ۴ و ۷ نکرده باشند و اگر [illegible] و [illegible] در ۶ آیند دلیل روز پنجشنبه و شب دوشنبه باشد بشرط آنکه تکرار در سیم و ۵ و ۸ نکرده باشند و اگر [illegible] و [illegible] در هفتم آیند دلیل روز شنبه و شب پنجشنبه باشد بشرط آنکه تکرار در دویم و ۵ و ۷ نکرده باشد و اگر [illegible] و [illegible] در هشتم آیند بنابر قاعده جمهور شکل اول دلیل روز شنبه و شکل دوم شب شنبه باشد بشرط آنکه تکرار در دویم و ۵ و ۷ نکرده باشند که خانهای ضعف ایشان است بحسب دایره شمس المعالی سلطان قابوس جرجانی در معیار المیزان که یکی از تصانیف رملی اوست آورده که مزاج وقتی راست آید که شکل در مزاج افتد مقارن ساعت اول یا هشتم آن روز باشد و تکرار در خانه مخالف نکرده باشد و خانه ضعف خانه

اعداد اشکال	عدد ۱	عدد ۲	عدد ۳	عدد ۴	عدد ۵	عدد ۶	عدد ۷	عدد ۸
[illegible]	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸
[illegible]	۸	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷
[illegible]	۷	۸		۲	۳	۴	۵	۶
[illegible]	۶	۷	۸	۱	۲	۳	۴	۵
[illegible]	۵	۶	۷	۸	۱	۲	۳	۴
[illegible]	۴	۵	۶	۷	۸	۱	۲	۳
[illegible]	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۱	۲
[illegible]	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۱

٩٣

هفتم بود پس بر مقرر قابوسی هرگاه [illegible] و [illegible] در اول ساعت روز یکشنبه و شب شنبه در مزاج روز نشیند و تکرار در هفتم نکرده باشد دلیل روز یکشنبه درست آید و اگر مقارن شب پنجشنبه آیند در اول ساعت وی شب دلیل شب موافق آید بشرط آنکه تکرار در هفتم نکند و خانهای ضعف اشکال بقاعده مقرره سلطان قابوس بدین وجه است [illegible] در هفتم [illegible] در هشتم [illegible] در اول [illegible] در دویم [illegible] و [illegible] در چهارم [illegible] در پنجم [illegible] در ششم فایده قوت و ضعف اشکال بحسب بودن در هر دایره مثلثه بجمل و وتد و مایل و ۱۳ و ۱۵ در محل ذلیل و ۱۴ و ۱۶ که در باب نه گانه آیند جدول نهادیم بدین موجب جدول اینست فایده قوت و ضعف این دایره آنست که خواهیم کدامی استخراج کنیم نقطهای آتش رمل از اول تا ۵ جمع کنیم و نه نه طرح کنیم پس بدین مثلثات قسمت کنیم بهر مثلثه که افتد شکل آن مثلثه در وتد یا مایل یا زایل بود و در خانهای ضعف تکرار نکرده باشد اگر در وتد باشد حرف وتد آتش اول نام الشخص باشد و اگر در مایل حرف آتش مایل بود و اگر در زایل حرف آتش زایل بود و اگر شکل مثلثه مکرر باشد نقطه آن خانه که منتهی شود همین شیوه را ملاحظه کنند که البته حرف اسم از آن خالی نباشد و نقطهای بادی و آبی و خاکی را نیز بهمین قاعده جمع کنند اما طرح بادی یازده باشد و طرح آبی ۱۴ و طرح خاکی ۱۶ بود و زنانه در سهام نقطهای عناصر مذکوره را از زوج و فرد جمع کرده و طرح بدستور مقرر نموده و آن خالی از صواب نیست این قاعده را عزیز نگه دار که در هیچ کتاب باین پاکیزگی و درستی نیابد و حروف اوتادی آتش و باد و آب و خاک را و مایل و زایل هر یکی را در آخر کتاب در باب استخراج اسما ذکر خواهیم کرد جمع فایده رایده اینجا اکتفا بدان کردیم

	اول	دوم	سیم	چهارم	پنجم	ششم	هفتم	هشتم	نهم
ابقع	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹
بکی	۹	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸
جلبش	۸	۹	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷
دمت	۷	۸	۹	۱	۲	۳	۴	۵	۶
هنث	۶	۷	۸	۹	۱	۲	۳	۴	۵
وسخ	۵	۶	۷	۸	۹	۱	۲	۳	۴
زعذ	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱	۲	۳
حفض	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱	۲
طصظغ	۲	۳	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

کردیم چون مبتدی معلوم نماید خطوط این دوایر را بدستور که مرقوم رقم قلم شد در جداول هر یک باید که تامل دریابد که هر شکل از اشکال ۱۶ گانه بحسب دایره در چندم خودند و در مقام قوة اند یا ضعف پس اورا قوة تمام حاصل آید در احکام تا هر حاکمی که خواهد بکند آن حکم مقرون بصواب باشد و ما بجهة زیادتی ارشاد مبتدی طریق احکام که جمهور قوم بخصوص هر دایره ذکر کرده اند اینجا ذکر مینمایم و بالله توفیق اول طریق حکم بحسب دایره سکون که اعظم دوایر است بحسب قوة شکلی مثلاً بجهة کلی احوال شخصی رملی زدیم صورت اشکال این نوع بود [illegible] چون در دایره عکس مطلوب هر شکلی ۱۴ است پس مطلوب [illegible] باشد و در خانه [illegible] نهست سعد خارج و در انجا شرف دارد گفتیم سئوال از طالع سفر و مطلوب سفر از آنکه [illegible] در ۱۴ است دیگر [illegible] در ۴ مرتبه آمده بود و در دوم مرتبه بقوة بود دوازده و نقش عدد مرتبه هر دو باهم جمع کردیم ۱۸ بود نه طرح کردیم نه باقی ماند این هم دلیل سفر بود دیگر شکل صلیب از امهات بیرون کردیم [illegible] بود صاحب دو حرف بود طا و ذال طا نه بود و ذال بطرح نه نه هفت بود نه دلیل سفر بود و هفت دلیل مقصد دیگر مراتب آتش و باد و آب جمع کردیم ۱۵ تا شد ۱۲ طرح کردیم سه باقی ماند و در سیم [illegible] بود سئوال از نقل و حرکت بود و در ۶ تکرار کرده بود سه و نقش نه باشد این هم دلیل سفر بود دیگر خاص امهات جمع کردیم یازده بود و به [illegible] رسید صاحب عنصر نه بود پس بنابرین دلایل سئوال از سفر باشد چون طالع از محل زایلت بزایل افتاد و مطلوب طالع در محل نیست و اورا با شکل سکون ضرب کردیم [illegible] شد و [illegible] در ۷ و از محل سکون خود در خانه هبوط بود گفتیم سایل پریشان و سرگردان است و قصد غربت و ضعف کربت دارد و مرض مستولی بود و دشمن قوی است و از اقربا نقل و حرکت نیز در خوف است و بیم تلف شدن است مال و کسب و کارش نیکی وانده است در بعضی محال و در بعضی دیگر بکر غبت و راحت است میشود از آنکه [illegible] در خانه سکون و هبوط هر دو مقام دارد و مطلوب مال نیز [illegible] است در ۵ و یازدهم دارد که دلیل

خوبست ودر هشتم که مفارقه ونقصان است افتاده است احتمال که مالش بجهة اقربا
نقصان شود وحاکم باید بود که حیوان از ستور وگو یا برده تلف شود خانه خویشی
واقربا وبرادر وخواهرش راست بود وبحسب دایره در هشتم خود بود که خوف وخطر
است گفتیم برادر سایل از مقام بدور افتد ودران مقام از بزرگ نفع رسد در میان
پدر وپسران وبدانکیان واحتمال که مالش را ببرده دهد وبگریزد با عوان از تصرفش بیرون
کند وسایل را از اقربا فایده نبود ومیان ایشان ملاقات افتد ملک واسبابش را
نیز گرفته بود وبحسب دایره در هشتم خود بود ودر نهم ودر دهم نیز تکرار داشت در رمل
مایل ورایل بود ومطلوبش که نیز است در رمل نبود گفتیم ملک سایل بجهة سرسیاهی
وبدنفس از تصرف برود واما دو ملک از قبله پادشاه نامی وبزرگ در زمان
مستقبل در تصرف آید وقریب دو سال احتمال دارد که از پادشاه ابتیاع شود سا
عد پادشاه در تصرف آید فرزندانش بعدد چهار بودند یکی از مقام خود دور افتاده
بود وآن نیز بود که در ۶ افتد باشد بحسب عدد و دو نیز قوی باشد یکی در عدد خود بود
ودیگری در دهم خود بود عدد از نقاط این دو نیز قوی گفتیم از آتش بجه ۵ یک پسر
گفتیم واز خاک بجه ۶ یک دختر گفتیم واز آتش نیز ۱۴ پسر دیگر خوردتر از اول گفتیم واز
خاک نیز ۵ دختر دیگر خوردتر از اول ودو پسر گفتیم سایل گفت آفرین باد که راست گفتی
ودر سفتی چون نیز در خانه زایل بود ومطلوبش در رمل نبود گفتیم سایل را از فرزندان
خرمی نباشد وپدر از فرزندان رنجیده وشکوه ناک بود ومهمات فرزندان نیز بمراد نباشد
ودلتنگ باشند خانه بیماری وبرده را از شکل است گفتیم چون بحسب دایره در اول بود
گفتیم در یازده وششم تکرار داشت گفتیم سایل را بیماری نباشد وبرده کارش بعدد پنج باشد
وسه غلام ودو جاریه باشند وزراعت وکسب وکارش میانه بود از آنکه مطلوبش در
رمل بحسب ظاهر وباطن نباشد واین دلیل دلتنگی باشد ازدواجش را از شکل ... گفتیم
چون بحسب دایره در هشتم خود بود گفتیم احوال ازدواج در ... وبیم بود خواستیم که

بدانیم

که بدانیم از جهت او را با ... ضرب کردیم ... تولد کرد گفتیم بجهة فوت وموت ومرض
وچون مطلوبش نیز بود در خانه زایل گفتیم مرض تب ولرز باشد وزود زایل شود
خانه خوف وخطر وقرض او را از شکل ... گفتیم بحسب دایره در دوم بود وبحسب عدد
در شکل خود بود ومطلوبش که ... بود در رمل نبود گفتیم سایل را خوف وخطر نباشد واز
مرض ایمن بود ومال ومیراث ومال غایب بدست آید وچون در رایل که مستقبل است
بحسب دایره واقع بود گفتیم در مستقبل بجهت ملکی خوف باشد اما چندان نبود بجهت
آنکه مطلوبش در رمل ظاهر نیست خانه سفر وعلم ودینش را از شکل ... گفتیم بحسب دایره
در نهم بود که زایل است گفتیم سفر نشود در تابستان بجانب شمال غرب وشمال غرب
بجهت آن گفتیم که چون ... را با بیاض ضرب کنیم ... تولد کنند که صاحب سکون ۱۳ است
وعلم ودین ... باشد از آنکه ... در نهم در شرف بود شغل وکارش را از ... گفتیم
که بحسب دایره در نهم خود بود که زایل است ودر دهم تکرار داشت در مستقبل گفتیم
الحال شغل وکارش چندان نباشد ودر مستقبل در خدمت پادشاه ذی قدری
براحت رسند وعزت ومال یابند واحتمال آنکه محرم پادشاه شود واز همه بد عاجز
رسد وچون مطلوبش در اول و ۶ وارثان مال وانعام یابد وخلوت حاضر
یابد خانه دوستان قدیم ومحبوبانش را از ... شکل گفتیم مال پادشاه یابد ودوستان
زیاده شود بسیار از فرد وزرا وامرا اکابر ودر نازو نعمت افتند خانه دشمنانش
از ... گفتیم که سایل را دشمنان متعدد باشند بعضی قوی وبعضی ضعیف باشند لیکن
چون مطلوبش در رمل نیامده از دشمن ضرر نباشد خواستیم که بدانیم که دشمنی بجهة
چه میکنند ... را با شکل ... ضرب کردیم ... تولد کرد گفتیم بجهة ملک ومقام دشمنی
میکنند وطایفه منجم ورمال باشند خانه ۱۳ فرح بود در نهم خود گفتیم که سایل طلب فرزندان
کند وبجهة فرزندان متردد الحال بود ودو طلب پادشاه کند واز دو پادشاه بمراد رسد
بمال در بارات والبسه وحیوانات مثل استر نیکو بعدد دو باشد یکی سرخ ودیگری کبود

خانه ۱۴ نیز بود در دوم وهشتم ونهم خود گفتیم سایل را در مستقبل بجهة مال یا فرزند خوف
ظاهر شود وچون مطلوب نیز نبود آن خوف چندان نبود خانه ۱۵ اجتماع بود بحسب دایره
در اول و ۶ خود بود گفتیم سایل را دلیل است که طالع تو گیرد وملکی بدست آید واز
مال خزینه بهره مند شود وچون مطلوبش که ... است در ۳ و ۸ و ۹ و ۱۱ است از
برده ومال غایب وعلم ودین ودوستان بمراد رسد خانه ۱۶ ... بود در ۶ آخر
ومطلوبش از ضرب ... صورت میگیرد در باطن گفتیم دلیل است که عاقبة العاقبة سایل
بمراد بود وپنهان بمراد ومطلوب رسد واز حج وعمره متمتع گردد وبمزارات بزرگ
ائمه طاهرین سرافراز گردد وهمه کس آرزو وطلب مرادش بجهة بود واین دولتش بیشتر
شود وبیقین سعادت توفیق یابد وبعلم ودین از اقران ممتاز گردد ومال واسباب
بسیار جمع کند وکارش بسعادت ودولت اختتام یابد بخوبی وخرمی انشاء الله ...
بحسن توفیقه انه قریب مجیب در تحفة الامامیه شیخ عبد المعالی مغربی حکم چندی که مخصوص
بدایره حد بود ذکر نموده بود وصورت آن اشکال را برسم تبرک آورده شد
شیخ شجاع الدین مغربی در نشر اللوامع آورده وشیخ مرحوم در عصر خود یگانه زمان و
سرآمد دوران بود وهرگز حکمی نکرده اند که از وعده که داده باشند تخلف کند سیما
در اسم سایل بسایل گفتن ورملی که حضرت شیخ بجهة اسم ابو محمد کمال الدین حسینی
کشیده بودند وحکم نموده بودند بدین موجب بود ... چون شکلی که درین رمل سکون
حرف خودلامده بود ... بود در ۱۶ و ۴ عنصر داشت وبعدد مراتب رباعی بود فرمودند
که نام سایل ۴ حرف است وچون عدد عنصرش ده است گفت سایل دو نام دارد ویکی اشهر
است از آنکه اشهر است از عدد مراتب واکثر الاستعمال است وقاعده نهاده که از عدد مرتبه
شکل عدد حرف اسم بگویید واز عدد عنصرش عدد حرف لقب بگویید واز طرح عنصر شکل
منتهی به عدد حروف کنیه بگویید واگر مکرر باشد عنصر هر دو را باهم جمع کند عدد حروف کنیه باشد
وچون درین شکل نقطه بود معتبر نمود که این اسم چهار حرفست ونقش بده حرف میرسد

وکیفیتش

وکیفیتش بحسب طرح عنصر بده میرسد ودر ده به صاحب عنصر هفت بود وعدد
کنیتش هفت حرف باشد وبعدد صد ویک باشد از آنکه عدد عنصر ... ده است وعدد مخصوص
به ... نود ویک چون باهم جمع کنی صد ویک شود که ابو محمد است دیگر چون ۶ با ۱۴ ضرب
کنی نیز تولد کنند که صاحب سکون ۲ است در دایره حرف ونیز ... که صاحب سکون
۲ است دلیل ۱۲ باشد از یک عدد ۱۲ گرفتیم واز تکرار ۱۲ یک عدد اضافه کرده
۱۳ باشد از آن جهة گفتیم که اسم سایل با لقب بعدد ۱۳ باشد وعدد حرف کنیه
ولقب واسم بیست باشد از آنکه عنصر دو ... بیست است پس اول را به ۱۳ زده
... تولد کرده از ... حرف الف وفا گرفته واز فرح بقرینه بود ان رمل قطری پس ۴
با ۱۴ ضرب کرده نیز بیرون آمده از او حرف لام گرفته واز عین نه نه طرح کرده ۱
حاصل آمد وطرح نه نه بجهة آنست که رمل قطری است وتعلق با آحاد دارد دو خلق تعلق
بعشرات ودیگر نیز از محل ایام که آحاد است حاصل آمد پس ۵ را با ما فرض کرده
... حاصل آمده وچون رمل خلقی است حرف ح ودال گرفته پس ۱۶ را با ده ضرب کردیم
... تولد کرده ودر رمل نبود در باطن در محل ۵ بود در شکل ۵ را با ۶ که نیز است ضرب
کردیم ... تولد کرد ودر ۱۱ بود حرف کاف بقرینه قطری گرفتیم وحرف یا بقرینه
... در خانه نیز گرفتیم وحرف سین بقرینه ... در خانه ۶ گرفته ومقرر است که هر شکل که
در خانه حرف اظهار کند حرف دیگر از آن شکل بصورت حرف اول توان گرفتن
پس از ... دیگر واز ... ادیکر حاصل گردد وچون درین رمل ... حرف عین دارد
ومکرر است وعین حرف یا بقرینه قطری وبعدد مراتب چون ... سه است سه
دارد و ... چون ... در رمل در سه جا مکرر است سه حرف میم دارد وبعدد تضاعف
عشرات ... بحسب حرف خانه نون دارد ومکرر است وبحسب طرح هشت حرف ب
دارد دو نون ویک ب گرفتیم پس این جمله حروف مستخرجه را جمع کردیم بعدد ۲۱
حرف آمده بدین موجب ل ا ح و ک ی س ل ا ی د د م م م ن ن ب ج ... از ترکیب

این حروف چنین شد که نقاط اول و دویم جمع کردیم هفت بود گفتیم که کنیه این اسم
هفت حرفست مثل ابو محمد ترکیب کردیم واول رباعی بود ودویم خماسی
مجموع نه بود گفتیم که لقب این اسم نه حرفست مانند کمال الدین که بود ده نه حرفست
است وچون ؛ تعلق بنام دارد ورباعی بود گفتیم نام این شخص چهار حرفست مثل
حسین مجموع این بیت حرف شد یک دال کز ایدا امد ازان معلوم شد که بجای
دال تشدید است در کمال الدین احکام این رمل اول نظر کردیم بشکل ؛ در بیت
رمل بخانه خوف خود امده بوده است و هر شکل که در خانه حرف اید سایل حرف
آن وقصد آن دارد وچون ؛ تعلق بشهر مکه معظمه دارد گوییم سایل را قصد حج و میل طواف
کعبه است واز خدا ایطلبد از انکه ؛ صورت حال مبداء است که مبداع اشیاست
وطلب میکند از انکه از انکه ۱۱ است و در خانه زایل است گوییم این مدعا
بجهة مال که متوقع باشد الطف ترکان وسپاهیان توقف دارد وعاقبت وجود
پکیرد بجهة ضرب در دویم باشد که صورت سلاطین است این مراد ظاهر شود پس ازان
گفتیم سایل نیز حرف سفری بسوی سلاطین دارد که بدو توقع مال دارد و در سفر شود
بقرینه انقلاب برفاقت ترکان یا سپاهیان و مدعای خیلی بمطلوب رساند
که از انجهة دشمنی جمع در میان آید بقرینه بودن در خانه که مطلوب است در
دو از دهم خود و۱۲ خود وچون از ضرب هشتم باشد ؛ تولد میکند دلیل است که از سفر
وترکان مال وچارپایان بمجهول اورد و خوف باشد که خیلی مالش را ذرد ببرد پس
ازان گفتیم که سایل را از اقربا ونزدیکان فایده نبود و برادر از مقام برود و در
میان کفار جای کند وچون مطلوبش در باطن در خانه ۱۱ است دلیل است که ناگاه پیدا شد
وبه خبر میان سایل واو ملاقات افتد بسبب نقل وحرکت که سایل را واقع شود در مقام
دیگر از انکه مطلوب باز برادر از ضرب ؛ باشد در وجود می آید و در ۳ و ۱ است که خانه
نقل وحرکت و مقصد سایلست پس ازان گفتیم که سایل حرف ملک دارد که در تصرف

آرد و در عقب فوت شخصی ملکی در تصرف سایل در می آید و هم جمعی بخصومت برخیزند
و وهم و خوف باشد اما چندان ضرر نباشد از انکه مطلوب است در ۹ و ۱۱ که خانه
امید است تکرار دارد پس ازان گفتیم که سایل طلب فرزندی دور افتاده دارد از انکه
؛ در ۵ بحب دایره و در ۶ است و خانه نهم داندوه و رنجش است وچون مطلوبش در ۱۳
خود است واز ضرب او با شکل بیکنش داخل تولد میکند باید از فرزند برادر رسد و
خوشحالی و فرح حاصل گردد پس ازان گفتیم که سایل از خدمتکار و برده فایده زیاده
نیابد اما بردگان برادر باشند و طلب محبوب کند از انکه مطلوب است واز
ضرب ؛ ۵ با شکل بنجم صورت گیرد حال از واجش در ضعف و تراجع حال
باشد از انکه در ۶ خود است و مطلوبش که است در رمل نیست لیکن
در باطن از ضرب ۱۱ با شکلش مطلوب ظاهر میشود گوییم مطلوب از ازواج دیرینه
برآید حال مال غایب و خوف و خطر و معاملات نسیه و قرض مردمان در خوف و
تشویش باشد از انکه مطلوب است و تکرار واقع است ناظر و غیر ناظر واز
ضرب ایشان با شکل ایشان نقطه ضد که خاک است ظاهر میشود سفر و علم و دینیش
است در هفتم و نهم خود است گوییم که سایل قصد سفر مغرب دارد و ملاقات ترکان
وطلب مال از خزینه ملوک میکند و برادر برسد بعد از انکه مطلوبش است در رمل
دشمن خود است در خانه هم مزاج خود حال شغل و کار و سلطان مقرون بضعف باشد از انکه
از محل خود در ۶ واقع است لکن بعد تشویش و خوف برادر رسد از انکه مطلوبش
بود در خانه قوی که شکل عددی و هم مزاج شکل خود است گوییم روزی حلال
زیاده شود دوستان مخلص برادر باشند و مال پادشاه برسد وافر و بسیار اما بمکث
و صبر حال دشمنان و حاسدان در کمال خوف و بیم باشند و در کار خود سرگردان باشند
وطلب عاقبت و فراغت کنند از انکه مطلوبش است در خانه عاقبة العاقبة در
خانه شکل خود احکام رمل دیگر بحسب دایره و بطریقی که در سر الاسرار آورده

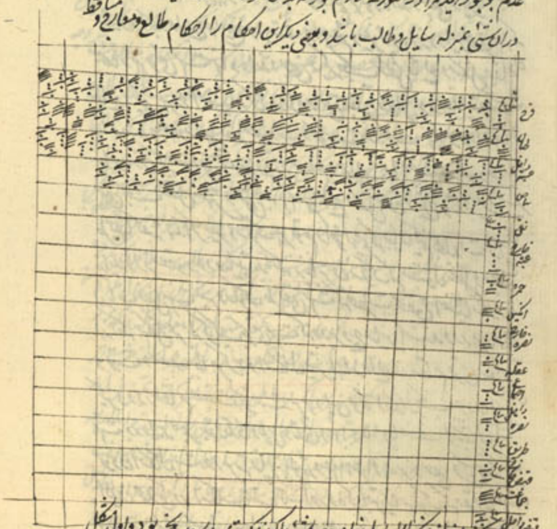
احکام دایره مثلثه

صورت رمل بدین موجب است ؛ چون که صاحب مزاج اول است و تعلق
بطالع دارد دلیل بود که سایل سوال از طالع کند و اختلاط سلاطین و اشراف
واهل دولت و مهر و مطلوب این شکل بقول بعضی دویم و بقول بعضی هفتم است
وانچه اصح است دویم است پس سایل طلب مال کند ؛ دوم مزاج است یا طلب از
ازواج و خصومت کند بجهة انکه در شرف خود است وطالع قوی و مطلوب از
موانع بری بود مال و معاش و غذا و اعوانش مزاج دوم بود و مطلوبش مزاج
سیم یا هشتم یکی در ۱۴ خود است و دیگری در اول خود گوییم مالش برادر شود
و مطلوب مال بمجهول رسد لکن مال قرض بجنگ و خصومت بدست آید و مطالبه
اعوان پیدا انکه ملوک و محاصل کار رند بدست نیاید اقربا و نزدیکان و نقل و حرکت
نزدیک را مزاج ۳ باشد و مطلوبش مزاج چهارم بود که است در ۶ خود باشد
است در اول و ۱۴ خود گوییم اقربا موجب نفع و خوشحالی باشند و نقل و حرکت
موجب زیادتی قدر و عزت بود و اعوان در دوستی موافق باشند حال ملک و عمرش را
مزاج چهارم است و مطلوبش مزاج پنجم در ششم خود یا مزاج دویم در اول خود گوییم
ملکش بجهة اعوان به نفع آید یا از تصرف برود و عمرش دراز باشد و عزت و دولت
در آخر عمر یابد فرزند و محبوبش مزاج پنجم بود و مطلوبش مزاج ۶ در هشتم خود با مزاج
۲ در ۱۴ خود گوییم سایل را از فرزندان نفع باشد و غم و غصه بود و مرض و اندوه
باشد برده و بیماری و گمشده اش را به بود در ۵ خود و مطلوبش بود در اول
خود یا بود در ۶ خود گوییم برده در موضع تلف و نا فرمان بود و بیماری
نباشد و گمشده بدست نیاید از ازواج و خصمانش را چهره بود در اول خود و مطلوبش
بود در اول خود یا بود در ۶ خود گوییم از ازواجش را کار نیکو بود و مراد
از مال غایب و مال میراث نیکو بود و خصمانش در غم و اندوه افتند خوف
و خطرش را بود در اول خود و مطلوبش بود در اول خود یا بود در هشتم

خود گوییم که سایل را در بعضی اوقات خوف از حاکم حادث شود و بعضی اوقات
بجهة قرض فرزند و معاملاتش در خوف و تشویش باشد و تحت هراسان و خایف بود
احکام دیگر دایره مثلثه صاحب مطالع آورده که احکام مثلثه دانستن موقوف
است بر انکه که بداند که مثلثه در چه محلند از مثلثات نه گانه بحسب دایره و هر
خانه شش مثلثه حکم توان کردن به نیکی و بدی از احاد و عشرات و مات مثلا شکلی
که طالع شود اگر احاد باشد عشرات مطلوب بود و اگر عشرات بود مات مطلوب
بود و اگر مات بود الوف مطلوب بود و اگر الوف بود احاد مطلوب بود نسبت
باتفاق اما نسبت بسایر مثلثات اگر مات بود احاد مطلوب بود ضمیر ازان
باید گفتن و حکمش از بودن شکل مثلثه سیم بود در وتد و مایل و زایل و وتد اوتد
وتد مایل و ۳ و ۱۳ و ۱۵ از احکم بر نیکی کند و زایل و ۶ و ۱۲ و ۱۴ را حکم بر بدی نمایند و حصول
ولاحصول مطلوب را از ضرب مطلوب مطلوب بشکل یکیش حکم بدخول و
خروج کنند در اتصالیات وانفصالیات ابو سرابا در منتهی آورده که مطلوب
هر مثلثه نهم آن مثلثه باشد و این استعمال در نسخ متداوله نیافتیم و بالجمله خواستیم
که رمل بحسب دایره مثلثه ضمیر و احکامش روشن گردانیم تا مبتدی را اگر ارشادی باشد
صورت رمل این نوع بود ؛ چون ؛ صاحب مثلثه هفتم بود و در اول بحسب
دایره در ۶ خود بود و مطلوبش بود صاحب مثلثه ۹ گفتیم سایل از مقام قصد
سفر دارد و بسوی پادشاه و سوی پادشاه بدان سبب گفتیم که مثلثه سیم در دایم بود
واین سفر واقع شود از انکه اورا با ضرب کنیز تولد کند که ۹ این رمل است گیسه
واعوانش مثلثه پنج بود در ۶ خود و مطلوبش بود در دوم و در ۶ گفتیم که
واعوانش از سفر و مال پادشاه و مال خزینه زیاده شود اقربا و نقل و حرکت نزدیک
بهمین طریقه باشد ملک و اسبابش مثلثه سیم بود در دوم خود و مطلوبش بود
در سیم و با خود نیز در با خود و از ضربش و ؛ و تولد میشود گوییم ملک

و اسباب الحال نیست و بعد ازین وجود دیگر دو بنحو خوف و تشویش باشد فرزند
و محبوبش مثلثه اول بود در ۵ خود و مطلوبش ﷻ بود در ۵ خود و ﷻ در ۱ خود بود و از
ضربش ﷻ تولد میکند کوئیم بعضی فرزندانش همراه باشند و بعضی نباشند برده و فقط سفارش
ﷻ بود در دوم خود و مطلوبش ⁝ بود در ۴ خود و ⁝ در ۳ و از ضربش ﷻ و ⁝ تولد
میکند دلیل بر حصول مراد بود از برده و خدمتکاران از ازواجش مثلثه ۱ بود در ۱۲ خود
و مطلوبش ﷻ و ﷻ بودند در ۵ خود کفتیم از ازواج خوف و ضعف باشد در بدایه لیکن
ضرر نبود از انکه از ضرب ﷻ با ﷻ تولد میکند و از ضرب ﷻ با ﷻ تولد میکند
و در امید خود است خانه ۱ مثلثه را کفتیم بر اینکه نوع بود و الله اعلم خانه مثلثه
و راغب بود در ۴ خود و مطلوبش ﷻ نبود ⁝ در ۷ و ۱ بود و بحسب دایره در
۱ بود کوئیم سایل را در سفر تشویش بود و ملالت و غم از گمشده و برده و گشته
باشد و چون از ضرب ⁝ با ⁝ و ⁝ ﷻ و ﷻ تولد میکند دلیل است بر دیر ماندن در سفر
و تشویش خواطر بود بسیار از طرف بندگان و اهل هر دیار و چون حضرت محقق سعادت
و نحوست اشکال را بحسب دایره بیان کرد و انچه مطلوب سایل بود از نتیجه شکل اول
باشکلش مقرر کردانید تا تمامی نتایج اشکالست ۱۶ کانه را در جدول بتفصیل
بنماییم که سایل طلب چه میکند در هر خانه که آید بداند و صورت جدول اینست
چون اشکال را در جدول بالتمام رقم نکرده بودند بدان سبب ناتمام ماند و این
امثال را احکام طالب و مطلوب کویند یعنی که این امثال که نموده شده و بحسب
دایره هد اصطلاح ارباب این فن احکام سایل و طالب کویند یعنی مخصوص طالع
سایل و طلب سایل است که چه چیز طلب میدارد و از منسوبات خانهای ۱۶ کانه از
امور اتصاله و انفصالها اما مطلوب را بحسب قوت و ضعف احکام دیگر است که ذکر خواهد
که ذکر خواهد نمود و حضرت محقق بنحو است که اشارت بدین معنی کند از انچه نموده
اند که این امثال را احکام سایل و طالب کویند سایل و طالب بجهت انکه هر شکلی که از

علم بوجود آید مراد در اصورت لازم بود که بدان صورت اقتضا احیا کند و آن مقتضیات را
در آن شی بمنزله سایل و طالب باشد و بعضی دیگر این احکام را احکام طالع و معارج و مساقط



طالع گفته اند از انکه طالع اول زمان وجود شی را کویند که مقارن سعد یا نحس بود و اول شکل
که ظاهر میشود در ان ظهور طالع بود و باعتبار تعدد محال طلوع معارج طلوع و مساقط
طلوع ظاهر میشود که قوت و ضعف طالع بان محال وجود میکرد چنانچه مشروحا بیان
شده است و در احکام طالب بحسب اختیار هر قوم طریقهاست بعضی مثل دهات
مغرب و ثقات بلاد قوت طالع باعتبار وقوع شکل در مکان هبوط و عدم تکرار
در محل و بال در محل سقوط اختیار کرده اند و جمعی بحسب بودن شکل طالع در شکل عدد

و عدم تکرار در محل هبوط و مقام سقوط حکم فرموده اند و بعضی دیگر باعتبار
دایره ابجد و ابلج و ابقغ و ابجث و اهطم و غیر این از دوایر مخصوصه که
مختار هر قومی است نهاده اند و بعضی دیگر بحسب شکل طالع و شکل مقارن
طالع و نتیجه هر دو اختیار کرده اند و جماعتی بغلبه اشکال در سعدیت و نحسیت
نهاده اند و جمهور اهل نقط سعادت و نحوست را بحسب سایر بودن نقاط
سایره در مرکز موافق و مصادق و مسالم و مخالف را اختیار نموده اند و
جمعی بحسب شکل منتهی و شهی به و استخراج شکل متن و شرح و تاویل و تفسیر
طریقها گفته اند اگر سیر و سلوک هر قوم را خواهیم که بیان کنیم بمجلدات راست
نیاید و از مقصود دور مانیم بدانکه زیباترین سلوک که مقبول عقل و مطبوع
ارباب فضل است سیر و سلوک طریقی است که حضرت محقق اختیار کرده
از انکه شکل بمنزله کوکب نجومی است که در بروج سایر باشند و در هر برج
و قوت و ضعف ظاهر کردد اشکال نیز بانبار طالع در مقام قوی سعادت
کیرد و در مقام ضعف نحوست پس دلیل قوة اشکال بحسب بودن اشکال
است در دایره بمرتبه وتدی و مایل وتدی و ۱۳ و ۱۵ و با ضعف اشکال باعتبار
بودن اشکال است در مرتبه زایل الوتد و ۱۶ و ۱۴ و ۸ نیز و بعضی و شیخ نجیب
الدین محمد یکی در اسلک المسالک آورده که بهترین سلوک که مقرون بصدق
و صواب باشد و سنجیده طبع اولی الالباب آید بودن اشکال ۱۶ کانه رملی
است بحسب دایره در محل وتد و مایل الوتد و ۱۳ و ۱۶ و در جانب قوة و در
محل زایل الوتد و ۱۶ و ۱۴ و ۸ در جانب ضعف از انکه این قوة و ضعف
بمنزله ذاتی اشکال است اما احکام مطلوب بدین نوع است که به بینند که
مطلوب آن شکل را که در اول است که در رمل بحسب ظاهر یا باطن آمده است
یا نیامده احکام جمع حکم است و حکم در لغت داوری است و در اصطلاح ارباب

رمل قضی کردن امور کاینه است بحسب وقوع یا لا وقوع بدلیل اشکال ۱۶ کانه
رملی یا نقاط هشت کانه آتش و باد و آب و خاک بحسب غالب ظن و کمان
نه بحسب جزم و عیان که مخصوص رجم مستعان است و احکام مطلوب بر وجه
وقوع و لا وقوع بدین نوع توان دانستن که نظر کنند که مطلوب شکل طالع
یا شکلی که متعلق سئوال سایل بود که در رمل اختیار کرده باشند بجهت آن
مطلوب که در ظاهر که وقوع آن شکل است به یکی از صورت ۱۶ کانه رملی یا
باطن که وقوع آن شکل است در نتایج اشکال ۱۶ کانه رملی که از ضرب هر شکل
با شکل آن شکل تولد کرده باشد در رمل آمده است یا نیامده چون صورت مطلوب
بحسب ظاهر معلوم بود بنابران حضرت محقق ذکر مطلوب ظاهری نکرده
اند و در مطلوب باطنی میفرمایند که باطن آنست که هر شکلی از اشکال ۱۶ کانه
که در رمل آمده است با صاحب آن خانه ضرب کنند متولد را معلوم کنند که در
چندم خانه پیدا شده است و پیدا شدن مطلوب در باطن چون از ضرب هر
شکل با صاحب تسکین آن خانه پس اگر در باطن پیدا شد نظر کنند و تمیز فرماید
که در چندم خود و چندم مرتبه خود از محال وتدی و مایل و زایل و زوایدار بعه
پیدا شده از خانهای خود که مثلا صاحب خانه بود در احوال با صاحب ضعف
و نکبت باشد اگر در خانهای نیک آمده باشد مثل وتد و مایل الوتد و ۱۳ و ۱۵ ادلیل
نیکی مطلوب کنند کوئیم چون این مطلوب در باطن در اوتاد یا مایل یا در ۱۳ و ۱۵
که قایم مقام وتدی و مایل الوتدی است دلیل بر قوت صحت مطلوب کند و سالم
بودن او از آفات و قایم بودن او بر نهج مراد است بود و اگر در خانهای بد آمده
باشد مثل زایل الوتد که زایل و عاطل است از مرتبه وتدی و مایل الوتدی یا ۱۴ که نتیجه
بانکه وتد است بخلاف ۱۳ که نتیجه دو وتد است و ۱۶ که خانه فوت و موت در سوال
و بعضی آن است یا هشت که خانه فوت حاضر است که خانه موت است درین مواضع

100

دلیل عدم قوة وضعف وتباهی مطلوب بود اما حصول ولاحصول مطلوب
چون خواهد که معلوم کنند که صورت حصول دارد یا لاحصول طریق معرفت
وی آنست که باید که شکل مطلوب را با صاحب خانه که مطلوب در وی آمده
ضرب کنند مثلا درین رمل سؤال از طالع بود که از غم نجات یابد یا نه
و مطلوبش بود و در ظاهر نبود و در باطن در نهم از ضرب پیدا شود
پیدا شود در هشتم مرتبه خود در خانه مایل کو نیم مایل در خوف و خطر باشد
از تلف مال مانند برده و غلامی اما مطلوب دلیل حصول آید از آنکه در خانه
بود و شکل مطلوب که بود ضرب کردیم تولد کرد و حضرت محقق
میفرماید که اگر داخل تولد کند دلیل حصول باشد از آنکه شکل داخل دلیل کلی
بر اشیاء داخلی کند و اگر سؤال از خروج کند مثل رفتن بسفر و بری کشتی
از مرض و نتیجه خارج بود دلیل حصول مراد کند چه شکل خارج دلیل کلی بر انفصالات
کند و اگر سؤال از دخول بود و نتیجه خارج بود یا سؤال از خروج بود و نتیجه
داخل بود دلیل بر عدم حصول مطلوب کند چه شکل انفصالی دلالت بر اتصال
نکند از آنکه ضد اوست و همچنین شکل اتصالی دلالت بر انفصال کند چه
اشیا بالذات مخالف اضداد خودند سعد باشد و نحس بدشواری اگر نتیجه
مطلوب داخلی دلیل کلی بر حصول مطلوب داخلی دارد خواه سعد باشد
و خواه نحس بود اگر سعد باشد دلیل حصول مطلوب کند باسانی و اگر نحس
باشد دلیل حصول مطلوب کند بدشواری اگر شکل نتیجه مطلوب خارج متولد
شود و سؤال از دخول باشد مثل اتصال یعنی دلیل لاحصول مطلوب بود
از آنکه مطلوب خارجی را دلالت بر اشیاء داخلی نبود از آنکه خروج ضد
دخول است مگر آنکه سؤال از خروج باشد که دلیل حصول مطلوب کند سعد باختیار
از آنکه سعادت دلیل فراغت و استراحت بود و این دلیل حصول مطلوب

باختیار کند

باختیار کند و نحس بغیر اختیار بود از آنکه نحوست دلیل عجز و درماندگی و اضطراب
باشد و این جمله دلالت بغیر اختیار کند و اگر منقلب باشد یعنی اگر نتیجه شکل مطلوب
منقلب تولد کند اینصورت دلیل آنست که از حال بحال بگردد در روزی چند
بصورت امیدواری و روزی چند دیگر بصورت ناامیدی سعد عاقبت حاصل
شود سعد منقلب بعد انقلاب وی از حال بحال در عاقبت حاصل شود و نحس شود
نحس منقلب از حال بحال بگردد با امیدواری و ناامیدی و عاقبت مقرون بناامیدی
باشد و اگر ثابت بود یعنی نتیجه مطلوب اگر شکل ثابت بود یعنی از حال بحال
نمیگردد و بر قرار اول باشد مدتی بر یک حال بماند بجهة ثبوت شکل که دلیل امتداد
مدت کند و توقف ماندن سعد عاقبت حاصل شود بجهة سعادت شکلی که دلیل
استراحت باشد چه ثبوت دلالت بر دخول دارد از آنکه هر داخلی ثابت
بود در حال دخول و نحس شود یعنی نتیجه شکل مطلوب اگر ثابت نحس باشد مدت
بر یک حال بماند و عاقبت حاصل نشود و این احکام داخل و خارج و ثابت
از احکام سیر و سلوک ادریس نبی الله علیه و علی نبینا الصلواة والسلام است
چنانچه صاحب جوامع تمام بنا احکام بدین قاعده نهاده و بالجمله احکام بر
نهج این مرام موافق صورت حال اشیاء و مطابق بدعاست و اگر مطلوب
شکل طالع یا اشکال دیگر که در بارع خانها آیند در رمل در ظاهر و باطن باشد یعنی
بصورت اشکال ۴ خانه رملی باشد بحسب ظاهر یا داخل نتیجه اشکال ۱۶ خانه
رملی که با شکل سکنش ضرب کنند نباشد بنگرند از روی رویت و فکر که در خانه مطلوب
چه شکل آمده آن شکل که باشد با شکل مطلوب ضرب کنند و صورت حصول مطلوب را
تولد معلوم کنند که آن شکل متولد در وتد خود است یا در مایل یا در زایل یا در
زواید و در هر مقام که باشد بهمان طریق حکم کنند یعنی اگر در وتد و مایل ۳ و ۱۳ و ۱۵
باشد حکم بر قوة مطلوب کنند و حصول مطلوب ولاحصولش را از بودن نتیجه

101

داخل داخل و خارج خارج سعد باسانی و اختیار و نحس بدشواری و اضطراری
و انقلاب بزودی و ثبوت بدیری حکم کنند سعد در آخر نیک شود و نحس نشود
اما درین صورت حکم بر عکس مطلوب کنند یعنی درینصورت که مطلوب
در ظاهر و باطن نباشد و از نتیجه ضرب شکلی که در خانه مطلوب آمده باشد
یا مطلوب که حکم بر حصول مطلوب کنند بگویند که چون صورت مطلوب
در رمل بحسب ظاهر و باطن پیدا نیست دلیل دیری حصول مطلوب بود والله
اعلم و خدا انا ترست بمقادیر اشیا از آنکه اشکال شهادت نمایند
کقوله تعالی و عنده مفاتیح الغیب لایعلمها الا هو چه علم او تعالی حضوری
است و اشیاء حاضرند نزد او تعالی و غایت تسکین و جولان زبان لازم الاذعان
حضرت پادشاه جهان باسط بساط امن و امان هلاکو خان بن تولی خان
علیه الرحمة والرضوان برین وجه نفاذ یافته بود که این مقدمه در غایت
اختصار باشد از آنکه توجه پادشاه بامور مملکت و اسباب سلطنت و جهان
بانی مقرون است و گنجایش آن ندارد که از او غافل مانند کار بالضرورة
توجه خاطر دریا مقاطر بامری دیگر افتد لایق آن و مناسب چنان است
که چندان امتدادی نکند گذشته باشد بنا برین رساله در غایت اختصار افتاد
جمعی بر آنند که این کلمات ملحقات است و لذ حضرت محقق نیست چنانچه
سابقا مثل این گزنده و جمع دیگر بر آنند که آنچه مقدم گذشته ملحق گشته
والله اعلم بنا برین ترک اطالت نموده یعنی اطالت منسوبات بیوتات
و منسوبات اشکال و سایر احوال فرو گذاشت از ذکر طرق و احکام هر
قوم و قواعد استخراج دفین و جنی و اسم که از مطالب عظما و این
فن است و رعایت ننمود گرد که موجب اختصار مخل و تطویل ممل نباشد
و اما آنچه غرض از مطولات این فن است درین مختصر بر زیرکان پوشیده

نیست

نیست لذا آنکه غرض از مطولات این نوع معرفت منسوبات بیوت و اشکال
و معرفت اوتاد و مایل و زایل و حظوظ اشکال و ضعف و نحبت ایشان است
در بیوت ۱۲ خانه و دانستن ضمیر و طریق حکم هر شکل در هر محل که آید و صورت جنی
و اسم و دفین این جمله درین رساله مضمر و بدقت نظر توان یافتن و صورت این
حال از شرح شارحان بوضوح میرسد که این نسخه اگرچه مقدمه است از مبسوط
لکن مبسوطی است مختصر در نظر اهل بصر که اندک لفظ بسیار مسایل است و اختتام
این مقدمه تشکیل اعداد افتاد تشکیل اعداد عبارت است از تقسیم اعداد
با شکال ۱۶ خانه بطریق دایره مغربیان بنوعی که شکل اول مبدا اشکال است
یک عدد دهند و دوم چون دوم اشکال است و عدد ما فوق یکی است چون یا در جمع
کنی ۳ باشد پس شکل دویم را ۳ عدد داده اند و سیم چون سیم اشکال
است و عدد ما فوق ۳ است پس سیم ۶ عدد داشته باشد و ۱۰ چهارم اشکال
و عدد ما فوق ۶ است پس عدد شکل ۴ ده باشد و بدین وجه تا شکل ۱۶ آنکه
۱۳۶ اید و میرسد پس عدد ما فوق هر شکل این عدد اضافه شود و بعد و بیوت هر شکل
و عدد ما تحت نقصان شود بعد و بیوت هر شکل بدانکه محتاج ابو محمد زنجانی
احتیاج اعداد را از عنصر شکل ۱۶ انها داده اند هر شکل که در ۱۶ آید عدد عنصر او را از
آتش ۹ و باد ۱۱ و آب ۱۳ و خاک ۱۵ جمع کنند آنچه بر آید بآن عدد قضاء حاجت شود
مثلا ۹ روز ۱۲ روز ۲۳ روز ۱۰۰ روز ۳۶ روز ۲۵ روز
۱۶ روز ۱۱ روز ۱۴ روز ۲ روز ۳۰ روز ۴۲ روز ۳۹ روز
۳۱ ۲ ۵ ۲ روز ۵ روز والله اعلم و چون مقصد اصلی این فن معرفت اسم و جنی
و دفین است و استخراج اشکال رمل تولد روزی و بیان احکام آن که طریق محقق از تیغ
مقاصد خاطر بود و لایق ننمود که ازین مسایل ضوابط چندی که مسلوک خلاصه ارباب
این فن است درین مقدمه الحاق شود بجهة تکمیل این مقدمه مکرمه و بالله التوفیق اهل

تشکیل اعداد

[illegible]

عددی که از چهارده کم کند

در بیان معرفت خبی و طریق استخراج آن بدانکه خبی بفتح خا و کسر با و ضم
همزه در لغت هر چیزی را گویند که در وصف چیزی مخفی و پوشیده باشد از نظر
و در اصطلاح ارباب رمل هر چیزی را گویند که در دست یا محلی از محال پنهان
کنند بجهت امتحان دانش رمال که رمال کشف آن نماید از معدنی و کانی و نباتی
و حیوانی بر وجهی که اسم آن ظاهر گردد باستدلال اشکال ۱۲ گانه که بمنزله
نایبان دین سید المرسلین است که تمامی دین اثنی عشری قایم بایشان است چنانچه
دین بایشان درست میباید معرفت خبی از ۱۲ گانه باتمام میرسد ابو الفضل
در درایة الرمل آورده که اشکال رمل از آن ناطق بصواب و موافق حساب
است که دوازده شکل نشانه ۱۲ امام هامند که دیان دین و حافظان شرع مبین
ابتدا ما بیر انشان لحیه و صورت پیغمبر نهاده که مبدء اشکال است بعد از آن
فاطمه که بمنزله حواست نهاده و بعد از آن امیر المؤمنین ع که صدر او جیات
داده که معدن علوم است و بعد از آن امام حسن و بخشش را دلیل منتهی لبدس
بر هر فتنی داشته باشد و بعد از آن امام حسین ع و کشته شدن و غرقه
بخون گشتنش نهاده و بعد از آن صورت امام زین العابدین ع و بسیاری گریه و
طهارت و تقوی او نهاده و بعد از آن امام محمد باقر که مخزن علوم ظاهر و باطن
است تعیین کرده و بعد از آن امام جعفر صادق و صورت حال آن سرور نهاده
و بعد از آن شهادت امام محمد تقی و خوبی اخلاق و بسیاری عطای او نهاده
و بعد از آن زهر قاتل امام رضا و بسیاری دشمنان آن مقتدا نهاده و بعد از آن
شهادت امام محمد تقی و خوب صورت آن متقی و کلاه عم آن کریم نهاده و بعد از
شهادت حال امام علی نقی و کشته شدن او بدست متوکل و مکر دادن بعد از آن
امام حسن عسکری و رست و صفا و سروری او آورده و بعد از آن خلف الصالح
امام المنتظر گرداننده از حرقه فراد او از مردمان که حضرت منکم لما خفتکم فوهبت

ربی حکما و جعلنی من المرسلین ابن سلیم که یکی از شیعیان قدیم است آورده که
پنج بحب دایره احاد و عشرات و مات الوف یکی است و باده ده و اب صد و
کاف هزار و سیصد و یک سال آنحضرت خان بود که در میان مردم امر بس
داشت یکسال خواص و عوام میدیدند و بعد یکسال بعد فوت پدرش
امام حسن عسکری تا سیصد سال خواص میدیدند و از عوام پنهان بودند
و از تالیف این کتاب چهار صد و یک سال است که آنحضرت را نه خواص دیدند
و نه عوام ابن الزبیر در اساس الرمل آورده که پنج از حروف لام و غین
دارد و لام بنشان خلافت علی است که سی سال آنحضرت خلافت کردند و غین
هزار است هزار سال تمام صاحب الزمان خلافت خواهد کرد و بالجمله خبایا که
از اشکال منکشف می آید بنابران است که اثر دلیشان اعداد دین که بعهد مطهر آن
علم یقین اند در ایشان است فایده در بیان صورت اشکال که بیان صورت
خبی است هر چه تنک و دراز و بهن طراز باشد و سروی بیتری گراید از الوان
هر چه سفید و شفاف و روشن اطراف باشد و بزردی نماید از اجساد
طلا از حبوبات نخود از فواکه خرما از نباتات هر چه نرم بود از ریاحین
هر چه خوشبو بود از طعوم هر چه شیرین بود و بغذا آدمی نزدیک باشد
دلیل بود بر هر چه اول او پهن و آخر او باریک باشد چون کمند کاهطر
و دان از اجساد آهن از عقاقیر هر چه سرد و خشک بود از احجار هر چه سیاه
باشد و سنگ مقناطیس از نباتات هر چه بیمار بود و کم قدر چون گندم
و جو و موز و بلوط از فواکه هر چه سرد و خشک بود چون بلیله سیاه لذا از ریاحین
هر چه بوی گننده داشته باشد از طعوم هر چه تلخ و ترش بود دلیل بود بر هر چه
اول او پهن و گره دار و آخر وی پهن بود و گردن باریک داشته باشد مانند
آلت شطرنج و کدو و صراحی از اجساد مس از عقاقیر هر چه گرم و خشک بود چون

زرنیخ و زنجبیل خشک از احجار هر چه شفاف بود از الوان هر سرخ بود از روایح
هر چه تیز و کریه بود از طعوم هر چه چرب و ترش بود دلیل هر چه در اول و آخر شق
پهن بود و مجوف باشد و میان باریک مانند سرمه دان و کرسی از اجساد نقره
از عقاقیر هر چه سرد و تر بود از فواکه شفتالو از البسه هر چه نرم بود و لطیف
از روایح هر چه خوشبو بود از طعوم هر چه بیمزه بود از الوان هر چه سفید و کبود
بود هر چه اول او باریک و آخر وی پهن بود مانند شمعدان از اجساد ارزیز از
عقاقیر هر چه گرم و خشک بود از احجار یاقوت و لعل از حبوبات هر چه عزیز
بود از فواکه انگور از روایح هر چه تند بود و تیز بود مانند نرگس و گل سرخ
از طعوم هر چه میل به تیزی و تندی دارد از الوان زرد مطلق بجه هر چه اول
او پهن و آخر وی باریک بود از اجساد نقره یا مس یا سرب از عقاقیر هر چه
زرد بود و میل بسفیدی دارد از احجار هر چه شفاف بود از حبوبات گندم
و جو و برنج از طعوم شیرین و بامزه از البسه هر چه عزیز و با قیمت بود از روایح
هر چه خوشبو و محبوب بود از الوان سفیدی که بزردی گراید هر چه اول او
پهن و آخر او باریک و دراز بود مثل سرکوب و چماق و تبرزین و کلنگ و تیشه و تبر
از اجساد نقره که بسیاهی زند و بغایت شفاف بود از فواکه امرود از ملبوسات
هر چه نرم و با قیمت بود از روایح خوشبو از طعوم شیرین که بتیزی گراید
از الوان سفید مطلق هر چه اول او باریک و آخر وی پهن بود مانند
کارد و سیخ آهنی از اجساد سنگ و سفال از عقاقیر هر چه گنده و دافع
بود از احجار سنگ مرقشیشا از حبوب هر چه کم منفعت بود مانند بادام
تلخ و از الوان زرد تاریک گون از روایح هر چه بوی زیان کار داشته
باشد و از ملبوسات هر چه درشت بود و در تراشنده بود مانند پشم درشت
هر چه دو سروی باریک و یک سر وی دراز بود و میان او گرد و گنده و دراز وی

سوراخ باشد یا مانند آمیخته بود از طعوم هر چه چرب و شیرین بود و اندک بتلخی
گراید مانند زیتون از حبوب مانند نخود و باقلا از فواکه هر چه مفرح و منقی
باشد از احجار سفید و شفاف مانند در و مروارید از ملبوسات هر چه نرم بود
از روایح هر چه خوشبو بود از طعوم هر چه شیرین بود از الوان سفید مطلق
از آلات مانند ناخن چینی و ابزر و مطرقه و از جواهر رشته مروارید که زر آمیخته
باشند هر چه دو سرش باریک بود و سر زیرین از سر بالا درازتر بود
مانند تیر از عقاقیر هر چه کم استعمال بود از احجار هر چه شفاف بود و
برنگ کبود بود از حبوبات هر چه کم بکار آید از فواکه هر چه سرد و تر و تلخ
و ترش بود از ملبوسات هر چه در روی درشتی بود از طعوم تلخ و ترش از
روایح گنده و ناخوش از الوان کبود مطلق و بقولی بنفش بود هر چه در اول
او گنده و آخر او باریک بود و در وی پیچ و تاب بود و گره بود مانند رشته تسبیح
و مروارید و از الوان زردی که بسفیدی گراید از عقاقیر هر چه گرم و خشک بود
و بقولی سرد و خشک بود و عزیز و گران بها بود از حبوب هر چه نزدیک بود بغذا
آدمی از فواکه انجیر خشک و سیب و به خشک و خربزه خشک از ملبوسات هر چه
لطیف و نرم و نازک بود از طعوم هر چه شیرین بود از روایح هر چه خوشبو بود
مانند صندل و عنبر و مشک اظفر هر چه اول او تیز و آخر او پهن بود و گنده باشد
مانند خنجر از اجساد مثل نحاس و چیزی که پوست دارد مانند سنگ فیروزه از
احجار سنگ بی قیمت و تیره و سبک از حبوب هر چه بکار نیاید از فواکه هر چه او را
پوستها بود مانند جوز از ملبوسات هر چه درشت بود از روایح هر چه بوی گنده
و تیز داشته باشد از طعوم هر چه تلخ بود یا ترش از الوان زرد تیره گون که بسیاهی
گراید هر چه مربع بود در شکل خلاف چیزی شود و بعضی گفته اند که هر چه عرض و طول
بود و طولش دو چندان عرض او بود از اجساد هفت جوش از جواهر زیبق از عقاقیر

هرچه آمیخته بود بچیزها مانند ترکیبات از احجار هرچه ملون باشد برنگهای مختلف
یا هفت رنگ بود چون جزع و مانند آن از حبوبات هرچه با خاص آمیخته بود
مانند گندم و جو از فواکه هرچه مرکب بود و سرد و تر بود از روایح عنبر سارئی و
بویهای مرکب از عطریات از طعوم هرچه معتاد بود بغذا از ملبوسات هرچه
درست میانه بود سطبر باشد مانند صوف و سقرلات و جامهای ملون رشته هرچه
اول و آخر او تیز بود و میانش کنده مانند کارد دو سر از احجار مهرهای الماسی
از جواهر مهرهای دو سر که در میان سوراخ داشته باشد از عقاقیر هرچه سرد و خشک
و سیاه بود مانند افیون از ملبوسات هرچه درشت و سیاه بود مانند بوغاء
سیاه از احجار سنگ سیاه ثقیل یا کبود مانند لاجورد از حبوبات چو ارزن
از فواکه هرچه سرد و ترش و خشک باشد مانند شفتالو خشک و زردالوی خشک
و نار دنگ و زرشک از روایح چیزهای گندیده که بد باشد از ثمرات لیمو و نارنج و ترنج
از الوان سیاهی که بسرخی گراید هرچه دو سر وی آهن و میان باریک بود و
مجوف باشد مانند ماسوره سیاه که در او رگ و میل کشند از عقاقیر هرچه آمیخته
و مرکب باشد باده از احجار هرچه رنگین و شفاف بود مانند عقیق منقش
از حبوبات هرچه ملون بود مانند نخود قندی از فواکه هرچه خوش طعم بود
از ملبوسات هرچه نرم و منقش بود از روایح عطرهای خوش بود از طعوم
آنچه بتیزی گراید از الوان کبغش هرچه باریک و دراز بود چون سوزن
و جوال دوز از جواهر چیزهای مطبق و عقدها و دانها نقره از عقاقیر هرچه
یافت و گران بها بود از حبوبات برنج از فواکه هرچه سرد و تر بود از روایح
بویهای خوش از طعوم هرچه فرح انگیز بود و لذیذ بود و از جای دور آرند از الوان
سفید که بزردی گراید از الوان با سرخی بدانکه در جنین گفتن محتاج است بدانکه
خواهند قریب و بعید را بدلند تا شکلی که ثقل خبی یا لون خبی یا شکل خبی

افتد از گواه قریب و بعید معلوم کنی بدانکه گواه اول دوم است و دوم را گواه اول میشود
و گواه سیم چهارم است و چهارم را گواه سیم میشود و ٥ را گواه ٦ است و ٦ را گواه پنجم میشود
و هفتم گواه هشتم است و ٨ را گواه هامی آید و ٩ گواه دهم است و ١٠ را گواه نهم و ١١ را
گواه ١٢ است و ١٢ را گواه ١١ است و ١٣ را گواه ١٤ است و ١٤ گواه ١٣ و ١٥ را گواه
١٦ است و ١٦ را گواه ١٥ و این جمله که گفتیم گواه قریب است و گواه بعید بدین موجب
که اول بر ششم گواه است و ششم بر اول و دوم بر هفتم گواه و هفتم بر دوم و ٣ بر ٦ گواه
گواه است و ٦ بر ٣ و ٤ بر ٥ گواه است و ٥ بر ٤ و ٩ بر ١٠ گواه و ده بر نهم و ده بر ١٠ گواه
است و ١٠ بر ده و ١١ بر ٦ گواه است و ٦ بر ١١ و ١٢ بر ٥ و ٥ بر ١٢ سیزدهم بر ٤ و چهارم بر ١٣
گواهی دهد و ١٤ بر ٣ و ٣ بر ١٤ گواهی دهد و ١٥ بر دوم و ٢ بر ١٥ گواهی دهد ١٦ بر اول و اول
بر ١٦ گواهی دهد باب دیگر در معرفت خبی بدانکه خبی دانستن بر ٦ قسم است اول
لون ٢ ضاعتی که بروی رفته ٣ اصل وی که معدنی است یا نباتی یا حیوانی ٤ شکل او
که مانند چیست ٥ وزن او در خفت و ثقل ٦ نرمی و درشتی او و چون این شش معرفت
صورت یابد یقین که تو دان خبی بروی آسان کردد بدانکه چون رمل زده باشی شکل
هفتم دلیل لون او باشد و شکل دهم دلیل عملی او است که بروی رفته شکل ٤ دلیل
اصل وی است که معدنی است یا کانی یا نباتی است یا حیوانی شکل اول دلیل نرمی و درشتی
وی است شکل ١٣ دلیل شکل وی است که مدور است یا گرد یا پهن یا مربع شکل ١٤ دلیل
خفت و ثقل وی است و بعضی استادان چهار چیز گفته اند لون و صنعت و اصل وی و
شکل وی زده اند و از هر رمل چهار را او را در گرفته اند و چهار را بر دوازده اندود و را
بر یکی و لون و صنعت و اصل و شکل از هر یکی گفته اند در رساله رمل تیزان شاهی لون
و طبع و معادن و نبات و حیوان اشکال ٤ ارکانه را بدین موجب مقرر نموده اند هرچه
که آتش بران کند کرده باشد و از آتش ساخته باشند و ضاعتی در وی بکار برده اگر
دلیل حیف کانی بود یاقوت احمر بود یا سفید و اگر دلیل حیوانی بود اطلس سفید و اگر

نماید دیگر

بدانکه

گواه بعید

نباتی افتد جامهای نازک و نرم و سفید بود بود دلیل بود بر چیزهای مرکب کرده
بر یکدیگر از معدنی و نباتی اگر دلیل معدنی بود طلا بود و اگر دلیل کانی بود
یاقوت زرد بود و اگر دلیل حیوانی افتد ابریشم بود و اگر نباتی افتد پارهای
پنبه باشد بلون سفید و زرد دلیل است بر چیزهای تیره رنگ که مایل بسرخی
بود اگر دلیل معدنی افتد مس بود و اگر دلیل کانی افتد کهربا و مهرها بود و
اگر نباتی افتد گلهای زرد بود و اگر حیوانی افتد پوست و پشم و جامهای ابریشم
ملون بود و اگر دلیل نباتی افتد پنبه سرخ و آنچه بوقتی حالتی رفته باشد و گلهای
رنگارنگ بود دلیل بود بر الوان سبز اگر دلیل معدنی افتد دلیل نقره
خام و رخام بود اگر دلیل معدنی افتد زمرد و فیروزه بود و اگر دلیل حیوانی افتد
ابریشم سبز و جامهای ابریشمی سبز باشد و اگر دلیل نباتی افتد ریاحین و گلها و شکوفها بود
بلون سیاه و تیره بود و بشکل غلیظ و میان بود و دو لمان بود و اگر معدنی افتد
آهن بود و اگر دلیل کانی بود اسرب و ارزیز بود و خرمهرها و اگر دلیل حیوانی افتد
پشم سیاه و موم سیاه و پوست سیاه بود و اگر دلیل نباتی بود تنگ و تریاک بود
بلون سیاه و تیره است و خصیص و کم نوال اگر دلیل معدنی افتد ارزیز
و اسرب باشد و اگر دلیل کانی افتد مهرهای گلی بود و سنگ سجیل و اگر دلیل حیوانی
افتد همیان و دو لمیان چرمین و اگر دلیل نباتی افتد چیزهای بافته سیاه بود بلون
سرخ بود و اگر دلیل معدنی افتد طلا بود و اگر دلیل کانی افتد عقیق و سنگهای سرخ
شفاف بود و اگر دلیل حیوانی افتد دلیل ابریشم بافته و پوست سرخ بود و اگر دلیل
نباتی افتد دلیل پارهای سرخ کند که ضاعتی بروی رفته باشد از سوزن بلون
سفید بود مایل بکبودی و بعضی سفید مطلق گفته اند اگر دلیل معدنی افتد نقره بود
یا قلعی و اگر دلیل کانی بود مهرهای سفید و دانهای تسبیح گلی بود و اگر دلیل حیوانی افتد
اطلس سفید و ابریشم و پوست سفید بود و اگر دلیل نباتی افتد پنبه و کرباس و کاغذ و کتان

بود بلون زرد روشن بود اگر دلیل معدنی افتد زر و طلا بود و اگر کانی افتد
دلیل مهرهای زرد بود و اگر دلیل حیوانی افتد دلیل جامهای ابریشمی زرد کند و اگر دلیل
نباتی افتد گلهای زرد خوشبو بود بلون سفید بود و زرد و سفید مایل بزردی و
اگر دلیل معدنی افتد نقره و قلعی بود و زیبق معقود و اگر دلیل کانی افتد دلیل طلق سفید
بود و اگر دلیل حیوانی افتد پوست مصحف و جلد کتاب بود و اگر دلیل نباتی افتد کتاب
و کاغذ بود و جامهای پنبه دوخته بلون سرخ تیره بود و اگر دلیل معدنی افتد طبقهای
مسین بود و اگر دلیل کانی بود دلیل چیزها کند که بر یکدیگر ترکیب کرده باشند
مانند گچ و آهک و اگر دلیل حیوانی افتد دلیل پوستین پاره بود و پشم تابیده و اگر دلیل
نباتی بود چوبهای و گیاهای خشک کند بلون منقش و سرخ کبود بود مانند بنفشه
اگر دلیل معدنی افتد گوشوارهای طلا بود و اگر دلیل کانی افتد دلیل مهرهای
زنگارنگ کند و اگر دلیل حیوانی افتد موم و پوست پارها بود و اگر دلیل نباتی افتد
دلیل جامهای رنگین کند بلون سفید روشن باشد اگر دلیل معدنی افتد دلیل نقره
خام بود و حلیهای زنان بود و حلقهای نقره و غیره بود و اگر دلیل کانی افتد دانهای
فیروزه و عقیق یمنی بود و اگر دلیل نباتی افتد دلیل میوهای تر باشد و گلهای شکفته
و اگر دلیل حیوانی افتد ابریشم سفید و استخوان ماهی بود بلون سبز بود که بسیاهی
گراید اگر دلیل معدنی افتد انگشتر و حلقه و زر نور بود و اگر دلیل کانی افتد دلیل دانهای
تسبیح و مهرهای گلی کند و اگر دلیل حیوانی افتد دلیل جامهای ابریشمی منقش کند و اگر دلیل
نباتی افتد دلیل گلهای شکفته و صندوق پر نقش چوبین کند و کتابهای کهنه بلون کبود
بود و اگر دلیل معدنی بود سوزن طلا بود و اگر دلیل کانی بود مهرهای گلی و دانهای تسبیح
بود و اگر دلیل حیوانی بود ابریشم خیاط بود و اگر دلیل نباتی بود در رشته تا و کلدها
پنبه که بود صورت شکلها دانه یاقوت و رسته در مانند دانه قیمتی و حقه زر
و عقد جواهر مانند مهره سنگین و سوال و فندق مانند بخلاف مرمر و غلاف دیگر

سکلها صورت

مانند ۞ برشته مروارید مانند ۞ دانهای سیاه و از سنگ یشم و آهن مانند ۞ حلقه آهنی و قفل مانند ۞ دانهای عقیق والبته قطع مانند ۞ انگشتر نقره و زه کیر سفید مانند ۞ انگشتر طلا و دانهای زر مانند ۞ نگین پر نقش مانند ۞ ۞ تلهاک بلون بافته بود ۞ سوزن دان و شانه دان مانند ۞ سرمه دان شیشه مانند ۞ سوزن با رشته کشیده مانند فایده دیگر در صنعتی که در ضمیر رفته باشد و طریق معرفت او آنست که نظر کنند در مثلثه اول که ام است تا کدام دو شکل تولد کرده مثلا اگر از دو شکل ناری تولد کرده باشد آن چیز آتشی بود گوییم در آن جوهر صنعتی رفته بقوه آتش پس در نگریم که اصلی بود یا غیر اصلی اگر شکل در سکون بود اصلی باشد و اگر در غیر سکون باشد غیر اصلی و اگر غیر اصلی بود گوییم این صنعت آتش از فعل مردم در وجود آمده و اگر اصلی باشد گوییم از تاثیر آفتاب در وجود آمده نه از عمل مردمان مثلا اگر از ۞ و ۞ در وجود آمده بود بدین موجب ۞ ۞ گوییم این شکل بود و مختلف بروی الوانها از چهار عنصر و آن تواند بود که سرمه دان نقره کین منقش بود و از ۞ صورت آتش و از ۞ آرایش زبان و از ۞ نقره بود و عمل در دی کرده گوییم فایده در دانستن صورت شکل چیزی در یافتن که در وی برده اند که بچه و کم است مثلا دیدیم که اندرین صورت چیزی ۞ از ۞ و ۞ بر آمده بود بدین موجب ۞ ۞ گوییم چون آتش ندارد از آب و گل تربیت یافته و ۞ شکل دراز و بلند تواند بود که درخت خیار و سفید دار تواند بود و از ۞ عطارد و از ۞ این دو درخت محل و مجمع عوام الناس تواند بود مثال دیگر ۞ چون ۞ از این دو شکل بر آید هر دو چون بنهند یکی سبله و دیگری چون چوز اکفتیم بصندوق و درج مانند و این در دست نتوان داشتن تواند بود که شانه و شانه دان باشند از ۞ و ندا انها عود و از اصل ۞ چوب مثال دیگر اند ۞ و ۞ ۞ تولد کرد گوییم این صناعتی باشد آهنین مدور و بر مثال نو منبع دسته بیتر اما تیقه نسبت دارد گوییم حلقه آهنی بود فایده بدانکه معرفت چیزی از ۱۲

شکل

شکل با تمام رسد از شکل اول صورت و هیات چیزی بگوید که گرد است یا دراز یا پهن است یا مربع از شکل دویم قدر و قیمت چیزی تعیین کند که عزیز است یا عکس از شکل سیم بگوید که صورت انگشتری دارد و یا حلقه است یا زنجیر یا غیر این از اشکال اجساد از شکل چهارم بگوید که اصلش و مرجعش از کجاست از شکل پنجم بگوید که نباتست یا معدنی یا حیوانی است یا کانی از شکل ۶ بر خاصیت آن باز کدام میخیزد از شکل هفتم انکه با وی شریک هست یا نه از شکل هشتم انکه خوف هست در گشودن چیزی یا نه از شکل ۹ بگرد تا چیزی از آن کیست در این مجلس و التشخص در این مجلس هست یا خارج این مجلس از شکل ۱۰ انکه از علما بروی چه رفته است از تشی و بادی و آبی و خاکی از شکل ۱۱ بنگرد که چیزی محبوب است یا مکروه و از شکل ۱۲ بنگرد تا چه شکل دارد و ۱۳ و ۱۴ خانه اصل خبایا دارد و ۱۵ از الوان اشکال و ۱۶ از تمام لون خبایا و جمله خبایا بدین مثال حکم کنند در مطالع الانوار آورده که دفین و چیزی از خداوند ساعت باید گرفتن و الوان خبایا بشناسد که در حالتی که رمل میزنند نظر کنند که کدام ساعت است و تعلق بکدام کوکب دارد در رنگ آن چیزی بر رنگ خداوند ساعت باشد و رنگ دفاین نیز چنین بود که زحل سیاه و جرز به قدر بود و مشتری سفید یا زرد بود و با عزت بود و مریخ سرخ و آلتی قطع بود و آفتاب زرد و بعضی زر بود و زهره سفید و روشن بود و عطارد آسمان گون بود و قمر کبود و تیره رنگ بود و بعضی سفید بود و اگر میان دو ساعت بود در رنگ هر دو ساعت با هم آمیزش دهد مثلا میان ساعت زحل و مشتری که زحل سیاه و مشتری اعفر بود چون بهم آمیخته شود سبز تو بود و همچنان میان مریخ و آفتاب نارنجی بود و جمله را بدین قیاس کنند فایده جوهر چیزی از طالع گوید و رنگ از ۲ و مزه و طعم او از ۵ و بوی او از صاحب طالع و عزیزی و خواری او از ۱۳ و ۱۰ او فزایش از ۹ ها و ۱۴ چون دانستی که جوهر چیزی لنکاست بنگر تا شو اهد یعنی ۴ و ۵ و ۱۸ و ۱۲ و ۱۹ اگر این اشکال نارکا باشند جوهر چیزی خاک دلیل سنگ و سفال و خرمهره بود و جامه

دکریاس و چوب و آنچه از خاک بر آید اگر اشکال جوهر چیزی هوائی بود چرم و مری و پشم و استخوان باشد و اگر شکل جوهر چیزی آبی بود مروارید و در نجف و یاقوت و صدف بود یا عقیق و اگر شکل جوهر چیزی آتشی بود چیزی نقره و طلا و مس بود و برنج بود و آهن باشد علم هندی در مخزن الاسرار آورده در تعریف چیزی و آن بغایت نیکو بود همان دستور آوردیم ۞ مذکر است و حیوانی و سفیدی که به زردی زند چون اشکال بادی گواهی دهد حیوانی بود مانند پر مرغ و پشم و دندان ماهی و استخوان و اگر اشکال ناری گواهی دهد معدنی بود و آتش دیده مانند زر و نقره و اگر ۞ گواهی دهد بلون سرخ بود زر سرخ بود و چون ۞ و ۞ گواهی دهد عنبر بود و چیزهای خوشبو بود چون عبیر و گل بهار اگر اشکال آبی گواهی دهد خرمای تر و انگور و میوها بود که بغذا آدمی نزدیک بود و شکر و انگبین و اگر اشکال خاکی گواهی دهد چیزهای بود که از گل تربیت داشته باشند و بکار آخرت نسبت داده باشند مانند تسبیح و قرص گلی از تربت ۞ ۞ مونث و معدنی بود و قیمتی باشد و برنگ زردی که بسفید گراید یا بسبزی و اگر معدنی گواهی دهند زر و نقره بود و اگر اشکال نباتی گواهی دهد طعام و خوردنی بود و اگر ۞ و ۞ گواهی دهند چیزی لباس پوشیدنی بود و اگر حیوانی گواهی دهد گوشت بود و اگر ۞ گواهی دهد آب خنک بود یا خوردنی شیرین و آنچه بدینها ماند ۞ مذکر است و تعلق بمعدنی آهن و سنگ کبود دارد و اگر اشکال معدنی گواهی دهد کانی و سرخ تیره بود مانند مس و اگر اشکال حیوانی گواهی دهد مانند استخوان کبود یا ساج کبود بود و اگر اشکال نباتی گواهی دهد مانند لباس کبود و نیک باشد و اگر اشکال خاکی گواهی دهد مانند خشت و سفال پخته بود ۞ مذکر است و معدنی سفید و سبز و چیزی که با لوان مختلف بود و اگر ۞ و ۞ و ۞ گواه بود انگشتر نقره بود و اگر ۞ گواه بود چیزی مس بود یا زر و اگر نباتی

گواه بود

گواه بود جامه سبز بود یا کاغذ و اگر قمر گواه بود البته جامه باشد و اگر زحل و مشتری گواه بود کنگره خرمای استر بود و اگر اشکال خاکی گواه بود چیزهای کلی بود و اگر حیوانی گواه بود عنبر بود ۞ شکل مذکر حیوانی است و تعلق بمروارید دارد اگر معدنی گواه بود زر و نقره بود و اگر بادی گواه بود جانوران پرنده و اجزای ایشان بود و اگر آبی گواه بود چیزهای مسکرات بود و گلهای شکفته و اگر خاکی گواه بود سنگ فیروزه و مهره بود ۞ مونث است و زرد و تاریک و نباتی و حیوانی و چیزهای مجوف و میوه و همیان و دولمیان بود و اگر ۞ و ۞ گواهی دهند سنگی بود کرد و سیاه که بزردی زند و اگر اشکال آتشی گواهی دهد مانند پول بود و اگر اشکال حیوانی گواهی دهند سر گوسفند یا اجزای او باشد و اگر اشکال نباتی گواهی دهند جامه سیاه بود یا دانه سیاه بود ۞ مونث است و حیوانی سیاه چون سنبل سیاه و چرم گاو و مرغ و وحوش و از درختان چون هلیله و چوب مازو و از نباتات کرفس و نعناع اگر اشکال معدنی گواه افتد دلیل آهن بود و اگر اشکال بادی گواه افتد چیزی موم سیاه و پوست سیاه و پشم سیاه بود و اگر اشکال آبی گواه بود چیزی خربق و بنگ بود و نباتات مسکره بود و اگر اشکال خاکی گواه افتد چیزی سنگ سیاه و کلوخ و خرمهره بود ۞ مذکر است و معدنی و از حیوانات است سرخ و خونهای ریخته و ابریشم و مس و زر و لعل و گل سرخ و لاله و جامه سرخ اگر اشکال آتشی گواه بود چیزی به رنگ زر و طلا بود و اگر اشکال آبی گواه بود چیزی گوشت و استخوان رنگین بود و پشم و ابریشم و اگر اشکال آبی گواه بود چیزی بی شبهه گل سرخ و نباتی سرخ بود و اگر اشکال خاکی گواه بود چیزی بی شبهه گل سرخ بود و سفال سرخ بود ۞ مونث است و آبی و سفید اگر اشکال آتشی گواه بود چیزی نقره بود و چیزهای سفید و سرخ اگر اشکال بادی گواه افتد چیزی پشم سفید و ابریشم سفید و استخوان سفید سیاه دندان ماهی که دلالت کلی بران دارد و اگر اشکال آبی گواه افتد گل سفید و برنج و چوب و صندل

وکافور بود و اگر اشکال خاکم کواه افتد یعنی سنگ سفید و مهرهای سفید کلی بود و اگر آتشی
است و بلون زرد روشن و معدنیست اگر اشکال آتشی کواهی دهد یعنی طلا بود در
چیزهای آتش دیده قیمتی و اگر اشکال بادی کواهی دهد موم و ابریشم زرد و پشم
زرد بود و اگر اشکال آبی کواهی دهد یعنی کل زرد بود و برگ زرد و کهربا سره و میوهای
زرد بود و پشم زرد بود و اگر اشکال آبی کواهی دهد یعنی کل زرد بود و حصر مره و
میوهای زرد بود و اگر اشکال خاکم کواهی دهد یعنی دانهای زرد بود مانند کهربا و سنگ
زرد بود دیگر یعنی بیاض سفید است و مونث اگر اشکال آتشی کواهی دهد یعنی نقره
و قلعی و اسرب بود و اگر اشکال بادی کواهی دهد یعنی ابریشم سفید و پوست
سفید و استخوان بود اگر اشکال آبی کواهی افتد یعنی سیر و ماست و ماهیهای سفید
نازک و کاغذ بود و کل سفید سیماب بوی سفید بود و اگر اشکال خاکم کواهی
کواهی دهد یعنی سنگ سفید و مهرهای سفید و دانهای تسبیح سفید بود دیگر آتشی
مذکر است و تیره بلون اگر اشکال آتشی کواهی افتد البته مس و آهن بود و اگر
اشکال بادی کواهی دهد یعنی پوست سیاه و پشم سیاه بود و اگر اشکال آبی
کواهی دهد یعنی خار و خسک و گیاه بی بهره بود و اگر اشکال خاکم کواه افتد
یعنی سنگ و کلوخ سیاه بود بیاض مونث است و کبود و نباتی و بقول حیوانی
اگر اشکال آتشی کواه افتد یعنی آهن و فولاد بود و اگر اشکال بادی کواهی افتد
یعنی جرم کهنه و پوست بی مو بود و اگر اشکال خاکم کواه افتد یعنی خبث
الحدید و کل سوخته بود بیاض مونث است مانند چوب علم و نیزه و درختان
بلند و مناره و قلوم و منجنیق و چون کواه معدنی بود یعنی نقره بود و کومیل نقره و
چون کواه بادی بود یعنی ابریشم و پشم سفید و سبز باشد و چون کواه آبی بود یعنی
خیار تر و انگور تر و میوهای تر و تخم کیوها بود و چون کواه خاکم بود یعنی سنگ فیروزه
بود بیاض حیوانیست ممتزج و بقولی مونث و زرد است و بحرکت بیاض سفید

پوست دلیل کند بر چوبهای منقش چون صندوق و قلمدان و درختان مجوف
یعنی میان تهی و چون معدنی کواه دهد مانند زر و درج عقد انگشتری زرین باشد
و نقره که بزر نقش کرده باشند و اگر اشکال بادی کواهی دهد یعنی پوست حیوان
و جامهای ابریشمی و استخوان کبود بود یا بنفش و اگر قایمه کواهی دهد یعنی میوه درختان
میوه دار باشد و اگر اشکال آبی کواهی دهد یعنی میوها و بار شیرین بود و اگر
اشکال خاکم کواهی دهد یعنی سنگ منقش بود مانند نگین انگشتری و فیروزه
و لاجورد بود بیاض مونث است و معدنی و چون خبر کواهی دهد آنچه دراز بود و اگر
حیوانی کواهی دهد پشم و ابریشم بود و اگر اشکال نباتی کواهی دهد یعنی ریسمان
تابیده بود و اگر اشکال خاکم کواهی دهد یعنی رشتها و مهرهای گلی بود و آنچه از زمین
تربیت داده باشند و آنچه درین کتاب در باب خبی و اسم و دفاین دکر کرده شد
بجهت قربت دکر و نهایت در بیت غنی است آنچه در جمع الفواید و منتهی المقاصد
امیر غیاث الدین راشد آورده ختم این مقاله بر آن مینهد و بالله التوفیق اول
در نرمی و درشتی یعنی در دانستن این خیال است که اشکال آبی و بادی نرم باشند
و آتشی و خاکی درشت اگر در اول اشکال آبی و بادی باشد یعنی نرم و بهی و گشاده
بود و اگر اشکال آتشی و خاکی بود یعنی تیز و درشت و ناهمواری دارد و اگر شکل طالع آبی
و بادی در خانه آتش و خاک افتد درشت ناهموار بود و اگر آتشی و خاکی در خانه باد
و آب افتد نرم بود و اگر خاکی در خانه آتش افتد با آتش نرم شود آتش روشن
کننده باد نشاننده آب رویاننده خاک سخت کننده بود دوم در رنگ یعنی و آن
از شکل دوم کویند اگر اشکال آتشی زرد بود بادی سرخ آبی سفید خاکی سیاه بود سیم
شکل یعنی و آن از شکل سیم کویند اگر اشکال آتشی تیز بادی پهن آبی دراز خاکی گرد بود
نور الائمه آورده که اگر اشکال اول دراز بود و آخر کرد و پهن بود و اگر اول و آخرش
زد بود هر دو طرفش تیز و دراز بود و اگر اول و میانش فرد بود اولش تیز و میانش

تهی بود یا سوراخ دار باشد و اگر میان و آخرش فرد بود و آخرش تیز بود و دراز
و در میان سوراخ دارد چهارم اصل یعنی است و آن از شکل چهارم توان گفتن اگر
چهارم شکل آتشی بود و شده ۱۲ ناری یا کانی بود البته یعنی معدنی بود یعنی چیزی
بود که مطرقه قبول کند و اگر چهارم و دوازدهم حیوانی بود البته یعنی جان دار بود
یا اجزاء او باشد و اگر ۸ و ۱۲ آبی بود البته یعنی نباتی بود که با فتاب تربیت گرفته
باشد و بالجمله اگر چهارم آتشی بود یعنی معدنی بود و اگر چهارم بادی بود یعنی حیوانی
بود و اگر چهارم آبی بود یعنی نباتی بود و اگر چهارم خاکی بود یعنی کانی بود مانند
سنگ و گل اما در نهان نگاه کند اگر سعد باشند یا نحس اگر سعد باشند آدمی را
بکار آید و اگر نحس باشند آدمی را بکار نیاید و اگر از جنس ماکول باشد سعد
حلال بود و نحس حرام پنجم آنکه از وی چه چیز توان ساختن و آن از
شکل پنجم کویند اگر اشکال آتشی بود زینت آدمی بود و اگر بادی بود هر چه
بوی او یکی کرده و اگر آبی بود هر چه غذا آدمی کرد و اگر شکل خاکی بود هر چه
پوشش آدمی کرد دارد ششم آنکه تربیت از چه یافته اگر اشکال آتشی بود از
آفتاب تربیت یافته و استاد در وی هنروری نموده و اگر بادی بود و نمو
کرده و از باد در وجود آید مانند حیوانات و نباتات و کانیات از نمو و
شیشه و کوی و کوزه گری و اگر آبی بود از آب تربیت یافته مانند نباتات
مثل خیار و خربزه و اگر خاکی بود از کانیات تربیت یافته مثل تخم که در خاک
کند و اگر خواهد که بداند که از چه چیز تربیت یافته از شکل هفتم کوید اگر هفتم
شکل زحل بود چیزی سیاه در وی آمیزش یافته و اگر شکل مشتری باشد چیزی سفید
یا زرد با وی آمیزش کرده و اگر شکل مریخ بود باشد چیزی سرخ با وی آمیزش کرده
و اگر شکل آفتاب بود چیزی زردی و سرخی در وی آمیزش کرده و اگر شکل زهره
بود چیزی سفید یا سبز با وی آمیزش دارد و اگر شکل عطارد بود چیزها بود که هم

رنگ او بود آمیزش دارد و اگر شکل قمر بود چیز سبزی و سیاهی با وی آمیزش
کرده و اگر شکل نور الائمه آورده که اگر آتش و باد بود آمیزش با رشته ابریشم
دارد و اگر آتش و آب بود آمیزش با چوب و رسته چیزه دارد و اگر آتش و خاک
بود آمیزش با چیزی بود بی قدر باشد اگر آتش و باد بود از دست دانا تربیت
یافته و اگر آتش و آب بود از دست دانا و غیر دانا تربیت یافته و اگر آتش و خاک
بود از دست دانا و جاهل تربیت یافته از شکل هشتم کویند که اصلش از چه بود و چند
اصلش از چه بود غیبت اگر ۴ ناری بود و ۱۰ خاکی بود کویند که اصل این چیز
از خاک بود و هم خاک او ضایع میکند و اگر ۱۰ آبی بود کویند که اصل این از آب
بود و هم آب نقصان میشود مانند کاغذ و اگر ۸ بادی بود کویند که اصلش از باد
بود مانند شکوفه و و باد او را نقصان میکند مانند ماهی که از آب بر آید و اگر آتش
بود کویند که اصلش از آتش بود و آتش او را نقصان کند مانند هیزم که خاکستر شود
یا سنگ که آهک و گچ شود از شکل نهم باید گفتن که چه فعل دارد و اگر نهم شکل زحل بود
کویند که بجهت رهقت و ابنیه بکار آید و اگر شکل نهم شکل مشتری بود کویند که بجهت
دانش و معرفت بکار آید مانند علم و دین و کتب آسمانی و آیات قرآنی و اگر نهم
شکل مریخ بود کویند که بجهت جنگ و قتل و خون ریختن بکار آید مانند آلات برنده
و جراحت کننده و اگر نهم آفتاب بود کویند که بجهت سلاطین و اشراف بکار آید مانند
جواهر قیمتی و اگر نهم شکل زهره بود کویند که بجهت لهو و نشاط بکار آید مانند آلات ساز
و هر چه فرح آورنده بود و اگر نهم شکل عطارد بود کویند که بجهت نقش و کتابت بکار
آید و اگر نهم شکل قمر بود کویند که بجهت سیر و سفر عوام الناس بکار آید مانند لباس
نور الائمه آورده که اگر آتش بود تیزی دارد و برنده و اگر باد بود تیزی دارد و کشاده
و اگر آب بود نرمی دارد و پهنی و اگر خاک بود درشتی دارد و آتش تیزی دارد و باد
شیرینی دارد و آب شوری و خاک ترشی و از شکل یازدهم کویند که از چه چیز تمام

شود اگر اشکال سعد بود هنر مندان درروی هنر نموده باشند و اگر اشکال نحس بود بی هنری
بجد ضایع رسانیده بود آتش بدست قوی رسیده باد بدست دانا رسیده آب
بدست بی هنری رسیده خاک بدست جاهل رسیده آتش بدست کودک رسیده باد
بدست جوان رسیده آب بدست کهول رسیده خاک بدست پیری رسیده از
دوازدهم کویند که کانی است یا معدنی یا نباتی یا حیوانی مثلا شکل ۱۲ دلیل جوهر یعنی
بود اگر ۱۲ ناری بود البته یعنی چیزی بود که آتش درروی کند کرده بود مانند طلا
و نقره و اگر بادی بود البته باد درروی کند کرده مانند اجزاء ذی حیوات و اگر آبی
بود البته آب درروی کند کرده بود مانند چیزهای رونیده و اگر خاک ساخته باشند
مانند سفال و کانیات فایده در دانستن جوهر یعنی نقاط آتش و باد و آب و
خاک را هر یکی را علحده شماره کنند هر یکی که زیاده از باقی باشد یعنی از آن نوع
بود و اگر دو نوع یا سه نوع با یکدیگر مساوی آیند نظر کنند در معیار ایشان مثلا
معیار آتش نهم بود و باد دهم و آب یازدهم و خاک ۱۲ اگر آتش و آب مساوی
بود در نهم شکل آتشی بود و در یازدهم شکل غیر آب البته یعنی معدنی بود و اگر
در یازدهم شکل آبی بود و نه غیر آتشی البته یعنی نباتی بود و اگر معیار هر چهار نوع
باشند نقطهای هر یکی بعد طرح نه و ۱۱ و ۱۴ و ۶ آنکه بجای آنها قسمت کنند همچنان که
منتهی شود در شکل منتهی به که موافق آن عناصر باشد از آن عنصر بود در نوع دیگر
در معرفت ارکان شکل اول با ۹ زند نتیجه و ۱۰ را با طالع زند شکلی تولد کند و
از نتیجه این دو متولد معدنی و کانی و حیوانی و نباتی بگویید که درست باشد فایده
در استخراج جنس رملی نماییم بدین موجب ... نقاط امهات این رمل را
از زوج و فرد جمع کنیم آنچه باشد از مجموع ۱۲ ۱۲ طرح کنیم و ما بقی را بجای آنها قسمت
کنیم آنجا که منتهی شود در شکل شهر ما با شکل ۵ اضرب کنیم و از منتهی و نتیجه منتهی را
با شکل میزان یعنی را بگوییم از این رمل نقاط افراد و از زواج جمع کردیم ۲۴ بود

خاک زر

۱۲ طرح کردیم ۱۲ ماند به ۱۲ منتهی شد شکل ... و طریق را با ... میزان ضرب کردیم ...
تولد کرد از ... گفتیم چیزی است در از و شکننده از آنکه خانه خاک است و ...
شکل سنگ ریزه است گفتیم این چیزی معدنی دراز است شکننده که از سنگ
ریزه با آتش و باد و آب و خاک تربیت داده اند و از ... گفتیم مجوف است
و درون او چیزی معدنی است بلون کبود از ... گفتیم از آنکه ... از سنگ تولد
کرده و ممتزج است و کبود از نقطه آتش گفتیم و جهت نقطه آب نیز توان گفت که زنان را
بکار آید از آنکه آب بطبع زنان است و از آن صورت ... تامل کردیم انتقال بچشم
کردیم گفتیم احتمال که در چشم کنند پس اشارات تمام آن از طریق عقل بیرون
کردیم و گفتیم که نام این چیز سرمه دان است از شیشه کبود یا بنفش بجهت نقطه باد
و آب و ابی الغریز در نزهة الطرق آورده که استادان جوهر یعنی را از شکل
طالع گفته اند و رنگ وی از دوم و مزاج وی از ۵ و در از ... هر او از دهم
کهنگی و نوی و عزیزی و خواری او را از طالع گفته اند دلیست او را عناصر
اربعه را از شکل ۱۴ اختیار کرده اند طریقه دیگر در استخراج جنس بنوعی
که در ... زنان است بدانکه شکل جنس کوچک و بزرگ و گرد و پهن و دراز و
سوراخ دار او و غیره را از شکل اول باید گرفتن از شرکت نقطه اصل مرکز یعنی نقطه
آتش در مقام آتش و باد در مقام باد و آب در مقام آب و خاک در
مقام خاک آتش دراز باد گرد آب پهن خاک مربع اگر بار کن شکل جنس باشد
دراز گویید اگر در مقام آتش باشد البته دراز باشد و بدین منوال باقی عناصر را
در مقام آن عناصر دراز گرد و پهن و مربع گویید اما بسیار وقت باشد که خاک
بد خاک باشد حکم نبات کنند و گاهی آتش در خاک بود حکم کان کنند و گاهی بود
که نقطه اول دلالت بر کان و نبات کند پس هر یکی از این کور اشریک یکدیگر
باید ساختن تا سخن درست آید و اگر میزان رمل ... بود یا ... در حکم دران دلیری نباید

طریقه دیگر

کردن که بسیار باشد که هرچه از این دو رمل گویید همه بر خطا باشد و اگر یکی از این دو
نقطه منتهی مرمشی به در شکل خود واقع شود در جوهر یعنی از آن گویید اگر نقطه باد
در خاک بود آن چیز را سوراخ بود از آنکه باد خراشنده خاک است اگر آتش
در خاک بود آن چیز را آتش گداز کرده باشد اگر آب در آتش بود آن چیز را
آب رسانیده باشند و با آتش تابیده باشند اگر آتش در آب بود آن چیز
منقش بود بلکه درروی سوراخها بود و اگر نقطه شکل ... بود جای یک سوراخ
کند اگر ... بود در او بلندی و پستی باشد اگر نقطه ... با نقطه ... بود البته جنس
انگشتری بود از آنکه آب ... و ... نقره بود و آتش ... دلیل نگین سرخ بود
و عمل که در او کرده باشند و درروی سوراخ بود و این صفت انگشتری باشد
و اگر دو شکل دو نقطه بادی بود در او بلندی و پستی بسیار بود و اگر شکل ...
بود جنس پهن بود و اگر یک نقطه هوایی بود و در او بلندی و پستی کمتر بود
اگر در جایی هیچ شکل نبود که صورت جنس گویید البته از شکل اول گویید اگر
طرح نقطه در خانه آتش آید و نقطه آتش در مرکز خود بود یعنی در آن نقطه
آتش باشد یا باد یا آب یا خاک از نقطه آتش معدنی گویید و از نقطه باد حیوانی
و از نقطه آب نباتی و از نقطه خاک کانی آتش ظاهر و باطن یعنی گشاده بود یعنی
تنگ بود باد ظاهر گشاده بود و باطن بسته مانند آیینه که ظاهرش از آتش
و باطنش تیره است و آب ظاهر بسته و باطن گشوده بود مانند نقره سیاه
که باطنش سفید بود و خاک ظاهر و باطنش بسته بود یعنی ظاهر تیره و باطن
تیره بود اگر نقطه آتش ... بود یعنی چیزی آتش دیده بود که ظاهر و باطنش
در لون یکسان باشد اگر نقطه خاک ... بود ظاهر و باطنش در تیرگی یکسان
بود اگر ... بود ظاهرش روشن و باطنش تیره بود و اگر ... بود ظاهرش تیره
و باطنش روشن ... بود و اگر ... بود ظاهرش گشاده بود و یکسان باشد

مانند طلا از آنکه نقطه آتش ظاهر و باطنش گشاده و باد ظاهرش گشاده بود
بود البته چیزی منقش بود و روشن و سوراخ در او مانند انگشتر طلا اگر ... بود چیزی
بود شاخ دار و بلندی و پستی بسیار درروی باشد و اگر ... بود ظاهر و باطنش بسته
و تیره که درروی بود از آنکه ... عنصر درروی است بدانکه نقطه آتش تیز و باریک بود
و باد دراز و آب پهن و خاک گرد و در درایة الرمل شیخ ابن الفحل رمل بجهت
جنس زده بدین موجب ... در میزان ... بود نقطه باد به ۴ رسیده باد
در خاک روانیده است و طلا آکنده است و در ۶ ... بود نقطه خاک در مرکز خاک
با باد جمع شده گفتیم روانیده و از خاک اصل جنس بیرون آورده که تخم باشد چون
آتش یک وجب و باد دو وجب است گفتیم قدش بد و وجب یا ۴ وجب از نقطه
خاک قدش برآمده و بقرینه باد که تعلق بشکوفه دارد گفتیم شکوفه کرده و دانه
حاصل کرده بقرینه نقطه خاک آب ... در ۵ آب ... رسیده آب در آتش
بود گفتیم این چیز با آب و آتش جمع شده و ۵ خانه ماکول است گفتیم این چیزی
است که بحجب عادت غذاء آدمی شود و چون باد ... نرم است گفتیم این چیز نرم
نرم است باد در آتش است و چون ۶ ساعت از وی بگذرد درروی سنگینی نهند
و غذاء آدمی شود و بطعم لذیذ است و برنگ سفید زرد دست مایل بسرخی و صورتش
پهن و دراز میشود خواستیم که نام او را معلوم کنیم نقاط زوج و فرد امهات را
جمع کردیم ۳۵ بود ۱۲ ۱۲ طرح کردیم در خانه ۱۱ منتهی گشت و در ۱۱ ... بود شکل نباتی
و خانه نباتی گفتیم نباتی است که با آب جمع شده و سه حرف نام دارد بعد نقاط ...
و بعد سکون علد او و چون از شکل حرفی خود در ماتحت بود حرف ز در آخر اسم خود
دارد و چون در ۱۱ از عتبة الخارج در میکند حرف خ در اول دارد و چون در شکل
از او تا ... در میان است حرف ب دارد که خبز باشد یا آنکه شکل منتهی را با شکل
میزان ضرب کردیم ... حاصل آمد و حرف با دارد و نام دیگر از شکل که در شکل ... دی

او بود الف حاصل شد و از طرح عدد او که ۶ است بشکل [illegible] نون حاصل آمده
و از طرح شکل [illegible] که در خانه عدد او نشسته بحرف [illegible] ۹ میرسید و چون [illegible] ۹ گواه
طالع است پس نون در اول اوست و الف بعد او و نون دیگر در آخر دارد گفتیم
اسم دیگرش نان باشد طریقه دیگر معتبرتر در اظهار کردن جنی از قول شیخ صفی
الدین محمد مصری در معقد المراصد صورت رملش بدین موجب است بجهت [illegible]
آورده شد [illegible] از این رمل صورت ۶ و ۸ و ۱۲ و ۱۴ را جنی دانند و ۹ را
رنگ جنی و حکم کند و چون در خانه ۴ اجتماع بود و در خانه ۶ [illegible] و در خانه ۸ [illegible] در
خانه ۱۲ [illegible] سایل سوال کرد که دفینه چیست و چه ساعت بود که نهادند و چه رنگی دارد
و در کجا پنهان کرده اند و از آن چه کس است جواب در مقام سایل پنهان کرده
اند و از آن زن است دلیل مقام سایل آن [illegible] گفته شد که در ۶ بمزاج [illegible]
افتاده است و [illegible] تعلق بمقام دارد و در دو جا پنهان کرده اند بدلیل
تکرار در ۴ و ۹ و از آن زن بدلیل و گواهی [illegible] که ۳ [illegible] است و گواه اول
است و صورت زن است یوم جمعه بوده که پنهان کرده اند بقرینه بودن [illegible]
در ۲ که مزاج روز جمعه دارد یوم جمعه اول وقت پنهان کرده اند و آن چیز نقش
دارد و در چیز مجوف پیچیده اند حکم [illegible] که صورت نقش است و از آن دو کس است
حکم تکرار [illegible] سایل گفت بلی چنین است دیگر گفت که سایل میباید بدست خود
نهاده باشد بدلیل [illegible] و [illegible] که هر یکی در راه خود ند یکی در مراجعت و یکی در استقامت
و ما خانه مطلوب است و هر یکی در خانه مطلوب خود ند دیگر گفت که میباید که
سایل را نقصان باشد در پای راست جواب داد که در پای راست میلنگد
دیگر میباید که قفل بر آن زده باشند و در صندوق باشد یا در چیزی محکم
پیچیده اند بدلیل [illegible] سایل گفت در صندوق نهاده اند و آن تخفی بارادت
خود نهاده است بدلیل [illegible] که شکل سعد است دیگر گفت که میباید در نزدیک

آب بود

آب بود یا نزدیک درخت سبز بدلیل گواه [illegible] که در خانه ۶ بود که [illegible] است و در ۲
و ۱ تکرار دارد و ۳ هر شکل گواه اوست ۱ گواه نه است که [illegible] است و ۵ گواه ۴
است که [illegible] است و دو نیز از آنکه ۳ اوست سایل گفت نزدیک آب روان و درخت
سبز پنهان کرده ایم دیگر سوال کرد که دفینه چه چیز تواند بود از اجساد هر چهار خانه
که دلیل جوهر دفینه است باهم ضرب کردیم یعنی ۴ و ۶ و ۸ و ۱۲ از ۴ و ۶ [illegible] تولد
کرده و از ۸ و ۱۲ [illegible] و از [illegible] تولد کرد گفته شد که میباید که دفینه زر سرخ بوده
و در دو جا باشد بقرینه تکرار [illegible] در ۳ و ۱۳ یکی در جانب شمال و یکی در جانب
مشرق و چون [illegible] در ۳ در خانه حرف خود است التبر زر سرخ میباید بودن سایل گفت
زر سرخ پنهان کرده ایم دیگر سوال کرد که این مال از آن چه کس باشد و حال چون بوده
است گفته شد اگر عجب نباشد آن مال از آن قضاء دختر سایل یعنی شوهر دختر سایل
باشد بدلیل آنکه [illegible] در ۱ که قضاء دختر سایل است از آنکه ۱ ۵ است و ۵ خانه فرزند
است و شکل [illegible] که صورت دفینه است در کینه کاره شوهر دختر سایل است و [illegible] در ۲
مزاج دارد و چون شوهر دختر در میان آمد گفتیم که این زن [illegible] شوهر کرده با میکند
بجهت تکرار [illegible] در ۳ موضع نوع دیگر در استخراج دفاین و جنی در خانه ۱۳ و ۱۴ و ۱۵
و ۶ اجتماع نمائیم که هیچ استادی نکرده باشد مثلا در هیئت رمل در خانه ۱۳ [illegible] بود و [illegible] در خانه
۱۴ [illegible] و در خانه ۵ [illegible] و در خانه ۶ [illegible] نقاط فرد و فرد این ۴ شکل را جمع کردیم ۲۴
بود ۱۲ طرح کردیم ۳ ماند در خانه [illegible] بود همان زر سرخ باشد فاما نقاط [illegible]
۱۳ و ۱۴ و ۱۵ و ۶ را جمع کند و ۱۲ ۱۲ طرح کند اگر یک بماند جنی جواهر بود و اگر دو بماند
نبات و اگر ۳ بماند جان دار یا اجزاء ذی حیوة بود و اگر ۴ بماند حیوانی بود و اگر ۵
بماند کانی و اگر ۶ بماند معدنی و اگر [illegible] بماند جمله نباتی و حیوانی و کانی و معدنی در وی باشند
و موجود بود و همین قاعده اگر از طرح یکی بماند جهات مشرق بود و اگر دو بماند مغرب
و اگر ۳ بماند شمال و اگر ۴ بماند جنوب اما در باب جهات طرح نقاط ۴ ۴ باید کردن

دیگر اگر گویند که آن چیز از کجا آمده و چه رنگ و چه طعم و چه بو دارد چون
از نتایج ۴ و ۶ و ۸ و ۱۲ [illegible] تولد کند گوییم اول آن چیز را قرض کرده اند
یا میراث گرفته اند از آنکه [illegible] صاحب [illegible] است و ۸ خانه قرض و میراث
است و رنگش بغایت سرخ است و این هم از [illegible] ۱۳ این رمل نیز توان گفتن
از آنکه ۱۳ خانه طالب است دیگر بجهت جهات غربیه گویید از آنکه [illegible] بادی مغربیه
است دیگر جنوبیه نیز توان گفتن از آنکه [illegible] صاحب ۸ است و باعتبار خانه جنوبیه
است دیگر جنی حیوانی بود بجهت [illegible] باد دیگر جنوبیه بود مطلقا بجهت [illegible] که صاحب
۱۲ است در حکم کردن از مطلوب گویید و آن چیز را دزدیده اند بحکم آتشی ۶
که [illegible] است دیگر آن از فرزند یا محبوب تواند بود بجهت بودن باد [illegible] باد [illegible] و
میباید که آن چیز را در خانه پنهان کنند و [illegible] بجهت بودن آب [illegible] آب ۴ دیگر
چون آتشی [illegible] آتش ۲ است و آتش آب اول در تحلیل خانه ۳ است میباید که این
مال در ابتداء از آن سایل باشد بدلیل آب اول و آتش دوم پس رجوع با و کرده
بود یا از آن برادر سایل باشد دیگر طرح عناصر کند مثلا [illegible] در ۱۳ بود و [illegible] در
۱۴ و [illegible] در ۱۵ و [illegible] در ۶ و چون [illegible] در ۱۳ بود و صاحب باد ۳ بود میباید که
آن چیز را جان دار و یا شکل یا چیزی بود متحرک میباشد که نباتات بود از آنکه
نمو میکند و در حرکت است یا گرگی بود که در آنجا پنهان کرده باشند و اگر از طرح
۱۳ و ۱۴ و ۱۵ و ۶ [illegible] بماند همین حکم کند وقتی که ۷۷ طرح کند دیگر در حکم
چون [illegible] آتش دارد و آب ۵ و باد ۶ میباید که آن چیز از آن قضاء سایل بود یعنی
زن سایل یا از آن فرزند و دست یا از آن خدمتکار و برده سایل باشد و میباید
که در بالا دفن کرده باشند یکی در حکم [illegible] و یکی در حکم [illegible] و [illegible] صاحب خانه ۳ است
که خانه آتش است و [illegible] خداوند خانه ۲ است و آتش گشوده است در فوق و [illegible] آتش
با دارد پس میباید که در فوق باشد دیگر در دو جا پنهان کرده اند بدلیل آب [illegible]

و آب [illegible]

آب [illegible] و آب [illegible] حامل بود که آب روان و سبزی بود دیگر سوال کرد که وزنش چند است
گفتیم یا دو من یا ۴ من یا ۱۰ من یا ۱۶ من بحکم [illegible] گفتیم ده من باشد از آنکه آتش دو است
و در [illegible] تکرار کرده ۸ و دو ده باشد دیگر رمل زدیم بجهت دفاین صورت رمل این بود
[illegible] در خانه ۴ و ۶ و ۸ و ۱۲ حکم دفینه بود اول گفتیم میباید که دفینه در خانه پنهان
کرده باشند بجهت آنکه [illegible] در ۴ و چهار کم خورد بود که [illegible] باشد و دلیل مقام بود و
و مطلق چنین باشد و دو چیز بود که آنجا پنهان کرده اند در نشیب آن لسته و بالا گشوده
و آنجا یک [illegible] بالا بود و در نشیب آن نیز سقف باشد لسته و آن چیز در ظرف تمام
پنهان کرده اند بحکم [illegible] که در ۴ بود [illegible] در ۸ و در وسط آنجا پنهان کرده اند و نزدیک
آب بود که صاحب خانه ۳ است اما آبد بود لسته که از آنجا روان نباشد و آن چیز
در ظرف تمام پنهان کرده اند و در ۶ خانه رمل [illegible] بود میباید که در آنجا مکتوب باشد
یا چیزی منقش و مزاج آن چیز باید که سرد و خشک باشد بدلیل بودن [illegible] شکل
خاکی و چیزی یک [illegible] بود در صورت دیگر میباید که آن چیز از آن نادر سایل بود
بحکم [illegible] که در خانه دهم بود دیگر در ۱۲ تکرار کرده بود و ۱۲ خانه دفاین است یا از آن
قضاء سایل است بدلیل [illegible] که صاحب ۶ است و در [illegible] تکرار کرده است و چون در رمل
تکرار دارد میتواند بود که از آن برادر سایل باشد که از زن سایل خریده
باشد و بحکم دایره [illegible] در ۵ و ۳ بود میتواند بود که دفینه از آن فرزند برادر سایل
باشد دیگر [illegible] در سکن خود که ۱۲ است میباید که این دفاین در بلد تنها بماند از آنکه
[illegible] در دو از ده [illegible] در سکن عدد خود است و این حکم از صورت [illegible] عجب نباشد که
دفینه آهن یا روی بود دیگر مراتب شکل ۴ و ۶ را جمع کنند و ۱۲ طرح کنند باقی
که بماند حکم از آن کنند مثلا در ۴ [illegible] بود و در ۶ [illegible] نقاط مراتب این دو شکل
جمع کردیم ۱۷ بود ۱۲ طرح کردیم ۵ باقی ماند تعلق بمریخ دارد میباید که کاردی یا
چیزی سرخ یا چیزی برنده در آنجا باشد و احتمال زر سرخ نیز دارد دیگر مراتب

شکل ۱۲ با ۶ جمع کنند و ۹۹ طرح کنند و مابقی که بماند حکم بر آنجا کنند مثلا در خانه
۶ بود و در خانه ۱۲ ب مجموع ۱۴ بود ۹ طرح کردیم ۵ ماند تعلق بمریخ
دارد بهمان قاعده دیگر در عناصر این چنین بود مثلا آتش ۴ عنصر دارد
در ۴ و در ۸ نیز ۴ دارد و باهم جمع کردیم ۸ شد با طرح تعلق کردیم یک عدد
ماند تعلق بقمر دارد حکم بر نقره کنند دیگر عنصر خانه ۶ و ۱۲ جمع کنند گر ۶ بود
و هیچ عنصر نداشت و در ۱۲ ب بود و ۸ عنصر داشت پس عدد ۸ تعلق بزحل
دارد و بیاید که در آنجا آهن و مس و فولاد باشند دیگر اشکال ۴ خانه باهم
جمع کردیم دو و یک دیگ بود بعد ۹۹ آمد ۹۹ کردیم ۸ عدد ماند
تعلق برأس دارد و ذنب دارد بیاید که جاهای سنگین سیاه در آن چیز باشند
و احتمال دارد که آن چیز را دزدیده باشند دیگر عناصر هر ۴ جمع کردیم ۱۵ عدد
بود چون ۳ طرح کردیم ۶ ماند تعلق بزهره دارد بیاید که جاهای رنگین
بود که در آنجا پنهان کرده باشند و عجب نبود که برادر سایل از شوهر سایل
دزدیده باشند یا شوهر سایل از برادر سایل دزدیده باشند فایده در
طرح نقاط چون یک عدد بماند تعلق بقمر دارد اگر دو بماند تعلق بعطارد اگر سه
بماند بزهره اگر ۴ بماند تعلق بشمس دارد اگر ۵ بماند تعلق بمریخ دارد
اگر ۶ بماند تعلق بمشتری دارد اگر ۷ بماند تعلق بزحل دارد و اگر ۸ بماند تعلق
برأس و ذنب دارد و طرح نقاط ۹ بود دیگر در دفینه و جنی در نقطه و
عناصر نمودیم مثلا درین امهات بنماییم تا بر مبتدی آسان شود
چون در ۱۳ بود و در ۱۴ و ۱۵ و در ۱۶ نار
۳ نار ۵ و باد ۴ در حکم بیاید که بوی خوش بیشتر از بوی ناخوش باشند
چون دو شکل سعدند و یکی نحس و رنگش سرخ و زرد و هر دو موجود بود و سوراخ
در و بود ام کانه دایم سعدند و ۴ قوم بردکار کرده اند از اهل صلاح و اهل فساد حکم

و بد تنها آن دفینه پنهان بود بحکم چون داخل بداخل فرود آمد دیگر ثابت بثابت
فرود آمد و از آنجا دایره در ۴ او در ۶ بود در خانه مطلوب خود دلیل حصول این
مراد باشند دیگر حکم عدد ساعت یا روز یا هفته یا ماه بدست
افتد و اگر نه مدت مدید بماند دیگر در طرف شرق یا غرب پنهان کرده اند که هیچ
ما این ندارد و چون آتش و باد یکسان آمدن در صورت یعنی در نقطه آتش و دو
نقطه و دو نقطه باد اما در جانب شرق گواهی زیاده دارد از آنکه آتش در آتش
۵ است و خانه ۵ خانه آتش و خانه آتش گواه شرق است یعنی در جای بلند پنهان
کرده اند نیز دیگ مسجد بقرینه ۱۳ یا در مسجد پنهان کرده اند در باب منبر
دیگر آتش در ۱۳ از آتش تولد کرده و آتش است و خانه خانه دزد
است و نیز در خانه ۹ در خانه خود است از آنکه بحجب دایره در ۱۳ خود است
و در ۱۴ از باد تولد کرده و خانه دزد برده بود پس مطلق آن چیز دزدیده
اند و پنهان کرده اند و حکم مقام سایل نیز کردیم که باد است تعلق بمقام
دارد دو شکل صاحب شکل دوم است و نگاه دایره در ۴ خود بود دیگر حکم ۴ از
بود چون صاحب عناصر است و خانه خوف و خطر است و مال میراث دلیل
خوف باشند در دفین گرفتن دیگر چون شکل فرد و زوج را مراتب جمع کردیم
۲ شد ۱۲ طرح کردیم ۶ باقی ماند تعلق بمشتری دارد دیگر ۹۹ طرح کردیم ۷ ماند
تعلق بعطارد دارد دیگر ۱۲۱۲ طرح کردیم ۸ ماند تعلق برأس و ذنب دارد اگر
خواهد طرح ۷ کنند و اگر خواهد طرح ۹۹ کنند و اگر خواهد طرح ۱۲۱۲ کنند اما اگر شکل
را داخل کنند طرح ۱۶ کنند اما آنچه معتبر و محقق است طرح ۷ و ۹۹ و ۱۲۱۲
است دیگر شکل ۱۶ چون داخل کردیم عدد ۴ شد ۱۲ طرح کردیم ۱۲ ماند گفتیم که سایل
بیاید که بدست خود دفن کرده باشند و جنی خود دفن بود بجهت آنکه در اول بود و
ده و دوازده تکرار کرده بود و ده روزی است و رزق از میان دیگر چون اشکال

امهات را اگر آتش گشوده است بیاید که در جانب مشرق پنهان کرده باشند
و اگر بادی بود شکلهای نبات گشوده بود در جانب مغرب و اگر آب شکلهای متولدات
گشوده بود جانب شمال آنجا نهاده باشند و اگر خاک شکلهای زوایدات گشوده بود
جانب جنوب آنجا نهاده باشند دیگر آنکه آتشیهای شکلهای خانه ناری گشوده
بود و آن چیز جانب مشرق پنهان باشند و معدنی بود و اگر بادی شکلها خانهای
بادی گشوده بود و آن چیز در جانب مغرب پنهان باشند و حیوانی بود یا نباتی
و اگر امهات شکلهای خانهای آبی گشوده بود و آن چیز جوهر بود یا نباتی در جانب
شمال آنجا پنهان کرده باشند و اگر خاکهای شکلهای خانها خاکی گشوده بود و آن چیز
کانی بود و در جانب جنوب آنجا پنهان کرده باشند دیگر شکلهای آتش و باد خانهای
آتشی و بادی اگر گشوده بود باید که روز سه شنبه یا پنج شنبه پنهان کرده باشند
و اگر شکلهای باد و خاک خانهای آبی و خاکی گشوده بود در شب شنبه و چهارشنبه
پنهان کرده باشند و طالع اول حمل بود یا اسد یا قوس یا جوزا یا میزان یا دلو و
طالع دوم سرطان بود یا عقرب یا حوت یا ثور یا سنبله یا جدی باشند دیگر
عناصر آتش و باد و آب و خاک شمردیم ۳۲ بود ۱۶ را طرح کردیم در ۱۶ ب
رسید آنجا مطلوب اسم علی حاصل آمد از عناصر حرف ی و از عدد عشرات
حرف ل و شکل حرف ع دارد و ترتیب نهادیم علی شد دیگر بحجب طرح عنصر
ب دارد و بحجب مراتب د و دال بحجب مثلثه عشرات و مات م و ب
دارد و از شم و ۹۹ طرح کنیم د دیگر حاصل آید و از مضاعف دال ح و حرف
ب را مضاعف کردیم د آمد پس از این حروف اسم محمد بیرون آید پس روشن
شد که در ۱۶ نام محمد و علی دارد دیگر نقاط آتش را بشماریم پس اگر
نقاط آتش طاق بود در طرف مشرق در بلندی پنهان کرده باشند و اگر جفت
بود در طرف مشرق در مغاک زمین پنهان کرده باشند دیگر اگر نقاط

باد طاق بود در طرف مغرب یا شمال در بلندی پنهان کرده باشند و اگر جفت بود
در شیب زمین در مغاک مدفون بود پس آتش و باد اگر طاق بود در فوق پنهان
بود و اگر جفت بود در زیر در مغاک زمین باشند و آب و خاک اگر جفت بود
در فوق باشند و جنوب و شمال و اگر طاق بود در زیر زمین و شیب پنهان باشند
آتش و باد بر روز نهاده باشند و آب و خاک اگر جفت باشند در فوق و شب نهاده
باشند در زیر زمین پنهان کرده باشند چون آتش طاق بود جواهر بود مثل
لعل و زمرد با قیمت بود و اگر جفت بود نقیل و کم قیمت بود مثل قلعی و سرب و مس
و اگر باد طاق بود حیوانی با قیمت بود مثل در شاهوار و اگر جفت بود تیره و کم
قیمت بود مثل چرم و پوست و اگر جفت بود نباتی نیز دیگ نفع آدمی بود
مثل برنج و نخود و گندم و اگر خاک طاق بود و از غذا دور بود و کم قدر باشند و خاک
اگر جفت بود دگانه با قیمت بود مثل فیروزه و اگر طاق بود کم قیمت بود مثل سنگ
و سفال دیگر استخراج اسم عناصر اربعه رمل را جدا جدا جمع کنند از اول
تا ۱۶ مثلا عدد آتش نه بود حرف ط آید باد پنج بود حرف ه آید آب ۹ بود حرف
ط آید خاک ۹ بود حرف ط آید از حرف ه آید و نون ث و از ط ص و از
ص ظ حروف ما تحت این حروف نیز جمع کردیم د م ح ب در اسم همان محمد بود د ب
و ص ماند که بعد ۲۹ بود که همان عدد اسم محمد است دیگر در اسم زن فاطمه آمد
از ح حرف ف آمد دیگر دفینه نظر کنند در خانه ۴ و ۱۶ و ۱۳ تا چه شکل است
و تعلق بکدام کوکب دارد و حکم کنند دیگر در خانهای زایدات همین حکم کنند دیگر عدد
عنصر هشت خانه جمع کنند و ۱۳ یا ۹ یا ۷ طرح کنند و ۸ خانه انیست ۴ و ۶ و ۱۲ و ۱۳
و ۱۴ و ۱۵ و ۱۶ مثلا درین رمل عدد این اشکال پنجاه
بود چون ۱۲۱۲ طرح کردیم ۲ ماند حکم عطارد را بود ۹۹ طرح کردیم ۵ ماند حکم مریخ را
بود ۷ را طرح کردیم یکی ماند حکم قمر را بود دیگر درین رمل ۴ با ۴ ضرب کردیم تولد

در موضع اسم زن فاطمه

کرد دیگر ۸ با ۱۲ ضرب کردیم ... تولد کرد ... ضرب کردیم ... تولد کرد دیگر ۵ اکه
... است با ۶ اکه ... است ضرب کردیم ... تولد کرد ... را با ۱۵ ضرب کردیم ... تولد کرد دیگر
اول را با ۱۵ ضرب کردیم ... تولد کرد دوازده ۱۵ را با ۱۳ ضرب کردیم ... تولد کرد دو از ضرب
... با ... تولد کرد و از ان شکل پر جنی وحال وی بگوید از معدنه وکانه ونباته
وحیوانه مثلا سوال کرد که این جنی چه رنگ دارد و کدام این خواهد رسید چون طالع
که ... بود با ۶ ضرب کردیم ... تولد کرد پس شکل ۵ با ۱۳ ضرب کردیم ... تولد کرد ... را
با ... ضرب کردیم ... تولد کرد از شکل ... گفتیم که جنی در جانب مشرق این مقام است
وساکن خود پنهان کرده و تا سه ساعت که نهاده است یا سه روز یا سه هفته یا سه
ماه یا سه سال و این دفینه باد خواهد رسیدن و این را منتهاء اند نوع دیگر ... بدیش
رمل بنمائیم ... او با ۶ ضرب کردیم ... تولد کرد ... را با ۱۳ ضرب کردیم
... تولد کرد دیگر شکل ۲ با ۱ ضرب کردیم ... تولد کرد ... را با ۱۴ ضرب کردیم ...
تولد کرد پس ... را با ... ضرب کردیم ... حاصل آمده دیگر شکل خانه ۳ با ۱۸ ضرب
کردیم ... تولد کرد ... ۱۲ ضرب کردیم ... تولد کرد ... را با ... ضرب کردیم ... حاصل
آمد مطلق جنی در ... آمد دیگر چون ... با ... زدیم ... تولد کرد دیگر هم صاحب
دفینه بود و هم صاحب جنی و اگر بر خطا افتد ... را اعتبار نکند ... است ... حاصل
آید از ان مطلق جنی و جوهر جنی گوید که خطا باشد نوع دیگر در جنی و دفینه مثلا
رمل دیدیم بدین موجب بود ... چون ... در ۱۵ بود نقطه آتش را راندیم
در ۱۴ با ... ۲ شکل ... منتهی شد آتش با آتش رسید در خانه خاک انجا نقطه
و ... و است دیگر نقطه باد را راندیم در ۵ به باد ۶ منتهی شد شکل ... نقطه باد
در خانه مایل بود و در دو جا ... کرد ... در ۱۲ باشد و با ... میزان باد ۴ بود
با و اضافه کردیم ۶ شد ۹۹ طرح کردیم باند ضمیر و جنی مطلق در ... بود و ...
در ... بود دیگر ... آتش ۵ بود و ... آتش ۲ با هم جمع کردیم ... شود پس نهفت

منتهی شود

منتهی شود و ... آتش ۴ و خاک ۳ در ... مجموع ... باشد دیگر آتش را راندیم چهار
منتهی شد ۴ را با میزان ضرب کردیم ... تولد کرد دیگر نقطه باد را راندیم به ۵ منتهی
شد به ... را با میزان ضرب کردیم ... تولد کرد پس حکم دفینه ... آمد دیگر
حکم جنی از این شکل دانند ... حاصل شد دیگر حکم مطلق
... بود دیگر ... زدیم ... تولد کرد ... با ... زدیم ... تولد کرد و حکم همان
است که در ما قبل گفته شد دیگر رمل زدیم و این شکل بر آمد ... آتش ... را
راندیم با آتش ... منتهی شد که آتش ۶ است نقطه باد را راندیم با باد ... منتهی شد
از طرف ... یعنی از ۱۳ اکه حرکت باد است ۴ و ۲۹ و ۷ و ۱۸ بود ... ۸ جمع
کردیم ۱۲ عدد شد ۹۹ طرح کردیم سه باند ضمیر و جنی در خانه ۳ آمد و آتش در
طرف ... یعنی ۱۳ ۱۴ عدد حاصل آمد یعنی ۱۲ و ۵ و ۶ مجموع ۱۴ است
۹۹ طرح کردیم ۱۵ اند مطلق ضمیر در خانه ۵ آمد ... از عاقبت ... عاقبت
... دیگر عدد حرف شکل ۱۳ و ۱۴ و ۱۵ اجمع کنند و ۹۹ یا ۱۲ ۱۲ یا ... باقی
که ماند بخانهای قسمت کنند انجا که منتهی شود ضمیر و جنی باشد مثلا در ... رمل
در خانه ۱۳ ... بود و ۱۴ ... و ۱۵ ... بود حروف این شکل جمع کردیم این حروف
بود ... ۹۹ طرح کردیم ۲ ماند ۱۲ ۱۲ طرح کردیم ۱ ماند ضمیر و
جنی در این دو خانه آمد نوع دیگر عدد حروف شکل دو ... و با ... ۹۹ و ۱۳ اجمع کنند
و ۹۹ طرح کنند یا ۱۲ ۱۲ ما بقی را بخانها قسمت کنند انجا که ... شود ضمیر و جنی را
از ان شکل نشان دهد و ما درین رمل حروف این خانها جمع کردیم این حروف شد
... از این حروف بعد طرح ۹ ماند و در ۹ ... شکل ... تکرار
کرده بود گفتیم سوال از سفر و عاقبت سفر داری که گوید باشند ... و جنی آتشی
و آتش ... بود ... منزلی باد و رسیده و در ... برخی زند و نشان
... داشته باشد فایده در معرفت اسم یکی از امهات این فن است و ان مشتمل بر

چند فایده است اول انکه معلوم کنند که اسم چند حرفی است ثنائی است
یا ثلاثی یا رباعی یا خماسی یا سداسی یا سباعی یا ثمانی و انچه زاید از ثمانی باشد
انرا در اصطلاح این فن از مرکبات دانسته اند و دانستن انکه اسم چند حرفی
است استادان طریقها اختیار کرده اند انچه ابو عثمان محمد زناتی در سهام
و باقی کتابها خود اورده و استادان معتبر دانسته اند انست که چون رمل زده
باشند نظر باید کرد در شکل اول و ۲ که چه شکل است و نقطه در چه مرتبه دارند ان
مراتب را با هم جمع کنند حروف اسم همان عدد باشد یا اسم و لقب و کنیت
و اگر خواهند که بدانند که اسم الشخص چند حرفی است انچه از مراتب اشکال
حاصل اید ۱۲ ۱۲ طرح کنند انچه بعد از طرح بماند عدد اسم باشد در اسامی الا
... شیخ نظامی اورده که انچه بعد از طرح بماند بر خانها قسمت کنند انجا که منتهی
شود به بیند که ان شکل چه مرتبه دارد از مراتب اشکال ان اسم همان مرتبه
باشد و شیخ شجاع الدین مغربی بر ان است که اگر منتهی بطرح در اول بود ان اسم
بر مرتبه ان شکل بود و اگر در دوم از مرتبه شکل دوم بیک عدد زیاده بود و اگر در
۳ از مرتبه ۳ به دو عدد زیاده بود و بر این وجه تا ۵ و چون به ۵ رسد مرتبه اسم
همان مرتبه شکل ۵ بود و اگر در ۶ بود بیک عدد از مرتبه شکل ۶ زیاده بود و بدین
قیاس تا ۸ و در ۹ بمرتبه شکل ۹ بود و در دهم بیک عدد زیاده از مرتبه شکل
دهم باشد بدین قیاس ۱۱ ۱۲ و در ۱۳ بمرتبه شکل ۱۳ بود و در ۱۴ بیک عدد زیاده
از مرتبه شکل ۱۴ بود و در ۱۵ دو مرتبه و در ۱۶ سه مرتبه از مرتبه شکل ۱۶ زیاده
بود و این اعمال یکی از نفایس این فن است زناتی در مقاصد اورده که معظم اصول
این معرفت شکل ... است در هر خانه که اید عدد اسم تعیین نماید
اگر ... در اول اید اسم سه حرفی بود و اگر در دوم چهار حرفی بود و اگر در ۳ بود ده
حرفی بود و اگر در ۴ بود ... حرفی بود و اگر در ۵ بود ... حرفی بود و اگر در ۶ بود ... حرفی

بود

بود و اگر در ۷ و ۸ بود ... حرفی و ۸ حرفی بود و اگر در ۹ بود ده حرفی و اگر در ۱۰ بود
۱۱ حرفی بود و اگر در ۱۱ بود ۱۲ حرفی بود و اگر در ۱۲ بود ۱۳ حرفی بود و اگر در ۱۳ بود
۱۱ حرفی بود و اگر در ۱۴ بود ۱۲ حرفی بود و اگر در ۱۵ بود ۱۳ حرفی بود و اگر در ۱۶
بود ۱۴ حرفی بود و بعضی ... را بدین وجه مقرر داشته اند و گروهی ... را درین ام
اختیار کرده اند حمید الدین مغربی در مجمع السرایر اورده که معظم قاعده درین
باب انست که اگر رمل فرد بود اسما بعدد افراد بود و اگر ... بود بعدد
ازواج بود در جامع الفواید اورده که معظم قاعده درین باب انست که به بیند
که شکل که دلیل اسم باشد از اوتاد ... چند مرتبه باشد بهر مرتبه که باشد اسم
همان عدد بود بشرط انکه ان شکل دران محل در ضعف نباشد فایده دیگر انست
که بداند که ان اسم بچه زبان است عربی است یا عجمی یا ترکی است یا هندی یا
غیر این از اختلاف السنه و انرا از ضرب ۴ با ۱۴ اکه ائینه رمل است توان
دانست مثلا ... دلیل زبان عرب دارد ... زبان خاوری ... زبان هندی
... زبان ترکی ... زبان یونانی ... زبان فارسی ... زبان عوام ... زبان کافری و هر
شکلی از این اشکال را هم مزاج کوکب او همان زبان که گفته امد فایده دیگر انست که بداند
از این اسم بداند مکرر است یا نه و انرا از تکرر شکل اول توان گفت اگر اول در
دوم بود دو حرف مکرر بود و مدغم حرف و اگر در غیر دوم بود دو حرف مکرر بود و مدغم
نباشد مانند محمد و اگر تکرار در سه جا یا چهار جا کرده باشد سه حرف یا ۴ حرف
مکرر بود و اگر تکرار در اول بود و ۵ بود اشارت کند که این اسم دو کلمه است در سر
کلمه حرف از یک جنس دارد مانند محمد ... و اگر در نهم باشد حرف ... مکرر بود
و اگر در ۱۳ باشد حرف چهارش مکرر بود مانند ... منصور جعفر فایده
دیگر انست که بداند که اسم نام مرد است یا زن قاعده وی انست که نقاط آتش
و باد و آب و خاک را جمع کنند اگر آتش و باد از آب و خاک زیاده بود نام مرد

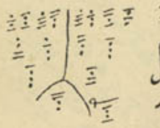
السنه

بود واگر آب وخاک زیاده بود نام زن بود واگر نام چیزی در دل گرفته باشد
وگوید که بگو که چه نام در دل گرفته ام از انسان است یا غیر انسان رمل بزنند
اگر نقطه آتش بیشتر بود انسان بود واگر بادی بیشتر بود نام طیور بود واگر آب
زیاده بود نام نبات بود یعنی چیزی که از زمین روینده باشد واگر خاک زیاده
بود نام حیوانات غیر ناطق بود نوع دیگر نقاط جمله بشمارد نه نه طرح کند چون یکی بود انسان
بود و چون دو بماند حیوان و چون سه بماند نباتات بود و چون ۴ بماند حیوان
غیر ناطق یا مطلق انسان بود دیگر چون دو بماند مرغ بود فایده آنست که بداند
که استخراج حرف اول اسم از کجاست آن چنانست که اول را با ۱۳ ضرب کنی
و نتیجه او را معلوم کنی که چه حرف دارد واگر آن نتیجه در اول و ۵ و ۹ و ۱۳ باشند
حروف اول یا آحاد بود اشکال دارد واگر در دوم و ۶ و ۱۰ بود و ۱۴ بود
عشرات حروف اشکال دارد واگر در ۳ و ۷ و ۱۱ و ۱۵ بود مات حروف اشکال
دارد واگر در ۴ و ۸ و ۱۲ و ۱۶ بود الوف حروف اشکال دارد اول را با ۵
ضرب کنی واز نتیجه آن حروف دوم را با عشرات آن اسم استخراج کنی در خانهای
باد اول را باهم ضرب کنی واز نتیجه آن حرف سیم با مات حروف اشکال استخراج
کنی پس دوم با ۹ زنند واز نتیجه آن حروف ~~دوم را با عشرات آن اسم~~ استخراج
کنی و دوم با ۱۰ زنند واز نتیجه آن حروف دیگر بدر اوری وسیم با هفتم زنند واز
نتیجه آن حرف دیگری از حروف حاصل کنی و ۳ با یازدهم زنند واز نتیجه آن حروف
دیگر بیرون اوری واو را با ۱۵ زنند واز نتیجه آن حرف دیگر حاصل کنی و ۴ را با ۸ زنند
واز نتیجه آن حرف دیگر حاصل کنی و ۴ را با ۱۲ زنند واز نتیجه آن حروف دیگر بیرون
اوری ~~و اول را با ۵ از زنند واز نتیجه آن حرف دیگر حاصل کنی و ۴ را با ۸ زنند واز~~
~~نتیجه آن حرف دیگر حاصل کنی و ۴ را با ۱۲ زنند واز نتیجه آن حروف دیگر حاصل~~
~~کنی و ۴ با ۱۶ زنند واز نتیجه آن حرف دیگر بیرون اوری~~ بقول دیگر از نتیجه اول

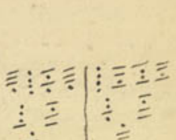
اول با ۱۳ اینچنانچه گفته شد آن حروف دیگر بیرون از حروف اسم حاصل کنی دوم با ۹ زنند واز نتیجه

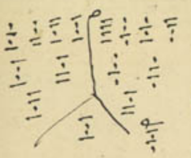
و ۸ با ۱۶ زنند واز نتیجه دیگر حاصل کنی آن حرف

و ۱۳ حرف اول بدر اوری واز نتیجه ۴ و ۱۴ حرف دوم اسم واز نتیجه ۹ با ۱۵
حرف سیم اسم واز نتیجه دهم و ۱۶ حرف اسم بدر اوری اگر اگر شکل نتیجه در
رمل مکرر بود حروف اسم مکرر بود واگر در خانه سعد بود دو حرف از یک جنس
بود واگر در خانه نحس بود با وجود تکرار نتیجه حرف مکرر نگوید که غلط باشد از
آنکه نحوست خانه نقصان حرف کند و بدین وجه اگر شکل اول در خانه نحس افتد
عدد حروف اسم را نیز نقصان کنند مثلا جهت نام شخصی رمل دیدیم بدین موجب
اول خواستیم که بدانیم که این اسم چند حرف است اول و دوم را نظر کردیم
مرتبه دوم شوده بود و سیم با دوم جمع کردیم پنج شد گفته این اسم پنج حرف است اول
و دوم سباعی است تا و ۱۰ و ۱۴ باشد ۹ طرح کردیم ۵ ماند این هم دلیل ۵ حرفی باشد
دیگر مجموع نقطه افراد امهات شکل اجمع ۱۴ بود ۹ طرح کردیم ۵ ماند حکم کردیم که
اسم ۵ حرفی است دیگر خواستیم که بدانیم که این اسم بچه زبان است اول با ۱۳ ضرب
کردیم تولد گرد گفتیم نام ترکان خطا است واین نام بزبان ترکی است پس اول را
با ۱۳ ضرب کردیم تولد گرد واو حرف ب دارد دو کس بعد احاد نیز بعد طرح
۹۹ هم و ۱۷ هم ب دارد پس معلوم شد که البته حرف ب در اسم هست چون
این حرف تعلق باول حرف اسم داشت از آنکه از طالع و ۱۳ حاصل آمد گفتیم
که در اول این اسم ب است پس او را با ۱۴ ضرب کردیم تولد گرد نحس بود
و منقلب ابطال حرف کرد و در ۳ در خانه هم مزاج خود بود حرف شکل خانه
مکرر مستقیم خود طلب کرد ل ظاهر گردد و غ واز عین آمد پس اول را با ۵ ضرب کردیم
تولد کرد و در رمل نبود شکل هم مزاج عنصر شش را یافتیم در خانه شرف و روز مزاج
خود در این دو جا قوی بود ۴ را با زدیم تولد کرد همان حرف لام داشت
واگر با ضرب کنی که شکل نکس اوست همان شود حرف الف دارد و ۸ با
زدیم آمد و همان حرف ب دارد و چون در ۶ قوی بود حرف شکل خانه

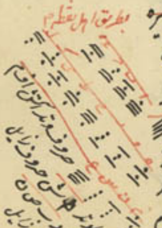


ع که بود طلب کردیم ن آمد مجموع حروف جمع کردیم این بود ب ل ب ن
ترکیب کردیم بلبان شد گفتیم نام این شخص بلبان است فایده دیگر در استخراج
اسما چون خواهی که اسم را استخراج کنی نقطهای زوج مراتب آتشی و خاکی تمامت
اشکال ۱۵ گانه را جمع کن و ۱۲ ۱۲ طرح کن آنچه بماند بخانها قسمت کن بهر خانه
که منتهی شود بشکل آن خانه نشان کن آنگاه از آن شکل که نشان کرده باشی
آغاز کن ونقطهای فرد را از مراتب آتش و خاک جمع کن و همچنان ۱۲ ۱۲ طرح
کن آنجا که منتهی شود این شکل با شکل نشان کرده با طالع جمع کن و حروف این
شکل را چنانچه در باب حروف که در مقدمه ذکر شده طلب کن نام در میان این
حروف باشد اگر جمله اشکال یا غالب دو حرفی باشد دو حرف باید گرفت واگر
غالب یک حرفی باشد همه را یک حرفی باید اختیار کردن و بتامل اسم فرا گرفتن
و چون حروف الطریق مذکور استخراج کرده باشی و خواهی که بدانی که این نام
نام حیوان است یا جماد یا نبات نقطه شکل اول را بشمار و بقدر آن نقطه خانها
طرح کن آن خانه که ورای انتهای نقطه بود اگر خاکی بود اسم حیوانی بود واگر نباتی
بود اسم نباتات باشد واگر معدنی بود اسم معدن باشد واین را امثال روشن
بنمائیم مثلا بجهت اسم شخصی رمل زدیم بدین صورت نقطه ازواج
آتش و خاک رمل را جمع کردیم ۶۰ بود در زوج زوج بعد ۱۲ افکندیم ۱۴ باقی ماند
بخانها بخش کردیم به ۱۲ منتهی شد و در آنجا شکل بود پس از طریق در گرفتیم و
نقطه افراد آتش و خاک را شمار کردیم تا ۱۵ چهارده نقطه بود ۱۲ طرح کردیم ۲
باقی ماند و در دوم بود و شکل خانه اول بود حرف و جمع کردیم
ع س د چون غالب درین اسم یک حرفی بود حرف د طرح کردیم و چون عنصر
شکل اول بود گفتیم این اسم سه حرفی است و چون نقطه زوج و فرد شکلها را
بخانها بخش کردیم سباعی بود به هفتم رسید خانه ورای منتهی خاک بود پس از
شکل





شکل خاک گفتیم که این اسم حیوان است سعد نام دارد واگر شکل نباتی میبود
میگفتیم سعد که اسم درویشی است یا عدس که اسم دانه است عبدالصمد رومی از شکل
اول که کیان است حکم میکند که نام سباعی است چون اغلب اشکال یک حرفی است
رد از بیاض انداختیم و حروف خانه و شکل خانه جمع کردیم بدین وجه شد د ی س ک
ل ع م واز این حروف ملک سعدی بیرون می آید نوع دیگر الطریق دایره ابدج که دایره
خاص ادریس نبی است مثلا سایلی سوال کرده که مرا نام بگو واین عمل بجهت پیر زنده
الله المانند والاقران خلاصة الافاضل فی الدوران المختص بعواطف الملک المجید
شاطر محمد دام عزه در بلده قزوین دیده شد صورت رمل اینست
در میزان بود نقطه باد در امتحک ساختیم بر باد رسید که باد دوم است از
دایره سکون باد در خانه آب مایل است نظر کردیم آتش و باد مستوی بود شد
بر آب و خاک چون باد در خانه آتش دوم بود که آتش مایل است حرف دوم
مایل آتش را گرفتیم گفتیم که این اسم حرف ش دارد و چون نقطه باد در محل مایل
آتش بود و ش ظاهر گرد باد باز عود کرد بر تدآب که مایل شد حرف دوم مایل
و تد آب اگر که دا باشد چون آتش در خانه آب زایل است حرف زایل آتش
بدید گرد که ط و نقطه آب پیر آنکه است به رسید در ۱۰ و ۱۰ خانه خاک
بود آب در خانه خاک مایل است دلالت بر حروف مایل الوتد خاک کرد که
ح است چون باد در کره آب بود در ۳ حرف ۳ و تد آب مقرر کرد که س
است و باز باد در خانه ۳ حرف ۲ و تدی باد را گرفت که ر است و چون آتش
با اول میرسد با نکته زوج آتش نقطه خانه کشوده میشود حرف اول آتش
که الف است ظاهر میکرد انرا و چون باد در ۳ خانه است و ۳ خانه زایل
است حرف زایل باد را طلب میکرد که ی است پس مجموع حروف را ترکیب
کردیم شاطر حسین بیرون آمد نوع دیگر از اعمال اعلام العلما و کاشف اسرار خفی



يادداشت ... (سطر بالای صفحه، ناخوانا)

مولانا شمس الدین محمد در رساله خود آورده صورت رمل اینست ... میزان
رمل ... بود شکل متن را با صاحب یکی ضرب کردیم ... تولد کرد آنرا نتیجه نامید
بجهت کشف ظهور حکم ازو پس نقطه زوج اب ... را نقطه اب خانه گردد
صورت گرفت آنرا تفسیر نامیده بجهت بیان حکم ازوی پس نقطه اب ...
متن را نقطه خانه بسته گردانیده صورت ... ترکیب یافته و آنرا التیمه
بتاویل که دو جهت راجع بودن اشیا بانچه راجع شود باو پس ازین اشکال
استخراج حروف نموده صورت اشکال اینست ... از ازواج و افراد
این اشکال را جمع کردیم ۲۳ میشود ۹۹ طرح کردیم شش ماند گفتیم این اسم
۶ حرفست خواستیم که بدانیم که بچه زبانست این اشکال را در یکدیگر ضرب
کردیم ... تولد کرد گفتیم این اسم بزبان فرس قدیم است و از شکل اول این رمل
با ۱۴ ... تولد کرد گفتیم این اسم بزبان یونانیان است پس متن به که ...
۳ است متن و شرح و تفسیر را بیرون آوردیم و جمع کردیم این اشکال
شد ... از تفسیر اول الف وف و باعتبار بودن در ۴ حرف شکل ۴
استخراج کردیم و آن د است و از تفسیر اول نون و از شرح حرف ی و از
ضرب شرح با متن ... آمد و اگر ... حرف سین آوردیم و از متن دوم باعتبار
آنکه در خانه آحاد بود از زوج گرفتیم و از شرح نیز باعتبار حصول او در مرتبه
آحاد حرف ... گرفتیم و از تفسیر حرف س و از تاویل حرف ل ... و از ضرب متن
با شرح ق ... در این حروف تامل کردیم اسکندر فیلقوس بیرون آمد شعر کسی را
کم ... فهم آید خرد ... دریابی بکاره بمقصد برد ... کسی را که ... نور باشد بصر
را آثار روزش نباشد ... بیان دفینی در مخزن الدفاین ... تا ...
که دفین در فن رمل چیزیرا گویند که در جوف زمین باشد اگر نقود ... اگر خاک
نشده باشد چون کسی خواهد که دفین بیرون آورد ناچارست که خانه دفین را

بداند که کدام خانه دلیل دفین آیند و کدام شکل و کدام نقطه باشد که دلالت
کلی بر دفین کند بدانکه صاحب مخزن خانه دفین را خانه ۱۰ دانسته و صاحب لمعه
خانه دفین را خانه ۶ انگاشته و جمعی دیگر نتیجه ۴ و ۶ را دلیل دفین گرفته اند صاحب
منهاج ۴ و ۶ و ۸ و ۱۲ را خانه دفین نهاده و شکل دفینی باتفاق اهل آفاق شکل
... باشد و بعضی ... را نیز شکل دفینی گفته اند و نقطه دفین نقطه ۴ بود از آتش
و باد و آب و خاک و بعضی ۶ نقطه را گفته اند چون این مقدمات معلوم شد
بدانکه موضع دفین چارم خانه است از شکل ۴ باید دید که در طول است یا در عرض
یا در عمق اگر در طول بود درازی آن موضع بود و درازی را هفت قدم نهاده اند
و اگر در عرض بود در پهنای آن موضع باشد و پهنا را ۱۴ اقدم نهاده اند و اگر در عمق
باشد آن دفین در عمیق زمین باشد و عمق را ۱۹ اقدم نهاده اند و دست راست
دفین از شکل پنجم باید دید هر علامتی که شکل پنجم گوید همان علامت در دست
راست دفین باشد از بلندی و پستی و اشجار و انهار و ابنیه و دست چپ دفین را
از شکل سیم باید نمود بعلامات که متعلق بآن شکل باشد و قبله دفین را از شکل
دهم تعیین باید کرد و دست راست مغرب افتد و دست چپ مشرق و قبله جنوب
افتد و مقتضی شمال دفین افتد و گواه بر بودن دفین درین موضع ذنابودن شکل
۶ باشد اگر شکل ۶ آتشی بود دفین بر روی زمین باشد و اگر بادی بود در جوف زمین
که نرمی روی دفین را گرفته بود موضع دفین خالی باشد مانند کودکی که میت در
وی نهند و اگر آبی بود دفین در چاه بود و اگر خاکی بود دفین در عمیق زمین باشد
آتش در روی زمین و باد در جوف زمین و آب در عمق زمین و خاک در عمیق
زمین باشد اشکال خارج در ۶ دلیل کند که دفین نباشد نحس گوید که هرگز نبوده است
سعد گوید که بوده است و برده اند اشکال داخل گوید که دفین هست نحس گوید که
هست و بدست نیاید سعد گوید که هست و بدست آید اشکال منقلب گوید که بوده

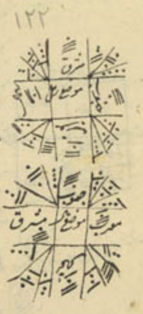
که بوده و بعضی برده اند و بعضی مانده نحس منقلب بدست نیاید اشکال ثابت
گوید که دفین در قدیم الایام نهاده اند و صورت خاک گرفته و تمیز چندان ندارد سعد
گوید که دیر بدست آید نحس گوید که مدت بگذرد و بدست نیاید بعضی فضلا از نتیجه
۴ و ۶ گفته اند نحس خارج نباشد سعد خارج صاحب برده نحس خارج بغیر صاحب
برده سعد داخل باشد با سانی بدست آید نحس نیاید و رنج بسیار باید منقلب
سعد بعضی صاحب برده و بعضی مانده منقلب نحس بعضی را غیر صاحب برده
و بعضی مانده باشد و زحمت کشیده و نیافته باشد سعد ثابت هست و مدت
گذشته است و مدت هم بگذرد که بدست آید نحس ثابت مدتها بماند و هر چند
طلبند نیابند و رنج ضایع باشد و اگر در ۴ ... باشد دفین باشد در زیر
چیزها سنگین باشد اگر ... بود در چیزهای آهنین و مسین نهاده باشند
... در ظرف نقره یا تربت حسین بود ... و ... در پوست حیوان بود ... در سفال
بود ... نظر کنند در ۶ و ۸ اگر درین صورت شکل داخل بود دلیل بر بودن دفین
کند اگر خارج بود دلیل بر عدم دفین کند ثابت و منقلب را حکم نباشد و اگر
باشد بدست نیاید نوع دیگر در زبده الرمل آورده اگر رمل دیگر ... ساعی
و تمام بود دفین باشد و اگر غیر اینها باشد دفین نباشد و اشکال ساعی
مذکور اینست ... و تمام ... مانند ... بجهت حصول و لاحصول دو دیم را
در ۴ ضرب کن و حاصل را با ۸ مشارکت ده در دخول و خروج و ثبوت
و انقلاب و حکم ... شکل اشکال شدن و نباشدن از آن کن خارج سعد آشکار شود
با سانی و نحس بدشواری و داخل و ثابت نشود و منقلب بعضی شود و بعضی
نشود دیگر در بودن و نابودن دفین اگر اول و ۴ داخل بود دفین باشد
و اگر خارج بود نباشد نوع دیگر نقاط افراد رمل را بشمارد اگر رمل ضلعی باشد
دفین باشد و اگر قطری بود نباشد ضلعی جفت و قطری طاق و بعضی ضلعی





و قطری را از شکل زوجیت و فردیت شکل ۱۳ نهاده اند و این معنی در ضمیر و طرح
نقاط ضمیر بکار آید چون معلوم شود که دفینی هست باید که آن موضع را که گمان دارد
شکل مربعی بکشند مستقیم چنانچه هر ربع او را در قسمت دویم و سیم و ۴ بار باع
قسمت توان کردن چون رمل زدی در میزان نظر کن که کدام عالم متعلق است مشرق
اشکال آتش مشرق اشکال باد مغرب اشکال آب شمال خاک جنوب ... ۳
ربع دیگر را بگذارد و ربع دیگر را بگذارد و ربع که میزان الغرب دلیل آن باشد
بچهار ربع کند بر مثال اول از رمل دیگر تمام کند و در میزان الغرب آن رمل جهات
تعیین کند تا بجدی رسد که موضع بمقدار حلقه برسد پس بکند و دفین بر دارد مثلا
رملی زدیم این صورت رمل بود ... صورت رمل مذکور اینست ...
... در میزان ... بود بادی مغرب بود حکم بر جهة مغرب کرده مغرب را گرفتیم
و بقیه را خالی گذاشتیم پس جهة مغرب را چهار بخش کردیم و رمل دیگر زدیم و در میزان
آن رمل ... بود جهة مشرق تعیین کرده در آن جهة در آمدیم و مدعا یافتیم از جمله نفایس
این فن است برسم تبرک آوردیم از آنکه این شیوه را از اعمال حضرت دانیال ۴
نقل میکنند برسم تبرک درین کتاب نقل شد در کامل الصناعه علامه عمل دفین
بدین دستور آورده چون گمان دفین باشد موضع را چهار مربع بکشند هر مربع
به خط مستقیم که مشتمل بر ... زاویه باشد و خط طول و عرض در جنب آن مربعات
اربعه بکشند و بر کشد و هر خط نام مشرق و مغرب و جنوب و شمال نقش کند بر وجهی
که مربعات اربعه بر وجه جهات اربعه باشد و در میان ۴ خط متقاطعه نشیند و
رمل بزند و از ۴ و ۱۰ اشکالی تولد کند و نظر کند که درین مربعات مثلثه در کدام
نحس است هر نحس که باشد دفین در همان ربع بود و آن ربع را نیز بهمین دستور بر
چهار بر چهار ربع کند و بهمین قاعده ملاحظه کند در هر ربع که باشد دفین در همان ربع
بود و آن ربع را نیز بهمین دستور بر چهار ربع کند و همچنین صورت مربعات اربعه

همین است که نموده میشود بقاعده زایجه اهل تنجیم بود قلمی شد قاعده دیگر در معرفت جنی و دفین اول با ۴ زند شکلی تولد کند اول که ا دهم زند شکلی تولد کند واز نتیجه این دو شکل شکلی حاصل آید البته آن شکل شکل جنی و دفین باشد فایده در دلالت اشکال ۱۶ کانه بر احوال دفین اول دلیل انکه از دفین فایده توان گرفت یا نه شکل دوم دلیل یافت شدن یا نشدن یا در توقف افتادن باشد شکل سیم دلیل صورت دفین باشد از جواهر و معدن و کان و نبات شکل ۴ دلیل اصل دفین بود شکل ۵ دلیل بیت المال دفین بود یعنی دفین از جنس ملکی بود یا غیر ملکی شکل ۶ دلیل انکه دفین را کسی تصرف کرده یا نه شکل هفتم دلیل انکه چون یافت شود کسی شریک باشد یا دعوی کر آید یا نه شکل هشتم دلالت کند که وزیدا کردن دفین خوف باشد یا نه شکل نهم دلیل انکه دفین از حلال بود یا از حرام شکل دهم گواه بود بر جهة که در کدام این جهات ستة بود از فوق و تحت و یمین و یسار یا طول یا عرض و انکه دفین چه روزی او میشود یا نه شکل یازدهم انکه مراد از این دفین حاصل اید یا نه شکل ۱۲ انکه دشمنان در باب دفین پیدا آیند یا نه شکل ۱۳ انکه سر دفین با کسی توان گفتن یا نه شکل ۱۴ انکه از دفین بمطلوب رسم یا نه شکل ۱۵ انکه دفین صرفه کند یا نه شکل ۱۶ انکه دفین وجود دارد یا نه اگر ۱۶ اشکال سعد داخل باشد دفین باشد و اگر خارج باشد دفین نباشد و ننهاده باشند و اگر نهاده اند برده اند و اگر نحس داخل باشد و بیت اوردش شکل باشد و اگر نحس خارج باشد دفین ننهاده باشند و اگر نهاده باشند غیر صاحب برده باشند و بگذر در ۱۲ و ۱۴ اگر هر دو داخل باشند در همان موضع که کان دفین باشد دفین باشد و اگر در ۱۲ و ۱۴ سعد خارج باشد دفین بوده و برده اند و اگر نحس خارج باشد دفین نبوده باشد و اگر نحس داخل باشد دفین باشد



وچون موضع دفین معلوم کرده باشد عمل طول و عرض و عمق کند از طول درازی او وا ز عرض پهنا و از عمق جولا معلوم کند و نزد بعضی استادان طول بوجب بود و عرض بزراع و عمق بمقدار طول و عرض باشد و زیاده بر این است و بعضی دیگر طول را شبر گرفته اند و عرض را ده شبر و عمق را احد شبر و عمق العمق را هر زد شبر نهاده اند و در کیفیت طول و عرض و عمق اشکال خلاف بسیار است بعضی طول شکل از برات شکل نهاده اند و عرضش را از عدد عنصرش گرفته اند و عمق را از حاصل ضرب طول با عرض نهاده اند و بعضی طول و عرض و عمق اشکال را بحسب دایره عکس اعتبار کرده اند طول عبارت است از انکه هر شکل از اشکال دایره عکس در چهارم خود بود و عرض در هشتم و عمق در دوازدهم و این در احکام دفین کمتر مستعمل است و بعضی دیگر هر شکل که بحسب دایره ابجد یا بزدج یا غیر آن از وا جنس را فنی بکری وثانزده وشانزده و هفده و هفده و سجده ابجده طرح کنی و بحسب ما بقی شکل دهد طول و عرض و عمق اشکال برین موجب است طول اشکال [illegible] عرض اشکال [illegible] عمق اشکال [illegible] و بعضی دیگر گفته اند که طول عبارت است از جای گرفتن اشکال در بیوت شانزده گانه بحسب عناصر ابجدی و ابدحی و عمق عبارت است از شمار گرفتن نقاط از زواج ابجد ابجدی و ابدحی و بزدحی و طرحش پانزده و شانزده و هفده باشد اما طول و عرض و عمق نقاط بران وجه که در مطالع الانوار آورده طول آتش اول یکی و باد اول دو و آب اول سه و خاک اول چهار بود و عرض آتش اول دو و باد او چهار و آب اول شش و خاک اول هشت بود و عمق آتش اول چهار و باد اول هشت و آب اول شش و خاک اول دوازده بود و جمله نقاط هشت گانه را برین قیاس کنند و چون این معلوم شد با جدول بکه طول و عرض و عمق و عمق العمق هر عنصری از عناصر آتش و باد و آب و خاک وضع

طول	۱	۲	۳	۴	۲	۴	۸	۱۲	۳	۶	۱۲	۲۴	۴	۸	۱۶	۳۲
عرض	۲	۴	۶	۸	۴	۸	۱۶	۲۴	۶	۱۲	۲۴	۴۸	۸	۱۶	۳۲	۶۴
عمق	۴	۸	۱۲	۱۶	۸	۱۶	۳۲	۴۸	۱۲	۲۴	۴۸	۹۶	۱۶	۳۲	۶۴	۱۲۸
عمق العمق	۸	۱۶	۲۴	۳۲	۱۶	۳۲	۶۴	۹۶	۲۴	۴۸	۹۶	۱۹۲	۳۲	۶۴	۱۲۸	۲۵۶

طول	۵	۱۰	۲۰	۳۰	۶	۱۲	۲۴	۴۸	۷	۱۴	۲۸	۵۶	۸	۱۶	۳۲	۶۴
عرض	۱۰	۲۰	۴۰	۶۰	۱۲	۲۴	۴۸	۹۶	۱۴	۲۸	۵۶	۱۱۲	۱۶	۳۲	۶۴	۱۲۸
عمق	۲۰	۴۰	۶۰	۱۲۵	۲۴	۴۸	۹۶	۱۹۲	۲۸	۵۶	۱۱۲	۲۲۴	۳۲	۶۴	۱۲۸	۲۵۶
عمق العمق	۴۰	۶۰	۱۲۰	۲۴۰	۴۸	۹۶	۱۹۲	۳۸۴	۵۶	۱۱۲	۲۲۴	۴۴۸	۶۴	۱۲۸	۲۵۶	۵۱۲

کنیم درین کتاب تا بر مبتدی صورت احوال طول و عرض و عمق هر عنصر از عناصر بسهول ترین وجه معلوم گردد و صورت جدول این است و چون طول و عرض عناصر اربعه معلوم کنی اگر عنصر آتش اول و باد اول و آب اول و خاک اول در طول بود مقدار درازی دفین بوجب بود و اگر در عرض بود بزراع باشد و اگر در عمق بود بگز بود و اگر در عمق العمق بود یکی دیگر هر دو مر العمق باشد و همه عناصر را برین وجه حکم کنند و اگر طول و عرض بطریقه اشکال کنند هر شکل که در طول باشد حکم بر درازی کنند و هر شکل که در عرض باشد حکم بر پهنا نمایند و هر شکل که در عمق باشد حکم بر جولا کنند بعضی شکلها باشند که از آب گذشته باشند بدست آوردن دفین از ان اشکال در غایت اشکال باشد و آنچه فوق الما باشد بدست آوردنش بسهول باشد و اگر چنان افتد که هیچ شکل در طول و عرض و عمق نیاید طریق وی آنست که مجموع نقاط زوج و فردی رمل را با یکدیگر فتن و چهار چهار و هشت هشت و دوازده دوازده طرح کنند و اگر ~~بقاعده که طول~~ و بر خانها قسمت کردن هر خانه که رسد آن شکل در طول یا عرض یا عمق بود حکم طول و عرض و عمق کنند و اگر بقاعده که طول شکل

مرتبه شکل

مرتبه شکل است و عرضش عنصر وی و عمقش حرب طول اندر عرض مثلا لحیان افتد زمین را هفت وجب دراز و یک وجب پهنا و هفت وجب جولا یقین کند و گوید که این مقدار بکنی مراد یابد و ما بجهت دستور مثال در احکام چهار بریم مثلا شکل طول و عرض و عمق دفین اگر شکل لحیان باشد زمینی در اهفت وجب کند و گوید که موضع دفین هفت وجب دراز و هفت وجب جولا و یک وجب پهنا بود و سبزی آن زمین گیاههای خشک و سنگ ریزها سفید و زرد باشد و سجده گاه بود در موضع عبادت جا و چون دو وجب دیگر بکنی پوست حیوان یا استخوان پوسیده بر آید که رنگش سیاه سرخ بود و چون دو وجب دیگر بکنی بیخ درخت یا چوب پوسیده بر آید و رنگ گلش مایل بسفیدی بود و چون دو وجب دیگر بکنی که بندی سیم لحیان باشد گل سخت تیره رنگ بر آید یا خشت که مدتی بران گذشته باشد بعد از ان بر طرف درازی افتی که بجانب راست خوابانیده باشند و سرش بطرف قبله بود در رنگش سفید از زرد بود بسری اتنک در اشقیر باشند و معدنی بود مانند مال جنس و اندرون وی زری مسکوک بود که در وی نام خدا و پیغمبر نقش کرده باشند بعد و شش هزار و نیم بود و این مال را عالمی بزرگ بقصد خیرات نهاده باشد و بمرگ مفاجات رفته و در ان موضع قصر عالی بوده باشد یا مسجدی در قدیم الایام و در زمان قدیم آبادان و مردم خیلی بوده باشد و اکثر مردم انجا نذر و نیت برند و حاجت روا بود و یکی از اولیا در وی مدفون باشد و از طوفان نوح تا غایت آن زمین را زیاده از هفت وجب تغیر نداده اند و این زر و مال نصیب زاهد و عابد و عالم گردد که بخیرات خرج کند و عمده بگذارد اعداد اشکال طول و عرض و عمق اشکال بطریق دایره عکس برین موجب است

دایره طول [illegible]

دایره عرض [illegible]

دایره عمق [illegible]

اعداد طول و عرض و عمق ۱ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹ ۱۰ ۱۱ ۱۲ ۱۳ ۱۴ ۱۵ ۱۶

[illegible]

و چون اکثر اعمال که در کتب متداوله آورده اند از این مذکورات است طول و عرض
دوایره دیگر را ترک کردیم خیر الکلام ما قل و دل و لم یمل اگر طول و عرض قوم را
خواهیم که بیان کنیم کلام دراز گردد و از مقصود دور مانیم حضرت مولانا حسین [illegible]
در کتاب شامل الفصول و جامع الفروع و الاصول که بنام حضرت سلطان
صاحب قران صوفی نشان روشن روان [illegible] فصیح اللسان [illegible] بیان المختص بعواطف
الملک الاله سلطان شیران شاه جدول بجهت طول و عرض و عمق اشکال از کتب
پیشینیان نقل کرده و آن بغایت نیکو بود بهمان طریق نقل کردیم و صورت جدول اینست

عدد	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
٣	[illegible]	١	٢	٣	٤	٥	٦	٧	٨	٩	١٠	١٤	١٢	١٣	١٤	١٥	١٦
٦	[illegible]	٢	٣	٤	٥	٦	٧	٨	٩	١٠	١١	١٢	١٣	١٤	١٥	١٦	١٧
٩	[illegible]	٤	٥	٦	٧	٨	٩	١٠	١١	١٢	١٣	١٤	١٥	١٦	[illegible]	١٨	١٩
١٢	[illegible]	٧	٨	٩	١٠	١١	١٢	١٣	١٤	١٥	١٦	١٧	١٨	١٩	[illegible]	٢١	٢٢
١٥	[illegible]	١١	١٢	١٣	١٤	١٥	١٦	١٧	١٨	١٩	٢٠	٢١	٢٢	٢٣	[illegible]	٢٥	٢٦
١٨	[illegible]	١٦	١٧	١٨	١٩	٢٠	٢١	٢٢	٢٣	٢٤	٢٥	٢٦	٢٧	٢٨	[illegible]	٣٠	٣١
٢١	[illegible]	٢٢	٢٣	٢٤	٢٥	٢٦	٢٧	٢٨	٢٩	٣٠	٣١	٣٢	٣٣	٣٤	٣٥	٣٦	٣٧
٢٤	[illegible]	٢٩	٣٠	٣١	٣٢	٣٣	٣٤	٣٥	٣٦	٣٧	٣٨	٣٩	٤٠	٤١	٤٢	٤٣	٤٤
٢٧	[illegible]	٣٧	٣٨	٣٩	٤٠	٤١	٤٢	٤٣	٤٤	٤٥	٤٦	٤٧	٤٨	٤٩	٥٠	٥١	٥٢
٣٠	[illegible]	٤٦	٤٧	٤٨	٤٩	٥٠	٥١	٥٢	٥٣	٥٤	٥٥	٥٦	٥٧	٥٨	٥٩	٦٠	٦١
٣٣	[illegible]	٥٦	٥٧	٥٨	٥٩	٦٠	٦١	٦٢	٦٣	٦٤	٦٥	٦٦	٦٧	٦٨	٦٩	٧٠	٧١
٣٦	[illegible]	٦٧	٦٨	٦٩	٧٠	٧١	٧٢	٧٣	٧٤	٧٥	٧٦	٧٧	٧٨	٧٩	٨٠	٨١	٨٢
٣٩	[illegible]	٧٩	٨٠	٨١	٨٢	٨٣	٨٤	٨٥	٨٦	٨٧	٨٨	٨٩	٩٠	٩١	٩٢	٩٣	٩٤
٤٢	[illegible]	٩٢	٩٣	٩٤	٩٥	٩٦	٩٧	٩٨	٩٩	١٠٠	١٠١	١٠٢	١٠٣	١٠٤	١٠٥	١٠٦	١٠٧
٤٥	[illegible]	١٠٦	١٠٧	١٠٨	١٠٩	١١٠	١١١	١١٢	١١٣	١١٤	١١٥	١١٦	١١٧	١١٨	١١٩	١٢٠	١٢١
٤٨	[illegible]	١٢١	١٢٢	١٢٣	١٢٤	١٢٥	١٢٦	١٢٧	١٢٨	١٢٩	١٣٠	١٣١	١٣٢	١٣٣	١٣٤	١٣٥	١٣٦
عدد	١	٢	٣	٤	٥	٦	٧	٨	٩	١٠	١١	١٢	١٣	١٤	١٥	١٦	عدد

عمل طول درین جدول چنانست که نقطه هر شکل [illegible] تا شانزده [illegible] از [illegible] جمع کنند و [illegible]
طرح کنند آنچه بماند از شانزده یا کمتر بر خانها قسمت کنند هر خانه که منتهی شود آن شکل را درین جدول طلب
کنند و نظر کنند که صاحب کدام خانه است از طرف سکی بگیرند و خانه دیگر از طرف رمل بگیرند و آنجا که [illegible]

[illegible]

دفین باشد ولیکن بدست در نیاید اگر در ۳ سعد داخل باشد و در ۱۴ نحس خارج دفین
بوده است ولیکن برده اند و اگر در ۴ و در ۳ و [illegible] بود دفین هست ولیکن در مغاک
باشد اگر در ۴ نحس بود و در ۳ سعد دفین باشد ولیکن چیز بدست نیاید بجهت حاکم اگر
[illegible] در رمل غلبه کند دفین در ظرف آهنین بود و اگر [illegible] غلبه کند دفین در ظرف [illegible]
باشد و اگر [illegible] غلبه کند دفین زر سرخ بود و اگر [illegible] و [illegible] شریک باشند طلا و نقره باشد
اگر [illegible] شریک باشد البته نقره کند اگر [illegible] شریک بود دفین برنج بود یا مس و اگر
[illegible] شریک بود البته زر سرخ بود و اگر [illegible] شریک بود مس بود یا کتاب یا چیزی
بخط نوشته باشد یا پیرایهای زنان بود و اگر [illegible] یا [illegible] شریک بود مروارید بود و آنهای
روشن بود و بالجمله زحل آهن و اسرب بود و مشتری قلع و ارزیز بود و مریخ فولاد بود و
شمس طلا و زهره مس و عطارد شبه بود و قمر نقره باشد و اگر دلیل انتقال معدنی
بود و اگر کانی بود سنگها و جزها بود که از زمین بیرون کنند و اگر نباتی بود دانهای
بود و اگر حیوانی بود پشم و ابریشم بود و اگر معدنی بود طلا و نقره بود و اگر [illegible]
در اول و ۴ و ۷ و ۱۰ بود دفین باشد و اگر [illegible] و [illegible] در رمل نباشد اوتاد را امهات
سازد و رمل تمام کند و ببیند که [illegible] و [illegible] در رمل هست اگر باشد دفین موجود بود
و اگر نباشد نبود و اگر اول داخل و مکرر در ۲ و ۱۱ گردد باشد دفین باشد اگر میزان
[illegible] خارج باشد دفین نباشد و اگر داخل بود باشد اگر ۴ و ۶ خارج باشد آن
دفین بدست نیاید اگر داخل بوده باشد اگر نحس خارج باشد هرگز آنجا دفین ننهاده
باشد و اگر نحس داخل بود باشد و بدست نیاید اگر سعد خارج بوده باشد بوده و صاحبش
برده و اگر نحس خارج بود بوده و غیر صاحب برده والله اعلم بدان ارشدک الله
تعالی که حضرت محقق بجهت اثیر الدین ابهری که مصنف ایساغوجی است نسخه نوشته و آنرا
تحفه اثیری نامیده مناسب بود که صورت عبارت تحفه درین کتاب ملحق شود بدانکه
ارباب این صنعت و اصحاب این موهبت را در بیان رمل نوروزی و قواعد

[illegible]

استخراج از طریقه است از لفظ موهبت معلوم میشود که این علم عطیه است از عطایا
الهی که بندگان مخلص بدان اسرار سرافراز اند و قواعد جمع قاعده است و قاعده
امر کلی است که منطبق بر او جزئیات او و آنچه اشهر و اعظم طرق است ذکر کرده میشود
اشهر باشد نسبت با اهل دانش [illegible] آفرینش و اعظم باشد از روی صدقیت
و مطابقت احکام که تخلف نکند از آنچه مقرر کرده اند و طرق جمع طریق است
و طریق سلوک امریست که موصل بثواب باشد اول ذکر احکام طالع سال عالم احکام
طالع سال بانواع میباشد اول آنکه طالع سال کدام برج است از بروج در حین
تحویل شمس بحمل و این اختلاف میشود بحسب اختلاف زمان چنانچه اهل نجوم ذکر
میکنند در تقاویم دوم طالع سال عالم بحسب اشکال ۱۶ گانه و این هنگام [illegible] باشد
که موافق افتد با طالع نجومی و گاه مخالف نشیند اما در احکام مطابق افتد
که مطلقا تخلف نکند ابو المعشر بلخی در تحفه نظامی آورده که احکام نجومی چنانچه
بطلمیوس ذکر میکند که طالع مسقط نطفه است یا حین ولادت صعوبت تمام دارد
در احکام تخلف بسیار میکند اما آنچه اهل رمل در حین ولادت هر شخصی رمل
میزنند تجربه شده که قطعا تخلف ندارد پس بنابرین اکثر احکام را از رمل استنباط
میتوان نمود پس بنابران احکام طالع سال عالم در هنگام تحویل بجهت سال عالم ملاحظه
نمایند موافق حال اهل روزگار و مطابق امر هر دیار از بلاد و امصار و چون احکام
طالع موافق و مطابق واقع آمده از آنجهت حضرت محقق میفرماید که اول در احکام
سال که متعلق بسال بود چون خواهی که احوال سال عالم از ابتدای تحویل تا آخر تو را
معلوم شود که حقیقت حال هر زمان از ازمنه [illegible] و امور مردمان معلوم تو شود که
بتقویم احتیاج نیفتد از آنکه احتیاج بتقویم بجهت مضار و منافع است از طالع سال عالم
معلوم میشود از احوال سلاطین و ملوک و امرا و وزرا و طبقات عساکر و احوال
عامه خلایق و اسعار و غلا و در اسعار و غلاء طرق بسیار است آنچه ائمه اشکال گفته

اند

اند یکی آنست که رمل بزنند و در میزان رمل نظر کنند که از عناصر اربعه چه عنصر
دارد و عدد عناصر درین عمل آتش نه بود و باد یازده و آب چهارده و خاک [illegible]
بود مجموع عدد نقاط میزان را جمع کنند و از مجموع نصف بیندازند آنچه بماند نرخ
اشیا بود در زمان رمل زدن اگر گران شود این عدد نصف بران افزایند و گرانی
بان عدد برسد و در ارزانی آن عدد نقصان شود و ارزانی او در آتش
باشد و گرانیش در غبار [illegible] و عدد اشکال میزانه چنین است [illegible] بعدد ۲۰
باشد [illegible] بعدد ۱۲ باشد [illegible] بعدد ۲۵ باشد [illegible] بعدد ۲۵ باشد [illegible] بعدد ۲۱
باشد [illegible] بعدد ۲۳ باشد [illegible] بعدد ۵۰ بود [illegible] بعدد صد باشد مثلا بدین نیت رمل
زدیم صورت رمل بدین نوع است [illegible] در میزان رمل [illegible] بود ۲۱ عدد
داشت نصف او را انداختیم ۱۳ و نیم ماند ابریشم دویست در وقت غبار اگر
۱۳ و نیم کم کردیم صد و هشتاد و شش و نیم در ارزانی قیمت او باشد و در غبار اگر
دویست و سیزده و نیم زیاده شود و گندم صد و بیست بود در غبار اگر در
ارزانی صد و شش و نیم شود و در غبار اگر صد و سی و نیم زیاده شود سبز در غبار
ارزانی بیست بود در ارزانی شش و نیم شود و قس علی هذا سایر الاجناس
نوع دیگر نقطه هر خانه که منتهی شود از آتش و باد و آب و خاک اگر آن چیز از منسوبات
آتش بود و مطلوبش در خانهای آتش و باد بود آن چیز گران شود و اگر در خانهای
آب و خاک بود ارزان شود آتش یکی باد ده آب صد خاک هزار و اگر آن
چیز از منسوبات آب و خاک بود و در صورت عناصر اربعه منتهی شود و مطلوبش
در خانهای آتش و باد بود گران شود و خانهای آب و خاک ارزان گردد و بعضی دیگر
نظر کنند که چه شکل منسوب بان جنس است در خانهای قوت است یا ضعف اگر در
خانهای قوت بود گران شود و اگر در خانهای ضعف بود ارزان شود آنچه حضرت محقق
میفرمایند که احوال جمیع اشیا در طالع سال عالم معلوم شود باعتبار این نظارت و آنچه

دریں سال حادث شود از حوادث زمان و طوارق دوران در وقتی که آفتاب
بنقطه اعتدال ربیعی رسد مراد از نقطه اعتدال اول حمل چنانچه در دستور النجوم
آورده که آنست که شب در کیها ی و روز در درازی برابر هم شوند و این نقطه را
نقطه اعتدال خریفی گویند و این هنگام انتقال شمس باشد در برج میزان
در کتاب اقلیدس آورده که اگر خواهی احکام سال و حال مردمان و آمدن باران
و نرخ اجناس و حاصل محصولات و غیر اینها را معلوم شود که محتاج بتقویم منجمان
نباشی که اکثر احکام ایشان مبتنی بر کهانت است پیغمبر کاهن را کافر خطاب
فرموده باید که در هنگام تحویل بیت گذرانند در اغذ اجناس و حصول محصولات
و احوال مردمان و ایمنی و راحت و آمدن باران و هر امری که دران سال حادث
گردد رمل بزند و پانزده شکل استخراج کنند و در میزان العمل آن رمل یعنی شکل پانزدهم
که قاضی و حاکم رمل است نگاه کنند اگر نقطه آتش و باد بشد آنرا فرد الفرد گویند بجهة
آنکه آتش یکی است و باد دو مجموع سه باشد و سه فرد الفرد است از آنکه فرد الفرد آنست
که او را نصف نباشد و نصف نصفش را نیز نصف نباشد چون ... دلالت کند
که جمله آن سال فراخی نعمت و راحت و گشادگی هوا و آمدن بارانها با نفع و نیکویی
احوال مردمان و ایمنی و فراغت و بسیاری ثمرات و محصولات و لحوم و دد و قوم باشد
و اگر نقطه آب و خاک بود آنرا زوج الزوج گویند از آنکه نقطه آب بعدد ۴ است
و خاک هشت و او را نصف است و نصفش را نیز نصف است چون ... دلیل کند که
در جمله آن سال تنگی نعمت و گرانی نرخ ها و بستگی هوا و نومیدی از باران و تنگی مردمان
و بیماری و تشویش و ناایمنی بود و اگر نقطه آتش و خاک بود آنرا فرد الزوج گویند
چون ... دلیل کند که در اول آن سال فراخی نعمت و بسیاری عافیت و ایمنی باشد
و در آخر آن سال محنت و سختی و ناایمنی و بیماری و رنج مردمان بود و اگر نقطه باد و
آب بود و آنرا زوج الفرد گویند از آنکه باد دو است و آب ۴ مجموع ۶ است

و ۶ را نصف است و لکن نصف را نصف نیست چون ... دلیل کند که در اول آن
تنگی نعمت و ناایمنی و تشویش مردمان باشد و بیماری و رنج بسیار و در آخر آن سال
بعکس این حال بود و اگر در میزان العمل آتش و آب بود چون ... آنرا فرد الزوج
گویند دلیل کند که اول آن سال تا آخر ناایمنی و تشویش و فتنه و آشوب بود و دو تخمی
و مدد آن و غیره و ریزش خونها و رعد و برق بسیار و آمدن بارانهای بی محل باشد
و اگر نقطه باد و خاک باشد و آنرا زوج الفرد گویند از آنکه بعد زوج است چون ...
همه آن سال تشویش و فتنه و جنگ و ناایمنی باشد در میان مردم و حرکت لشکرها
و خرابی بلدان و بسیاری زلزله و تاریکی هوا و بیرون آمدن حشرات و گزندگان
در زمین و اگر ... بود گذر تمامی آن سال بعضی اوقات براحت و بعضی اوقات
بمشقت گذرد و مردمان بعضی براحت و بعضی بمشقت گذرانند نوع دیگر مثلا
رملی زدیم این صورت برآمد ... چون در میزان این رمل ... بود و باد ... که نقطه
حکم است با ... شد در هفتم در خانه مایل و از انجا حرکت بعرض کرد و از ...
... است و از ... حرکت دیگر کرد ... در ۵ چون در ۳ خانه سیر کرد لازم
۱۳ شکل در هر ماهی از سال افتاد بدین موجب ماه اول ... ماه دویم ...
ماه سیم ... ماه چهارم ... ماه پنجم ... ماه ششم ... ماه هفتم
... ماه هشتم ... ماه نهم ... ماه دهم ... ماه یازدهم ... ماه
دوازدهم ... چون که ماه اول بهار است شکل افتاد دلیل است که ماه اول بهار است
نوع گذرد نوع اول بادی ... باد ... را در میزان یافت در مرکز مقوی خود در شکل خود
دلیل است بر رسیدن مال غایب که از آن محل خوف باشد و ترک از جا بجهة بودن
آب در مرکز آب نوع دویم بادی ... را طلبید و شکل ... در رمل نبود گفتیم که از
طرف اقربا و کسب و کار مراد سایل درین ماه بر نیاید و در غم افتد و نقل و حرکت کند
و از برادر و اقربا نفع نیابد و واقف باید بود که حیوان گم نکند ماه سیم ... باد ...

را طلب کرد و او را در سیم خود یافت در مرکز مقوی خود که مرکز آبست دلیل است
بر نقل و حرکت و داد و ستد و نفع از طرف شریکان و زنان و غایبان بمطلوب رسد
و بر حذر باید بود که از اهل علم یا اهل سفری یا اقربا در تشویش نیفتد و از سر نفس و کار
تنهای ضرر نیابد و چون این یک خانه را احکام تعلق باول بهار دارد ماه دوم
بهار را این سه شکل باشد ... در اینماه چون دور به ... رسید و او طالب باد ...
است و او را در ۱۰ یافت در مرکز خود دلیل است بر قوت کیسه کاه و ابتدای کارها
خیر و تدبیر و رای آنکه ... را با ... ضرب کنی ... که صورت تدبیر و رای است تولد کند
و راستی خواب و سلامتی نفس بجهة ... که تعلق بنفس طالع دارد و غذای نیک و بر
حذر باید بود که بجهة مال خصومت نیفتد و بجهة حیوان بزرگ گفتگو نشود و چون
مطلوب ... است در دویم رمل دلیل است بر قوه کیسه کاه و رسیدن براحت
از اعوان و خوشحالی از مقام بجهة بودن نقطه ... منسوب بمقام و آمدن غایب
بجهة بودن ... در دوم و خوشی بجهة آنکه چون ... را با ... ضرب کنی ... که شکل خیر
است تولد کند و چون ... مطلوب خود را که باد است در میزان یافت در خانه
مقوی خود از آنکه باد در خانه آب مایل است لکن از مرتبه خود بزیر افتاده بود و چون او را
با ... ضرب کردیم ... شد و زوج دلیل غمناکی و ترس و بیم است و بسیاری لشکرها بجهة
کثرة و انبوهی که تعلق به ... دارد و بقیه ماههای بهار را بهمین طریق حکم کند و چون حضرت
محقق بیان کیفیت استخراج اشکال طالع سال عالم نموده بکلی از آن شروع
کرد در کیفیت استخراج اشکال رمل تمامی سال و بیان احکام آن قاعده چنان است
که چهار شکل بحسب قرعه با نقطه حاصل کنند در هنگام تحویل و آن رمل را ۱۰ شکل تمام
کنند پس ۱۳ و ۱۰ و ۱۱ و ۱۲ را امهات کنند و رمل دیگر استخراج کنند اگر رمل ثابت شود
انقلاب او تا د کنند و رمل دیگر استخراج کنند یا از رمل ثابت سده اشکال خانهای با د را
جمع کنند و یک رمل تمام کنند و از خانها آتش و خاک و باد را همچنین کنند تا چهار رمل درست

آید فایده شخصی سوال از سفر کرد که نیک باشد یا نه رمل زدیم صورت رمل بدین موجب بود
... چون آتش ... که ناطق بر ضمیر است در هشتم با آتش ... رسید و او مطلوب
خود را که آتش ... است در ۱۰ دید که نهم اوست گفتیم سوال از سفر است دیگر گفتیم را
... دانست که مقصد سایل است گفتیم عزیمت مقامی داری و از غیر د... آن مقام
سوال داری گفت چنین است چون نقطه حکم که آب ... است متحرک ساختیم تا ...
رسید در خانه دویم با او اعتبار کردیم و از آب ... گرفتیم که در شکل ... بود هفتم او
که مقصد است آب ... بود مطلوبش آب ... بود او را یافتیم در مرکز مخالف و ساقط
... گفتیم بمقصد نرسی و در راه مریض بشوی و دزد و حرامی در راه داری
چون سفر او را نظر کردیم خاک ... بود در اول گفتیم الیوم ابتدای کار سفر داری
و چون مطلوب سفر که خاک ... است در چهارم است خاک که مرکز باد در مرکز مخالف
گفتیم اگر سفر کنی بمقصود و مطلوب نرسی و در راه نیز بیمار شوی و برگردی و اگر از
سفر غایب سوال کنند نهم اول را باید دید که آتش ... است چون ... درین رمل
نیست گوییم غایب بمقصد نرسد و چون بجای آتش ... زوج ... بود و او مطلوب
خود را که زوج آتش ... است در ۶ خود دید گفتیم سایل بمقصد نرسد و در راه بیمار
شود و باز گردد و بیماری از سردی بود و آب بار آن و سرما باعتبار بودن زوج مطلوب
در خانه آب و تاف و شکم درد کند باعتبار بودن زوج ۵ که تعلق بناف و
پشت دارد و ناف و شکم باعتبار خانه ۶ خانه اصل است و ۶ خود فایده جلیله شخصی
سوال کرد از طالع خود و بیع و شری در سفر و حضر و خریدن اسبی رمل زدیم بدین
موجب بود ... نقطه آتش ... که نقطه ضمیر است راندیم در اول با آتش
... پیوست که آتش دویم است گفتیم سوال از طالع و بیع و شری است و چون مطلوبش
در ۳ و ۵ است گفتیم مالی که بجایی نقل کند و چون ۵ اکواه ۱۵ است و در ۱۳ انکار
کرده گفتیم مال بمقصد خود فروشد چون ۳ تا ۱۵ در ۱۳ خود است و ۱۳ فایده آسبی



ست که گفتیم پس نقطه حکم را که آب پنجم ست راندیم در سیم بپنجم رسید در مرکز
خود و مطلوب خود را اگر ۱ دید که ۱۴ اوست در مرکز خاک گفتیم طالع تو
قوی و خوشحال است و شغل و کار تو مراد است و از بزرگ و نقل و حرکتی
فایده یابی و از خدمتکاران و حیوان کوچکی بنفع رسی و چون مطلوب مال
و بیع و شرا زیش آب شش است و در رمل نیست گفتیم اول قصد سفر کنی یا مقامی
یا دکانی یا شهری و یاران قصد موقوف شود یا بیع و شری خواهی کسی و بهم نرسد
و بجهت بزرگ تشویش بهم رسد و بجهت حیوان کوچک یا خدمتکاری یا مرضی آن بیع
و شری موقوف شود و فایده نکند و اگر قبل ازین این بیع و شری میشد فایده
بودی و اکنون فایده ندهد دیر شود و در مقصد دوم سودای آب فایده
نکند و بهم نرسد و جنسی که سایل درین مقام فروشد از آتش است و در ۱۱ او
۱۲ دید مگر ناظر بود گفتیم جنسی که اینجا فروشد از بنات و کانی فایده دارد و بعد
ازین فایده ندارد تعجیل در فروختن نیکوتر است از تعویق در آن و مقصد
سایل آتش است در رمل نیست گفتیم تا سایل بمقصد نرسد و از مشتری اول فایده
نبود و بمقام دیگر خواهد رفت جانب جنوب و آنجا نفع خواهد یافت و غیر از
مشتری اول بمشتری چندی که مایل باشند خواهند خرید یکی سبزی که بسفیدی گراید
و یکی سفیدی که بسبزی زند و بر سر و روی نشانی داشته باشد از آنها و بیع
ایشان فایده دارد و سفر سایل نشود و اگر شود پنهان خواهد شد بجهت خوف
مال جانب جنوب خواهد بود و بزرگی در آن سفر رفیق خواهد بود و خوفی در آن سفر
خواهد داشت بجهت نقل و حرکت و اقربا و احتمال که چیزی یا مالی از او فوت گردد از
جنسی که در مقام دیگر فروشد و آبی که منحرج از خاک پنجم است و در رمل نیست
و جنس در مقام دیگر فایده ندارد و آب انجا خریدن فایده ندارد یعنی آب
انجا خریدن میسر نشود مقصودی که دارد از خاک پنجم است و در دهم است گفتیم

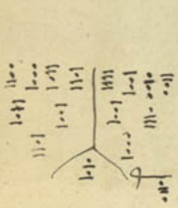
معقد

مقصد دوم جای پر تشویش باشد آنجا نباید رفتن و جنسی که آنجا فروشد
نقصان کند و چون مطلوبش خاک پنجم است در ره و ساقط است و لیلی و ید فایده
اجناس دارد در بیع و شری فایده سؤال از اسبی بخرد یا نه طالع سایل وی را
که دوم است و هفتم و مطلوب وی را که رابع است و در وازدهم را و مطلوبش را
اگر این جمله را مطلوب در مرکز نیکو بود فایده باشد والا فلا و اگر سؤال از
بیع و شرای دیگری یا غایبی بود دوم و هفتم را باید دید و دوم و هفتم را
و انچه هم را که دوم رمل است که اسب است و ۴ که ۳ است اگر مطلوب او
خوشحال بود و در رمل باشد آنرا بخرد که او را مبارک بود و اگر نه برعکس
اما رنگ اسب را از ۸ گوید که دوم رمل است و ۱۲ هفتم و از ضرب او با صاحب
خانه و این حکم بر اغلب نقطه کند یعنی بنگرد که طبعت کدام نقطه غالب است حکم
بران کند و انشاء اسب از مطلوب ۱۲ گوید مثلا اگر مطلوب نقطه اول باشد
از نار و هوا و ما و تراب و در خانه اول باشد پس نشان سر گوید و در دوم گردن
و در ۳ دستها و علی هذا فایده مثلا جنسی که خواهد بخرد از مقصد طالب از ۱۲
گوید از انکه جنس ۳ هفتم است که رابع است وجوه رشش از مطلوب ۲ اگه ضرب کند با
صاحب خانه و فایده او از مطلوب ۳ اگه ۴ است در مرکز موافق و غیر موافق
و اگر خواهد که بفروشد از ۹ گوید وجوه رشش از مطلوب ۹ که ده است و فایده اش
از مطلوب ده که ۱۱ باشد فایده اگر خواهد که بداند که این جنس که در یک شهر دارد
بفروشد بهتر است یا چند روزی تحمل کند و اگر خواهد که بجز د بهیچ مدعا اگر از فایده
فروختن برود خواهد مطلوب ده را به بیند اگر نقاط نار و هواست و در مرکز موافق
نشسته آن جنس وی کفایت کند و زود بفروشد و اگر در غیر موافق نشسته
کفایت بکند دیگر مطلوب نقطه مستقبل را به بیند اگر خوشحال باشد دیرتر

بفروشد بهتر بود و اگر بدحال است دیرتر فروختن کفایت نکند مگر مطلوب تا
کاهی خوشحال بود که ناگاه امری واقع شود که بمدعا بفروشد و آن اینست که
در مرکز موافق باشد و ناظر بود و اگر مطلوب غایبانه او خوشحال بود از غیب او را
مدد رسد که باعلی وجه بفروشد و اگر مطلوب دهم آب و خاک بود و در مرکز
موافق و ناظر بود و ناظر بود و غیر متبدل گوییم که فروخته شود دیرتر فایده دارد
فایده اگر سؤال از طالع کند سلامتی حالش و آنچه بجهانها تعلق دارد از مال و معاش
واقربا و دوستان و مال و ضیاع و غیران اگر نقطه نار و هوا بود طالع تا هشتم یا دوازدهم
هر نقطه که باشد مطلوبش را به بیند که در کجاست اگر در مرکز موافق باشد و ناظر بود
بطالع آن مهمات بمراد بود و طالع بقوه باشد و اگر در مرکز مخالف بود دلیل
بر بدی طالع و آن مهمات کند و اگر مطلوب ناگاهی خوشحال بود گوییم که ناگاه
کار تو چنین خواهد شد و اگر آن نباشد مطلوب مستقبل را نظر کند اگر خوشحال بود
گوید که بعد ازین مهمات تو و طالع تو بمراد خواهد شد و بیش ازین بد بود و اگر آن
هم نباشد یا خوشحال نباشد مطلوب غایبانه او را نگاه کند اگر خوشحال باشد
گوید از غیب تو را مراد حاصل شود و اگر آن هم نباشد صدقه باید دادن داکر
از مال پرسد مطلوب نقطه دوم باید دید اگر در مرکز موافق بود و ناظر باشد
گوییم مال تو حاصل است و معامله تو نیکوست و طعام نیکو خواهی خورد و آنچه متعلق
بخانه دوم است نیکوست و اگر مطلوب در رمل نباشد یا باشد و بدحال بود و یا نقطه
در مطلوب ماضی و ناگاهی او باشد باید دید اگر باشد و خوشحال باشند و ناظر
بوند و در مرکز موافق باشند گوییم قبل ازین اگر سود امیکرد این چنین بهم نرسید بهتر
میبود اما امید است که ناگاه مراد خود برسی درین مهمات اگر این هم نباشد
مطلوب مستقبل را نگاه باید کرد در مرکز موافق آمده و ناظر است یا نه اگر باشد
گوییم بعد ازین مطلوب تو بهم میرسد و غایب تو بعد ازین خواهد آمد اگر آن هم نباشد
مطلوب غایبانه را نظر کند اگر باشد و ناظر بود گوییم از غیب غایب تو برسند

وسود او معامله

وسودا و معامله تو بهم رسد یا فتوح و رزق بتو رسد و اگر آن هم نباشد ترک اولات
اگر از اقربا و نقل و حرکت پرسد اگر مطلوب نقطه سیم خوشحال باشد و ناظر بود و در
مرکز موافق باشد از اقوام و نقل و حرکت فایده یابد و جمیع چیزهای که تعلق بخانه سیم
داشته باشد نیکو بود و اگر مطلوب حال بدحال بود مطلوب ماضی و ناگاهی را
نظر کند اگر خوشحال باشد گوییم پس ازین قوام و نقل و حرکت فایده بود و ناگاه از
ایشان بفایده رسی و اگر آن نباشد مطلوب مستقبل را نظر کند اگر خوشحال بود
گوید که بعد ازین تو را نقل و اقوام فایده خواهد رسید و اگر آن نباشد نظر مطلوب
غایبانه کند اگر باشد و خوشحال بود گوید که از غیب تو را نقل و حرکت خواهد بمراد
شد و از اقوام فایده رسد و قس علی هذا الطاهر نوعی سؤال از جنسی کرد که درین
شهر بفروشد رمل زدیم صورت رمل اینست ⁝ نقطه خمیر بدوم رفت
سؤال از بیع و شری بود که نفع دارد یا نه و آتش را طلبید و در رمل
نبود و در خانه آتش بود که فایده بیع و شری است گفتیم سؤال الذات مهمات
گفتار پس نقطه حکم را که آب پنجم است راندیم با آب رسید و مطلوب
آب اجتماع بود و ناظر گوییم در بیع و شری فایده هست و فایده جنسی که درین
شهر فروشد خاک است که هم خاک است و خاک در رمل نبود و بجای آتش
زوج بود و مطلوبش زوج بود در خانه آب و آتش بود و ناظر بود در مرکز
موافق گوییم جنسی که درین شهر فروشد فایده دارد و اگر مرکز مخالف میبود
فایده نمیبود سؤال اگر از غایب بود از هفتم نقطه آنچه باشد بگوید و مالش
و کسبش از هشتم نقطه و نقل و حرکت و اقربایش از نهم نقطه و مقامش و منزلش
از دهم نقطه و محبوبش و فرزندش از یازدهم نقطه و برگه و عید و بیماری و حیوان
کوچکش از ۱۲ نقطه گوید و مقصدش و از زوال جنس از طالع و نقطه که نقطه میزان بوی
رسیده باشد و قدر و مشی و مال غایبش از دوم نقطه گوید و سفرش و علم و دینش



ازسیم نقطه وشعل وکارش از ۴ نقطه واملش درمرادش از بار دهم نقطه وجار با
ودرتمنا ش لزوم نقطه کوید اگر مطلوب این جمله در مرکز موافق باشد و ناظر وغیر
متبدل حکم بر خوبه کند والا حکم بربدی باشد واگر سوال از قدوم غایب باشد نظر
کند در مطلوب نقطه دوم اگر نقطه باری یا هوا بود ودر مرکز خود باشد غایب زود
برسد مثلا آتش اول را یکشنبه ودوم را دوشنبه وسیم را سه شنبه حکم کند تا آتش
اهم که شنبه باشد وباد اول دوشنبه تا هفتم که یکشنبه افتد وآب اول سه شنبه تا هفتم
که دوشنبه افتد وخاک اول چهارشنبه تا هفتم که سه شنبه افتد حکم کند که برسد وقتی
که در خانه خود باشند مثلا در اول و در دوم و در سیم و در ۴ و در هر
مزاجی در محل خود باشند مثلا اگر آتش بود از در دوم مزاج روز دوشنبه کوید
واگر باد بود هم از در دوم مزاج روز سه شنبه کوید واگر آب بود در دوم
مزاج روز چهارشنبه کوید واگر خاک بود در دوم مزاج روز پنجشنبه کوید و نیکوتر
آنکه از مطلوب آتش روز و ساعات کوید واز مطلوب باد هفته واز مطلوب
آب شهور واز مطلوب خاک سنین وزیباتر آنکه از آتش احاد احاد حکم ایام کند
واز باد عشرات واز آب مات ایام واز خاک الوف ایام حکم کند و با جهت
اسانه متبدی رملی زدیم بدین موجب چون در خانه قدوم غایب
زوج بود واز باد و تعلق با هفته دارد پس ۶ هفته دلیل است که غایب برسد که
۴۲ روز باشد واگر از عشرات بود کوییم ۴۲۰ روز برسد و حکم سفر که غایب در
اول که رسید مطلوب خود را نیافت بعد چند روز بیاد رنا ملاقات کرد و نخی
کفت در باب ملکی و مراد دریافت شخصی سوال کرد که ۴ مقصد و ۴ سفر در نظر
دارم واز خیر و شر مقاصد و بیوت آن و خیر و شر اسفار و منازل آن و وقوع ولا
وقوع این مقاصد و اسفار میپرسم بدین وجه رملی از حضرت ایشان ... فرمودند
که تا نزد مقصد و سفر و منازل و بیوت مقاصد و وقوع ولا وقوع این مقاصد و

اسفار

واسفار و خیر و شر بیوت و منازل کفته بر وجه تفصیل احکام بر وجه دستور اورده شد
تا مبتدی را طریق دریافتن آن آسان نماید صورت رمل مذکور اینست که نموده
میشود ... واستخراج ۴ مقام اربعه از خاک بدین منوال بود نقطه
خاک که خاک ... است در پنجم و مقصدش طریق و او طالب خاک ... است و برجا
نبود کفتیم تا اول جا نمیروی تا آنجا ترا مراد نخواهد بود دیگر چون خاک ... که طالع است
حساب کردیم ایشتمش خاک ... است پس دور خاک بخاک اول تمام میشود ولازم
سر دور با آتش اول که ... است می افتد پس ... ۹ باشد و چون ... در وتد الوتد خود
است کفتیم درین سفر بمراد میرسی اما اندک خوف خواهی داشت بجهت برده وخدمتکار
وحیوان کوچک و دوستی و یاری و محبوب بجهت آنکه ... مطلوب خود را در ششم که خانه
خوف است دید و اورا چون به ... ضرب کنیم تولد کند که آتش ۶ است وشکل خانه باد
وآب یا از جهت رزق وروزی وخوردن تشویش میباید هم بجهت خانه ۶ او ولی
در ۶ است ۶ اکواه ده است وده رزق وروزی است وخوردنی و دیدن بزرکان
نیز تشویش دارد و بجهت کرما و خشکی و تشنکی نیز بجهت آنکه شکل آتش با نقطه آتش
در خانه خاک که ۸ و ۶ است آمده چون باد نیز را با طبعت خانه اعتدال داریم
آتش برجا بماند واز سفر کفتیم مراد میباید بجهت بودن مطلوب در وتد الوتد پس
... مطلوب خود را دید در محل قوه و ناظر بود و جزوی راه باز کشتن نیز کفتیم بجهت
آنکه ... که شکل منقلب است از ضرب ... با ... بیرون میاید وانقلاب سبب رفتن
وباز کشتن است اگر کوید که به چند منزل از این سفر بمقصد میرسم چون از پیش کفتیم که
سر طالع خاک ... استلزام مقصد خاک ... می افتد پس هر چهار را منزل اعتبار
کنیم ۴ منزل میشود بدین منوال منزل اول ... منزل دوم ...
سیم ... منزل چهارم ... اگر از مقام بمقصد روی این منازل باشد
واگر از سفر مقام خواهیم از این دور خاک ... سفر میشود واز آتش ... تا مقصد که نار

... است چهار آتش میشود بدین منوال ... پس کوییم بچهار منزل بمقصد
میرسی از آنکه از آتش ... تا نار ... ۴ نار است پس ۴ مقصد بود و هر ۳ منزل
نامرادی است و سرکردانی وانقلاب احوال ایشان زیرا که منزل اول که نار
... است مطلوب خود را که نار ... است ندید ودر جای او نار ... بود و مطلوبش
که آتش ... است برجا نیست منزل دوم نار ... است و مطلوبش ... و برجا نیست
منزل سیم نار ... است و مطلوبش در رمل نیست و بجایش زوج ... است واو زوج
... را نمیطلبد و برجا نیست آن منزل نیز بمراد نباید نیست منزل ۴ آتش ... است
که مقصد است واو در خانه مخالف افتاده و نقطه نیز مفقود میشود و اگر مطلوب آتش
موجود است در وتد الوتد دلیل منزل و سستی مطلوب است واگر خانه سفر را از
آتش ... اعتبار کنی چهارم او را یک منزل کیریم بدین وجه ... منزل
دوم ... منزل سیم ... منزل چهارم ... منزل پنجم
... چون از آتش ... شمردیم یک منزل از آتش ... میشود واو طالب آتش
... است و مطلوب خود را بتکرار دید کاه ناظر وکاه غیر ناظر بطریق تواند
ساقط و غیر تواند ناظر کوییم درین منزل بعضی اوقات خوب خواطر باشی
از طرف محبوب و هدیه و خبر دوستان و مراسله در سفر واز اهل علم فایده
یابی و کاهی بجهت ابتدای کاری ضرر یابی و فوت مالی و نقصان معامله روی
دهد و کفت و کو و سرکردانی تمام یابی واز آن سفر از آتش ... کیریم ۴ او که
که آتش ... است منزل دوم میشود واو مطلوب خود را نمیدید در رمل درین منزل
غیر مدعا حاصل نباشد واز آن سفر آتش ... بود مثل که منزل ۳ است آتش ... است
و ... برجا نیست پس در منزل ۳ مدعا حاصل نشود واز آن سفر از آتش ... کیریم
۴ او آتش ... است واو نیز برجا نیست درین منزل تشویش زیاده روی دهد
و مراد حاصل نباشد واز آن سفر از آتش ... کیریم ۴ او آتش ... است واو نیز بر

جانیست

برجانیست درین منزل تشویش زیاده روی دهد و مراد حاصل نباشد
واز آن سفر از آتش ... کیریم ۴ آتش ... باشد مقصد را حکم از این کفتیم کوییم
در مقصد احتمال اینکه بیماری واقع باشد اما مراد و مدعا حاصل بود واز
ملکی و مقامی و ابتدای کاری فایده یابد و با مردم زبون صحبت افتد واللّٰه
اگر بجهت سفر غایبی سوال کنیم از نار ... که ۱۵ نقطه است از خاک ... که ۹
مقصد اول است که خاک ... است باید دید آن سفر دوم باشد سفر اول
آتش ... وسفر دوم نار ... است موجود نبود در جایش زوج ... بود واو
مطلوب خود را که زوج ... است کفتیم در سفر دوم کار بمراد نباشد از آنکه
بجای نقطه فرد ... زوج آمده و زوج دلیل سستی است دلیل اینکه سایل باین
مقصد نرسد بجهت ضد و نند و خصم کدورت تمام روی دهد سفر ۳ از مقصد
دوم که نار ... است واو طالب نار ... است که دوم اوست و ... برجا نبود دلیل
است که بمقصد دوم نرود واگر برود خوف رسد از امرا و دوستان از
آنکه بجایش نار ... است وآتش ۸ است و به خوف و فوت منسوب است
اما سفر ۳ از مقصد دوم که آتش ... است باید دید وآن هم از باد ... است و
مطلوبش باد ... است دیگر از ناظر و غیر ناظر دلیل است که بیشتر احوال درین
سفر بمراد بود مثلا مقصد سیم باد ... است و مطلوبش باد ... است مطلوب
خود را دید ناظر و غیر ناظر کفتیم سایل بمقصد برسد و در بعضی اوقات از
مقصد باز میماند سفر چهارم از مقصد سیم است واو باد ... است مطلوب او که
باد ... است دید ناظر خود کوییم سایل بمقصد برسد واز اقربا و بردکان و
حیوان کوچک فایده میباید اما سفر ۴ آب ... است در رمل موجود نبود
کوییم سایل بمقصد نرسد و فایده ندارد مقصد چهارم باد ... است ودر
رمل موجود نبود کوییم باین مقصد نرسد از مال و زنان و شریکان تشویش

کند سفر نیم از مقصد ع فاک پنج است دلیل است که سایل درین سفر مراد
یابد وکام یابد از بزرگان وملک ومقام واز شرکا و نفع ببیند قاعده احکام
اینست در مرکز موافق حکم بر نیکی کند ودر مرکز مخالف حکم بر بدی واگر مطلوب
موجود نباشد حکم بر نیامدن مطلوب کند والله اعلم بحقایق الامور مقدمه در
اشکال ع ا کانه بدین نهج است که اشکال سداسی معتدل تام باشند در سباعی
وثمانی افراط محقق در خماسی ورباعی تفریط واشکال سباعی وخماسی
نامتفق اند وطالب اشکال سداسی اند دیگر آنکه ج صاحب قوة نامیه است
ز صاحب قوة نفسانی و ح صاحب قوة غضبی و ط صاحب قوة حافظه و
ه صاحب قوة طبعی و ا ع اشکال باعتبار عناصر شریک باشند مقدمه دوم در حل
وعقد که در خانه است وآن طریقه اینستکه هر نقطه ناری که در بیوت مار افتد
بسته گردد وهرجسم ناری که در خانه ناری افتد افتتاح یابد وباقی نقاط
وبیوت در مراتب خود چنین باشند مقدمه سیم آنست که شکلی که در میزان
واقع شود اورا متن میزان خوانند وچون ضرب نمایند به ؛ که صاحب سکون
است در میزان شکلی که حاصل شود اورا شرح میزان خوانند چون عنصر آب شرح
گشاده یا بسته گردد شکلی که حاصل شود آنرا تفسیر میزان خوانند چون عنصر آب
متن گشاده یا بسته گردد شکلی که حاصل شود اورا تاویل میزان نامند وجاری
باشد در جمیع مراکز بعد از تمهید مقدمات گویند که جمیع اشکال ع ا کانه را حرکتی
بود در ذات افراد وازواج چون عدد افراد نقطه را با عدد ازواج آن شکل
منهی زنند ومنهی به را بسط کند وازین بسط احکام استخراج نمایند وحرکت هم
افراد را حرکت طولی نامند وحرکت ازواج را حرکت عرضی واین دو حرکت
در جمیع مراکز معتبر دانند اما حرکت حقیقی اشکال آنست که از مرکز میزان
خروج کند بهر شکلی که منهی شود آن شکل مامور امر محرک بود که در میزان است

وهمیشه چهار

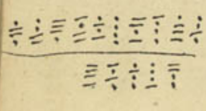
وهمیشه چهار حرکت از میزان حاصل شود از بسط شکلی که واقع است در میزان
واین چهار حرکت در احکام واسامی وضمایر ودفاین وخبایا بکار دارند
اما در احکام چنین گویند که چون قوت عدد شکل که در میزان است
منهی شود بعد از بسط منهی به باشکال سته کانه سعد کبراکبر و ؛ و شرکت را
حاصل شود مطلوب حاصل گردد بروجه اعلی وسعادت کبری واین سه شکل
قابلان ثلثه وسعادت نامند اما تفاوت نهند چنانچه ج را قابل اکبر نامند
و ز را قابل اوسط نامند و ؛ را قابل اصغر نامند ومنسوبات اکبر مردمان
عالم مقدار باشند واوسط اوساط واصغر اصغار ودیگر اقوای اشکال که
از محل عقل کل حرکت کند آنرا بجای فاعل دارند اگر بحرکت اول بقابل
رسید فهو المراد والا قوة منهی به را حرکت دهند منزل بمنزل تا قابل را
بیابد وآنچه باید بقدر مرتبه ایشان یعنی اکبر واوسط واصغر مطلوب مال
وجاه واسباب دنیوی بود آنرا از قوت افراط باید طلب کرد واگر مطلوب
عفت ونیک نامی وسعادت اخروی بود از قوت اعتدال ؛ باید طلب کرد
واگر مطلوب کینه وقمع دیگر بود از قوت تفریط ؛ طلب باید کرد وهر متحرک
که از میزان حرکت کند هر جا که منهی شود وهر صورت که از بسط منهی به صورت
بندد از منسوبات آن صورت جا باید کرد مثلا اگر ج بود سایل طلب رفعت
واسباب دنیوی کند بجد افراط واگر ؛ بود در کار سعادت اخروی میکوشد
بجد اعتدال اگر ز بود صورت امیدواری بود مثلا در میزان ح بود دو قوت او ۱۲
میباشد از مرکز میزان حرکت کرد قوت بده رسید اندرین خانه ج بود با صاحب
خانه که ج بود امتزاج داده ع شد پس دلیل کند بر نفس سایل مع منسوبات
خانه عاشر در صورت امیدواری وجهت بدین نوع باشد دیگر باید نظر کنند
بشکلی که واقع است در سکون منهی به واورا امتزاج با شکل منهی به داد واز آن

ضمیر مطلق استنباط نمایند مثلا در صورت مذکور که منهی به ج بود در دهم
نظر کردند صاحب آن خانه ج بود با صاحب خانه ضرب کردند ؛ شد چون
ج صاحب افراط ومقاصد اعلی مراتب است معلوم شد که ضمیر مطلق از
ملوک است ور فعت ودلیل بود بر حصول ارتفاع واگر در سکون منهی به ج
بود که از امتزاج ؛ متولد شود دلیل بود بر خلاف مذکور مثال دیگر ؛ در
میزان بود طرح بدهم رسید ودر دهم ؛ بود واز ؛ و ج ؛ تولد کرد
باد ؛ بسته شد بعنصر خانه ؛ حاصل شد و باد ؛ گشوده شد ؛ حاصل شد
بدین صورت ؛ ؛ ؛ ؛ پس ؛ متن باشد و ؛ شرح و ؛ تفسیر و ؛
تاویل دلیل کند که سایل از منسوبات رابع سخنی دارد واز امور معتدل که
در ذات ؛ است در جمیع متحرکات از میزان این طریقه را مرعی باید داشت
ونیز اشکال اربعه را اعتبار نمایند در ضمیر وفی الجمله ضمیر از چهار شکل دیگر
از آن گویند وحصول مقاصد از رسیدن متحرک بقابلان ثلثه ورسیدن
بشکلی که مقصود از منسوبات اوست وکثرت شهادت انواع است اول
وقوع اشکال در سکون افراد دویم وقوع اشکال است در سکون اشکال سیم
وقوع شکلی است در خانه شکلی که ج ازو تولد کند چهارم وقوع شکلی است در
خانه خود که در شکل خود نشسته باشند چنانکه ؛ در ۳ واقع شود که دهم است پس
حصول مقصود نظر باید کرد که مقصود از منسوبات کدام خانه است صاحب
آن خانه را در دایره ابجد طلب باید کرد وعدد متحرک از میزان طرح باید
کرد تا منهی گردد بخانه دیگر وشکل منهی به را بسط باید کرد اگر اشکال خانه مقصود
در متن وشرح وتفسیر وتاویل منهی به یافته شود دلالت کند بر حصول مراد واگر
یافت نشد عمل کند از عدد متن منهی به تا خود کجا منهی شود واندرین شکل
مقصود یابند واگر بحرکت اول شکل مقصود حاصل شود سایل طلب کاری که
کند

که کند بدست خود کند واگر بحرکت دویم شکل مقصود نیابند سایل بمعاونت
دیگر از مقصود یابد مقدمه در بیان اسامی محتاجند بمقدمه چند وقاعده آنست
که نقاط غیر طریق تا ۲ نقطه است با ناری وبا هوائی وبا مائی و ۷ ترابی و حروف
۲۸ گانه در ذات این نقاط موجود باشند باعتبار آنکه با حروف ناری اهـ
طم ف ش ذ وبا حروف هوائی ب و ی ن ص ت ض وبا حروف ابجد
ز ک س ق ث ظ وبا حروف ترابی د ح ل ع ر خ غ پس الف در ذات
نقطه نار اول باشد که ؛ است و ه در آتش دویم باشد که آتش ؛ است و ط
در آتش ۳ که آتش ؛ است و م در آتش ۴ که آتش ؛ است و ف در آتش پنجم
که آتش ؛ است و ش در آتش ۶ که آتش ؛ است و ذ در آتش هفتم که آتش ؛
است وعلی هذا تا آخر اشکال بقاعده عناصر اربعه و ف که حرف ۱۷ ام باشد در
ذات شکل اول است و ص در ذات شکل دویم وعلی هذا اشکال ع ا کانه
صاحب این حروف اند در هر خانه که باشد مثلا ؛ صاحب الف است در اول
ودر دویم صاحب ب ودر سیم صاحب ج تا آخر بیوت و ؛ در سر دور صاحب
ب است در دویم صاحب ج ودر سیم صاحب د وهمچنین میرود تا سر دور
تا آخر بیوت وباقی اشکال نیز همچنین و نیز همچنین وآن اشکال که در
سکون خود باشند حروف دهند مگر تا حروف ی که صاحب حروف احاد را
عشرات دهند وصاحب عشرات را مات ومات را الوف مثلا ؛ چون
در سکون خود باشند یعنی در ۴ وطرح میزان بدو رسد اندرین خانه دال
ومیم در ذات او باشند وبواقی حروف بدین نهج واستخراج اسامی بعد
از بسط منهی بطرح میزان ومنهی به نقطه میزان هر یک از متن وشرح
وتفسیر وتاویل حرف آنرا معلوم باید کرد ورعایت قوت باید نمود آنچه
اقوی باشد حرف اسم باشد وباز قوت منهی به را حرکت باید داد دو حروف

۴ کانه را از اشکال بسیط منتهی دویم طلب باید نمود و حروف اقوی جمع باید
کردن و از ان اسم بیرون آوردن مقدمه قاعده چنان است که ۴ حرکت اعتبار
نمایند از مرکز میزان که مقر عقل کل است حرکت اول فرد نقاط میزان است تا
انتها، آن رسیدن بمرکز موافق یا مسالم یا مصادق یا مخالف و مل و عقد
و امتزاج منتهی به با شکل خانه به نظر نمایند در مرتبه آن خانه در مرتبه نقاطی
که سیر آن نقطه است تا انتها و نظر کنند در مرتبه از ازواج منعقد که در خانه
همراه اوست تا انتها و استشهاد نماید از سعادت اشکال و قوت و
ضعف ایشان و تکرار ایشان در خانها سیما اشکالی که متعلق باشند بخانه
مراد و استشهاد نمایند نیز از سعادت و قوت شواهد خانه مراد که آن
خانه سیم اوست و او ناظران که ۱۵ اوست و ۹ و بعد از ملاحظه جمیع امور
استنباط احکام نمایند و در این طریق بعضی اعتبار نمایند اقوی آن دو نقطه
که در میزان باشد و بعضی اعتبار نمایند نقطه فانه و حکم کنند بر نهج مذکور و
بعضی اعتبار دو نقطه با آنکه اگر منتهی تا آن دو نقطه دو شکل باشند با هم امتزاج
نمایند و آنچه بیرون آید با شکل خانه خودش امتزاج دهند آنچه حاصل شود
در احکام نیز ملاحظه و اعتبار نمایند حرکت دویم حرکت عدد نقاط فرد شکل
میزان است تا منتهی شود بخانه و بعد از آن اعتبار این حرکت بسط نمایند
شکل منتهی به و از آن چهار شکل یا دو شکل و تکرار ایشان احکام استنباط
نمایند با استشهاد امور مذکوره حرکت سیم حرکت عناصر زوج میزان است
در دایره ابدح باعتبار این حرکت نیز بسط نمایند شکل منتهی به را بچهار شکل
مزوجه مذکوره و از آن احکام استنباط نمایند با استشهاد امور مذکوره
حرکت چهارم حرکت حرف عدد شکل میزان است باعتبار آن نیز بسط نمایند
منتهی به این حرکت را و احکام از آن استنباط نمایند با استشهاد امور مذکوره

بمعنی سعادت اشکال و قوت و ضعف آن و تکرار شان و سعادت و شواهد
و نواظر در جمیع طریق معتبر است و نیز هرگاه که میزان را بسط نمایند بر وجه مذکور
و اعتبار نمایند هر یک از حرکات متن و شرح و تفسیر و تاویل و اعتبار عدد مجموع
نقاط زوج و فرد اشکال چنانکه در دایره خط دانیال معتبر است لازم آید خروج
چهار حرکت هر یک از متن و شرح و تفسیر و تاویل میزان اول حرکت طول شکل
دویم حرکت عرض شکل سیم حرکت عمق شکل چهارم حرکت عدد حرف شکل
پس لازم آید شانزده حرکت در میزان بعد از اشکال ربل و از منتهی به هر حرکت
شکل حاصل شود و از آن استنباط حکم نمایند فی الجمله بسط بر وجه مذکور و سیر طول
شکل و عرض و عمق و غیر آن بطرز اشکال است بهر حال از دایره ابدح و سیر
نقطه و طرح عدد قوت شکل و بسط آن شکل که منتهی به است تجاوز نباید نمود
و دیگر دوایر را نشاید باید ساخت و همچنین دیگر طریقهای متعدده را نشاید این
دو طریق باید ساخت تا بصواب نزدیک افتد ان شاء الله ۲ مقاله دویم در
اعمال متفرقه و این عمل مشتمل است بر هشت فصل فصل اول در اعمال از دایره
بزدح است و آن چنانست که در شکل اول نظر کنند که در چندم خانه خود آمده است
اگر در ۶ و ۸ و ۱۲ خانه خود آمده دلالت بر پریشانی و خوف و اگر در باقی خانهای
دیگر آمده باشد دلالت کند بر سعادت سیما نهم و دهم و یازدهم در حصول مقصود
و نظر کنند بمعشوق شکل اول که مقدم است در اصل دایره چه معشوق هر شکل مقدم
روست در دایره اصل بزدح اگر معشوق یافت شود دلالت کند بر حصول مطلوب
سیما که در خانهای ۳ و ۵ و ۹ و ۱۱ باشد اگر یافت نشود در خانه معشوق نظر کنند
که چه شکل نشسته است آن شکل را با شکل معشوق ضرب نمایند شکلی که حاصل
شود اگر سعد داخل باشد سوال از حصول باشد حاصل شود و اگر داخل نحس باشد
مطلوب حاصل شود اما بدشواری و اگر منقلب سعد باشد بعضی مراد حاصل شود



با سانی و اگر منقلب نحس باشد بعضی مراد حاصل شود بدشواری فی الجمله طلب
و حصول در شکل داخل حصول مراد باشد و در طلب انفصال شکل خارج
دلیل حصول مراد باشد سعد باسانی و نحس بدشواری و بعضی از استادان
دویم را معشوق شکل اول گفته اند و از نتیجه ضرب شکل اول با غیر حکم
توان گفت اما بیان آنکه هر شکل از اشکال در دایره بزدح در هر خانه
چه عدد دارد و آن اینست که هر شکل در یکی خود کمال عددی عدد آن خانه
دارد و مع زیادت بعدد در خانه بعد از یکی و کمال عددی عدد آن
خانه را دارد و مع نقصان بعدد مثلا بج در خانه اول یکی دارد و در خانه
دویم دو و در خانه سیم چهار و در خانه چهارم هشت و همچنین تا آخر بیوت
بج که کمال عدد او ده است در خانه اول عدد عدد دارد و در خانه دویم
پنج و در خانه سیم ۷ عدد دارد و در خانه ۴ ده عدد دارد و علی هذا القیاس
چون خانه مراد معلوم شد از اشکالی که در خانه مراد است عدد حصول
مراد گویند اگر در امهات است از اشکال امهات باشد از ایام گویند
اگر در بنات باشد از اسبوع گویند اگر در متولدات باشد از شهور گویند
اگر در زایدات باشد از سنین گویند مثلا بج در امهات باشد مراد بسالها
رسد زیرا که شکل اسبوع از شهور و سنین گذشته باز در ایام نشسته
و علی هذا القیاس و اگر عدد هر شکلی از عدد عنصر اصغر گویند با عدد اوسط
بشرط قوت و مناسب بخانه مطلوب بعید نیست فصل ثانی در عمل از
تکمیل خط و بیان آنکه هر شکل در خانه عددی دارد و معشوق دارد و
آنچنان است که در خانه مقصود نظر کنند تا چه شکل آمده در رجعت است
یا در استقامت و چه شکل مراد دارد و حکم از آن شکل کنند که در استقامت
و رجعت است و هر شکلی ۸ خانه باستقامت میرود و هشت خانه برجعت

مثلا که شکلی از خانه اول است تا بخانه ۸ در هر خانه یک عدد می افزاید چنانچه
در خانه ۸ بیست و چهار عدد دارد و بعد از تجاوز از ۸ رجعت دارد
و چون از هشتم تجاوز کند در هر خانه یک عدد کم میکند چون بخانه ۱۶ رسید
همان عدد اصلی دارد یعنی یا الکفتی ضمیر از این دایره چنان باشد که
نظر کند در خانه ۴ اگر چه شکل آمده است و چند خانه نقل کرده است در رجعت
و استقامت از آن شکل و عدد نقل معشوق ضمیر و استخراج نمایند و ضمیر
و حکم مذکور نیز در استادان معتبر است اما بیان معشوق بدین نهج است که
در جایی طلب کند ... در ۱۲ طلب کند با ... بدین قیاس فصل ثالث در
بیان حل و عقد و عمل در حل حقیقی میباشد و مجازی میباشد و عقد نیز حقیقی
میباشد و مجازی میباشد مثلا که آتش او گشوده است و باد و آب و خاک او
بسته است چون به ... رسد آتش او عقد شود عقد مجازی و آب عقد شود عقد
حقیقی و خاک حل شود حل مجازی و این حل و عقد در شکل است اما عمل حل
و عقد از دایره مثلثه ابدح چنان است شکلی که در اول باشد با شکل خانه
مقصود زنند و نظر کنند که چه شکل آمده است و حل و عقد که شود حقیقی است
یا مجازی در حقیقی بر حصول مراد حکم کنند بعد از رعایت مناسبت یعنی آنکه
سوال از کدام ربع است مثلا در خانه اول ... بود در خانه مقصود ...
چون در هم ضرب کردیم ... شد که طالب ... است و این عقدی است حقیقی در
شکلین یعنی در عنصر اول دور باد و آب عقدی است مجازی و در خاک
حلی است مجازی اکنون باید دانست در مثال مذکور که سوال از کدام ربع
است اگر در ربع آتش بود ناچار حکم از عقد آتش باشد و مراد برآید لیکن بطول
اگر در ربع بادی باشد حکم از عقد باد بود و مراد به وسط اگر آبی بود از عقد
آب بود و حکم از آن کنند مراد برآید عنقریب و اگر سوال از ربع خاک

معد ابیع



بود از حل خاک حکم کنند و این مراد بر سر آید البته در روز و در ساعت و باقی
بدین قیاس عمل در حل عقد و آن چنان است که شکلی مثلثه ابرج را با شکلی
ابرج که آن دو شکل که صاحب خانه مقصود ند از آن دو دایره با یکدیگر امتزاج
دهند و حاصل را با شکلی که در خانه مقصود است امتزاج دهند و نظر نمایند در نتیجه
در حل و عقد مثلا سؤال سایل از خانه ۷ بود شکلی که واقع بود در ۷ بود دو
شکلی که صاحب ۷ است در دایره مثلثه ابرج است با هم ضرب کنند تا تولد کنند
از میان این نتیجه که در خانه مطلوب است حاصل شود همه غاص عقد شود
و معلوم شد که سؤال سایل متعلق است باب و آب عقد شد حقیق و ام ادبیل
بر اید اگر موجود باشد نظر نمایند که در کدام خانه است در آن خانه
عقد دارد یا حل حکم کنند اگر معدوم باشد نظر کنند بخانه ۴ او حکم کنند و همه بدین
مثال باشد فصل رابع در بیان امر حقیقی و مجازی بیاسند و آن شکلی است که از
میان دو شکل حاصل شود که از استان الاقر نامند مثلا در خانه مطلوب
۵ بود در خانه اول امری که میان ایشان حاصل شود است این
امری است حقیقی و راستگوی خصوص در ۲ بود زیرا که هر دو
صاحب ۵ است اند در آن دو دایره مذکور در فصل سابق در دوم بود
بود چه صاحب دوم است در شکل ابرج اگر خانه ۴ مثلا باشد و در اول
و از نتیجه ایشان حاصل شود و آن امری است مجازی زیرا که و و
۶ دورند در آن دایره حکم بر خلاف مذکور شد حصول که در ۶ بود و علی هذا
القیاس فصل خامس ~~در دایره ابرج کدام دو شکل است~~ در حکم سیر نقطه و حکم از
تسکین کلی چون دو نقطه از میزان بدو خانه مشهور شود نظر کنند بجای آن دو
شکل که درین دو خانه مشهور اند در دایره ابرج کدام دو شکل است امتزاج دهند
آنچه حاصل شود حکم کلی از آن کنند و رعایت حل و عقد و امر حقیقی و مجازی نموده

اعتبار کنند و اما از تسکین دایره کلی حکم از امهات است در حقیقت اکنون بدانکه
خانه اول نظر است دوم نطق ۳ اتصال ۴ انفصال چهار شکل مفرده هر یک
بخانه منسوب کرده اند و نظر به و نطق به و اتصال به و انفصال به
و اصل این ۴ شکل است و دوازده شکل دیگر هر سه شکل دیگر شریک شکلی اند
بدین وجه شریک و و و شریک و و شریک
و و شریک و و پس ۴ شکل اول متعلق باشند بنظر
و ۴ شکل تا متعلق باشند بنطق و چهار شکل دیگر باتصال و ۴ شکل دیگر
بانفصال و ۴ شکل اول متعلق اند بخانهای ناری و ۴ شکل دیگر متعلق اند بخانهای
بادی و باقی اشکال بدین قیاس و باید هر سؤال که باشد خانه مراد طلب کنند و
حکم نماید لیکن اصل امهات اند و حکم آن فصل سادس در ضمیر در شکل از شکل اول
نار از دوم هوا از سیم آب و از چهارم خاک زوج و فرد بر داشته
شکلی سازند و نظر کنند که شکل آن شکل کدام است و از منسوبات چهار
خانه استنباط ضمیر نمایند اگر همان شکل در شکل پنجم زنند از حاصل آن استنباط
ضمیر توان کرد و دیگر خاک ۵ و آب ۶ و باد ۷ و نار ۸ و شکلی حاصل کنند و در
استنباط او در امهات ضرب کنند و حاصل اگر در رمل موجود است در هر خانه
که هست اگر ضمیر در آن خانه باشد و اگر معدوم باشد بجهت غایب باشد بار اراده
سفر دارد و دیگر از شکل اول ضمیر توان گفت و از ضمیر توان گفت و دیگر
از عدد و ... امهات ضمیر توان گفت و دیگر از شکل اول با پنجم ضرب
نمایند و از آن ضمیر گویند مقدمه در احکام بدانکه اهل بربر از غلبه اشکال سعد
حکم کنند و حصول مراد را از اشکال سعد گویند و اهل مصر از مثلثه احکام جاری
سازند چنانکه نظر کنند تا سؤال از کدام خانه است و شریک وی چیست
احکام گویند اما اهل هند از ۴ و ۶ و ۱۴ و خانه مقصود و میزان حکم کنند و ۴ و ۱۰ را

آینه رمل نامند و ۱۵ را قاضی زیرا که عقل کل میامند دیگر از اول و خانه
مقصود شکلی و از ۴ و ۵ شکلی و از این هر دو شکل شکلی بیرون آورد اگر
نتیجه موجود باشد دلیل حصول مراد باشد سعد باشد و نحس بدشواری
اما اهل روم از ۱۴ و مقصود حکم کنند و دیگر از آتش اول باد دوم آب
سیم و خاک چهارم شکلی بیرون آرند و نیز از خاک ۵ و آب ۶ و باد ۷ و نار
۸ شکلی و از این هر دو شکل شکلی بیرون آرند این را صلیب رمل نامند
اگر آن شکل با ۱۴ موافق باشد دلیل حصول مراد باشد و الا از هر دو شکل
بیرون آرند و حکم از آن کنند اما طریقه مشهور از خانه اول تا ۱۲ در هر
خانه که شکل سعد باشد حکم بر سعادت کنند از داخل حکم کنند بر حصول مراد و
ماضی اول ۲ است و مستقبل دوم از مثلثه احکام جاری سازند اگر سؤال
از نفس و مال باشد خانه نهم را شاهد دانند و علی هذا مثلا اگر از هفتم در
امهات دلیل ... بر قدوم غایب دانند اهل طرابلوس از نجوم احکام
گویند چنانچه اول حمل و ثور و جوزا و علی هذا اشکال را بکواکب و راس
و ذنب منسوب کرده اند چنانچه بشمس در خانه اول دلیل روز یکشنبه
و منسوب بزهره در خانه دوم دلیل روز جمعه و منسوب بعطارد
در خانه ۳ دلیل روز چهارشنبه و منسوب بقمر در خانه ۴ دلیل روز
دوشنبه و منسوب بزحل در خانه ۵ دلیل روز شنبه منسوب
بمشتری در خانه ۶ دلیل روز پنجشنبه و منسوب بمریخ در خانه ۷ دلیل روز
سه شنبه و تعلق براس دارند بذنب در خانه دلیل روز سه شنبه
مثلا اگر در اول آید گویند مشتری در حمل است و حضیض دارد و بد حالی
است اگر در اول آید گویند آفتاب در شرف است و دیگر نظر کنند که در خانه
اول چه شکل آمده و منسوب است بکدام کوکب در تقویم نظر کنند که آن کوکب

خوشحال است یا بد حال حکم از آن کنند
فصل امد مدت هر گاه خواهند بدانند در چند مدت این کار بر آید یا ظاهر شود رمل زده
شود نقطه ها را از شکل اول و باد از چهارم و آب از هفتم و خاک از دهم برگیرند و شکلی
سازند و نگاه کنند که عدد او چند است و در رمل در کجا واقع شده اگر در اول و پنجم و نهم
و سیزدهم واقع شده باشد حکم بر ساعت کنند و اگر در سیم و هفتم و یازدهم و پانزدهم واقع
شود حکم بروز کنند و اگر در چهارم و هشتم و دوازدهم و شانزدهم باشد حکم بر سال کنند
و اگر در دوم و ششم و دهم و چهاردهم باشد حکم برماه کنند چنانچه بنظم آورده اند
اهطبیج وعده در ساعت دهد جو یا یه باشد ش روز آن عدد دح بب یو
ادر او تو سال کوی بو یا یب وعده برماه ش دهد فصل تسکین حروف اسکاف
رمل بدانکه حکما در کتب رمل در هیچ باب از این فصل یاد نکرده اند و رساله که در این عمل
نوشته اند طریق عمل تکسیر را برموز و اشاره گفته اند و این جوهر نفیس را چنانکه کس
داند نگفته اند و از نظر نامحرم پوشیده داشته اند و تا طبعیت کواکب و عناصر و بروج
و اساس ملایکه که بر افلاک و سیارات و عناصر موکلند تسبیح ایشان و خواص حروف
معلوم نکنی در عمل ماهر و تا در نگردی ما اینجا از تجارب و اقوال مشایخ اعتقاد ار که
بما رسید مدت قدری یاد کنیم تا عامل باین علم ایمان کرد و اول طبعیت عناصر و حروف
که بدان تعلق دارد یاد کنیم طبعیت آتش گرم و خشک است و حروفش ا ه ط م ف ش ذ و
طبعیت باد گرم و تر است و حروفش ج ز ک س ق ث ظ و طبعیت آب سرد و تر است و حروفش
د ح ل ع ر خ غ و طبعیت خاک سرد و خشک است و حروفش ب و ی ن ص ت ض
حروف کواکب اینست زحل اجهب مشتری و در مریخ یکشنج شمس
لسط زهره مفذغ عطارد نتصض قمر عجطق و حروف بروج اینست
اقسیج عیلم هصز طغفب حظنخ فکوت شصد ذواس
بیست و هشت حرف بر منازل قمر منقسم شده است و هر منزل را یکی داده اند و برج

دوازده کانه منقسم شد هر برجی را دو حرف و ثلث حرف و چون ثلث حرف ممکن
نیست تکمیل بسه حرف کردند و بر کواکب سبعه منقسم شد هر کوکبی را چهار حرف
و بر عناصر اربعه منقسم شد هر طبیعتی را هفت حروف بترتیب طبایع حروف مسطور
شود تا تو را دستور باشد شکل منازل و بروج و کواکب مجموع درین لوح ثبت است

زحل	ا	ج	ه	ب	زحل	ا حمل	ق جوزا	س سرطان	ح ثور
مشتری	و	ز	ح	د	مشتری	ع	ی	ل	م
مریخ	ی	ه	ش	ج	مریخ	ه اسد	[illegible]	[illegible]	[illegible] سنبله
شمس	ل	س	ث	ظ	شمس	ط	غ	ث	ب
زهره	م	ف	ذ	غ	زهره	ح [illegible]	ظ [illegible]	ن [illegible]	خ [illegible]
عطارد	ن	ت	ص	ض	عطارد	ف	ه	و	ت
قمر	ع	ج	ط	ق	قمر	ش	ض	د	ذ

اما پیدا کردن حرف استادان گفته اند که حرف خانه و حرف شکل میباید که باهم آمیخته باشد
تا راست اید چنین که درین جدول نهادیم تا هر دو روشن گردد جدول اینست

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶
ا	ب	ج	د	ه	و	ز	ح	ط	ی	ک	ل	م	ن	س	ع
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ف	ص	ق	ر	ش	ت	ث	خ	ذ	ض	ظ	غ				
ی	ک	ل	م	ن	س	ع	ف	ص	ق	ر	ش	ت	ث	خ	ذ

نوع دیگر در طول و عرض و عمق مثلا لحیان عدد نقاط زیرین او هفت است پس
عمق او هفت باشد و طول انکیس نیز هفت است که عدد نقاط است و عرض

ادبار

او چهار است که عدد نقاط اوست و هفت در چهار ضرب کردیم ۲۸ میشود پس عمق
او ۲۸ است و عرض چهار شد و طول هفت شد باقی اشکال برین قیاس باید کرد
اکنون در بیان ابب و ایج و ادد و ببد و بجی و ببج این شش کلمه است
که حرف اول علامت شکل است و حرف دوم عدد اکثر نقل از خانه نموده و حرف
سیم مراد اوست یعنی طلب کدام شکل دارد و این چنان بود که هر شکل که بردیم خود اکثر
عدد ان مثنا باید نمود مثلا انکیس میگوییم که ببد ب اول انکیس ب دوم در خانه
نقل نموده سیم ادب را مثنا نمودیم ببد شد و حرف اول یعنی بیاض طلب دارد که
صاحب آن حرف است مثال دیگر بیاض بخانه هشتم رفته بشش پنج خانه نقل نموده و
بیاض صاحب دال است پس چهارم در پنج بیست شد و بیست حرف کاف است و شکل
او قبض الداخل است پس بیاض در هشتم طلب قبض الداخل دارد نوع دیگر هر شکل
که در خانه حرف خود آید مضاعف عدد خود حرف خود طلبد مثلا لحیان در اول الف
دارد و اگر در دوم آید بی طلب دارد که انکیس باشد و انکیس در دوم بیاض طلبد و
حمره در سیم جیم داد و پس واو طلبد که نصرة الخارج است و بیاض در چهارم حرف دال
دارد حرف فرح طلبد که عتبة خارج است باقی برین قیاس نوع دیگر بدانکه حکم از ده
خانه بدر نمیرود که مراتب ایقغ است یعنی هر گاه شکلی که در خانه اول آمده است شکل
در میزان دارد یکی ماضی و یکی مستقبل و موثر حال بود مثلا نصرة الخارج در اول باشد شکل
حمره و قبض الخارج و نصرة داخل را طلبد چرا که نصرة خارج شکل ششم است و چون در اول
آید به پنج خود آمده یعنی پنج خانه نقل نموده چرا که دور ایقغ از نه نمیگذرد یعنی شش
و هفت و هشت و نه و اول اکنون پنج را در شش ضرب کردیم سی شد چون بیست و هفت
طرح شد یعنی نه نه همه سه عدد باقی ماند و از کلمات ایقغ بکو جلش بر جلش رسیده
جلش را صاحب حمره و قبض الخارج و نصرة داخل است اگر نصرة خارج در پنج آمد نه مرتبه
نقل نموده پس نه در شش ضرب کردیم پنجاه و چهار شد و چون نه نه طرح نمودیم نه ماند

و نهم کلمه طصظ باشد پس فرح طی و انکیس صاد و قبض الداخل ظی را طلب دارند و باقی
برین قیاس و چون بیان دایره حروف واجب بود شمه از اسرار آن که بطریق جمهور شروع
صورت رملش اینست و مربوطا باز نمودیم اگرچه استادان مرموز و متفرق بیان فرموده اند اما آنچه ما یافتیم والله اعلم

بسم الله الرحمن الرحیم

احکام مولانا حسن طبی علیه الرحمه در دوازده خانه رمل مولانا حسن طبی احکام
فرموده اند و استادی مولانا محمد الاصفهانی الشهیر بالمنجم بر احکام مذکوره
شرحی قلمی فرموده اند که کیفیت استنباط احکام از آن مستفاد میگردد تا حال
مشاهده نشد احدی اطلاع بر طریق استنباط احکام مذکوره داشته باشد چه
طریقه مولانا حسن مرموز و عزیز الموجود است و درین شرح مذکور کشف مطالب
کما ینبغی فرموده اند و پرده از روی مخدرات احکام برداشته امید از نظر اغیار
مصون گردد و علی الله التکلان احکام خانه اول اول کنیم که تو را کاری چند از
دست خواهد آمد که مردم در آن آسایش باشند شرح چون طالع در یازدهم است
و یازدهم فرحین است و در یازدهم نقی بود که تکرار در اول داشت و صاحب
یازدهم در چهارم بود و تکرار در نهم که شاهد اول و دویم است و در چهارم و نهم
جهت امید آمده و شاهد چهارم که دهم است در دهم نصرة داخل که با امید منسوب
است طالع که یازدهم گرفتیم در یازدهم نقی بود و مستقبل یازدهم دوازدهم
است هر دو دوازدهم عتبة داخل بود و شاهد یازدهم که چهاردهم است در چهار
دهم نصرة خارج بود که صاحب نهم است و شاهد طالع است که اول است و در اول
نیز نقی بود و شاهد اول که نهم است در نهم سعد داخل که قبض الداخل است آمده
و تکرار نصرة خارج در پنجم بود که این نیز شاهد یازدهم است ازین را گفته و از
مال حرجی چند که تو را مراد نباشد خواهد رفت شرح بسبب آنکه مستقبل طالع

بالمن

عتبة داخل

عتبة داخل بود که بمال نسبت دارد در سکن عتبة داخل عتبة خارج بود و شاهد شکل خارج
و تکرار عتبة داخل در ششم بود و دیگر تو را از ضدان و خصمان زحمتی چند خواهد رسید
شرح از مستقبل طالع که در دوازدهم بود تکرار در ششم و در سکن عتبة داخل عتبة
خارج بود که تکرار در هفتم داشت گفته و لیکن عاقبت آن خیر باشد از بهر آن گفته
و اگر دانه چند حاصل است موجبی که هیچ درمان ندارد و خواطر از آن تمکث آید
چون نقی که طالع بود تکرار در اول داشت و صاحب اول نبود و بجای او نقی بود
و مستقبل اول که دویم است عتبة خارج بود ازین گفته احکام خانه دوم مالها چند
طمع داری مشکل که حاصل شود چون دوازدهم که دویم است بجهت طالع در دوازدهم
عتبة داخل بود و در دوم اصل عتبة خارج بود که سکن عتبة داخل است و مستقبل دوازدهم
که سیزدهم است در سیزدهم اجتماع بود که در سکن او قبض الخارج بود ازین جهت گفته
بلکه انقدر است که بر و دگر از عتبة خارج گفته معاملات قطعا موافق نباشد چون
دوم که ملا معاملات است بعتبة داخل نسبت دارد و عتبة داخل در ششم و دوازدهم
بود ازین گفته خانه سیم دیگر تو را حرکات موافق باشد چون بجهت طالع سیم که اول
است و در اول نقی بود و در سیم اصل اجتماع بود و صاحب اول در باطن سیم بود که
که بحرکت نسبت دارد و مستقبل اول که دویم است عتبة خارج بود که صاحب سیم است
و تکرار در هفتم بود که سکن نقی است از اول که منسوب است سیم را تقسیم کردیم در دوم
بحرکت آمده و در سکن عتبة خارج اجتماع بود و تکرار اجتماع در سیزدهم که شاهد
اول است و شاهد اول که نهم است قبض الداخل بود ازین جهت گفته بقدر فایده حاصل
از شاهد که سعد داخل بود گفته و لیکن یکی از اقربای نرینه تو در سکن نقی عتبة خارج بود
که هفتم بود بجهت اقربا آمده و خانه فرزند نرینه که بعمر کمتر از تو باشد چون هفتم با اقربا
آمده و هفتم و تدرست ازین گفته قصد مال تو خواهد کردن بسبب آنکه بجهت طالع
دوازدهم مال بود و شاهد هفتم اشتم دوازدهم است در دوازدهم عتبة داخل بود که شکل

اول حرکت [illegible]

مال است و البته بسبب اتمال خلل پذیرد و عتبه داخل در دوازدهم و تکرار در ششم
بود و در رسکی عتبه داخل عتبه خارج بود باین دلایل گفته و در این چند روز چنانچه
مالاکلام نه روز بگذرد و زنی از خویشان تو رنجور گردد و در شش ماه رنجور باشند
چون بحجب طالع سیم اول است و مستقبل اول که دوم است و در دوم عتبه خارج
بود و در رسکی عتبه خارج اجتماع بود که جهت اقربا آمده و شکل اجتماع مونث است
و خانه سیم خانه خویشان است زنی از خویشان گفته و مرض اقربا از سیم اشتم است و در
اشتم عقله بود که بمرض داریم و مستقبل اشتم که نهم است در نهم قبض الداخل بود که
دویم اشتم است به بنده داریم و قبض الداخل در تسکین ماه صاحب دویم است
و تکرار در چهارم بود که مجموع شش ماه شد و اول بمرض رسید که آنجا نقی بود و چون
تکرار نقی در یازدهم بود که قوت حاکمیت داشت پس دور ایام از یازدهم
گرفتیم در چهاردهم چهار شد و در چهاردهم نصرة خارج بود که در تسکین ایام صاحب
چهارم است و تکرار در پنج بود که مجموع نه روز شد و بعد از آن وفات یابد چون
مرض اقربا از سیم اشتم بود دگر از اشتم که تقسیم کردیم با اول بمرض رسید و در اول نقی بود
بحجب طالع سیم است که بخویشان نسبت دارد و مستقبل اول که دویم عتبه خارج
بود دگر از ضرب صاحب خانه عقله میشود و از عقله که در اشتم بود منسوبات اشتم را که
تقسیم کردیم رسید بدوم بمرگ از این گفته خانه چهارم دیگر تو را ملک بیت آید
خواهد آمد چون بحجب طالع چهارم دوم است و در دوم عتبه خارج بود که از ضرب
صاحب خانه عقله میشود که بملک منسوب است و در چهارم اصل قبض الداخل بود و دگر اینکه
دوم که نهم است قبض الداخل بود که سعد داخل بود از این گفته و لیکن خراب باشند
از عتبه خارج گفته و تو آبادان کنی مستقبل دویم که سیم است در سیم اجتماع بود
از این گفته و در این خانه که استی از دوم که رسکی عتبه داخل است بمقام نسبت دارد گفته
یگانه دیگر که در جنب آنست از اجتماع که در سیم بود گفته بدبست تو افتد از شاهد

که سعد داخل

که شاهد که سعد داخل است گفته و پدر تو را چون بحجب دور طالع دوم چهارم میشود
و در دویم عتبه خارج بود که صاحب دویم در ششم و دوازدهم و شانزدهم بود و منظور
تکرار آخر است و در شانزدهم که آمد سکن طریق در شانزدهم است و طریق منسوب بپدر
و در چهارم اصل قبض الداخل بود که سعد داخل است از این گفته در این دو سال رنجوری
در جمعیت باشند چون دوم بحجب دور طالع چهارم است که پدر است از دویم ششم
هفتم است که مرض پدر است و صاحب هفتم که نقی است هم مزاج حمره است که بمرض
نسبت دارد و دویم او که اشتم است در اشتم عقله بود که در تسکین سال صاحب دویم
است از این گفته و اگر از اصل بگیریم اصل که چهارم است که مرض پدر که نهم است از
نهم تقسیم خانه ششم کردیم رسید بمرض در دویم و در دوم عتبه خارج بود که تکرار
در هفتم داشت که صاحب هفتم نقی است که هم مزاج حمره است که بمرض منسوب است
و دویم که اشتم است در اشتم عقله بود که در تسکین سال صاحب دویم است که گفته و
لیکن حیات او دوازده سال دیگر باقی باشند چون پدر که بحجب طالع دوم است و از
چهارم تا هفتم چهار است و در هفتم عتبه خارج بود که در تسکین سال صاحب چهارم
است و تکرار در دوم بود افزودیم شانزده سال شد و از هفتم که اول است و ششم که
دوم است و در اشتم عقله بود که در تسکین سال صاحب دویم است باشش اول
اشتند شد و در یازدهم یازده شد و نقی در یازدهم که در تسکین سال صاحب یازدهم
است و تکرار در اول بود جمع کردیم دوازده سال شد که گفته خانه پنجم دیگر تو را فرزندی
خواهد بود مادینه چون بحجب دور سیم پنجم میشود و در پنجم اصل نصرة خارج بود
و تکرار در چهاردهم بود بضرب صاحب خانه فرح میشود که فرزند است و در خانه
زوج است که مادینه گفته و در سیم اجتماع بود که این نیز شکل مادینه و مستقبل سیم
که چهارم است قبض الداخل بود در خانه زوج این نیز مادینه است یک سال و نیم
دیگر مبارک باشند فرزند بحجب دور سیم است که پنجم بود و در عمر از سیم گرفته تا

تا اشتم که اول است نهم دویم میشود و در نهم قبض الداخل بود که در تسکین
ماه صاحب دویم است و تکرار در چهارم این شش ماه شد و سیم که اول است
اجتماع در سیم بود که در تسکین سال صاحب اول است باین سبب یکسال و
نیم گفته و مبارک باشد از شواهد و نواظر گفته و لیکن تا سه ساله شود چون از
اشتم دهم سیم است و در دهم نصرة داخل بود که بضرب خودش جماعت میشود
که در تسکین سال صاحب سیم است از این گفته در این سه سال هفت قران بگذرانند
تفصیل قرانات اینست قران اول در روز دویم که بوجود آمد از پنجم اصل با
دوازدهم اشتم است و از دوازدهم تا اول دویم است که در اول نقی بود که در
تسکین ایام صاحب دویم است و نقی در اول بجهت خوف آمده قران دویم شب
هفتم پنجم اشتم که دوازدهم است از دوازدهم تا ششم هفتم است و در ششم
عتبه داخل بود که در تسکین ایام صاحب هفتم است و خانه ششم خانه زوج است و
پهلوی او عتبه خارج بود که شکل شبی است و تا هشتم که یازدهم است نقی بود که
بخوف منسوب است قران سیم سیم ماه از دوازدهم سیم اشتم میشود و از پنجم تا
سیم است و در پنجم نصرة خارج بود که در تسکین ماه صاحب سیم است و تا پنجم نقی بود
که بخوف منسوب است قران چهارم یکسال سیم از دوازدهم اشتم بود و سیم اول
است و در سیم اجتماع بود که در تسکین سال صاحب اول است و صاحب سیم در هفتم
بود که سکن نقی است قران پنجم یکسال یکماه سیم که اول بود یکسال گرفته بودیم
و در سیم اجتماع بود و در سکن اجتماع قبض الخارج بود که در تسکین ماه صاحب اول
است قران ششم یکسال و یکماه و سه روز چون همان یکسال و یکماه دارد و از سیم
هشت خانه رفتیم در دهم اشتم میشود که اول است و از دهم دوم است که نقی در
یازدهم بود که در تسکین ایام صاحب دویم است و تکرار در اول بود که سه روز
شد که گفته قران هفتم یکسال و نیم از جهت آنکه چون از دهم که هشت خانه شمردیم

یم

سیم ششم میشود و در سیم اجتماع بود و اجتماع در تسکین ماه صاحب ششم است و اجتماع
در سیم بحجب طالع پنجم بود و از سیم که هشت خانه شمرده بودیم سیم را اول گرفته
بودیم و از اجتماع در اول شش سال از این سبب قران هفتم یکسال و نیم گفته و چون هفت
قران مذکور بگذرد رنجوری و قران کوماه گردد و چون سه ساله تمام شود اعتماد بر
عمر او باشند و تو را یکی از قضاة و سادات دوستی خواهد کرد در سیم اجتماع بود
و مستقبل سیم که چهارم است قبض الداخل بود که منسوب مشتری است و اجتماع
که در سیم بود بجهت اتفاق آمده و قبض الداخل پنجم اجتماع است که پنجم دوستی است
از این سبب گفته که تو را یکی از قضاة و سادات دوستی خواهد کرد از نه میانه قد
و گرد روی این نیز از اجتماع که در مایل الوتد بود گفته بسال در آمده گرز اجتماع
گفته در روی او زخمی باشد صاحب سیم در هفتم بود که هفتم سکن نقی است و زخم
از نقی گفته و روی از تکرار صاحب سیم که در دوم بود و صاحب دوم عتبه داخل
است خانه ششم دیگر تو را رنج خواهد رسید چون از ششم اصل تقسیم کردیم
رسید بیازدهم بمرض و در یازدهم نقی بود که هم مزاج حمره است تا سی و پنج روز
از ششم که شمردیم تا دوازدهم هفت شد و در دوازدهم عتبه داخل بود که در تسکین
ایام صاحب هفتم است و تکرار در ششم هفت شد و در دوازدهم را از فرو دیم نوزده
شد و با شانزده جمع کردیم سی و پنج روز شد و رنج از بلغم باشد از عتبه داخل
گفته مثل درد دریا و لقوه و مثل آن این را نیز از عتبه داخل گفته و لیکن آسان
گذرد بسبب آنکه از یمین و یسار شکل خارج بود دیگر بنده قصد جان تو میکند
چون بنده که عقله و انکیس است چون یازدهم بمرض رسید و دوازدهم به بنده رسید
و مستقبل دوازدهم که اول است نقی بود و شاهد اول نهم و در نهم قبض الداخل
بود که بضرب صاحب خانه عقله شد که بنده است و اول نقی و رجال نسبت دارد از این
گفته که یک بنده قصد جان تو میکند و لیکن فرصت نیابد از شاهد که قبض الداخل

است گفته و چهارپایان قوت گیرد در ششم و در دوازدهم عتبه داخل بود و ازین گفته
خانه هفتم دیگر تورا غایب از تو دورتر خواهد شد چون نقی که هفتم است
و هفتم بغایب نسبت دارد و نقی در یازدهم و اول بود و در اول جهت غایب
آمده و بحجب طالع که یازدهم است و هفتم که پنجم نصرة خارج بود که بضرب صاحب
خانه انکیس میشود که از جهت غایب آمده و بحساب که نقی است و شکل بصرت
خارج شکل سفر است بالاسبب گفته که غایب از تو دورتر خواهد شد ولیکن از دو
تا هفته دیگر خبری خواهد رسید از جهة آنکه یازدهم که طالع بود تا پنجم هفتم است و پنجم
بخط و خبر نسبت دارد و مستقبل پنجم ششم است و از ششم تا دوازدهم هفتم است
و در دوازدهم عتبه داخل بود که در تسکین ایام صاحب هفتم است و کار او مراد
است از عتبه داخل گفته که مستقبل پنجم ششم است اگر چه اندکی درد چشم دارد
از خانه پنجم گفته که صاحب خانه پنجم مریخ است ولیکن از دو برخیزد از شکل ششم
که مستقبل پنجم است گفته و خصمان سخت قصد میکنند بحجب طالع پنجم که هفتم
است و خصم است که دوازدهم است و یازدهم و شاهد پنجم نیز یازدهم است
که نقی بود با صاحب خانه که ضرب کردیم عتبه خارج شد که به خصم منسوب است
و خواهند کرد از جهة آنکه یازدهم خانه فرد است و فرد قویست و البته قصد
ایشان اثری چند خواهد کرد و این نیز از عتبه خارج گفته که در یازدهم پیدا شده
و در خانه فرد آمده است و مخالفت می افتد تورا با دشمنی چون نقی که در یازدهم
است از جهة چند آمده ازین گفته که در روی از صاحب دویم که عتبه داخل است گفته
سیاه چشم بلند بالا که بر دست او زخمی باشد دشمن که عتبه خارج است در باطن
یازدهم پیدا شده و تکرار در هفتم که وتد است کرده و اشکال او را آمیخته باشند
که حلیه ایشان و غیره نشان دهند ملاحظه آن شکل کنند اگر در اوتاد باشد بلند بالا
و مایل الوتد میانه قد و زایل کوتاه قد گویند و هم شکل و هم خانه را دیده موافق

خانه

خانه و شکل نشان ایشان و غیره که حیوان و جز این بیان کنند که مجرب است پس شکل
مذکور در باطن یازدهم پیدا شده و تکرار در دوم و هفتم که وتد است کرده پس حلیه آدمی
از عتبه خارج و شاهد یازدهم که خانه پنجم است و از پنجم و ششم نقی نتیجه برآمده و در پنجم
نصرة خارج و در ششم عتبه داخل که روی است و نتیجه نقی است چنانچه بدانست نسبت دارد
و نقی شکل نحس و از نحس زخم گفته تا شش روز دیگر یازدهم که نقی بود بضرب صاحب
خانه عتبه خارج پیدا شده که شکل دشمن است باز از پنجم هفت خانه شمردیم رسید
بیازدهم و چون از یازدهم تا شانزدهم شش است و در شانزدهم عتبه داخل بود با
صاحب خانه ضرب کردیم لحیان شد و لحیان در تسکین ایام صاحب ششم است که تا
شش روز دیگر گفته ولیکن قوت تورا باشد از سبب شاهد یازدهم که چهاردهم است
و مستقبل یازدهم دوازدهم پس دوازدهم و چهاردهم هر دو سعد اند خانه ششم
دیگر تورا اثری چند خواهد رسید طالع یازدهم و ششم یازدهم ششم و از یازدهم
که طالع است شمردیم در ششم بخوف رسید شکل عتبه داخل و شاهد که یازدهم نقی
بود که تکرار در اول داشت ازین گفته و از چند نوع مردمان یکی بیگانه دوم رنجوری
سیم خواب مستقبل ششم که هفتم است و هفتم عتبه خارج بود و شاهد هفتم دوازدهم
و در دوازدهم عتبه داخل با عتبه خارج ناظر بود ازین راه بیگانه گفته و چون نقی در
یازدهم برای رنجوری آمده ازین راه رنجوری گفته و چون در پنجم نصرة خارج بود
که صاحب خانه نهم است شمردیم در هفتم بخواب رسید و شاهد که دوازدهم است در دوازدهم
دهم است عتبه داخل بود که هم ترکیب فرح است که بخواب منسوب است ازین سبب گفته ولیکن
عاقبت آن خیر باشد بسبب آنکه چهارم هفتم دهم است و در دهم شکل سعد است خانه
نهم دیگر تورا سفری پیش آید عظیم مناسب خانه نهم بحجب طالع هفتم که نهم است و در
هفتم عتبه خارج بود که بضرب صاحب خانه قبض داخل میشود که تکرار در چهارم و نهم بود
که چهارم و هفتم وتد است که عظیم است و نهم خانه سفر است از جهة سفر آمده ازین راه گفته

و در آن سفر فایدها حاصل گردد آید از نهم اصل که قبض الداخل بود و در چهارم
نیز بود و شاهد هفتم بحجب طالع که نهم بود و شاهد که دوازدهم است عتبه داخل بود
ازین گفته و کاری خیلی از تکرار قبض الداخل گفته برآید از سعد داخل گفته
و امشب که خواهد آمد از طالع که هفتم نهم است و مستقبل هفتم هشتم است و در هشتم
عقله بود و عقله شکل شبی است ازینکه گفته خواب خوشی بینی در پنجم شکل سفر
بود پنجم شمردیم جهت خواب آمده و شاهد او که دوازدهم است عتبه داخل بود که هم
ترکیب فرح است که بخواب نسبت دارد خانه دهم دیگر بزرگی از تو غایب است
طالع پانزدهم بود و دهم که هشتم است و در هشتم عقله و مستقبل هشتم نهم و
نهم خانه سفر و در نهم قبض داخل بود و صاحب نهم نصرة خارج بود و شکل قبض الداخل
منسوب بمردمان عالی قدر و از هفتم که شکل نقی است تقسیم کردیم نهم بغایب
رسید و قبض الداخل که در نهم است صاحب خانه ضرب کردیم عقله شد و عقله
بغایب منسوب است و استظهار کل تو ایب از شکل قبض الداخل گفته
و او درین هفده روز خواهد رسید از جهة بزرگ از دهم گویند و عدد از دهم
گویند چنانچه شمردیم از دهم پس دهم اول است و یازدهم دوم و در یازدهم
نقی بود که در تسکین ایام صاحب دوم است و تکرار نقی در اول اکثر سه روز
باشد و تا چهار هشت شد و قبض الداخل در تسکین ایام صاحب ششم است و تکرار
در نهم داشت مجموع هفده روز شده خواهد رسید از شکل سعد داخل گفته ولیکن رنجور
است که در نهم بود و شاهد اجتماع که در سیزدهم بود و بضرب صاحب خانه حمره شد
بحجب طالع از دهم شمردیم و حمره در باطن سیزده بهم رسید که شاهد اول است
بمرض رسید ازین راه گفته و کارش بمراد هشتم که از یازدهم دهم است و از
پنجم شمردیم در هشتم بمراد رسید و شاهد هشتم عتبه داخل بود ازین سبب گفته
تا شش ماه دیگر بمیرد هشتم که بحجب طالع دهم است از هشتم تا سیزدهم شش است

واجتماع

و اجتماع در سیزدهم در تسکین ماه صاحب ششم است شش ماه ازین گفته و قبض الداخل
که در نهم بود صاحب نهم نصرة خارج در نهم قبض الداخل هم در بزرگ منسوب است
و مستقبل دهم بحجب طالع نهم است و قبض الداخل از اول و دویم برآمده و در دویم
عتبه خارج بود که بضرب صاحب خانه عقله میشود و از هشتم که بحجب طالع دهم است تا
شمردیم بمرگ رسید بمیرد ازین گفته و کار تو یکبار دیگر بغایت نیک خواهد شد و
یکبار دیوانه در افتی چون سیزدهم اجتماع بود و شاهد اول و اجتماع در تسکین ایام
صاحب اول است و شاهد نهم ازین راه گفته که یکبار دیگر و یکبار دیوانه در افتی
از قبض الداخل گفته و از آنجا فایدها حاصل گردد از قبض الداخل که در نهم و چهارم
بود گفته خانه یازدهم دیگر تورا یکی از خویشان که پیش ازین خصم تو بودن دوست خواهد
شد چون طالع یازدهم بود و یازدهم او نهم و در نهم قبض داخل که از نقی و عتبه خارج
برآمده و مستقبل که دهم است و دهم از سیم و چهارم حاصل شده و در دهم نصرة داخل
بود که از اجتماع و قبض الداخل برآمد اجتماع در سیم و سیم خویشان و پیش ازین
خصم تو بوده از سبب عتبه خارج گفته که در دوم بود و عتبه خارج بخصم منسوب
است و دوست خواهد شد زیرا که شکل قبض الداخل در یازدهم و در یازدهم نقی بود
که بدولت منسوب است و از تو فایده بسیار خواهی دید از دهم که مستقبل
نهم است و در دهم نصرة داخل بود و در شکل سود ازین راه گفته و امیدها حاصل
شود با بانه نصرة خارج با امید نسبت دارد خانه دوازدهم دیگر تورا دشمنی است
بحجب طالع دوازدهم دهم است و مستقبل دهم یازدهم و در یازدهم نقی بود و
تکرار نقی در اول از دهم شمردیم اول برای دشمن آمد هلاک خواهند کرد دشمن تمیز
اول که برای دشمن آمده و مستقبل اول که عتبه خارج آنجا بود که بدشمن نسبت دارد
و عتبه خارج که در دوم بود با صاحب خانه ضرب کردیم عقله شد که بمرگ تقسیم رسیده
و از هشتم که شمردیم در نهم بخوف آمده در نهم قبض داخل و شاهد نهم اول است که نقی در

اول بود نقی برج منسوب است و از آلات حرب بشمشیر ازین سبب گفته و عدد آن سی ماه
صاحب دوازدهم در پانزدهم که حاکم دوازدهم است در پانزدهم هم و تقویت بنود پس
دور ایام از دوازدهم گرفتیم چهار دهم سیم است و در چهارم نصرت خارج بود که در شکل
ماه صاحب سیم است ازین سبب گفته و البته جاه نخواهد برد ازین سبب عقله گفته
که در باطن دویم پیدا شده که بمرگ رسیده و لیکن مرتبه او زیاده از تو باشد بسبب
آنکه نقی بود اول بود در وتد و آن شخص خورد قامت سیاه چهره گرز عتبه خارج
گفته و تو را اسپی از آن خداوند کار خوب بدست افتد اسپی که گفته از اجتماع
که شاهد دوم است گفته خداوند کار از اجتماع که در سیزدهم بود و شاهد او گفته خوب
از نصرت داخل گفته سفید از نصرت داخل گفته بکند گرز خانه وتد گفته تا سال
در آمده گرز جهت آنکه دور اول که از حاکم گرفتیم یعنی از دوازدهم که تا سیم چهار است
و از سیم تا ششم ششش است و در سیم عمر اجتماع بود و تکرار در سیزدهم بود و اجتماع در
شکل سیم صاحب ششم اول است و این یکساله آن سیزده چهارده سال شد و قبض
الداخل که در نهم بود در سیم هفت میشود و تکرار در چهارم بود و قبض الداخل در
شکل سیم صاحب ششم است پس هفت و چهار یازده شد با چهارده اول جمع کردیم
۲۵
بیست و پنج سال شد و این همه از احکام دوازده خانه رمل است و مستعد را این قدر
بس است و اگر کسی سوال کند از پیوند و تزویج نگاه کنند تا نقی کجاست و در اینجا چه
حظ دارد و حکم از آن کنند و شکلی که از اول و هفتم بیرون آید و همه بر این نوع اکنون
هر حکم در مستقبل است باز بتوانیم نمود حکم مستقبل بسیار است مختصر کردیم والسلام
فصل در ماضی حکم ماضی از صاحب هر دو خانه میتوان کرد و شرکت شکلی که
پیش ازین شکل گذشته باشد مثلا اگر کسی سوال از مال کنند نگاه کنند که عتبه داخل
که صاحب مال است کجا گذشته و ضعف و قوة او چگونه است و حکم از آن کنند
و شرکت شکلی که در خانه اول گذشته باشد چرا که بصورت شکل اول ماضی دویم است

و حکم ماضی هر خانه بدین نوع بود و صورتش چنانست که مار ملی کشیدیم و صورت
رمل اینست اول گفتیم سه روز پیش ازین جمع شده باشد اول نگاه کردیم صاحب
اول در نهم بود و مکرر در سیزدهم و ماضی صاحب اول در
دوازدهم است و در دوازدهم نصرة خارج بود که بضرب
صاحب خانه اجتماع میشود که بجمع نسبت دارد و ماضی دوازدهم
یازدهم است و در یازدهم نقی است که بجهة نکاح آمده و اجتماع شکل نکاح است
و در اول رمل است و شکل اجتماع در پانزدهم پس از پانزدهم تا اول سه خانه رفته
ازین سبب گفته که سه روز پیش ازین جمع شده باشد میانه قد از یازدهم گفته
و یازدهم بجهة نکاح آمده سیاه چهره و تا باز دهم و دوازدهم چهار دهم است
و صاحب چهارم انکیس است ازین گفته گرد روی تا بلند دوازدهم اگر چهار دهم است
و چهار دهم عتبه داخل است که بر و نسبت دارد بد اصل خانه چهاردهم خانه انکیس
است ازین جهة گفته نام او تاج چون طالع که صاحب خانه اول است لحیان است و تا نزدهم
او که ماضی است اولا طلب صاحب حرف تا نزدهم کردیم نبود بعد از آن طلب عدد
کردیم در سیم و چهارم و یازدهم بود که نقی است اما در سیم بقوت بقوت نبود پس
دانستیم که رستم حرف است پس خواستیم که بدانیم حروف کدام اند و چون تکرار
در چهارم بود طلب چهارم کردیم در دهم بود صاحب دهم در هشتم بود و صاحب هشتم و عدد
نبود صاحب حرف کردیم در هفتم و یازدهم بود و یازدهم شاهد سیم است و نقی که در سیم
بقوت بود مات الوف بود که بجا آحاد دانند جیم گرفتیم بعد از آن طلب صاحب
پانزدهم کردیم در اول بود و شاهد اول که نهم است در نهم لحیان بود در اول الف
دارد و دو حرف بهم رسید و طریق که در پانزدهم بود گرفتیم و تکرار در هفتم بود
بقوت و در یمین او که ششم است ماضی و در ششم نصرة خارج بود که تکرار در دوازدهم
داشت و در ششم بقوت نبود و در دوازدهم بقوت بود پس از طریق که در هفتم

بود تمر دیم دوازدهم ششم است از هفتم و دوازدهم مات است پس ت را گرفتیم
و ترکیب کردیم تاج شد و حالت نفس این زمان از اوقات ماضی بهتر است زیرا
که لحیان در نهم و شاهد اول و لحیان در نهم جهت نفس آمده و پیش ازین در خواطر داشتی
که باز سیاه چهره بغایت خوب نقی در یازدهم بود بجهة نکاح آمده و بغایت خوب
از شاهد که در چهارم است و در چهار دهم عتبه داخل بود گفته و نصرة خارج که در دوازدهم
بود و با حرف صاحب خانه اجتماع شده بود که بزن نسبت دارد و سیاه از شاهد که
چهاردهم است که شکل انکیس است گفته نوزده ساله پیوندی چون شکل سکی اجتماع
در پانزدهم است که حاکم است از پانزدهم تا دویم چهار است و در دویم عتبه خارج
بود که در شکل سیم صاحب چهارم است و این چهار سال شد و با پانزده جمع کردیم نوزده
سال شد و لیکن بواسطه زن خود باز آمدی خانه دوازدهم که ماضی است و در یازدهم
نقی بود که جهة نکاح آمده و تکرار نقی در سیم نیز بود که اینجا بجهة نکاح آمده که از ...
است و خانه سیم خانه نقل و حرکت است باز آمدی ازین گفته و شاهد سیم که دهم است
در دهم جماعت بود که بشریک نسبت دارد باین سبب گفته و پیش ازین اندیشه
سفر کردی دوازدهم که ماضی است نصرة خارج است که صاحب نهم است ازین گفته
و این زمان نیز یکی از سبب بودن لحیان در نهم و شاهد طالع که خانه اول است خانه
دوم تو را پیش ازین خانه مال ضعیف بود خانه دوم که مال است و صاحب دوم
عتبه داخل در پنجم بود و ماضی که خانه اول است اجتماع است بسبب آنکه بضرب صاحب
خانه عتبه خارج شد و در دویم اصل عتبه خارج بود ازین گفته و با مال چند بواسطه
معشوقه و خرج عیش رفته چون عتبه داخل در پنجم بود که خانه عیش و محبوب است
و در چهارم مکرر بود و ماضی صاحب دویم که اول است و تکرار اول اجتماع بود و صاحب
اول که لحیان بود در نهم است که خود شکل خارج است و تکرار شکل مال که عتبه داخل است
دو جا بود یکی پنجم و دوم چهاردهم که شاهد دویم است و شاهد پنجم که یازدهم است در

یازدهم نقی بود و نقی بمحبوبه و معشوقه نسبت دارد و بودن عتبه داخل در پنجم که خانه
عیش است ازین دلایل گفته که بواسطه معشوقه و خرج عیش رفته این زمان
هم نیک نیست در دویم اصل رمل عتبه خارج بود که در دوم بزبان تعلق دارد و عتبه
خارج شکل نحس است ماضی این بهتر بود تا ماضی دویم که اول است و در اول اجتماع بود
با صاحب خانه که ضرب کردیم عتبه خارج شده که شکل خارج نحس است و بتر بسبب
آن گفته که عتبه خارج از باطن اجتماع حاصل شد و اجتماع و بیست روز است که تا روی
باز کرده شکل عتبه داخل که شکل مال است در پنجم و چهارم آمده پس از چهاردهم
تا شانزدهم تا شانزده و تا چهارم بیست میشود و میانه مشکل رد چون ایام در چهارم
بیست میشود و پنجم عتبه داخل بود که گفته و نیز شاهد دوم چهارم و در چهاردهم
عتبه داخل بود و مثلثه اول و دوم و نهم است و در نهم لحیان بود که سعد خارج است
خانه سیم تو را دو سال است که برادری که به سال از تو بزرگتر بود وفات یافته
صاحب خانه سیم که عتبه خارج است در دوم بود و در شکل عتبه خارج نقی بود
و از شکل عتبه خارج تقسیم کردیم در اول ببرادر رسید و در اول اجتماع بود که
برادر است و بزرگتر بسبب آنکه دلو در وتد دو سال که گفته از اول و دویم و در
دویم عتبه خارج بود که بضرب صاحب خانه عقله میشود که در شکل سال صاحب
دویم است و وفات کرده بسبب آنکه مرگ برادر که دهم و صاحب دهم در هشتم
و از هشتم منسوبات هشتم را تقسیم کردیم در دویم بمرگ رسید چرا که بضرب صاحب
خانه عقله در دویم حاصل شد که بمرگ منسوب است و تو را هیچ خواهر و برادری جز
او نبود از عدم تکرار صاحب سیم گفته و مال و میراث برادر اینجا موجود است برادر
که اجتماع است در دویم بود و مال برادر که دویم است در دویم عتبه خارج بود و شاهد دوم
چهاردهم است و چهاردهم شکل انکیس است که بمیراث منسوب است و در چهاردهم
عتبه داخل بود که شکل مال است ازین گفته و در دو سه نوبت بسبب آنکه صاحب

سیم در دوم بود پسر برادر تو قصد اغال کرده اجتماع که برادر است و پسر
او که عتبه خارج است در دویم است و دویم خانه مال است و صاحب دویم در
چهارم بود که شاهد دویم است و نهم که از مثلثات است که از اول و دوم متولد
شده لحیان بود که شکل خارج است و در دویم که مال است و شاهد اول که نهم است
شکل خارج است از اینجا گفتم ولیکن فرصت نیافته بسبب آنکه شاهد که چهارم
است سعد داخل بود و چهارم سکن الکیس است که نحس داخل است ازین گفته
و برادر تورا پسری است از اجتماع که برادر است و پسر که عتبه خارج است گفته
و پیش ازین در سفر بود پسر که عتبه خارج است در دویم بود و ماضی دوم که اول
است صاحب اول در نهم بود گفته ولیکن مغلوه رونده است که تا باز آمده آن دوم که
پسر است خمر دیم دوم را از اول گرفتیم سیم دوم شد و در سیم نقی بود که در تشکیل
ایام صاحب دوم است و تکرار در چهارم و یازدهم بود مجموع مغلوه شد و باز بدل
از تکرار گفته و تورا بیست و دو روز پیش ازینجا سفری نیز درپیش افتاده چون
ماضی سیم که دوم است که در دوم عتبه خارج بود و شاهد دویم که نهم است در نهم لحیانی
بود که بسفر نسبت دارد و شاهد سیم که پانزدهم طریق بود که این بسفر نسبت دارد
و نزدیک که گفتم لحیان و طریق بسفر نزدیک ورود ادان منسوب است و بیست و چها
دو روز که از سیم که خمر دیم چهارم دویم است و در چهارم نقی بود که در تشکیل ایام
صاحب دویم است و تکرار در سیم و یازدهم بود مجموع شانزده شد و باز از چهارم که
خمر دیم در نهم شش میشود و در نهم لحیان بود که در تشکیل ایام صاحب ششم است
با شانزده جمع کردیم بیست و دو شد پانزده و شش از صاحب عدد گفته
چنانچه صاحب سیم عدد که طریق است در پانزدهم بود و شش روز در آنجا بوده
ماضی سیم که دویم است از دویم که پنجم چهارم است و در پنج عتبه داخل بود که بمقام نسبت
دارد صاحب دویم که عتبه داخل است بمقام منسوب است و ماضی دویم که اول است

از اول

از اول خمر دیم تا ششم و در ششم نصرة خارج بود و بقرب صاحب خانه لحیان
میشود که در تشکیل ایام صاحب ششم است ازین جهت شش روز گفته و در
آن مقام عاشق شدی از بودن عتبه داخل در پنج و شاهد پنجم که یازدهم
است در یازدهم نقی بود که بمحبوب نسبت دارد گفته شخصی باریک اندام سپید
پوست از نقی گفته که در بایل او تند است کم و عمر او سیزده سال از سکی نقی
که منقیم است دو دهم گرفتیم تا چهارم اشتم است و در چهارم عتبه داخل بود که
در تشکیل سال صاحب ششم است و تکرار در پنج بود افزودیم سیزده سال شد
و آن شخص نرینه بود از نقی که در یازدهم که خانه فرزند است و خود شکل مذکر
بود گفته و پیش ازین تورا با اقربای او عداوت در میان بود نقی که در
یازدهم بود تکرار در سیم نقی داشت و صاحب سیم عتبه خارج است و عتبه خارج
که در دویم بود در دوم ماضی سیم است و در سیم نقی بود و شاهد سیم که دهم است
جماعت بود در دهم و جماعت با اقربا منسوب است و عتبه خارج بعداوت
این زمان بدوستی مبدل گشته نقی که در سیم بود بزمان تعلق دارد و نقی
بدوست منسوب جهت خانه چهارم پیش ازین تورا کاری بد بود صاحب چهارم
که جماعت است در دهم بود و ماضی چهارم که سیم است و صاحب سیم که عتبه خارج
است در دوم و در سیم نیز نقی بود و در شاهد دویم نهم است و در نهم لحیان بود که با تیز او
کار منسوب است و تکرار در سیزدهم داشت که شاهد جماعت است و این زمان هم نیک
نیست از چهارم که نقی بود گفته که چهارم بزمان تعلق دارد املاک تورا بزرگان
از تو بسته اند جماعت در دهم بود که صاحب چهارم است و صاحب چهارم
در دهم که دهم منسوب به بزرگان است و شاهد چهارم که شانزدهم است در شانزدهم
انکیس است که منسوب باملاک است سختی از بودن نقی در چهارم گفته
و هنوز دل و جان بسته از جماعت که شکل ثابت السعد است گفته یک سال

و نیم پیش ازین خانه فروختی از بودن صاحب چهارم در دهم و از چهارم که
منسوبات را تقسیم کردیم دوم بمقام رسید و صاحب دوم که عتبه داخل است
بمقام نسبت دارد و شاهد دوم که چهاردهم است و در چهاردهم عتبه داخل بود و
ماضی دوم که اول است و در اول اجتماع بود که منسوب بخانه است و شاهد اول و
دوم که نهم است در نهم لحیان بود که صاحب اول است که شکل سعد منقلب و بایع
ازین گفته و یک سال و نیم که گفته بسبب آنکه حاکم خانه چهارم در تشکیل ایام نصرة
خارج است که در ششم و دوازدهم بود و در دوازدهم بقوت بود و در دوازدهم
گرفتیم تا اول شش شد و در اول اجتماع بود که در تشکیل ماه صاحب ششم است و با
سیم است میشود که در سیم نقی بود که در تشکیل ماه صاحب ششم است و تکرار در
چهارم داشت افزودیم دوازده شد با شش اول جمع کردیم یک سال و شش ماه
بتر از بودن نقی در چهارم گفته مبلغ سیصد و چهل دینار مقام که چهارم است
و صاحب چهارم عدد نصرة خارج است و فروشنده که منسوب است از چهارم سیم میشود
که جماعت در دهم بود که طالع است و هشتم که یازدهم است از چهارم یازدهم نقی
بود که کیسه سایل است یعنی الکیس است و دوازدهم بود که از چهارم نهم است که
قبض وی است یعنی مال وی و در دوازدهم نصرة خارج بود چون نصرة الخارج در سیم ماست
است سیصد شد و چهل که گفته شکل نصرة خارج در دوازدهم و ششم و در دوازدهم در
چهارم خود آمده و در ششم در چهارم خود آمده مجموع ابجد بشد و از ششم تا دوازدهم
چهل است ازین گفته خانه پنجم تورا اکنون فرزند بود صاحب خانه که فرح است در رمل
نبود صاحب عدد را ملاحظه کردیم او نیز نبود پس ملاحظه صاحب فکر کردیم که
نقی است در سیم بود و تکرار در چهارم و یازدهم داشت نقی شکل مذکر در خانهای طاق
مذکر و در خانهای زوج مؤنث پس گفته فرزند ازین گفته دو نرینه یکی مادینه از تقسیم
خانه پنجم یازدهم بفرزند میرسد خانهای طاق دو جا آمده و زوج یکجا آمده پس بود

نرینه

نرینه و یک مادینه باشد و هر دو پسر مرده اند از خانه پنجم که طالع فرزند است خمر دیم
تا پنج خانه پس پنجم اول است نهم پنجم میشود و از نهم منسوبات اشتم خمر دیم سیم بمرگ
رسید و در سیم نقی بود و شاهد که پانزدهم است در پانزدهم طریق بود که بصاحب خانه
ضرب کردیم عقله شد که بمرگ منسوب است و پانزدهم شاهد سیم و یازدهم است و
نقی در سیم و یازدهم بود که دو نرینه گفته بود ازین گفته که هر دو پسر مرده اند یکی را
شش سال است که با آتش هلاک شد چون از دوازدهم که پنجم اشتم است خمر دیم از
دوازدهم رسید به پنجم که ششم دوازدهم است و در پنجم عتبه داخل بود که بصاحب
خانه که فرح است ضرب کردیم قبض الخارج شد که در تشکیل سنه صاحب ششم است
بنابرین شش سال گفته و با آتش هلاک شد از قبض الخارج گفته زیرا که شاهد پنجم یازدهم
و در یازدهم نقی بود با صاحب خانه که ضرب کردیم عتبه خارج شد که بسو فلکی نسبت
دارد و یکی را دو سال است که برنجوری بمرد شاهد دوم که نهم است در نهم لحیان بود
بقرب صاحب خانه حمره میشود که بمرض منسوب است این زمان از نقی که در چهارم
است گفته دختری که باقی است چون نقی در چهارم بود که خانه زوج است که دختر است
بود او هم رنجوری کشیده نقی که در سیم بود بتقسیم بمرض شد رسیده و قران تمام گذرانیده
بودن نقی در سیم یک قران بود و در دویم عتبه خارج که از ضرب صاحب خانه عقله
میشود و در اول اجتماع که این نیز از ضرب صاحب خانه عتبه خارج است ازین گفته
که قران تمام گذرانیده و این زمان بکمال صحت است از چهارم تا شش خانه خمر دیم نهم
رسید که از چهارم ششم است در نهم لحیان بود ازین گفته و تورا آتش ازین دوستی
بود در پنجم رمل عتبه داخل بود ماضی که چهارم است نقی بود که بدولت منسوب است عظیم
مهربان ازین گفته چگونه روی از عتبه داخل گفته که برزی تعلق دارد خوش طبع و لطیف
اندام ازین هم از نقی که در یازدهم بود که شاهد عتبه داخل بود گفته و این زمان از پنجم
گفته دو سال است تا بمرد از پنجم اشتم دوازدهم است از دوازدهم تقسیم اشتم کردیم

بدویم بمرگ رسید که از ضرب صاحب خانه عقله است و در شکلی سهی صاحب دوم
است و آن دوم است را طالع فرزندی است نرینه از جهت آنکه فرزند نقی قبض الداخل
است میشود که در او با طالع سیم است و در خانه مذکر خود نیز مذکر و عمر او چهار دهیک
از جهت آنکه حاکم که قبض الداخل است و در رمل نبود پس دور عمر از شکلی او که
یازدهم است گرفتیم تا دویم چهارم است شد و در چهارم عتبه خارج بود که در شکلی
تک صاحب چهارم است چهار سهی شد و از چهارم تا هشتم که طول عمر است برین
چهار افزودیم هشت شد و از یازدهم تا شانزدهم شش شد افزودیم چهار ده سهی
شد و این زمان مدت سه سهی است پنجم که فرزند است و مقام فرزند که هشتم است
و از هشتم تا دهم سیم است و در سیم جماعت است که در شکلی سهی صاحب سیم است
که در خانه تو میباشد در هشتم که مقام فرزند است نصرة داخل بود و در شکلی نصرة
داخل جماعت بود که هم نزاج اجتماع است که اینها دو دخل بخانه منسوب است خانه
ششم تو را غلامیست صاحب ششم نبود صاحب عدد ششم که اجتماع است
در اول بود از تقسیمات ششم در دویم به بنده میرسد که عقله به بنده
منسوب است مبارک نام دویم بحسب طالع ششم است اول طلب صاحب
حرف دویم کردیم در شانزدهم بود که شاهد چهارم است و صاحب حرف چهارم
در اول بود و صاحب حرف اول در دوم و شاهد دوم چهاردهم که در چهاردهم
عتبه داخل بود که بقوت حرف بود و صاحب حرف چهاردهم که عتبه داخل است
در چهاردهم و تکرار در پنجم دانستیم که البته اسم پنج حرف است خواستیم که حرف
آخر ابتدا کنیم اولا صاحب دوازدهم در پنجم و در دویم عتبه خارج بقوت عشر است
و شاهد دوم که چهاردهم است عتبه داخل بقوت تام کاف و کاف گرفتیم و گواه دوم
که بحسب ماضی اول میشود در اول و در دوم نهم است و در نهم لحیان بود و از ضرب
صاحب خانه حمره میشود حمره را از تقسیمات حروف میم است گرفتیم این حروف

برآمد

برآمد بک ارم ترکیب کردیم مبارک شد و این زمان شش سال است که از
تو کنیزکی زوم که به بندر رسیده بود از دوم حکم میکنند یعنی ماضی دوم اول و دویم
بزبان تعلق دارد و چون صاحب ششم نبود صاحب عدد در اول بود و از منسوبات
ششم را از اول تقسیم کردیم سیم بکنیزک رسید در سیم نقی بود و ماضی سیم که دوم است
عتبه خارج بود که بکنیزک منسوب است و از شکلی او که سیم است نیز دیم است هشتم تکشیم
میشود در هشتم نصرة داخل بود و بضرب صاحب خانه قبض الخارج میشود که در
شکلی سهی صاحب ششم است همراه بازی کنان گرد غلامان میگردید بحسب دوم گردیم به
بنده رسید و صاحب دوم که عتبه داخل است در پنجم بود و تکرار در چهاردهم داشت که
شاهد است پنجم و چهاردهم شکل انکیس است که بنده نسبت دارد و عتبه داخل بلهو و لعب
و بازی منسوب است و تو را دایم داعیه گوسفند در فواط بود که این نیز از عتبه داخل
گفته که بحیوان کوچک منسوب است تا امساک گوسفندی چند حاصل کرده عتبه داخل
صاحب دویم و ماضی او که اول است اجتماع در اول بود که در شکلی سهی صاحب اول
است بدین سبب امساک گفته حاصل گفته از نکال داخل گفته و گوسفند بعتبه داخل منسوب
است خانه هفتم تو را اسیر قضا اتفاق افتاده صاحب هفتم در سیم بود که در سیم
جهت نکاح آمده و تکرار در چهارم و یازدهم بود و در یازدهم جهت نکاح آمده چون
شده جا بود که قضا اتفاق افتاده اول از اصل بزرگان ماضی هفتم ششم
است و در ششم نصرة خارج بود که به بزرگان منسوب است و اسباب در انداره نقی در
سیم بود و در نهم خود آمده که زایل الوتد است که بس بسیج خسته منسوب است ولیکن عتبه الخارج
با تو بود چون یازدهم در شکلی ایام عقله در رمل نبود و در از هشتم گرفتیم دوم سیم
میشود در دهم جماعت بود که در شکلی سهی صاحب سیم است با تو بود که گفتم بسبب
آنکه نقی که در یازدهم است و مقام چهاردهم در چهاردهم عتبه داخل بود که بمقام
نسبت دارد و وفات یافته چون از یازدهم هفتم خانه عمر آوردیم به پنجم رسید و از

پنجم هشتم دوازدهم است و از دوازدهم منسوبات هشتم را شمردیم بدویم که
بمرگ رسید که بعد از ضرب صاحب خانه عقله میشود که بمرگ منسوب است دویم
زنده بود از اصل خاندان بزرگ اتفاق افتاد از نقی که در چهارم بود و در او
تا دو شاهد نیز دهم که از مردمان عالم اند خوب و یکدیگر را دوست میدارند اشتیاقا
ماضی چهارم سیم است نیز نقی بود که منسوب است و لیکن بواسطه خواهران تو از نهم
جدا شدند زیرا نهم از هفتم سیم است که بخواهران و برادران نسبت دارد و صاحب
نهم در ششم و دوازدهم بود که این دو خانه مفارقت است از هفتم چهارم
که دهم است بمقام زن نسبت دارد و در دهم جماعت بود که بخواجه سقلی منسوب
است این زن در خانه خواجه سقلی میباشد این زمان که گفته از دهم گفته و با هم خوش
اند از سیم که شاهد دهم است و در دهم جماعت که با قربا منسوب است گفته سوای آنکه
در خانه داری قهستانی بچه است در سیم نقی و صاحب سیم که عتبه خارج است در دویم
بود که از ان ان بقهستان منسوب است چون صاحب هفتم که نقی است در سیم و
چهارم و یازدهم بود و در شکل نقی که هفتم است طریق بود و ماضی که ششم است نصرة
خارج بود و نقی که در سیم بود بجهت نکاح آمده از این راه قهستانی بچه گفته و لیکن
خوب است اگر از خانه دویم که شکل عتبه داخل است گفته و تو را با او خوش است از
خانه سیم گفته خانه هشتم تشویش از این اندک خوف داشتی چون صاحب هشتم که عقله
است در رمل نبود در باطن دوم و یازدهم پیدا شده و صاحب عدد نیز خودش
و صاحب حرف که طریق است در هفتم و پانزدهم بود و ماضی هشتم هفتم و در هفتم
طریق بود که بضرب صاحب خانه حمره میشود که بخوف منسوب است از این راه
گفته از خواجه تو بکار در آمد شاهد هشتم که دوازدهم است در دوازدهم نصرة
خارج بود بضرب صاحب خانه اجتماع است و اجتماع منسوب خواجه است و تکرار
در اول بود تو بکار از اول گفته عوان که او را مال نباشد عوان از خانه صاحب

سیم گفته

سیم گفته چون اجتماع در اول مال اول که دوم است در دوم صاحب سیم که عتبه خارج
است نحس خارج است از این گفته آنکس مدتی است که بسفر رفت و باز نیامده تا چهار هشتم
و هفتم و دوازدهم است و در دوازدهم نصرة خارج که شکل سفر است و تکرار در ششم بود
و ششم و دوازدهم خانهای معدوم است از این گفته و لیکن هنوز از او خوانده داری
از هفتم که ماضی هشتم است و در هفتم طریق بود که بضرب صاحب خانه حمره میشود داری
گفته تا ما چند از تو غایب شده چون صاحب هشتم که عقله است در رمل نبود و ماضی
هشتم که هفتم است و در هفتم طریق بود و تکرار در پانزدهم داشت و در شکل طریق
که انکیس بود که بغایب نسبت دارد و در شکل انکیس عتبه داخل بود که بمال نسبت
دارد از این گفته و باز بنیاید عتبه داخل که صاحب دویم است در دویم عتبه خارج بود که
نحس خارج است از این گفته خانه نهم تو را در این چند روز خوابهای عظیم دست داده
صاحب نهم در ششم و دوازدهم بود و ماضی نهم که هشتم است و شاهد هشتم که دوازدهم
است و در دوازدهم نصرة الخارج بود و شاهد دوازدهم چهاردهم است و صاحب چهاردهم
در پانزدهم که شاهد سیم است و در سیم نقی بود که تکرار در چهارم داشت که از سیم چهارم
دوم است که در شکل ایام صاحب دوم است چند روز از این جهت گفته از نهم که شکل
نصرة خارج است تقسیم کردیم بچهارم بخواب رسید و صاحب چهارم که جماعت است در
دهم بود که شکل چهارم بخواب نسبت دارد و در دهم او را از این گفته که خوابهای عظیم
دست داده از آنجمله دیروز بمیان روز در خواب خیال دیدی دیروز نیابران گفته
که از سیم دویم که تقسیم بسفر رسیده و سیم دوم است از دوم و سیم نقی که از دویم
دویم است بحسب تقسیم در شکل ایام صاحب دویم است و تکرار در چهارم و یازدهم
بود که مجموع پانزده شد که پانزده رفت یک ماند چرا که در امهات بود و میان روز
گفته چون نقی در هفتم که شنبه دارد و در اول یکشنبه دویم دوشنبه سیم پنج چهارم
جمعه و روز جمعه ساعت هشتم مریخ است در میان دو کوه بلندی گذر میکردی چون

چهارم که خواب که رسیده بود و شاهد چهارم در دهم است در دهم جماعت بود که
بکوه نسبت دارد و دهم که وسط السما کویند از زین اعتبر در میان کفته بود دو کوه که تحت آن
کفته که در اشکن جماعت نقی بود و در اشکن نقی طریق بود که در هفتم و یازدهم بود که
افتاده اند دو کوه بلند ازین کفته و کذر میکردی از طریق کفته و برابر چشم ولایت نمودی
که از طریق در پانزدهم و هفتم بود و صاحب هفتم در چهارم و سیم بود و صاحب سیم در
دویم و صاحب دویم در پنجم بود که اشکن فرح است که بچشم نسبت دارد و نقی از بلاد
بولایت نسبت دارد و لیکن با خیدان راه کردیدی بمقصود نمیرسیدی چون سیم که نقل
و حرکت است و شاهد که دهم است جماعت بود که ثابت است ازین راه کفته و از خواب
بیدار کشتی چون شاهد جماعت بود که در دهم بود و جماعت بروز نسبت دارد بیدار
کشتی ازین سبب کفته دیکر امشب در خواب دیدی چون نهم لحیان بود و در اشکن لحیان
اجتماع بود و نهم که لحیان بود صاحب نهم در ششم بود و بکر ازش در دوم از دهم و از ششم
که تقسیم کیم باول بجواب میرسد که اجتماع در اول بود که هم مزاج جماعت است و شکل
خواب است چون با صاحب خانه که لحیان است ضرب کردیم عتبه خارج شد که بشب نسبت
دارد و عتبه خارج در دویم عنزات الوف است که بمرتبه افتاده است ازین جهت کفته ای
در جوی آب رفتی در اشکن اجتماع طریق و در اشکن طریق انکیس و این هر دو بجوی آب
نسبت دارد رفتی که کفته از طریق کفته هر دو سطری یعنی همین از هر دو سطری
که کفته زیرا که طریق در هفتم بود که عرض است و ایضا در پانزدهم تکرار داشت
و در اشکن طریق انکیس بود و شکل انکیس در چهاردهم و از هفتم تا چهاردهم هشتم
خود داشت که باز در عرض است در میان جوی آب یک مناره بودی در اول اجتماع
بود در اشکن اجتماع طریق بود در میزان و در اشکن او انکیس دو جوی آب ازین کفته
و میان از پانزدهم کفته و مناره از وتد الوتد کفته از این در اول اجتماع بود و
در اشکن اجتماع طریق بود در میزان و دور از نقی که در سیم و چهارم بود و شاهد

چهارم تا شانزدهم انکیس بود که بآب نسبت دارد کفته و شخصی از خویشان تو
چون صاحب سیم که عتبه خارج است و نهم لحیان بود و صاحب سیم در دویم که سیم لحیان
است باین سبب از خویشان تو کفته دیر کاه است که مرده است چون دور عمر از سیم
کرفتیم رسید بهشتم که اول است و از هشتم تمر دیم رسید بدویم که عمر است و در دویم
عتبه خارج بود با صاحب خانه ضرب کردیم عقله شد که بمرک منسوب است و حاکم سیم
که ایام است بیاض است تمر دیم قرب چهار سال است ز کاه ازین کفته مبران مناره
بودی از شاهد شانزدهم که چهارم است که بمقام نسبت دارد کفته خانه دهم تو را
اعمال پیش ازین میانه بود صاحب دهم در هشتم و ماضی دهم که نهم است در نهم لحیان بود
ازین کفته و لیکن این زمان نیک است بسبب آنکه عتبه داخل در چهاردهم بود در تقویت
که شاهد دهم است تو را مادر است بغایت پیر چون صاحب دهم در هشتم بود که
که خانه ساقط است و ظاهر است که او باید جوان و مایل کهولت و زایل پیری عمر او
هفتاد و هفت سال و دور عمر از دهم کرفتیم و سیزدهم اول است و تا دوازدهم که دور
عمر است درین دور شکل سال نیافتیم باز از دوازدهم کرفتیم دو دور شد که عبارت از
سی و دو باشد رسید بدهم اینجا نیز شکل سال نیافتیم باز از دهم کرفتیم تا چهارم که
یازده میشود و دور سه شد که عبارت از چهل و هشت است و در چهارم نقی بود
که در تسکین سال صاحب یازدهم است و تکرار نقی در سیم و یازدهم بود که مجموع
بیست و پنج سال شد و با چهل و هشت جمع کردیم هفتاد و سه شده و چون در چهارم
استیفاد جمع کردیم هفتاد و هفت شد و تو را اعظیم دوست دارد مادر که جماعت است
در دهم بود از دو نقی و جماعت حاصل شده بود و نقی در سیم و چهارم بود که شاهد دهم
است و نقی در وتد بود که عظیم دوست دارد کفته بدوست منسوب است و تو نیز او را دوست
داری از نقی و جماعت کفته پیش ازین تو را از و منفعتی چند رسیده باشد ماضی
دهم نهم است و در نهم لحیان بود ازین کفته خانه یازدهم از دوستان یکی درین چند

روز با تو کرده است صاحب یازدهم در رمل نبود و بجای او نقی بود که در سیم تکرار
بود و نقی بدوست منسوب است و ماضی یازدهم که دهم است در دهم جماعت بود
با قربا منسوب است جنک که کفته صاحب هفتم در یازدهم بود و هفتم بجماعت منسوب
است خاطر تو رنجیده از تکرار نقی کفته دارین زمان آن شخص مدت شش روز
است که بدرد شکم کرفتار است چون یازدهم که دوست است و مرض کشیم آن شیم است
پس از یازدهم شش خانه تمر دیم رسید بچهارم که نقی بود و چهارم بشکم منسوب
است و نقی هم مزاج حمره است از تقسیمات تمر رض رسیده و از چهارم تا نهم شش
است و در نهم لحیان بود که در تسکین ایام صاحب ششم است که کفته و این زمان او را از
نقی که در یازدهم بود کفته خانه دوازدهم تو را دشمن ازین جمله خویشان دشمنی
میکردند چون صاحب دوازدهم در رمل نبود و بجای او نصره خارج بود و ماضی
دوازدهم که یازدهم که یازدهم است در یازدهم نقی بود که بضرب صاحب خانه
اجتماع میشود که بخویشان و اقربا منسوب است و تو را نسبی بود از اجتماع که هم
مزاج جماعت است کفته و با زرکان از بخر بید شاهد دوازدهم که ششم است و
در ششم نصره داخل بود که به بیع منسوب است و نصره داخل بتجار زرکان نیز
منسوب است بمقدار هفتاد دینار اقچه تمیمی نصره داخل طریق بود که هفتم بود
که هفتم بود طریق در هفتم عشرات است که هفتاد است پس از هر خانه تمیمه کفته
تا بتطویل نانجامد مفتاح الکنوز هر کاه این چهار شکل قوی افتاده بشد حکم
بر نیکوی حال ما می بکنند و آن انکیس و فرح و جماعت و طریق است والله اعلم

فصل در حکم روز و ماه و سالها اما حکم مثل تقویم باشد چنانچه رمل کشیده اگر بغیر
روز کشیده باشد نکاه کنند تا شکل روز کجا نشسته و اختلاط که بروز تعلق دارد اینست
[illegible] بعد از آن اگر در رمل
که کشیده اند دو شکل در خانه روز نشسته باشد دو روز دو نیز کیرند و اگر سه نشسته و اگر

و اگر چهار چهار و علی هذا القیاس مثل آنکه کسی رمل کشید حمره در اول و نقی در دوم
و لحیان در ششم و هیچ شکل دیکر در خانه روز نیامد چون سه جا آمده دوازده روز سه کیرند
چنانچه روز اول را از شکلی کیرند که در خانه اول باشد و دویم از دویم و سیم از
سیم و چهارم را دویم و پنجم را سیم و ششم را از چهارم و هفتم از پنجم و همه برین موجب
و اگر شکل روز بیش از یکی در خانه نشسته باشد چندانکه باشد حکم روز از و کنند
و ابتدا روز از شکل او کنند و همچنین دور میزنند تا یکسال و اگر زیاده از یکسال
خواهد سالی دیکر دوم را ابتدا کنند و دور از دیکر زند بموجب مذکور کار کنند و اگر
به سیم احتیاج باشد از شکل سیم تا شانزده شکل برود و چون سال سیم حکم احتیاج
باشد شکل اول را هم در خانه اول ضرب کنند و حکم از آن کنند و دویم بدویم و
همه برین موجب و چون دور شانزده دیکر برسد شکلی و در دو سال حکم کرده باشد
شکل اول بدویم ضرب کنند و شکل دویم بشکل سیم ضرب کنند و همه برین نوع
و بار دیکر اول بسیم و دور دیکر اول بچهارم و چنین دور میزنند تا چندانکه خواهد
و زینهار که در احکام روز غلط نکنند چه مسئله باریک عجیب است و در هر روز
دوازده حکم توان کرد چنانچه امروز که خواهد نکاه کند که امروز حاکم نفس چون است و حال
مال است تا دوازدهم روز دیکر دور دیکر و همچنین برین الااکر تقویم نویسند در روزی
اکر نخواهد که همه حکم نویسد از دوازده خانه حکمی که روشن و در یافت آن نزد یک تر
باشد حکم کنند و روز دیکر همچنین و الحاصل آنست که نکاه کنند که چه شکل غلبه کرده و حکم از آن
کنند مثلا اکر در روزی که احکام آن می نویسند عتبه داخل غلبه دارد اکر در خانهای تکرار
کرده که ناظر است بطالع دلیل کنند که در آن روز مال بسیار حاصل شود و اکر ساقط باشد
دلیل کنند که در آن روز خرج مال زیاده بود و اکر بعضی ناظر و بعضی ساقط هم باشد
و برود و اکر چهار دانک ساقط باشد دانک عبارت از چهار نخود که سواء باشد است
و دو دانک ناظر خرج بیش از دخل باشد و این نکته الیست که سر رشته این دور

بدو پیوسته است و همه این معلوم میشود و حکم نقوش شهر و ولایتی همچنین باشد
روز بروز و حکمی که بدان دور اغالب آمده باشد حکم از ان کنند خانچه بار علی
کشیدیم از برای شخصی و ضمیر او از مدت سه ماه کردیم تا مدت سی روز که حکم
روز بروز نبوشتیم اینست صورت رمل و حکم ان



با یام نهاده یکماهه حکم کردیم بدلیل روز اول دلیل است
بر خواب خوش و رسیدن خبر دور چون شکل روز درین
رمل بر آمده بود و اجتماع از ۱۲ او قبض خارج ۱۵ در سکی روز گذشته دور
روز دوم کردیم اول از اول از دوم خانچه در اول عتبه داخل آمده و در سکن او قبض
الداخل آمده و در سکن قبض نصرة خارج آمده سکن نصرة خارج در ازنهم است و در یازدهم
آمده از یازدهم نقل کردیم عتبه داخل در اول چه صواب آمده و شاهد اول که ازنهم
است بیاض بود که بخبر منسوب است و نقیم منسوبات بخبر از صاحب پنجم که فرح است در خانه
سیم است نموده بیاض بحظ و خبر رسید و دیگر ازنهم گفته روز دوم بر سر کرد از دشمن
و غم و مصیبت خصم روز دوم از دوم بکوییم خانچه در دوم قبض الداخل و در سکی
قبض الداخل نصرة الخارج و شاهد دوم که چهار دهم است قبض الخارج است که هر تحس نسبت
دارد و ضرب کردیم طریق که در ششم است تکرار بود که خانهای غم و مصیبت است و طریق
شکل حرکت و نقل است اینست گفت بر سر کردانند دشمن و غم و مصیبت خصم روز سیم
بر قوت مال و معاش و اندک درد سختی روز سیم باز از دوم دور بر آمد صاحب دوم
در اول و در دوم قبض الداخل دلیل است بر قوت مال و معاش و اول را با صاحب
اول که ضرب کردیم طریق شد دیگر از در چهارم خوشی دهشتم بود چون دوم و دهشتم
دهشتم بود چون دوم و ششم یک اند و صاحب ششم که حمره است در سکی طریق بود
که شانزدهم است و طریق شکل منقلب است اندک این گفته و حمره بدرد شکم
منسوب است پس بر قوت مال از اول گفته و معاش از دوم و اندک درد شکم

ارحاجب

لذا صاحب ششم روز چهارم بر حرکات نزدیک و همان روز بازگشتن روز چهارم را
از شکل سیم گرفتیم که فرح در سیم بود و شاهد پانزدهم است که در پانزدهم قبض الخارج
است که بحرکات نزدیک منسوب است و صاحب سیم که عتبه خارج است در رمل بود
هم مزاج او که قبض الخارج است در پانزدهم است ضرب کردیم در پانزدهم بود که
شاهد سیم است بر حرکات نزدیک و همان روز بازگشتن گفته فرح در سیم بود
و شاهد که پانزدهم است ضرب کردیم عتبه داخل شد که در اول بود روز پنجم بر معاملات
و پشیمان گشتن از ان بود روز پنجم از دور از سیم گرفتیم و در سیم فرح بود از ان فرح
که در سیم بود با شاهد که پانزدهم ضرب کردیم عتبه داخل شده بود که در اول رمل بود
برای شغل و عمل اندوه و معامله و پشیمان گشتن از شاهد که پانزدهم است گفته روز
ششم بر فرستادن پیغام و کاغذ و خرمی و عشرت روز ششم را دور از چهارم
گرفتیم و در چهارم طریق بود و شاهد چهارم دهم و در دهم بیاض بود و بیاض به پیغام و
کاغذ منسوب است و طریق که در چهارم بود برای خرمی و عشرت آمده روز هفتم
بر اندک صداع و خصومت با اهل بازار روز هفتم را از چهارم گرفتیم در چهارم طریق
بود که تکرار داشتم و هشتم داشت و در سکی طریق حمره بود دیگر شاهد چهارم است و
صاحب چهارم که جماعت است در سیزدهم بود دیگر شاهد اول است که طالع است و حمره
بحرف منسوب است و شاهد طالع که سیزدهم است بسیر نسبت دارد و اندک صداع از ین
راه گفته و شاهد چهارم که شانزدهم است در شانزدهم حمره بود که بخصومت نسبت
دارد و چهارم با اهل بازار منسوب است روز هشتم بر طرب و عیش و رسیدن براد
هشتم را از پنجم گرفتیم و در پنجم نصرة داخل بود و صاحب پنجم در سیم بود که از جهت
مراد آمده و مشتغل سیم که چهارم است طریق بود که جهت خرمی و عیش منسوب
است روز نهم بر جمع شدن دوستان و غایت خوانین و دور از پنجم گرفتیم صاحب پنجم
در سیم بود و از پنجم ضرب کردیم ششم بمحبوب رسید که از باطن ششم نقی بر آمد بود از دهم

نیز بمحبوب رسید که در باطن چهاردهم باز نقی است و اجتماع در دوازدهم از ین راه
بر جمع شدن دوستان گفته بود در پنجم نصرة داخل بود و غایت خوانین گفته روز
دهم بر تردد بیهوده و خرج مال و رسیدن غایب دور از ششم گرفتیم و در ششم
طریق بود و تکرار در هشتم داشت طریق شکل تردد است بیهوده از تکرار ششم و دوم
گفته و خرج مال از خانه ششم و دوم که خانهای مال است گفته و رسیدن غایب از
طریق که در ششم بود روز یازدهم بر خوف بسیار و معامله چهارپای بزرگ دور
از ششم گرفتیم و در ششم طریق بود و تکرار در هشتم صاحب هشتم در هفتم از هفتم ضرب کردیم
بچهاردهم بخوف رسید که در چهاردهم قبض الخارج بضرب صاحب خانه نقی میشود که
بخوف نسبت و تکرار در باطن هشتم بر خوف بسیار گفته و چهارم هشتم که دوازدهم
است اجتماع بود و صاحب دوازدهم در یازدهم و چهاردهم بود که شاهد دوم است
و در دوم قبض الداخل است که بمعامله نسبت دارد و دهند و دوازدهم که ضرب کردیم در سیزدهم
جماعت بود و بحیوان بزرگ آمده از ین راه گفته معامله چهارپای بزرگ روز دوازدهم
بر عزم سفر در خطر خواطر و دل بستن با مید چند روز دور از هفتم گرفتیم و در هفتم
عقله در هشتم طریق بود بر عزم سفر و خواطر از ین گفته و دل بستن با مید چند روز
که گفته از سیم که تابع هفتم است در سکی سیم فرح بود بضرب صاحب خانه نصرة الداخل
شد که با مید آمده روز سیزدهم بر خرج مال جهت اقربا و عمارت و املاک دور از
هفتم گرفتیم صاحب هفتم بنود و صاحب علمدهم بنود و صاحب صرف در سیم بود و از اول که
ضرب کردیم در سیم جهت اقربا آمده و شاهد سیم که دهم است بیاض بود و بیاض از برای ملک
آمده و صاحب سیم بنود و صاحب سیم علد در چهارم بود و تکرار در هشتم داشتیم بود و
شاهد بیاض که در دهم است سیزدهم است و در سیزدهم جماعت بود و صاحب علد دیدیم
که طریق است در چهارم بود و صاحب چهارم در سیزدهم بود که با اقربا آمده و چهارم
مال اقربا است که طریق آنجا بود اینست که گفته خرج مال جهت اقربا و عمارت و املاک

روز چهاردهم بر فوت از ازواج و شرکا و حرکت موافق و دور از هشتم گرفتیم و در هشتم
طریق بود و صاحب هشتم در هفتم بود و طریق در هشتم جهت شریک آمده و شاهد هشتم
که دوازدهم است اجتماع است که با ازواج و شرکا نسبت دارد و طریق که شکل حرکت
است و شاهد سعد اینست که گفته بر فوت از ازواج و شرکا و حرکت موافق روز پانزدهم
رسیدن خبرهای مختلف و هراسان بودن دور از هشتم گرفته از طریق از طریق
که در هشتم بود و شاهد اجتماع گفته روز شانزدهم فوت احوال بزرگان و
دوستی نمودن ایشان دور از نهم گرفتیم و در نهم بیاض و صاحب نهم در یازدهم بود
از یازدهم ضرب کردیم در دوم بوزارت آمده و شاهد دوم نهم است و تکرار در دوم
و شاهد نهم سیزدهم و در سیزدهم جماعت که با قربا نسبت دارد روز هفدهم بر ضعف
دشمن و قوت چهارپای خورد دور از نهم گرفتیم و در نهم بیاض بود و در سکی بیاض
جماعت بود که جهت چهارپای آمده نهم که بیاض بود با صاحب خانه ضرب کردیم
عتبه خارج شد که بدشمن آمده و شاهد جماعت ضعف دشمن از ین راه است روز
هیجدهم بر نکویی فرزند و یا معشوق و خبر بد دور از دهم گرفتیم در دهم بیاض بود
که از فرح و طریق بهم رسیده و در سکی بیاض جماعت بود و در سکی جماعت طریق
بود و در سکی طریق حمره بود که برای مرض آمده و تکرار طریق در هشتم بود و صاحب
هشتم در هفتم و صاحب دهم در پنجم و صاحب پنجم در سیم از پنجم که ضرب کردیم در ششم
بمحبوب رسید که در ششم طریق بود با ضرب صاحب خانه نقی میشود که بمحبوب منسوب
است و فرح در سیم بفرزندان آمده و صاحب سیم بنود اما صاحب علد که طریق است در ششم
بود نکویی فرزندان از ین راه گفته و چون صاحب ششم در شانزدهم آمده بضرب
صاحب خانه ششم نقی میشود با نکویی معشوق از ین گفته و چون حظ و خبر بیازدهم
میرسد شاهد یازدهم چهاردهم است که قبض الخارج بود خبر بد از ین گفته روز نوزدهم
بر صحت نفس و اندیشه معاملات فرزند در خواطر دور از دهم گرفتیم و شاهد دهم

واول که سیزدهم است جماعت بود که برای صحت نفس آمده واندیشه‌ها معاملات در
خواطر که گفته از دهم وبودن فرح در سیم که شاهد هم سیم است روز بیستم بر خوابهای
خوش وطهارت نفس وثواب ودور از یازدهم گرفتیم در یازدهم نصرة خارج بود
واز یازدهم که ثمر دهم با اول رسید که بخواب آمده وشاهد نیز سعد بر خوابهای خوش
گفته وطهارت وثواب از بیاض گفته که در دهم بود شاهد سیم است که برای مالک
دین است وثواب به بیجاها نسبت دارد روز بیست ویکم بر دشمن مظفر ودوست
کام ودور از روز یازدهم گرفتیم چون دشمن که قبض الخارج است در چهاردهم و پانزدهم
وتقسیم منسوبات پانزدهم که بگوییم بسیم بدشمن رسید که فرح است در سیم بود و
شاهد سیم پانزدهم است در یازدهم قبض الخارج بود که انها منسوب بدشمن است ومظفر
که گفته بسبب فرح که شکل سعد است وبا صاحب خانه که ضرب کردیم نصرة الداخل شد
که در پنجم است دوستکام ازین گفته روز بیست ودویم بر احوال غایب وقوت
حال اقربا ودر شرکا ودور از دوازدهم گرفتیم در دوازدهم اجتماع بود که از عقله ولی
حاصل شده وعقله حاصل هشتم وطریق صاحب سیم عدد جماعت واجتماع با اقربا و
در شرکا منسوب است وهشتم بمال غایب نسبت دارد ودر شکل اجتماع قبض الخارج
بود که شاهد سیم است در سیم فرح ازین جوب حال اقربا ودر شرکا هو احوال غایب
گفته روز بیست وسیم ر نجوری یکی از بندگان وخدمتگاران ودور از دوازدهم
گرفتیم شاهد دوازدهم که شانزدهم است حمره بود که برای مرض آمده وعقله دهم هشتم
از جهت بنده آمده وشاهد عقله که دوازدهم است اجتماع است اینست که گفته
رنجوری یکی از بندگان وخدمتگاران روز بیست وچهارم بر یافتن مراد ودایمی
شدن از غم وفرحی کردن ودور از سیزدهم گرفتیم در سیزدهم جماعت بود وشاهد او که
اول است در اول عتبه داخل بود که از جهت سعادت آمده وشاهد اول که نهم است در نهم
بیاض بود ودیگر در دهم بود ودر دهم بجهت خرمی آمده وشاهد سیم که امام است طریق

بود که بخرمی نسبت دارد روز بیست وپنجم بر نیکوئی حال شرکا واز زواج ومتوفی
بسیار ودور از سیزدهم گرفتیم ودر سیزدهم بجهت شرکا آمده واجتماع در دوازدهم بجهت
نکاح آمده ومنسوب بانزواج است ودر چهاردهم قبض الخارج بود با صاحب خانه
که انکیس است ضرب که انکیس است ضرب کردیم نقی شد واین نقی بجهت خوف
آمده چون صاحب هشتم که عقله است در هفتم ونقی در چهاردهم بجهت خوف آمده
خوف بسیار گفته روز بیست وششم بر زوال دشمن تا ال وفرح به اختیار ودور
از چهاردهم گرفتیم در چهاردهم قبض الخارج بود ودیگر در پانزدهم وچهارم شاهد
دویم ودر دویم قبض الداخل بود که سعد داخل است وشریک او از طرف بیاض
عتبه داخل بود که بمال نسبت دارد وقبض الخارج که در چهارم بود با صاحب
خانه که انکیس است ضرب کردیم نقی شد اینست که گفته روز بیست وهفتم
بر رسیدن دوستی غایب با فایده بسیار ودور از چهاردهم گرفتیم در چهاردهم
انکیس که بغایت منسوب است ونقی در باطن هشتم نیز هست ودر هشتم بجهت
دوست آمده وتکرار در باطن چهاردهم واز هشتم که ثمر دیم در چهاردهم نیز
بجهت دوست آمده وشاهد چهاردهم دوم ودر دویم بمال ومعادل منسوب است
ودر دویم قبض الداخل است از ین جهت گفته روز بیست وهشتم بر خوابهای
ورسیدن از ان ودور از پانزدهم گرفتیم ودر پانزدهم قبض الخارج بود که
بضرب صاحب خانه نصره خارج شد که شاهد سیم است واز سیم ثمر دهم منسوبات
نهم را ودر پانزدهم بجواب آمده وشاهد پانزدهم که سیم است در سیم فرح بود که بجواب
منسوب است ودر شکل قبض الخارج که در چهاردهم بود بضرب صاحب خانه نقی شد
ونقی بجهت خوف آمده ودر پس از ین جهت که گفته بیست ونهم بر معامله چهارپایان
وخصومت بازواج ودر شرکا ودور از پانزدهم گرفتیم ودر پانزدهم قبض الخارج بود
وخانه پانزدهم شکل اجتماع در دوازدهم ودر شکل اجتماع قبض الخارج بود و

وتکرار در چهاردهم وشاهد چهاردهم دویم واز دویم منسوبات دوازدهم ثمر دیم که سیم
جهت چهارپایان آمده وپانزدهم نیز جهت چهارپایان بزرگ آمده ودر شکل قبض الخارج
بدشمن منسوبست ودر دویم قبض الداخل بود که بمال نسبت دارد ودر شکل اجتماع
که در پانزدهم است وشاهد پانزدهم که سیم است واجتماع در دوازدهم
والسیم که ثمر دیم در دوازدهم بجهت شریک آمده واجتماع که در دوازدهم ~~که سیم است واجتماع~~
بود در شکل قبض الخارج بود واز دوازدهم که ثمر دیم بجهت نکاح آمده اینست که گفته معامله
چهارپایان وخصومت بازواج ودر شرکا روز سی ام بر خواب خوش ونیکوئی حال نفس
ودور از شانزدهم میگیریم چون در شانزدهم حمره بود که شاهد چهارم است که شکل جماعت
است وجماعت در سیزدهم که شاهد طالع است وطالع بحیات ونفس منسوبست وچون شاهد
سیزدهم که در اول است ودر اول عتبه داخل بود که شکل سعادت است نیکوئی حال ونفس است
ازین گفته ودر پانزدهم قبض الخارج بود بضرب صاحب خانه نصرة خارج شده
چون بود در پانزدهم شاهد سیم ودر سیم فرح بود که بخواب منسوبست واز سیم منسوبات
نهم را ثمر دیم نصرة خارج در پانزدهم بجهت خواب آمده بود در پانزدهم شاهد سیم اینست
که گفته بر خواب خوش ونیکوئی حال نفس والله اعلم در دوازده ماه حکم برین موجب
باید کرد با احتیاط دور مذکور باید کرد اگر خواهد که هر روزی دوازده حکم کند برین نوع
تواند کرد حکم هر شب از شکلی توان کرد که در ضمن آن شکل باشد در باطن چنانچه اگر
اجتماع در اول باشد با صاحب خانه که لحیان است ضرب کند عتبه خارج در ضمن او باشد
وبرین قیاس واگر نعوذ بالله هرگز صاحب ضمیر در آن سال باشد خواهد که بداند
که کدام روز باشد نگاه کند تا روزی که دور بعقله رسد وجز آن وعقله دیگر در خانهای
ناظر نشسته بیند حکم آن خیزد برین نوع کند اما حکم ماه که آن خیالست که نگاه باید کرد
که از شکل ماه چند دور ملی حاصل است وحکم دور ادم همچنان بشد که در روز الا دور ماه
دوازده ودور روز سی وانتقاله که در هر خانه حکم ماه باشد اینست که نموده شده است

از ین انتقال هر چند که درین خانها نشسته
باشد حکم کنند بر همان موجب که حکم روز کردیم واگر خواهیم این انتقال در رمل نباشد حکم نتوان
کرد در رملی دیگر باید کشید واگر در یک رمل شکل روز وماه هر دو حاضر باشند بتوان گفت
که فلان حکم تا چندین ماه وچندین روز دیگر واقع گردد واگر ساعت احتیاج بکشد از روز بر دو
بر دارند چنانچه دور مزاج میشمارند از شکلی که حکم بکشد بشمارد وچون بشکل مزاج
که حکم اوروز است ساعت گیرد مثال رمل کشید در سیم حاکم است دور از وگیرد بترتیب
میرود چنانچه در اول لحیان نصرة خارج را طلب دارد ودر دویم عتبه داخل بکشد فرح
طلب دارد ودر سیم که نیم اصل بکشد جماعت اجتماع طلب دارد وعلی هذا چون بشکلی
رسد که مزاج دهد مثلا در نهم اصل اجتماع نشسته واو در خانه مزاج سیم نشسته حاکم باشد
بر ساعت عطارد از روز اگر خواهد نگاه کند تا ساعت عطارد در آن روز یا در آن شب
چه وقت میباشد وکار از آن کند واین حکم ماه وقتی بکار آید که حکم تقویم یا مثل آن کنند
چرا که اگر خواهد که بداند که در تیرماه چه خواهد بود ودر مرداد ماه وشهریور ماه همچنین
میتواند دانستن نقل است که دانیال علیه السلام رملی کشیده بود در اول این بود فرموده
اند که چهار ماه دیگر چون هفده روز از ماه پنجم بگذرد روز
جمعه از آن لحیان شود دبادها صعب برآید وراست بود
انتهی کلامه المعرایه چون طالع نهم است واز نهم شماره
نمودیم چهارم خانه به بیاض رسید در دوازدهم وبیاض در چهارم ماه دارد
ودور از نهم ثمر دیم وبشانزدهم رفته وباز از اول ادم تا هشتم بنصرة الداخل
رسید که در شانزدهم طالع است چهار ماه وشانزده روز وشانزده تمام وهفده ناقصه
بس چهار ماه هفده روز گفته چون شکل بیاض که ماه است ونصرة داخل شکل روز است
بهم ضرب کردیم انکیس صورت بست ونیز نصرة الداخل تکرار در خانه چهارم دارد
که خانه انکیس است وانکیس از دوازده خانه حکم در هفتم از اصل است وحادثات از خانه

ال اجتماع ... در ... مزاج ... ساعت ... ۱۲

هفتم باید گفت و انکیس از حوادثات ارضی بزلزله تعلق دارد و صاحب هفتم در چهارم
و صاحب چهارم در دوم ناظر او و جماعت از حوادثات سماوی بزلزله تعلق دارد
دیگر آنکه انکیس در یازدهم است که خانه بادست و صاحب یازدهم نیست پس زلزله
و بادهای صعب از پنجا فرموده اند و تا چهار ماه و هفده روز روز جمعه فرموده زیرا
که انکیس در پنجم مزاج دارد بحسب کوکب و پنجم طالع اصل است یعنی انکیس در هفتم
و یازدهم آمده و از هفتم تا یازدهم پنجم است انکیس در اول روز یکشنبه دارد و در دوم
یکشنبه و در سیم دوشنبه و در چهارم سه شنبه و در پنجم چهارشنبه و در ششم پنجشنبه و در
هفتم جمعه دارد پس انکیس در هفتم بحسب دور طالع روز جمعه باو میرسد اما
احکام ساعت از طالع که نهم است دور مراتب میشماریم که چهارم طالع که دوازدهم
است بیاض در دوازدهم که چهارم نهم است و بیاض در چهارم نراع است و بیاض بقمر
نسبت دارد پس روز جمعه ساعت سیم بقمر برسد اینست که فرمود روز جمعه در
ساعت سیم پس احکام ماه و روز و ساعت و حوادث ازینها فرموده والله
اعلم بحقایق اسرار ابنائه علیهم السلام فصل ایدیم بحکم سال اما حکم سال از آن
شکل توان کرد که بخانه ساعت نشسته باشد و شکل خانه سال نحسی است چنانچه عوده
[illegible] اگر این اشکال یکی در خانها نشسته
باشد حکم کند بر سال و اگر دو یا سه جا نشسته باشد هر یک از بهر کاری باشد
چنانچه چندی برای قوت یا ضعف نفس آمده باشد و چندی قوت و ضعف
مال باشد و چندی برای طول عمر و علی هذا و چون سوال از برای طول عمر کند دور
از چهارم گیرد با شکل سال رسد و عدد از خاتم دور کند چنانکه شکل سال در
ره پیش طول عمر زیاده بود و اگر هیچ از اینها نشسته باشد دلیل است که صاحب
ضمیر را یکسال تمام عمر نمانده است بیش شکل ماه طلب دارد و روز تا بداند چند ماه
و چند روز مانده است و اگر شکل سالیانه خواهند مثل آنکه خواهد که بداند که حال نحسی

کدام سالی

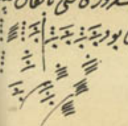
کدام سال نیک است و کدام سال بد یا حال شهر یا حال ملکی یا مثل آن سال
اول شکلی گیرد در سال مذکور و بحثی که رفته نشسته باشد و سال سال حکم از آن
کند و هم دایره بحثی که در روز و ماه و سال رفته ملاحظت کند و از برای هر
بحثی که بکجا کرده ام تکرار نکنیم تا دراز نکشد و دیگر حال سالها فرایقه تر از
روز و ماه باشد که زود تر توان یافت که چون رمل کشید بر مال و اجب است
که حکم امسال نفس و سال دیگر تا آخر عمر و حکم ماه همچنین بگوید و حکم دوازده
خانه رمل را بگوید و معلوم کند که بروز و سال اگر بگوید محتاج نباشد گو بنده ابراهیم
تاکرد دانیال علیه السلام رملی کشیده بود و در رمل این بود صاحب ضمیر گفته بود که
تو را هشت سال دیگر پسری آید چون طالع دوازدهم بود و در اول آلکرخل بود
[illegible] که بضرب صاحب خانه فرح شد که فرزند است ازین گفته که
تو را پسری آید هشت سالی که گفت چون خاتم فرح است
در باطن اول پیدا شده از پنجم با دل آمده و دور از اول
گرفتم در دویم دو شد نقی در دویم در تسکین ایام صاحب دویم
است و تکرار در ششم در است افزودیم هشت شد و تا چهارم ده شد و طریق در
چهارم بود که در تسکین ایام طریق دهم است و تکرار در شست در سیم و هشتم افزودیم
بیست و یک شد تا نزده رفته پنج ماند و تا هفتم هشت شد و در نهم عقله در افتاده
بود که در تسکین سال صاحب ششم است که هشت سال گفته و چون ده سال از پنجم برود
چون فرح که فرزند است در باطن اول پیدا شده و خاتم است و تا چهارم که عمر است گرفتم
چهارم اول است و از چهارم تا هشتم پنج است و در هشتم طریق بود که در تسکین ماه صاحب
پنجم است و تکرار در سیم و چهارم بود جمع دوازده شد که یکسال است باز از هشتم که
اول گرفتیم تا دهم سیم شد و در دهم جماعت بود که در تسکین سال صاحب سیم است و ایکه
چهار سال شد و از چهارم تا نهم شش است جمع کردیم ده سال شد که گفته تا ده سال دیگر چون

[illegible]

دور شمر بدانسم رسید خانه سلطان است و شاهد دهم سیزدهم و در سیزدهم عتبه خارج
بود بضرب صاحب ها خانه نصرت خارج میشود که بسلطان منسوب است که گفته و دوازده
سال پادشاهی براند از دهم یازدهم رفتیم که دهم دوم است سیم میشود و از سیم تا دهم
تا چهار دهم دوازده میشود و در چهار دهم حمره بود که در تسکین سال صاحب ده از دهم
است که گفته و بعد از آن او را بزهر هلاک کنند چون دویم چهار دهم که پانزدهم است
در پانزدهم قبض الخارج بود که بزهر منسوب است ازین گفته و هلاک آنکه بزهر کرده
بود دیگر قبض الداخل که در اول بود گفته و شکل قبض الداخل به بزرگ منسوب است
و او را زن نبود چون اجتماع که بزن منسوب است در رمل در باطن هشتم پیدا شده که
مفقود است و در ظاهر رمل نبود که گفته چون بشنید عجب کرد القصه همچنین واقع
شد و هیچ فایده نداشت و ما همچنان رملی کشیدیم گفتیم و حکم کردیم و در رمل آنیست
[illegible] ازین رمل گفتیم که چون از امسال هشت ماه بگذرد و از نهم ماه
در آید چون طالع که شکل لحیان است در هشتم و تکرار در
چهارم پس طالع هشتم گرفتیم و از هشتم هشت خانه رفتیم خانه
سیم که هشتم هشتم است و صاحب سیم در ششم بود و صاحب
ششم در دویم بود که بجهت خود آمده و شاهد دویم که نهم است در نهم عقله بود که بجهت
خوف آمده و از سیم که منسوبات هشتم ثمر دهم عقله در نهم بجهت مرگ آمده و شاهد نهم
دویم است که حمره در دویم بود و حمره از شهرها بعراق منسوب است و از سیم که ثمر دهم
در سیم اجتماع بود سیم را اول گرفتیم و اجتماع در تسکین سال صاحب اول است
از امسال ازین گفته و هشت ماه که بگذرد از سیم تا هشتم شش میشود و در ششم
لحیان بود که در تسکین ایام صاحب ششم است و تکرار در چهارم بود افزودیم ده
شد و در نهم یازده شد و عقله در نهم بود که در تسکین ایام صاحب یازدهم است
و تکرار در پنجم بود افزودیم شانزدهم شد شانزدهم رفت باز از نهم ثمر دهم تا شانزدهم

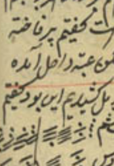
هشت شد و در شانزدهم حمره بود بضرب صاحب خانه نقی شد که در تسکین ماه صاحب
هشتم است اینست که گفته که هشت ماه که بگذرد و نهم ماه در آید فتنه از ملک عراق
برخیزد که سلاطین و امرا و وزرا با همدیگر غلبه کنند چون اشکال ملوک و امرا و وزرا
منسوب اجتماع و لحیان بملوک چون این اشکال بشکل حمره که مریخ است و عقله
که زحل است ناظراند بنظر تربیع و مقابله و حمره در دوم بجهت چون آمده و چون
صاحب نهم در رمل نبود طلب صاحب عدد کردیم در هفتم بود از منسوبات نهم
ثمر دهم در سیم اجتماع بود زیارت آمده و صاحب دهم در رمل نبود صاحب عدد را طلب
کردیم در چهارم و هشتم بود و از هشتم تقسیم دهم کردیم لحیان که در چهارم بود سلطان رسیده
و این هر دو شکل بتربیع و مقابله با شکال زحل و مریخ ناظر بود اینست که گفته با همدیگر غلبه
کنند و بسیار خونها ریخته شود و چون السلطان تا دویم رسد لحیان که در هشتم بود دو
صاحب هشتم که عقله است در نهم بود که بجهت خوف آمده پس از هشتم نهم دویم است
که در نهم عقله بود که در تسکین سال صاحب دویم است اینست که گفته چون السلطان تا دویم
رسد نعوذ بالله چندان قتل و جنگ در افتد پدر فرزند خود را قتل کند و برادر خواهر
خود را قتل کند و زهر میباید چون عقله که در نهم بود شاهد نهم چون عقله که در نهم بود شاهد
نهم اول و دویم است و در اول فرح بود که منسوب فرزند است و عقله که در نهم است
چهارم فرح است که پدر است و حمره سیم عقله است که سیم برادر و خواهر است و صاحب
سیم در ششم و دهم بود و در خانهای زوج بود که مؤنث است و شاهد دهم سیم و چهارم
است و در سیم اجتماع بود که برادر است و خانه خانه سیم که عتبه خارج است در خانه زوج
که خواهر است ناظر بود بحمره بمقابله و اجتماع که برادر است ناظر بود و ان نیز بمقابله است
که گفته پدر فرزند خود را قتل کنند و برادر خواهر خود را قتل کند و زهر فرماید و چون تا
سیم در آید چون شانزدهم که هشتم بود تا چهارم دوازدهم شد در چهارم لحیان بود
که در تسکین ماه صاحب دوازدهم است که یکسال شد و تکرار لحیان که در هشتم بود در شمار آمد

وباز ازچهارم تمر دیم چهاررا اول گرفتیم پنجم دویم شد ودر پنجم عقله بود که در شکلی
نیز صاحب دویم است وعقله که در نهم بود کتمار آمد این دو سهم شد باسهام اول
جمع کردیم سه سهم شد که گفته صد ان جنگ درافتد وغلبه حاصل شود چون حمره بعقله
تربیع ناظر است ازین گفته که اکثر ملکها خرابه پذیرد ومردم دهقان وصحرا النشین غلبه کنند
بر دیگری مردمان چون عقله وبیاض که منسوب بملکها وعقله نیز بمردم دهقان وصحرا
نشین نسبت دارد واین دو شکل شکل قبض الخارج وعتبه خارج که این دو شکل
منسوب بخرابه است ناظر است بازین دو شکل عقله وبیاض می نمط علاوت اینست که
گفته اکثر ملکها خرابه پذیرد ومردم دهقان وصحرا النشین غلبه کنند بر دیگر مردمان و
مثل این احکام تاده سهم کرده اند اختصار نمودیم وچون ذکر احکام وطریق آن
نمودیم محتاج بذین یکی نباشد وحکم سهم معتبر تر از حکم ماه وروز است که روز وساعت
بلکه ماه نیز جزوی است چرا که اگر کسی را روزی مبارک خواهد بود اگرچه روز مبارک
نیک باشد ولیکن روزی بیش نیست بهر حال روز گذرد واگر سهم مبارک دراید از خزانها
ظاهر گردد من مفاتیح الکنوز فصل بدانکه اگر صاحب ضمیر سوال از دست راست وچپ
کند باید گفت وآن چنانست که اول معلوم باید کرد که در کجا دارد چنانکه ذکر کردیم چون
معلوم کرد مثلا در زیر بغل دارد وسوال کند که در کدام جانب است نگاه کنند تا شکلی که
بدان جانب تعلق دارد در رمل است یا نیست اگر است بحسب آن خانه که باشد حکم
کند یعنی خانهای طاق مثل اول وسیم وپنجم ویازدهم تا غایت خانهای طاق خوانند واگر
درین خانها نشسته باشد حکم کند بر جانب راست واگر برخلاف این باشد جانب چپ ودیگر
براین موجب اگر الشکل به پشت تعلق دارد ودر خانهای طاق تکرار کرده بر جانب
راست حکم کنند واگر شکلی که تعلق بدان مقام دارد در رمل حاضر نباشد بخانه او باید
رفت وحکم کرد شکلی باید کرد که بجای او نشسته باشد مثل یکسد وزنی کسی تا تفاق چند
کس جنایا بر داشته اند وازبرای ایشان رملی کشیدیم این بود



اول بدانیم که ایا جنی گرفته است یا نه ویا امنیان میکنند چون شکل جنی که حمره ونقی است درین
رمل نبود ودر باطن است چون طالع نهم است بوجهی قوی است اگرچه تکرار در دهم بود
نگرفتیم پس نهم سیم منعم است که جنی است حمره ونقی در باطن رمل است پس تحقیق
شد که جنی گرفته اند باز خواستیم بدانیم که اصل جنی چند است دو است یا سه وعلی هذ
القیاس ودانستن این چنانست که در رمل نگاه کنند که اشکالی که عدد میدهند و
صاحب عدد اند در رمل است یا نه به بینند اگر باشند همان مقدار عدد جنی خواهد
بود البته وچون درین رمل مصنف گفته که اصل جنی سه است چنانچه درین رمل اشکال
صاحب عدد را طلب کردیم چون بحسب طالع سیم که منعم است که جنی است طلب صاحب
عدد سیم کردیم که طریق است فوارشم وهشتم ودوازدهم بود وصاحب عدد شش وهشتم
ودوازدهم هر سه شود در رمل پس منتهی شد در سه چنانکه گفتیم که اصل جنی سه است
یعنی سه جنی وبر دست راست دارد وچون طالع نهم است بحسب دور او مثل پنجم است از
نهم وپنجم از نهم بحسب دور طالع نهم میشود چون پنجم ونهم منسوب بدست راست واشکال
داخل است وخانهای طاق ازین سبب گفته در دست راست است وآن بدست بهاالدین
نامیست چون سیم که منعم است از طالع اول صاحب حرف سیم الف است دیدیم در نهم بود ودیگر
معلوم شد که اسم نه حرف است وتکرار صاحب حرف سیم در دهم بود گفتیم که حرف تکرار
خواهد بود یعنی اسم ده حرف خواهد بود واز حروف تکرار خواهد بود یعنی مشدد پس
اول طلب صاحب حرف نهم کردیم نبود وصاحب عدد دهم نبود وصاحب نهم که قبض الخارج
است در یازدهم بقوت آحاد الف گرفتیم وطلب صاحب حرف یازدهم کردیم نبود وصاحب
عدد هم نبود وصاحب سکون که قبض الداخل است در اول وسیم وپنجم وچهاردهم وپانزدهم
بود چون تکرار که در پنجم بود ه گرفتیم وصاحب پنجم که فرح است در چهارم در کردیم بود
دال از چهارم گرفتیم ودویم را ب گرفتیم وشاهد دویم که چهاردهم است بقوت
عشرات بود ودر چهاردهم نون است نون را گرفتیم وتکرار قبض الداخل که در سیم بود

طلب صاحب سیم کردیم نبود طلب صاحب عدد که طریق است نمودیم در ششم وهشتم ودوازدهم
بود در دوازدهم لام بود گرفتیم وتکرار که در اول بود صاحب اول که لحیان است در نهم
بود ونهم شاهد اول است پس ازین سبب تکرار در اول وشاهد دو الف گرفتیم یکی الف ویکی
همزه ولحیان در نهم بود تکرار در دهم بود بقوت چراکه در عدد بود یای گرفتیم جمیع
این حروف برآمد ا ه د ب ن ل ا ء ی درین حروف دیدیم که کدام حرف مکرر است
چون صاحب حرف سیم که لحیان است در نهم بود وتکرار در دهم بود وفرح که در چهارم
بود دال گرفته بودیم وصاحب چهارم که جماعت است در هفتم ودیگر دهم وتکرار آخر در
حساب است وشاهد چهارم شانزدهم است در شانزدهم جماعت بود وصاحب حرف سیم که
لحیان است در نهم بود وتکرار در دهم بود که حرف تکرار از دهم گرفته بودیم وازدهم
تا شانزدهم هفت است پس حرف هفتم تکرارین که دال است ودال را مشدد گرفتیم
وترکیب نمودیم بهاالدین شد اول پیر مزغلیت هفتم جنی است بحسب طالع سیم است ودر
سیم قبض الداخل وبیاض وبیاض فرح بود ازین سبب پرکفته ودیگر نیمه نخود چون
لحیان که شاهد قبض داخل است ولحیان بنخود منسوب است ولحیان در دهم ودهم را وسط
السماء گویند یعنی میان آسمان ازین جهت نیمه نخود گفته وسنگ پاره سنگ منسوب است
باجتماع وجماعت است ودهم مزاج اجتماع که جماعت است در سیزدهم بود وشاهد بود در سیزدهم
ازین جهت سنگ پاره گفته سوال کرد که پر که پر از چه مرغ است گفتیم پر فاخته
است چون بیاض ویسار فرح بود ودهم مزاج عتبه داخل است ودر سکون عتبه داخل آمده
وعتبه داخل منسوب بفاخته ازین گفته فصل درباب جنی دیگر رملی کشیدیم این بود گفتیم
که جنی چهار است اول تحقیق کنیم ایا جنی دارد یا نه این را از صاحب ششم
گوئیم به پنجم صاحب ششم که حمره است درین رمل در یازدهم وسیزدهم بود پس
تحقیق شد که جنی گرفته است ملاحظه عدد جنی کردیم درین رمل طالع در
ششم بود وازششم دوازدهم هفتم میشود که جنی است ودر دوازدهم قبض الداخل بود دیگر تکرار



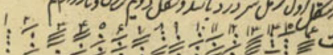
درپانزدهم ونهم داشت اول طلب صاحب عدد نهم کردیم نبود گذاشتیم بعد ازان
طلب صاحب عدد دوازدهم کردیم در شانزدهم بود وصاحب عدد شانزدهم نبود
وطلب عدد صاحب پانزدهم کردیم در یازدهم وسیزدهم بود وصاحب عدد
یازدهم نبود وطلب صاحب عدد سیزدهم کردیم در سیم بود وصاحب عدد سیم
در اول وصاحب عدد اول نبود پس منتهی شد پس چهار صاحب عدد یافتیم
ازین سبب گفتیم که جنی چهار چیز است وهر چهار در میان کاغذ پاره کرده چون
جنی از هفتم میگویند بحسب طالع دوازدهم هفتم میشود ودر دوازدهم قبض
الداخل بود وتکرار در نهم وپانزدهم داشت وحساب از تکرار آخر است و
پانزدهم خانه اجتماع است که بخط وجزو کاغذ منسوب است ازین سبب گفتیم
که هر چهار در میان کاغذ پاره بسته ودر پهلوی جامه بند کرده چون درین رمل
نگاه کردیم حمره در یازدهم وسیزدهم بود وباصاحب سیزدهم که بیاض است ضرب کردیم
عتبه خارج نبود وحمره در یازدهم بود در تقریب صاحب خانه انکیس شده وانکیس در
چهارم ودهم وچهاردهم بود پس تکرار انکیس که در دهم بود گرفتیم ودهم نسبت
بطالع پنجم میشود وظاهر است که پنجم بلباس متعلق است وپنجم سه پهلوی نسبت دارد
وشاهد دهم که ششم است حمره بوده که بجامه نسبت دارد ازین گفته که در پهلوی جامه
بند کرده وطالع کس دارند واین چهار چیز یکی ششم چون طالع ششم است وصاحب
ششم در یازدهم است که حمره است وحمره چون ششم نسبت دارد دویم برگ درخت
چون حمره در یازدهم وصاحب یازدهم در دوازدهم ونهم بود وصاحب نهم که نقره
خارج است در پنجم ودهم بود ونقره خارج به برگ منسوب است وسیم استخوان است
صاحب یازدهم در نهم بود وتکرار در دوازدهم ویازدهم بود وصاحب دوازدهم
که قبض الخارج است در دویم وقبض الخارج باستخوان منسوب است وچهارم سفال
پاره ازتکرار صاحب یازدهم در یازدهم بود ویازدهم شاهد سیم وصاحب سیم عتبه

فارج است و در سیم جماعت بود و خانه نیز رنگ سپید هر دو با صاحب خانه که ضرب
کردیم عتبه خارج شد و عتبه خارج نسبت بسفال پاره دارد و سایل سوال کرده که
بیشتر چه چیز است و برگ از کدام درخت در رخت و استخوان چه چیز است و سفال لب پاره
از چه سفال است گفتیم بیشتر شتر چون یازدهم از پنجم و ششم حاصل شده و ششم
لحیان بود و لحیان از حیوانات بزرگ بشتر منسوبست از این گفته و برگ درخت
توت در پنجم نصرة خارج بود با صاحب خانه ضرب کردیم انکیس شد و همچنین نصرة
خارج نیز انکیس بود و انکیس بدرخت توت منسوبست و استخوان خرما
در دویم قبض الخارج بود بضرب صاحب خانه فرح شد فرح بدرخت خرما نسبت
دارد از اینجا گفته و سفال کوزه نو که در آن آب خورده باشند چون سفال بقبض
الخارج و عتبه الخارج نسبت دارد و در سیم جماعت بود که صاحب چهارم است و
چهارم خانه آب است و جماعت که در شکل است در شکل عتبه خارج است و خانه چون دخل
دارد اگرچه جماعت در سیم است بضرب صاحب خانه عتبه خارج است چون بهمین سیم
که دویم است قبض الخارج بود و بسیار رسیم که چهارم است انکیس در چهارم بود
و شاهد است سیم و چهارم بر دهم و دهم نیز انکیس بود و انکیس شکل ناقص و در
سیم که جماعت بود جماعت صاحب چهارم است و چهارم خانه آب از این گفته
که سفال دلیل است بر کوزه شکسته که در آنجا آب خورده باشند تمت المطلب

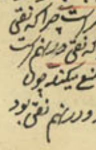
فصل در بیان دزدیده و گمشده دزدیده و گمشده از حمره و شکلی که در خانه
ششم باشد بگویید اگر حمره در رمل است دزد برده حاضر است و اگر حمره غایب
است آن چیز هم غایب است و اگر حمره در اول باشد توان گفت که اصل مال جا
نرفته و در دست صاحب حضر است و دروغ میگوید که دزد برده یا در جایی
نهاده و فراموش کرده و میخواهد که بواظ بعد طلب و اگر حمره در چهارم باشد
توان گفت که در خانه خودش نهاده و اگر حمره در پنجم باشد بدست فرزند یا معشوق

بود

بود و اگر در ششم باشد در دست غلام یا خدمتکار بود و در هفتم بدست شریک یا زن
یا بدست دزد یا بدست ضد بود و هم بر این قیاس حکم کند و اگر حمره بصورت غایب باشد
و در باطن توان گفت که مال بدست دزد نیست بلکه بکسی سپرده بجنب تکرار معنوی حمره
و صورت انکیس که مال دارد از حمره و تکرار در مقال او باید گفت و اگر حمره غایب
باشد و نقی حاضر باشد دلیل است که مال بعضی بدست دزد است و بعضی نه و اگر حمره
غایب است بصورت دزد مال را خرج کرده باشد و اختیار از دست او رفته و اگر در ششم
اصل خارج نحس باشد حکم کند بر رفتن مال اگر خواهد و بنواظر نیز گواهی دهند و اگر حمره
حاضر باشد و خواهد که بداند که مال کجاست طریق در فایین بگیر چرا که هر دو یکی است و در فلان
از عقله و دزد برده و گمشده از حمره و چون خواهد که بداند که مال چند چیز است بیاز
از تکرار حمره حکم کند بشهادت خانه ششم و اگر سوال از جنس دزد برده کنند طریق
جا یا بیش گیرد و اگر خواهد که بداند که مال بدست خواهد یافت یا نه حکم از عتبه داخل و شکلی
که در خانه نهم نشسته باشد بکند چنانچه حکم دزد از نقی است و در مال باید که بجماعتی
که گمان دارد حاضر کند بطریقی که از پیش دیگر رفته و رمل بکشد و به بیند که نقی حاضر
است دزد نیز حاضر است در میان جماعت و اگر نقی ظاهر باشد و در باطن دزد از این
مجلس غایب باشد و اگر در ظاهر و باطن نقی نباشد دزد مطلق نباشد و کسی بدستی
یا بغیاری دیگر برده باشد یا سایل فراموش نموده باشد و چون معلوم شد که دزد حاضر
است نامش را معلوم کنند و تری دیا دیگر و شکل همه اندام او بگوید بعد از آن دایره که
نمودیم بکار دارد تا معین شود در شکل اول رمل سر دزد باشد و شکل دویم گردن و تا دوازدهم
که با شکل والله اعلم دایره اینست



مثلا رملی کشیدیم که رمل این بود اول از این دو رمل گفتیم که دزد حاضر است چرا که نقی



در رمل حاضر است ولیکن عزم سفر دارد چرا که نقی در انکیس است
وزنی که از او بزرگتر است شکل بادر را او را منع میکند چون
طالع در ششم آمده و از ششم نهم دویم میشود و در نهم نقی بود

و نقی شکل دزد است در نهم و چهاردهم آمده تقسیم کردیم از شکل نقی در دویم بدزد آمده
و از هشتم که طالع است تقسیم کردیم در سیم بدزد رسید که در سیم حمره بود و در دویم که بدزد
آمده در دویم نصرة خارج و اول عتبه داخل بود و نتیجه نقی بود که بدزد منسوبست و عتبه
داخل که در اول بود با صاحب خانه که لحیان است ضرب کردیم طریق شکلش تا نزدهم و از هفتم
تا نزدهم دهم است و دهم مادر و بزرگ که گفتیم در اول از ضرب صاحب خانه در وتد پیدا شد
شکلها در که گفتیم چون طریق به پدر نسبت دارد و از شکل نقی دهم است دهم بمادر نسبت
دارد پیش مثل مادر گفتیم و او را منع میکند که گفتیم چون نقی در نهم در خانه آتش نقطه آب
دارد و خود شکل ناقص و شاهد نهم نیز دهم و در سیزدهم انکیس است و نقطه خاک نیز دارد
که انفعال است و منع است از این راه و نمیگذارد نیز از اینجا گفتیم و لیکن او هیجان در خواطر
دارد که برود چون ابدویم بدزد رسید شکل نصرة الخارج که شکل ... و شکل سفر است و
عتبه داخل که در اول بود از ضرب صاحب خانه طریق شد که در باطن پیدا شد و خود نیز
شکل سفر است از اینجا گفتیم که او هیجان در خواطر دارد که برود و دزد مردیست سیاه
چرده بلند قامت چون شکل نقی که دزد است در نهم بود و شاهد یمین و یسار شکل
مذکر از اینجا گفتیم که دزد مردیست سیاه چرده که گفتیم شاهد نهم که سیزدهم است
انکیس بود که سیاه چرده بود و بلند قامت از وتد گفته در پهلو او زخمی دارد از کارد
بجنب طالع که هشتم بود یعنی لحیان در هشتم بود و دوازدهم پنجم میشود که به پهلو نسبت
دارد و شاهد دوازدهم چهاردهم است که نقی بود و لحیان که در هشتم بود نیز شاهد است بدوازدهم
و لحیان از اسلحه بکارد منسوبست و نقی که شاهد انکیس بود بزخم منسوبست از اینجا
گفتیم که بر پهلوی او زخمی دارد از کارد و نام او اسمعیل چون طالع در هشتم بود و دویم
که هفتم است بجنب طالع و هفتم دزد است اولا طلب صاحب حرف دویم کردیم که
انکیس است در دوازدهم و سیزدهم بود و طلب صاحب حرف سیزدهم کردیم در سیم بود
و صاحب حرف سیم در هشتم بود که لحیان است و صاحب حرف هشتم که طریق است در
ششم بود و صاحب حرف ششم که بیاض است در تا نزدهم بود و صاحب حرف تا نزدهم

که عقله است

که عقله است در هفتم بود و صاحب هفتم که فرح است در رمل نبود پس در هفتم منتهی شد پس
معلوم شد که اسم در این هفت حرف است البته آمدیم بر سر تحصیل حروف و استخراج آن
اول طلب صاحب دویم که عتبه داخل است کردیم در اول بود بقوت آحاد پس اول الف
حاصل شد بعد از آن طلب صاحب اول کردیم که لحیان است در هشتم بود بقوت آحاد الوف
چون در هشتم بود دیگر از هشتم طلب صاحب ششم کردیم که عقله است در هفتم بود بقوت مات و خود
شکل عشرات است پس هفت را انتصار گرفتیم که علیست بعد از آن طلب صاحب هفتم کردیم
که نقی است در نهم و چهاردهم بود و چون صاحب نهم که نقی است در نهم تکرار در چهاردهم و صاحب
چهاردهم که انکیس است در دوازدهم و سیزدهم بود پس در دوازدهم لام گرفتیم و تکرار که
در سیزدهم بود میم را گرفتیم پس جمع حروف نمودیم الف و عین و لام و میم حاصل شد
بعد از آن طلب صاحب دوازدهم کردیم که قبض الخارج است در دهم و یازدهم بود در
دهم که بود بقوت بودی گرفتیم دیگر از انکیس که در سیزدهم بود و صاحب سیزدهم که در تا نزدهم
و صاحب تا نزدهم در ششم پس از سیزدهم تا ششم دهم است یازدهم گرفتیم و قبض الخارج
که در دهم و یازدهم بود در دهم بقوت عشرات بود و در یازدهم بقوت آحاد که الف
بود گرفتیم پس ی و الف حاصل شد و صاحب ششم که حمره است در سیم بود و صاحب سیم
که عتبه خارج است در چهارم بود که خانه جماعت است و جماعت در اصل از حروف سین
است سین را گرفتیم مجموع حروف اینست ا ع ل م ی س ی ترکیب کردیم اسمعیل شد
و در این محفل گفته است از بودن نقی در روی ازل گفته و در آن موضع از راست
را است او بره گشته قصاب و کوتاه بالا از سبب آنکه بجنب دور دویم هفتم است
که خانه دزد است و در سیم حمره بود و حمره بدست راست نسبت دارد و شکل مذکر
دار از انسان قصاب منسوبست و بیرون که گفته از بودن حمره در سیم در زایل الوتد گفته
و کوتاه بالا نیز از زایل الوتد گفته در پهلوی چپ او زخم نشسته میانه قد که دروی
بجنب طالع دویم هفتم است و یمین دویم اول است عتبه داخل است که شکل مونث است و عتبه
داخل هم مزاج فرح است که نسبت به پهلوی چپ دارد و میانه قد از دویم که زایل الوتد

بزشت کفته کرد روی از عتبه داخل کفته پس در پهلوی چپ او زخم نشسته میانه قدکرده
روی دیگر رملی کشیدیم اول کفتیم که دزد حاضر نیست سبب آنکه نقی نبود آبادی
محلت باشد نقی در باطن اول و پنجم بود و درین منزل نیست سبب نبودن نقی
در ظاهر رمل و دزد در خانه هست چونکه طالع در دوازدهم بود و هفتم از دوازدهم
ششم است و در ششم قبض الداخل بود و یمین و یسار و مثلثه از سه شکل مونث بود
لهذا دزد زن است میانه قد چون قبض الداخل در ششم و مکرر در شانزدهم که وتد الوتد
است یکی زایل و یکی وتد الوتد لهذا میانه قد کفته دراز روی چون هفتم سر است و ششم
روی و در ششم عتبه خارج بود که عقرب صاحب خانه عتبه داخل میشود که پرو نسبت
دارد دراز روی ازین کفته که دزد لنگ است از سوی چپ زخمی دارد چون ششم و هفتم
و هشتم جهت است ششم که روی است و در اصل رمل در ششم عتبه خارج بود که شکل نحس
است نکر نحس است و هشتم که روی است در زایل الوتد و از روی پایین تر زخم است
و از شکل سعد خالی گویند و از نحس جراحت گویند ازین راه کفته که دزد لنگ
از سوی چپ زخمی دارد و عمر او سی و هفت سال و نیم چون بحسب دور طالع ششم
هفتم است و از ششم چهار خانه که عمر است شمردیم بنهم رسید و از نهم که شمردیم بدوازدهم
رسید و از دوازدهم پنج خانه رفتیم رسید بچهارم که طول عمر است پس چهارم پنجم است
و از ششم دهم پنجم میشود که دهم طریق بود که در سکین ماه صاحب پنج است و مکرر
در دوم بود که هفتاه شود و در پنج افزودیم و از نهم چهار خانه که بیاوریم تا اول
پنج میشود در اول نصرة الداخل بود که در سکین سال صاحب پنج است و مکرر نصرة
داخل در یازدهم و دوازدهم بود با هم جمع کردیم بیست و هشت سال شد و از
نهم با اول نه خانه است با بیست و هشت جمع کردیم سی و هفت سال شد و با ماهها
مذکور جمع کردیم سی و هفت سال و نیم شد و خانه او نزدیک است بخانه صاحب
ضمیر چنانچه مالا کلام بیست و پنج کز فاصله که هر دو خانه باشد چون مقام صاحب

ضمیر

ضمیر بحسب دور طالع چهارم است که سیم است و در سیم عقله بود و صاحب سیم در ششم
و عدد کبیر عتبه خارج چهارده است از ششم شمردیم رسید به پنجم بشکل اجتماع و عدد صغیر
اجتماع پنج است تقسیم کردیم از یازدهم بهفتم و از هفتم بسیم و از سیم بیازدهم و
از یازدهم باز یازدهم رسید که یازدهم کرانست و مقام دزد بحسب دور طالع نهم است
و در نهم شکل نصرة خارج است که نصرة الخارج در نهم بود و یازدهم را از پنج یا یازدهم
افزوده رفتیم بیست و پنج شد اینست که کفته مالا کلام بیست و پنج کز فاصله هر دو خانه
دزد مادینه چون طالع دوازدهم بود و دزد ششم خانه میشود و نتیجه و یمین و یسار و در
خانه ششم قبض الداخل بود و خانه زوج مادینه و یمین و یسار و نتیجه نیز اشکال مونث
ازین راه کفته دزد مادینه کفته و آن زن فرزند هست دو عدد و هر دو مادینه باشند
چون شکل دزد بحسب طالع خانه ششم شد و در ششم قبض الداخل بود و قبض الداخل
بدایره اصح یازدهم است و پنج و یازدهم که اجتماع هست و اجتماع صاحب یازدهم است از آن راه
بدایره اصح و اجتماع در روی رمل در چهارم و پنجم بود و اجتماع شکل مونث است ازین راه
کفته که آن زن را فرزند هست دو مادینه باشد یکی بزرگتر چون اجتماع در چهارم بود که دختر
است و عمر او سیزده سال است از چهارم که خانه عمر است شمردیم و در چهارم اجتماع بود و چهارم اول
است و اجتماع در سکین سال صاحب اول است و مکرر در پنجم بود افزودیم شش شد
و در ششم هفت شد و در ششم قبض الداخل بود که در سکین سال صاحب هفتم است افزودیم
سیزده شد و او را ابریشم آهنگری داده اند چون هفتم چهارم کردیم است و هفتم بشوهر منسوب
است و نتیجه نهم دهم که سیزدهم است نصرة الداخل آمده و بصاحب خانه که بافی است ... کردیم
انکیس شد و یمین چهارم که سیم است در سیم عقله بود و دو شکل عقله و انکیس با آهنگر منسوب
ازین راه کفته دختر هنوز بخانه آهنگر نرفته چون خانه شوهر که دهم است از هفتم
و در هفتم طریق بود و مکرر در دوم بود که دوم قدم است و طریق شکل منقلب است
ازین راه کفته که هنوز بخانه شوهر نرفته و آن کوچک تر هشت ساله است چون اجتماع

شوهر

در پنجم بود و ششم که چهارم است و پنجم که اول است و در پنجم اجتماع بود در سکین سال
صاحب اول است و مکرر در چهارم داشت افزودیم پنج شد و با ششم سه خانه رفته
سه را افزودیم هشت سال شد و یک چشم حول است فرح که شاهد اجتماع
است که سیم اجتماع است و فرح بچشم منسوب است و فرح در هفتم و یسار فرح عتبه
خارج بود که شکل ذنب است ازین راه کفته که یک چشم احول است و لیکن او بخوبی
بهتر است از خواهر بزرگ چون اجتماع که در پنجم بود و شاهد که یازدهم است در یازدهم
نصرة داخل بود و خواهر بزرگ که اجتماع در چهارم بود و شاهد طریق بود چون شاهد
پنجم سعد داخل بود ازین راه کفته فی الحقیقه ازین نوع احکام بسیار است رفته
در رسالت بود مثلا رملی کشیدیم و اصل این بود اول کفتیم که جنس مال سه چراغ است
چون طالع نهم است و درین رمل شکل عدد سه آمد
و دوم که سیم کرفتیم از نهم هفتم میشود و از سه شکل عدد
کفتیم که جنس مال ... باشد اول شمردیم و عدد آن هفتاد و
هشت دانه چون هفتم نهم که سیم است در سیم لحیان بود و لحیان برداریم منسوب است
و عدد آن که هفتاد و هشت دانه کفته بحسب دور طالع سیم هفتم است از نهم و
شاهد سیم دهم است در دهم نصرة داخل بود که در عدد هفتاد و هشت است و مروارید
خورد چون لحیان که بمروارید منسوب است در سیم و نهم بود که از زایل الوتد است و سلوک
لحیان که در نهم بود و شاهد نهم اول و دوم است و در دوم قبض الداخل بود که سلوک کفته
قبض الداخل را نسبت بسلوک میکند بریسمان ابریشم سبز از فرح که در اصل
بود کفته سرش بمهر انگشتری است لحیان منسوب است و انگشتری نیز بلحیان منسوب است
دیگر دو پاره انگشتری از زر از لحیان کفته یکی فیروزه از فرح کفته و یکی لعل از لحیان
کفته و آن یکی که فیروزه است پاره گشته از آنکه از فرح که در هشتم بود کفته و جنس
سیم از ابریشم با ریسمان پنبه از سبب آنکه بحسب دور طالع سیم هفتم است و ماضی

و ماضی

و ماضی سیم که دوم است قبض الداخل بود به پنبه نسبت دارد و ماضی دوم که اول
است فرح بود که با بریشم نسبت دارد و فرح سیزدهم است ... مکرر بود که مفتول
کفته یعنی در تاب شود که تابیده شود و آن بکز شانزده کز فرح که در اول بود و عدد
کبیر فرح سیزده است و در دادیم با اول رسید در اول نیز فرح بود و عدد صغیر فرح هفت
است پس هفت را بر چهار طرف عدد که بر فرح نوشته اند در هفت اول سیر دادیم رسید
با اول ده شد و با هفتم شانزده شد که شانزده کز کفته و یک سر ریسمان پاره پاره
کردیده است از فرح که در هشتم بود کفته و این زمان این مال از خانه و محله تو دور است
چون حمره در ظاهر رمل نبود ازین راه کفته و لیکن در دست خویشان خود است چون
طالع رمل در نهم قرار کرفت و از نهم منسوبات خانه هفتم را تقسیم کردیم چهارم
بدزد رسید و دوازدهم بدزد رسید و چهارم که بدزد رسیده بود انکیس طالع دزد
چهارم است و پنجم که مال دزد است نیز نقی بود و شاهد پنجم که یازدهم است در یازدهم
عتبه داخل بود که بمال نسبت دارد و در خانه طاق بود و شاهد یازدهم با شانزدهم است
که یازدهم جماعت بود که باقی بالسبت دارند ازین کفته و این زمان بر بالای بام آن
خانه که پاره از آن خراب شده چون مقام اصل دزد که دهم است و در دهم نصرة داخل
بود که از لحیان و نقی حاصل شده بود که شاهد سیم و چهارم است دهم حاصل میشود چون
لحیان از منسوبات به بام خانه نسبت دارد بالاکه کفته لحیان صاحب اول است
و وتد است و پاره خراب شده زیرا که شاهد نقی بود و نقی بخرابات منسوب است
و در پهلوی چپ آن خانه آب گذری مقام دزد که دهم است و حصول دهم از سیم و
چهارم است و شاهد سیم پانزدهم است و شاهد چهارم شانزدهم و صاحب پانزدهم که
اجتماع است در شانزدهم و صاحب شانزدهم که طریق است اگرچه در رمل نبود اما خانه
هم در احکام دخل دارد و خانه پانزدهم چپ است و طریق از آب گذر است و خانه
شانزدهم خانه آب و مکن طریق است بنابرین کفته و بر آب آن خانه درختی باشد بزرگ

مکان دزد دیده را از چهارم کویند و در چهارم نقی بود و شاهد چهارم دهم است
که برابر چهارم است و در دهم نصرة داخل بود که بدرخت بزر منسوبست در ابتدای
حمره نهاده اند کز نقی که بحمره شراب منسوبست کفته سر مکنونه شاهد چهارم شانزدهم
است و در شانزدهم اجتماع بود و در چهارم نقی بود با هم ضرب کردیم فرح شد که عکس
نقی است در مکان نهاده اند شاهد چهارم دهم است و دهم خانه خاک و چهارم نقی
و دهم نصرة داخل دو نقطه و خانه نیز خاک و عمق او مالا کلام بموجب چون مال دزد
که هشتم است و در هشتم فرح بود که عدد کبیرش سیزده است و در دوازدهم باول رسید
در اول نیز فرح بود و عدد صغیر فرح هفت است پس هفت را بر چهار طرف عدد که
که بر فرح نوشته اند در جدول است سیر دادیم رسید باول که الف است فرح در هشتم بود
در حساب زمین امهات بشر و نبات و جن متولدات دست زایدات کز پس در
نبات بود بموجب کفتیم وراست بود دیگر رملی کشیدیم اول کفتیم که جنس مال چند
چیز است که در سهم امیخته بسیار از اشکال عدد که درین رمل شعبه جا آمده و هر شکلی
در چند جا مکرر نشده چون نقل و مثل آن از تکرار کفته و از آن بعضی برده اند و
بعضی کذاشته اند چون طالع درین رمل خانه پنجم است و پنج هفتم یازدهم است پس از پنج
منسوبات هفتم شمردیم بچهارم بدزد رسید و شاهد چهارم که دهم است عتبه داخل بود
بضرب صاحب خانه حمره میشود از شکلی نقی که منسوب دهم بدزد میرسد در ثانی
سیم نقی پیدا میشود و حمره در باطن دهم پیدا میشود از نیاراه کفته بعضی برده اند
و بعضی کذاشته اند و انچه برده اند هنوز از چهارم که بدزد رسیده بود و شاهد چهارم
دهم است ازین کفته و پریشان کرده اند از تکرار کفته در بعی از ان پیش نمانده چون
تقسیم دزد بچهارم رسیده بود دیگر اند اشکال عدد هشت جا کرده دیگر چهار خانه نمانده
ازین رمل کفته که رملی پیش نمانده و آن نیز بدست زن فاحشه است و فاسق است چون مال
دزد که هشتم است و در هشتم اجتماع بود که شکل مونث و شاهد هشتم دوازدهم که عتبه داخل

در دوازدهم اسم بود که شکل مونث بصاحب دوازدهم که ضرب کردیم فرح شد که منسوب بفاحشه
و فاسق است ازین دلیل کفته وراست بود و السلام درس احکام دوازده خانه در مثال
خانه اقل و دلیلش نیست اقل کفتیم که در کار سخود فرق مانده چرا که لحیان نبود و
بجای لحیان فرح بود و فرح تکرار نداشت و نصرة خارج و قبض الداخل
و عقله تکرار کرده بود و بجای لحیان فرح بود و بجای فرح و نقی
بود در پنجم و تکرار در نهم داشت و نقی صاحب هفتم است برابره اجتماع و
نقی صاحب نکاح و شریک و شکایت و دزد است پس از اول که شماره نمودیم نقی در
پنجم جهت نکاح آمده و اگر از خانه نقی که هفتم است شمردیم در نهم جهت غایب آمده پس
منتظر است از سبب شوهری که در سفر است و غایب است و بقاعده ضمیر طرح باول رسید یعنی
لحیان نبود و بجای لحیان فرح بود که تکرار نداشت پس طالع فرح باشد و بقاعده ضمیر
طرح باول رسید یعنی لحیان نبود و بجای لحیان فرح بود که تکرار نداشت پس طالع فرح
باشد و بقاعده ضمیر طرح باول رسید یعنی طالع قرار گرفت و در انجا فرح بود بضرب
صاحب خانه قبض الداخل شد و قبض الداخل در هفتم و یازدهم و یازدهم تکرار داشت
و ناظر بطالع که اول خانه است پس قبض الداخل صاحب یازدهم است برابره اجتماع و خانه
یازدهم خانه امید است و شکل داخل پس کفتیم که امید وار بشوهر غایب است و بیاید
خانه دوم و دلیلش اینست چون لحیان در چهارم بود و تکرار در دوازدهم داشت و طالع
در چهارم بود طالع کرفتیم و خانه هائی که پنجم است کرفتیم اول کفتیم که مال تو بدست برادر
تو است از جهت انکه در سیم عتبه داخل بود و خانه سیم تعلق
بحرکت و اخوه و اقربا دارد و در سیم میشماریم یعنی ابتدا
از پنجم نموده که خانه مال است بقاعده فوق پس پنجم بحرکت دادیم
و ششم باخوه و هفتم باقربا تا دوازدهم خانه انقسم تقسیم نمودیم باز بخانه اول
آمدیم و خانه دوازدهم باخوه رسید و خانه اول باقربا رسید و خانه دوم باز بحرکت رسید

و خانه سیم که عتبه داخل بود باخوه رسید که کفته و نیز کفتیم که برادر بجور است کز
جهة انکه خانه ششم باخوه رسیده و در انجا عتبه خارج بود که صاحب سیم است و در خانه
ششم آمده که خانه بیماریست و چون از ششم تا هشتم که سیم است عتبه خارج که در
ششم بود و از شکلی عتبه خارج که سیم است تا هشتم که ششم است و از ششم تا هشتم
سیم است که خانه اخوات است قسمت نمودیم کز هشتم پس ششم بمرض رسید که کفته
و چیزی از مال او تلف شده چرا که عتبه داخل در سیم بود و با صاحب خانه که ضرب
کردیم عقله شد و در شکلی عقله قبض الخارج بود و معلوم است که قبض الخارج بتلف
شده منسوبست دیگر ازین رمل کفتیم که در شب شراب خورده باشد و از صراحی
خورده باشد و صاحب ضمیر را از دو کل هر دو باشد و لیکن انچه در کیسه است بول
است چون لحیان در دوازدهم بود طالع کرفت و نیز دهم دوم است صاحب نیز دهم بیاض
است از ضرب لحیان و بیاض قبض الخارج حاصل شود و بیاض در هفتم موجود بود پس
دوم است از دوازدهم و در اول فرح بود و تکرار در پنج پس فرح که در پنجم است دوم
لحیان است که در چهارم بود لحیان و فرح صراحی و شراب است و شاهد دوم که نهم است انکیس
بود و او شکل شتی است و شاهد عتبه داخل که در سیم بود طریق است که در دهم بود و عتبه
داخل بزهره منسوبست و از اجساد مس منسوبست پس در کیسه بول سیاه است
که مس است و امید میراث دارد از انکیس کفته که شاهد دوم است و بزرگی تو را فرح
میکند از سبب نصرة الخارج کفته که شکل نصرة خارج از انسان بمردم بزرگ نسبت دارد
و در خانه های طالع که دوم است و شکل خارج است و سیاهی قصد های میکند چون شاهد
دوم انکیس است که در نهم است و انکیس از حلیه انسان سیاه است و قصد های میکند زیرا
که در نیز دهم عتبه خارج است و عتبه خارج که در نیز دهم است شاهد اول و دوم است و دوم
شکل مذکر است نسبت بعاند میکند پس قصد های ترا بسبب کفته و آن سیاه این زمان
در بالای بام کار کل میکند بسبب انکه انکیس که در نهم بود و نهم شاهد اول و دوم است و در

اول فرح بود که وتد باشد و وتد بلندی است بالای بام ازین کفته و کار کل میکند زیرا که
انکیس بکل منسوبست خانه سیم و دلیلش اینست اول کفتیم که تو را شش خواهر
و برادر باشد دو برادر و چهار خواهر چون لحیان در یازدهم است پس
طالع یازدهم است اگر چه تکرار لحیان در نیز دهم بود و لیکن در زاید
است بکرفتیم پس تقسیم منسوبات خانه سیم را از یازدهم تقسیم
کردیم چون صاحب سیم در چهارم موجود بود اول تقسیم منسوبات را از
یازدهم کردیم اول بحرکت دادیم دوازدهم خانه باخوه اول را با قربا و کذالک دوم
بحرکت و سیم باخوه و چهارم باقربا تا دهم چنین تقسیم کردیم دور تمام شد از یازدهم
و از اینکه چهار خواهر کفته چون نصرة داخل باخوه رسید که در دوازدهم و دهم بود دو
خواهر شدند باز تقسیم اخوه بطریق رسید و طریق در ششم و دوم بود از اینجا دو خواهر
مجموع چهار خواهر شدند و طریق و نصرة داخل از اشکال مونث اند و در خانهای مونث بودند
و دو برادر که کفته بسبب انکه تقسیم اخوه بسیم رسید که در سیم فرح بود و در
خانهای شریک برادر شد و باز نهم باخوه رسید که در نهم نقی بود که شکل مذکر و خانه
مذکر دو برادر شدند و از آن جمله یک خواهر نام او فاطمه است زیرا که از یازدهم اول
سیم است و در اول حمره بود و حرف الف و فا دارد و نقی که در نهم بود شاهد اول
است و نقی در نهم طا دارد و حمره در شکلی حروف میم دارد و نقی نیز ها دارد ترکیب
نمودیم فاطمه شد و رنجور است و رنج او از شکم است از سیم که شش خانه رفتیم هشتم
میشود که سیم هشتم است از تقسیم حمره که در اول است بمرض رسید و حمره در شکم
است و یک برادر که عمر او بیست و هفت سال است و در سفر است نقی که در نهم بود
به برادر رسیده چون در نهم ضعیف بود از شکلی او که هفتم است چهارم خانه شمردیم
رسید بلبلم که چهارم است و از دهم منسوبات چهارم را شمردیم رسید بدو که طول
عمر است و صاحب دوم عتبه داخل که در شکلی عدد اجتماع صاحب یازدهم است و از

سیم کو فرخا ثمر دیم رسید بهفتم که طول عمر است و صاحب هفتم بدایره ابع نقی است ١٦٦
که در اشکیں مزاج صاحب شانزدهم و با یازدهم جمع کردیم بیست و هفت شد
که بیست و هفت سال گفته چراکه از اول تا دهم ده و از دهم تا شانزدهم هفده کشد
و از اول تا چهارم چهار است با هفده جمع کردیم بیست و یک شد و از چهارم
تا دهم بیست و هشت شد و چون عتبه خارج صاحب سیم است یکخانه نقل کرده در چهارم
آمده کم کردیم بیست و هفت شد که گفته و چندا رد زیش ازین جز او اورده اند
چون برادر که در نهم بود و فرح در سیم بود که منسوبات فرح را تقسیم نمودیم نهم
بخط و حیر رسید و ماضی نهم که هشتم است در هشتم اجتماع بود که بخط و حیر منسوب است
باین سبب گفته و باز تو را خویشی است از جانب مادر چون از یازدهم که تقسیم سیم
کردیم چهارم با قربا رسید و صاحب چهارم جماعت است که با قربا منسوب است و در
در چهارم عتبه خارج بود که صاحب سیم است هر چند که صاحب چهارم نیست لیکن خانه
سیم رنگ میدهد و نیز جماعت با دهم نسبت دارد و شاهد چهارم نهم است که گفته
که عمر او سی و دو سال چون خویش و الده که از دهم دوازدهم میشود و از دوازدهم
دور عمر گرفتیم تا سیم چهارم است که حکم اول دارد یکدور شد که شانزدهم است و از
سیم تا هشتم چهارم میشود که دور عمر است و از هشتم تا دوازدهم پنجم است چنانچه هشتم
اول است و در هشتم اجتماع بود که در اشکیں سال صاحب اول است [illegible] تا آن
شانزده هفده سال شد و در دوازدهم که پنجم شد و در دوازدهم نصرة داخل بود که در
اشکیں سال صاحب پنجم است و تکرار در دهم داشت که مجموع پانزده سال شد با هفده
جمع کردیم سی و دو سال شد که گفته و عظیم در زبان بومی باشد از سبب آنکه از سیم
تا دهم هشتم است و از دهم که منسوبات هشتم شمردیم و عتبه خارج که در چهارم بود صاحب
سیم است و از تقسیم با قربا رسید و درین تقسیم تلف رسید که گفته تو او را فرزند
است مادینه چون دوازدهم که خویش و الده است و در دوازدهم نصرة داخل بود

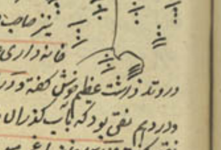
و فرزند

و فرزند او طریق است طریق شکل مؤنث در خانه دویم و ششم بود که خانهای مؤنث است
ازین گفته که یک چشم دارد چون از دوازدهم پنجم چهارم عتبه خارج بود که تلف منسوب است
و میان عتبه خارج فرح بود که بچشم منسوب است ازین گفته که یک چشم دارد و عمر او در وقت از
جهت آنکه از دویم دور عمر گرفتیم که در دویم بقوت بود در پیش چهارم ششم است که از
دویم پنجم است حکم اول دارد و از ششم تا سیم ده میشود و در سیم فرح بود که در اشکیں
سال صاحب دهم است که گفته و در گردن او خال باشد یسار فرح عتبه خارج است که گردن
نسبت دارد و چون شاهد و میان و یسار سعد واقع اند که خال گفته و دیگر تو را امری
موافق پیش آید چون لحیان در یازدهم طالع است و سیم که اول است و صاحبش لحیان و
در اول حمره بود و بقرب صاحب خانه نصرة الخارج میشود و او اول سیم یازدهم است و لحیان
بحرکت منسوب است و نصرة خارج تیز بحرکت منسوب است ازین گفته و موافق که گفته
از شواهد و نواظر سعد گفته منشی فرهنگ طلب شکل عدد خانه سیم کردیم که طریق است در
دویم و ششم بود که منشی فرهنگ گفته و در آنجا بمقامی ردی چون شاهد اول نهم است
و در نهم نقی بود که بقرب صاحب خانه عتبه داخل است که بهتر مقام آمده و شاهد نهم
سیزدهم است که لحیان در سیزدهم بود که نیز شاهد اول است و در انتقام مردمان علوی دانشمند
و مردمان متکبر بسیار باشند علوی از نصرة خارج و لحیان گفته و متکبر نیز ازین اشکال گفته
و دانشمند از لحیان و عتبه داخل گفته و نصرة خارج آتشی و باد دارد که مردم علوی نسبت
دارد و جاه عظیم دولت مند است از لحیان و عتبه داخل گفته دیگر امروز تو را دوستی در
خانه نزول کرده چون حمره در اول بود با قربا رسیده و شاهد اول که نهم است و در نهم نقی
بود که بدوستی منسوب است که بقرب صاحب نهم عتبه داخل میشود که خانه گفته و حمره
در اول بود در اشکیں ایام صاحب اول است ازین راه گفته که امروز دوستی در خانه
تو نزول کرده بلند بالا از حمره که در اول بود که تند است گفته که بر روی او جراحتی از
تیغ آهنی باشد چون حمره در اول و شاهد که نقی است و از معادن آهن است و رو که گفته از

عتبه داخل که نهم پیدا میشود گفته و نیز دویم حمره صاحبش عتبه داخل است و چون حمره و نقی ١٦٧
اشکال نحس اند جراحت گفته و او زن است چون حمره که بدولت رسیده بود در
صاحب ششم است و پنجم ششم که دهم است و در دهم نصرة داخل است که صاحب دوازدهم
است و تکرار در دوازدهم داشت و شکل مذکور مؤنث است در خانه مؤنث آمده باین
سبب زن گفته که از عمر او پنجاه و دو سال گذشته چون دولت که نقی است در اول بود
یکی بقوت بنود پس از اشکیں او هفتم است چهار خانه رفتیم دهم چهارم میشود که
حکم اول دارد و از دهم تا چهارم هفتم است یکدور شد نیکخانه [illegible] رسیده باز از چهارم
ده خانه رفتیم باول آمد که ده شد دو دور شد که سی و دو است باز از اول سیزده خانه
رفتیم باز باول رسید سه دور شد که چهل و هشت است و از اول که شمردیم چهارم [illegible] شد
که در چهارم عتبه خارج بود که در اشکیں سال صاحب چهارم است و تا هفتم هفت شد
که در هفتم قبض داخل بود که در اشکیں سال صاحب هفتم است جمع کردیم یازده سال شد
و آن با چهل و هشت مجموع پنجاه و نه سال شد و او را فرزندی نیست نرینه و در سفر
است چون دولت که نقی است و نقی صاحب هفتم و یازدهم پنجم هفتم است و صاحب یازدهم
که قبض الداخل است در خانه هفتم که خانه نر است و خود شکل نر است ازین گفته که فرزند نیست
نرینه و در سفر است که گفته چون یازدهم که هفتم پنجم است و صاحب یازدهم که قبض الداخل
است در هفتم بود که فرزند بود و صاحب هفتم در نهم بود که خانه سفر است ازین گفته دیگر
تو را خویشی است مادینه چون صاحب سیم که عتبه خارج است در چهارم بود و از اشکیں او
تقسیم کردیم در هشتم با قربا رسید و در هشتم اجتماع بود که شکل مؤنث و خانه مؤنث
خویش مادینه ازین گفته که خوشدوی هشتم دیدیم که نهم است در نهم نقی است بقرب
صاحب خانه عتبه داخل میشود و عتبه داخل بزرگی نسبت دارد و تو را سخت دوست
میدارد از نقی گفته و شرف نام دارد چون خویش که اجتماع است در هشتم بود که
عشرات است و در چهارم دارد و در هشتم شد که عشرات است شد و در

اصل

اصل ها نیز دارد پس رف بهم رسید و صاحب حرف چهارم که اجتماع است در هشتم بود و
از چهارم پنجم میشود و صاحب حرف پنجم نقی است و نقی در نهم بود و در پنجم با نهم تیز در پنجم
خود است و از پنجم حرف شین دارد جمع کردیم این شد ف و شین ترکیب کردیم شرف
شد و حال که رسیده در خانه تو است یسار اجتماع نقی بود که بقرب صاحب خانه
عتبه داخل است که بمقام نسبت دارد در خانه تو است ازین گفته و طلب تو میکند
از سیم که دهم است و در دهم سعد داخل است ازین گفته احکام خانه چهارم
اینست اول تو را پدر نیست و ملک نیست چون طالع دویم است و پنجم که از دویم چهارم
است و عتبه خارج در پنجم بود که بحسب طالع چهارم شد و



نیز صاحب چهارم که جماعت است بنود در رمل ازین گفته اما یک
خانه داری عظیم خوش چون اجتماع در چهارم بقوت بود و تکرار
در وتد داشت عظیم خوش گفته و در آن خانه آب گذر آب باشد شاهد چهارم دهم است
و در دهم نقی بود که باب گذران منسوب است ازین گفته و لیکن آب شور و تلخ از
نقی گفته و درین خانه باغچه میوه هاست چون انار و انجیر و امرود و مثل آن بسیاری
اجتماع فرح بود که باغ منسوب است و از دایره میوه که دایره فواکه باشد از اول دایره
شمردیم رسید باین سه میوه بشکل لحیان و اجتماع که این دو شکل سه میوه منسوب است
و این خانه پیش ازین از آن بزرگی بوده در چهارم اجتماع بود که شاهد چهارم دهم بود
و در دهم نصرة داخل ازین گفته و در پهلوی آن خانه باغیست خراب پهلوی
چهارم پنجم است و پنجم فرح است که باغ منسوب است و در پنجم عتبه خارج بود که
نسبت دارد که در آنجا آدمی بسیار ریخته آید نیز از عتبه خارج
گفته و در خانه نو آمدند و نیست خراب که درین زودی خراب شده بعین اجتماع
فرح است که در سیم بود که اشکیں عتبه خارج است و یسار اجتماع که پنجم است و در پنجم عتبه خارج
بود ازین گفته و زودی که گفته چون صاحب سیم که عتبه خارج است در پنجم آمده که بحسب

[illegible]

طالع چهارم است وصاحب پنجم فرح است در سیم آمده وخانه سیم از خانهای سریع است که دلالت بزودی میکند ازین گفته و تو را پیش ازین املاک بوده بجهت دور چهارم پنجم میشود و ماضی پنجم چهارم است و در چهارم اجتماع و شاهد چهارم شانزدهم و دیگر شانزدهم انکیس است که بملک نسبت دارد ازین گفته و از دست تو رفته و اکثر بدست اقربا افتاده است از اجتماع که در چهارم بود و مستقبل چهارم پنجم است و در پنجم جبه خارج است که صاحب سیم است ازین گفته و پدر تو مردی خدا ترس نمازگذار بود و در کارهای خیر رغبت نمودی بجهت طالع پنجم چهارم است و پدر که طریق است در خانه اول بود و شاهد طریق عتبه داخل و یسار طریق لحیان بود که گفته خدا ترس بود و نمازگذار و در کارهای خیر رغبت نمودی این هم از لحیان و خانه اول که صاحبش لحافت گفته و درین زمان پنج سالست تا برفت چون طریق که پدر است در اول بود و تا هشتم که خانه خوف و مرگ است و از هشتم تا دوازدهم پنج میشود که در دوازدهم نصره داخل بود که در تسکین صاحب پنج است پنج سال ازین گفته و چون پدر که طریق است در اول و صاحب هشتم که عقله است در هفتم بود که از اول شمردیم بهفتم بمرگ رسید ازینست که گفته تا برفت و در جای در خاکست که در آن جوانکسی در خاک نیست از عقله گفته که تکرار نداشت و او را در تابوت نهاده اند این نیز از عقله گفته و او روز سه شنبه نماز پیشین وفات یافته خانه نهم هشتم است بجهت دوره طالع و صاحب نهم نراج عتبه خارج است که در پنجم بود و از تسکین عتبه خارج عقله در هفتم است پنج میشود و عقله در هفتم مات است و قوی است و اصل نراج خانه هفتم مریخ است و نقی شکل مریخ است و روزی که است بای سبب روز سه شنبه گفته و نماز پیش و وفات یافته مرا که پدر که طریق است در هشتم طریق که نقی است در ششم و صاحب هشتم که عقله است در هفتم و دول از خانه چهارم که پدر است و یازدهم که هشتم چهارم است منسوبات هشتم را شمردیم به پنجم

برگ رسید و یسار پنجم که ششم است نقی بود که هشتم طریق است باین سبب وفات یافته گفته و نماز پیشین که گفت چون طالع در دوم بود و ششم که نهم است در نهم عتبه داخل بود و شاهد نهم نیز دوم است و صاحب نیز دوم بیاض است که بنماز تعلق دارد و صاحب نهم نراج عتبه خارج است که در پنجم بود و صاحب نراج پنجم که عقله است در هفتم بود و صاحب نراج هفتم نقی است در ششم و تکرار در دوم بود که ساعت دوم است که نماز پیشین گفته و نام او ابوبکر بوده چون طالع دوم و خانه پدر پنجم میشود از دوم چهارم است پس چهارم طالع پنجم اصل است او لا طلب صاحب حرف پنجم کردیم که نقی است و او در ششم بقوت آحاد و صاحب حرف ششم نبود پس دانستیم که اسم شش حرف است خواستیم که بدانیم حروف کدامست طلب صاحب پنجم نمودیم در سیم بود بقوت نداشت و صاحب سیم در پنجم بود نیز قوت نداشت طلب صاحب عدد سیم کردیم در اول بود و اول اقوی از پنجم است پس یکی از ایقع حرف دارد که الف است که او اول حروف دوم است در دوم لحیان بود که در عدد آحاد است پس حرف الف باشد و صاحب اول در دوم قوی بود و در عدد آحاد پس حرف دوم ب باشد پس طلب کردیم صاحب حرف پنجم را که نقی است در ششم بود بقوت و در آحاد حرف سیم واو باشد و اگر در عشرات میبود سین میگرفتیم و تکرار در دوم داشت و صاحب عدد دوم در دوم بود بقوت آحاد حرف حرف چهارم بست صاحب عدد دوم که در دوم بود از دوم آغاز نموده ده خانه شمردیم رسید بخانه یازدهم و در آنجا قبض الداخل بود بقوت یعنی در تسکین نمود حرف کاف از خانه یازدهم گرفتیم و صاحب اجتماع که در چهارم بود در خانه حرف نمود بود بعدد او را دیم دیگر گرفتیم ترکیب کردیم ابوبکر شد و صاحب باقی الطالبین گفته که چون حرفی بدست افتاد از اسمی که آن حرف در آن باشد دست باز نگیرند و بقرینه معلوم کنند در مال باید که سیاح باشند تا این علم توانند نمود که مشهور است که در خانه اگر کسی است یک حرف پس است و او را شصت و چهار سال از عمر گذشته بود چون پدر که طریق است در اول است بگیر از اول گرفتیم تا چهارم که در حکم اول است و از چهارم تا دوم هفتم شد

و درین جا شکل بیت نیافتیم باز از دهم رفتیم که هفتم بود ده خانه شمردیم تا هفتم دوم شد باز شکل بیت نیافتیم باز از هفتم چهار خانه رفتیم سیزده باشد و درین جا نیز شکل بیت نیافتیم بوجود نرسید باز از هفتم چهار خانه رفتیم که شانزده باشد رسید بدوم سه دور شد باز نیافتیم باز از دوم که شانزده است چهار خانه رفتیم که نوزده است در چهارم مشهور شد که از ابتدا دور بود پس چهار دور شصت و چهار سال باشد و در جوانی سخت زنده بوده چون پدر که طریق است در اول بود که وتد است و صاحب اول در دوم و شاهد اول نهم و در نهم جبه داخل بود و جبه داخل که در نهم بود با صاحب خانه ضرب کردیم نقی شد که بجوانی منسوبست و سخت زنده از نقی و جبه داخل گفته و در پیری تو به کرده که طریق که پدر است در اول بود بجهت دور طالع پنجم چهارم است و پنجم مایل الوتد و در پنجم عتبه خارج بود که به پیری نسبت دارد و شاهد پنجم که یازدهم است و در یازدهم قبض الداخل بود که بمشتری منسوبست که بصلاح نسبت دارد از این گفته باری باغی از دست تو رفته بود چون فرح که بباغ منسوبست در سیم بود و بیع سیم که دوم است و شاهد دوم که چهارم است در چهارم اجتماع بود که در تسکین بیت صاحب اول است پا ... ازین گفته و چون فرح در تسکین عتبه خارج بود که خانه نیز رنگ میدهد و عتبه خارج منسوب است بجزای که از دست رفته باشد ازین گفته و او را دوست میداشتی از شاهد سیم که دهم است و در دهم نقی بوده گفته و حالا در دست فرزند خواهر تست چون شاهد فرح که نقی است دارد و در خانه زوج و فرح بفرزند و نقی بدست منسوبست ازین گفته و او هم خواهد فروخت چون فرح در سیم بود که بباغ منسوب بود و در دوم او که چهارم است و شاهد چهارم که دهم است و صاحب دهم که نصرة الداخل است در دوازدهم بود که منسوب بمشتری و نسبتی بمبیع دارد و در دهم نقی بود که بقرب صاحب خانه لحیان میشود و لحیان در دوم که فروختن بدو نسبت دارد و دیگر این نزدیکی خواستی که ملک بجزی چون چهارم که ملک است و شاهد

چهارم که شانزدهم است در شانزدهم انکیس بود که بملک نسبت دارد و شاهد چهارم که دهم است که صاحب دهم نصرة داخل است که به بیع نسبت دارد کسی مانع تو شد از بودن صاحب دهم در دوازدهم گفته و همچنان ملک موقوف است از بودن صاحب دهم در دوازدهم گفته و در دل داری که بجزای از ضرب طریق با صاحب خانه لحیان میشود که در دوم بود گفته و لیکن نتوانی خرید از شواهد که نحس خارج اند گفته دیگر تو را سی و سه سال از عمر گذشته چون جماعت نبود از خانه چهارم دور عمر گرفتیم رسید بدهم که هفتم است و از دهم طول عمر گرفتیم رسید بدوم صاحبش عتبه داخل در تسکین علاوه صاحب یازدهم است و از چهارم گرفتیم که اول گرفتیم که چهارم اجتماع بود که در تسکین بیت صاحب اول است این یک سال دیگر و یک دور شد که شانزده باشد و مجموع بیست و هشت سال شد و از چهارم طول عمر بهشتم رسید و صاحب هشتم عقله است که در تسکین نراج صاحب پنجم است افزودیم سی و سه شد دیگر تو را با پدر خویش اندک رنجشی بود چون پدر که بجهت دور طالع پنجم است و در پنجم عتبه خارج بود که صاحب سیم است و سیم که پنجم است و صاحب پنجم فرح است که در سیم رمل بود و شاهد نقی بود در دهم و تکرار در ششم بود و رنجش از نقی که شاهد بود گفته و تو را نصیحت او موافق نیامد از سبب دهم گفته و موافق نیامد از تکرار ششم گفته احکام خانه پنجم رملش اینست تو را سه فرزند است یکی نرینه و دو ماده دیگر مادینه تحول چون طالع یازدهم است و اول نصرة داخل

و تکرارش در یازدهم بود و خود شکل مونث و تقسیم خانه پنجم نمودیم که اول فرزند نصرة داخل دادیم که در یازدهم بود و تکرار در اول بود و خود شکل مونث دوم دیگر مادینه ازین گفته و شکل فرح که صاحب پنجم است در دوم بود که تقسیم برادر رسید و جبه داخل که در سیم بود بدیشان اکابر رسید و نقی در چهارم با اول و شرب رسید و قبض الداخل که در پنجم بود باز بفرزند رسید و شکل قبض الداخل شکل مذکر و در خانه فرد نرینه ازین گفته پس مجموع سه فرزند شد و در سه

در حال تنهدرست اند چون یازدهم بفرزند دادیم وتکرار در اول بود هم یازدهم
بقوت واول نیز بقوت ودر پنجم که بفرزند رسیده بود واول ویازدهم وپنجم خانهای
سعد اند بنا برین گفته که هر سه تندرست اند ونرینه که بعمر از ایشان کهتر است وبعقل
زیاده تر از سبب آنکه تقسیم فرزند نرینه به پنجم رسید ودر پنجم قبض الداخل بود وبا
صاحب خانه که فرح است ضرب کردیم لحیان شد ولحیان را انشکی نستمی عاقل میکنند
وبعمر کهتر نیز از لحیان گفته وبعقل زیاده تر نیز از لحیان گفته وعمر او هفت ساله ونیم چون
تقسیم فرزند بقبض الداخل رسید که در پنجم بود در پنجم بقوت نبود از شکل او که یازدهم
است که در عمر گرفتیم در پنجم هفت شد ودر تشکیل شکل قبض الداخل صاحب پنجم است
که قبض الداخل در پنجم بود پس هفت ساله شد وچون از یازدهم تا شانزدهم شکل است
وبعد از آنجا اجتماع بود که در تشکیل ماه صاحب ششم است این شش ماه شد با هفت ساله
جمع کردیم هفت ساله ونیم شد دیگر دختری داری خوب روی کوتاه بالای قوی ساق که
او را بر عارض خال باشد خوب روی کوتاه بالا از نصرة داخل که در یازدهم بود که مایل الوتد
است وتمام یازدهم که چهاردهم است در چهاردهم عتبه داخل بود که بر و لب خال دارد وخال
روی را از فرح گفته که در دویم بود چرا که در تشکیل عتبه داخل فرح بود وقوی ساق از
نصرة داخل که در یازدهم بود که منسوب بساق است گفته ساله او بدو وازده چون شریک
نصرة داخل که در یازدهم بود واز دهم شریک یازدهم است ودر دوازدهم حمره بود با
صاحب خانه که قبض الخارج است ضرب کردیم عتبه خارج شد که بهاست وحمره در تشکیل
ساله صاحب دوازدهم است ازین گفته که ساله او بدو وازده ویکی او را خواستگاری میکند
کسی هم خویش آن دختر است از طرف مادر چون تقسیم فرزند بنصرة داخل رسیده که دختر
است وآنکه یکی او را خواستگاری میکنند جهت آنکه فرح که فرزند است در دویم بود
در خانه زوج وشکل فرح در پنجم وخویش پنجم هفتم است وصاحب هفتم نقی است که دوازدهم
وهفتم بود پس از پنجم هفتم سیم است که هم خویش اند خویش گفته واز طرف مادر که گفته

چون خویش که نقی بود در هفتم بود ودختر که نصرة داخل بود که صاحب دهم است که دهم خانه
مادر است بنا برین گفته که خویش است از طرف مادر چرا که بلند قامت از نقی در دهم بود
گفته که به بلندی نسبت دارد وشکم بزرگ که طالع یازدهم ونقی در چهارم واز یازدهم
چهارم ششم است وششم شکم است وبزرگ که گفته از قبض الداخل که شریک نقی بود
گفته سیاه فام این نیز از نقی گفته ودر گردن آن جوان زخمی باشد چون شکل نقی
نحس است واز نحس زخم گفته ودر گردن که گفته از سبب آنکه فرح که فرزند است وشکل او پنجم
است وشکل نقی هفتم واز پنجم سیم است که بگردن منسوب است ودختر نیز او را میخواهد
از سبب سیم که خویش است گفته ودیگر خبر میانه داری از سبب نصرة داخل که
در یازدهم تقسیم بفرزند رسید بود وتکرار در اول داشت گفته عمر او نه ساله ونیم چون از
اول شماره کردیم تا نهم ودر نهم عتبه خارج بود وبا صاحب خانه که نصره خارج است ضرب
کردیم بیاض شد وبیاض در تشکیل ساله صاحب نهم است پس نه ساله شد واز اول
که شماره نمودیم تا ششم ودر ششم اجتماع بود که در تشکیل ماه صاحب ششم است پس
نه ساله ونیم شد صد بار از خواهر بزرگین لطیف تر وملیح تر چون شریک نصره
داخل فرح بود بنا برین گفته ومیش ازین سخت رنجوری کشیده از سبب آنکه
حمره در دوازدهم بود که مافی الخاطر است وحمره منسوب بمرض این زمان صحت است
از سبب آنکه شاهد نصرة داخل عتبه خارج است ودر شکل فراخ است اما ضعیف و
باریک از شاهد که عتبه خارج بود گفته واو را پسر خواهر پدر مادر خواستگاری میکند
پسر خواهر که گفته از سبب آنکه نصرة داخل که در اول بود وفرح در دویم ونتیجه عتبه
خارج بر آمده چون فرح مؤنث وعتبه خارج مذکر وشکل عتبه خارج در سیم که
شاهد فرح وفرح فرزند وشاهد که عتبه خارج است وشکل سیم وفرح مؤنث باین
سبب پسر خواهر گفته ودیگر که گفته شریک فرح عتبه داخل بود که در سیم رسل است
ودر شکل عتبه داخل فرح بود واز شکل عتبه داخل با شکل فرح چهارم است که چهارم به

پدر منسوب است پس توجه چنان میشود که او را پسر خواهر پدر ومادر که خواستگاری
میکند که گفته از سبب نصرة داخل گفته که شکل نصرة داخل در دهم است ودهم مادر و
شکل نصرة داخل مؤنث بنا برین گفته که او را پسر خواهر پدر مادر خواستگاری میکند
وآن پسر هنوز بحد بلوغ نرسیده از شاهد که عتبه خارج بود گفته وایشان را
محبت اصلی با هدیگر نیست از فرح که شریک نصرة داخل است گفته وتو را معشوقه
است ترک از سبب حمره که در تقسیم بمحبوب رسیده واز طریق ونقی حمره بر آمده بود
ونقی منسوب است بمحبوب وترک نیز از حمره گفته خوب روی از شاهد که عتبه
الداخل بود گفته از خاندان بزرگ چون تقسیم محبوب در دوازدهم رسید واز
دوازدهم تا سیم چهارم است وچهارم مقام وخانه است ودر سیم عتبه داخل بود که
عتبه داخل بمقام منسوب است وشاهد او دهم ودر دهم نصرة خارج بود که از آن شاه
بملوک واکابر نسبت دارد وتا غایت هرگز میان شما فسادی نرفته از سبب
آنکه چون تقسیم معشوق با حمره رسیده بود در دوازدهم وشاهد عتبه داخل بود ومستقبل
او نیز دهم است ودر نیز دهم بیاض بود که از نهم تقسیم کردیم بیاض دین آمده بود
ازین راه گفته وعمر او سی ودو سال از جهت تقسیم معشوق یعنی محبوب بحمره
رسیده وحمره در دوازدهم ضعیف بود واز شکل او که ششم است ودر عمر گرفتیم
تا نهم چهارم است که اول است واز نهم تا اول پنج شد ودر اول نصرة داخل بود
که در تشکیل ساله صاحب پنجم است وتکرار در یازدهم این شانزده ساله شد واز ششم
تا نهم چهار بود که در نهم عتبه خارج بود که در تشکیل ساله صاحب چهارم است افزودیم
بیست ساله شد با دوازده جمع کردیم که دور بدوازدهم رسیده بود سی ودو سال شد
که گفته ویک نوع دیگر چون از نهم تا پانزدهم هفت است ودر پانزده هفت است ودر
پانزدهم قبض الداخل بود که در تشکیل ساله صاحب هفتم است وتکرار در پنجم
بود دوازده شد واز نهم تا اول پنج است ودر اول نصرة الداخل بود که در تشکیل

ساله صاحب پنجم است وتکرار در یازدهم داشت افزودیم شانزده شد وبا دوازده اول
جمع کردیم بیست وهشت سال شد وچون از ششم تا نهم چهار بود ودر نهم عتبه خارج بود
که در تشکیل ساله صاحب چهارم است افزودیم سی ودو سال شد که گفته وآورده فرزند
است چون تقسیم معشوق با حمره رسیده بود وفرزند حمره که نصرة داخل است ونصرة داخل
در اول ویازدهم بود بنا برین دو فرزند گفته مادینه چون شکل مذکور مؤنث است
بنا برین هر دو مادینه گفته واز ده یکی را نه ساله از سبب آنکه فرزند حمره که نصرة
داخل بود که در یازدهم واول بود وچون از اول در عمر گرفتیم تا چهارم که شکل اول
دارد پس از چهارم تمر گرفتیم رسید بدهم که از چهارم هفتم است واز اول تا نهم که نهم
است ودر نهم عتبه خارج بود که در فراخ بود با صاحب خانه نهم که نصرة خارج است ضرب
کردیم بیاض شد که در تشکیل ساله نهم است بنا برین گفته ویکی را پنج ساله چون فرزند
دویم که نصرت داخل است در یازدهم بود واز یازدهم در عمر گرفتیم تا پانزدهم پنج شد
ودر پانزدهم قبض الداخل بود بضرب صاحب خانه نصرة داخل شد که در تشکیل ساله
صاحب پنجم است وپدر ایشان نمانده چون فرزند حمره که نصرة داخل است وحمره که
معشوق تو گردد شوهرش که قبض الخارج است در دل ظاهر نبود وقبض الخارج که پدر
فرزندها باشد در باطن دویم پیدا میشود پس از منسوبات هشتم تقسیم کردیم دویم
تلف شده میرسد وشاهد دویم که نهم است در نهم عتبه خارج بود از این سبب گفته
وآن معشوقه هم عاشق است از سبب آنکه حمره که معشوق بود در دوازدهم بود
واز دوازدهم تا چهارم پنجم است ودر چهارم نقی بود که منسوب است بعشق وعاشقی وشکل
خود بگذار ازین راه گفته بر جوانی بلند قامت باریک میان قوی اعضا از نقی که در
اوتاد بود گفته وآن جوان در سفر است از سبب آنکه شاهد چهارم که نقی در چهارم
بود دهم است ودر دهم نصرة خارج بود که صاحب نهم است وبا آنکه محبوب که حمره است
در دوازدهم بود واز دوازدهم چون دوازدهم تا چهارم هم نهم است ازین راه گفته

172 که در سفر است و تو تخت عاشق آن ترک از سبب شاهد حمره که عتبه داخل است که پنجم
حمره است گفته و میتوانم او را دیدن از سبب آنکه شکل عتبه داخل که پنجم حمره است
و سکن او در دویم است که دویم خانه فلک است بنابرین گفته و زنده واقف حال تو
از سبب آنکه طالع یازدهم است از یازدهم بعتم که پنجم است و در پنجم قبض الداخل بود
با صاحب خانه که فرح است ضرب کردیم لحیان شد لحیان بروت منسوب است بنابرین
گفته دار از پسر برادر جز رسیده طالع که یازدهم است و اول که سیم است و شریک
او دویم است و در دویم فرح بود و نتیجه اول و دویم نهم است و نهم عتبه خارج بود
و عتبه خارج صاحب سیم است که برادر است و فرح فرزند و شاهد نهم که سیزدهم است در
سیزدهم بیاض بود که لحظ و جز منسوب است بنابرین گفته احوال سلامتی او و از
جهت آنکه نهم و سیزدهم را شاهد اول است که گفته دو تو در روانه این طرف شده از
سبب آنکه عتبه خارج که صاحب سیم است در نهم بود و در سکن عتبه خارج داخل
بود که بمقام نسبت دارد ازین جهت گفته و از بزرگ بخشی خوش رسیده چون در
سکن فرح قبض الداخل بود و بضرب فرح لحیان میشود که سخن و نطق منسوب است
ازین جهت گفته و امیدی چند بسته از شاهد قبض الداخل که نصرة داخل بود که گفته
و نصرة داخل با میل منسوب است و حاصل خواهد شد از بودن نصرة داخل در یازدهم
که در شکلی حرف بود که گفته و دو روز و یکشب که باتفاق جمعی از دوستان از
الجمله یکی بازرگان و یکی دبیر بعیش مشغول چون تقسیم محجوب بششم رسید با جتماع
و شریک اجتماع طرف یمین قبض الداخل بود که صاحب یازدهم است اینست که گفته
جمعی از دوستان و بازرگان از قبض الداخل گفته و دبیر از اجتماع گفته و عشق
از شاهد اجتماع که هفتم شاهد ششم است و در هفتم طریق بود که بعیش مشغول گفته و
دو روز و یکشب که گفته از سبب آنکه از تقسیمات خانه پنجم تا ششم محجوب رسید
که ششم اجتماع بود و دویم اجتماع که هفتم است نقی بود که در شکلی ایام صاحب

دویم است

دویم است باین سبب دو روز گفته و از سبب اجتماع که شکل شب است یکشب گفته
و این زمان کسی مار ملی کشیدیم منتظر تو اند از جهت آنکه در پنجم قبض الداخل بود و بصاحب خانه
که فرح است ضرب کردیم لحیان شد که بنظر منسوب است و آخر و از از غذا اش بیرنج و گوشت
گوسفند خورده چون اکل و شرب بنقی رسیده و نقی در چهارم بود و نقی در سیم بات الوف
است که حکم آحاد دارد پس امروز ازین گفته و چون تقسیم اکل و شرب بخانه پنجم است و اکل
و شرب بنقی رسیده و نقی در چهارم و شاهد چهارم که دهم است نصرة خارج بود با صاحب خانه
که ضرب کردیم طریق شد که باکل و شرب و گوسفند منسوب است و شریک نقی از طرف یمین
عتبه داخل بود و عتبه داخل بیرنج و گوشت گوسفند منسوب است پس ازین گفته که اش برنج
و گوشت گوسفند خورده بعد از آن حلوای عسلی خورده آبی تر از عتبه داخل گفته و
بعد از آن چیزی تلخ و ترش خورده از نقی که در چهارم است و باکل و شرب رسیده بود و نقی
بشوری نسبت دارد و مکرر از نقی در هفتم بود و شاهد هفتم دوازدهم و در دوازدهم
حمره بود که بتلخی نسبت دارد ازین گفته امروز براه گذر بزرگی او دیده چون دیدن
اکابر بخانه سیم رسید که خانه نقل و حرکت است و در آنجا عتبه داخل بود و بعتبه داخل
رسیده و شاهد عتبه داخل نصرة خارج بود و نصرة خارج با کابر منسوب است و امروز
که گفته چون تقسیم دیدن اکابر بخانه سیم رسید که خانه سیم نسبت بنقل و حرکت نزدیک
دارد و در سیم عتبه داخل بود بقوت و آحاد است امروز ازین گفته و ایضا شاهد سیم
که دهم است و در دهم نصرة خارج بود بقوت آحاد امروز ازین گفته و چون تقسیم
الاکابر بسیم رسید و شاهد سیم دویم دهم و سیم که عتبه داخل بود و دیگر در چهارم
دانست و شاهد سیم دهم است ازین راه گفته و تو را از و منفعتی نشود چون شاهد
سعد خارج و در دهم بود ازین گفته احکام خانه ششم زیانش اینست
که در آن طرف بوده نشود تو را اندک رنجیست از باد چون طالع در ششم و از
گرفت اول ششم است از هشتم و در اول اجتماع بود صاحب ششم در پنجم بود چون

نصرة خارج است ازین جهت راه گذر گفته و دبیر گاه در طلب او نوری فرح که در دویم بود بیفتاد سیم است و شاهد سیم

173 بر من دادیم و در اول اجتماع و نقطه او بقوت گفتیم تو را اندک رنجیست از باد
در دست راست چون صاحب ششم در پنجم و پنجم
دست راست است و سبب آن زخمی است از حمره
گفته و لیکن از زخم باطل شده از شریک حمره که عتبه
خارج است گفته و بیجان رنج باقیست از سبب اجتماع گفته و
یکدشمن بر آنست که اسرار تو فاش گرداند صاحب ششم در پنجم و از پنجم تیزدهم رسید
بهشتم بسر و در هشتم اجتماع بود که شکل سر است و شاهد که دوازدهم است و در دوازدهم
قبض الخارج بود که بدشمن منسوب است ازین گفته و چون خود شکل خارج و بسیار قبض
الخارج نیز شکل خارج بود ازین جهت فاش گفته و نیز خانه ششم که سر است عتبه
خارج بود و شاهد نیز خارج و اندیشه این فردا میسر تو خواهد شد چون از
پنجم که صاحب ششم بود بمنسوبات ششم را تقسیم کردیم بهشتم با جتماع رسید
و اجتماع را با صاحب خانه ضرب کردیم طریق شد که شکل آحاد است و دیگر از
اجتماع در اول بود که گفته اندیشه این فردا میسر تو خواهد شد و اندیشه که گفته
چون یکی از تقسیمات منسوبات ششم که سر است بهشتم رسید و در هشتم اجتماع
بود و شاهد هشتم که شانزدهم است در شانزدهم بیاض بود و اجتماع و بیاض بحفظ
و جز نسبت دارد که ظهور اندیشه ازین راه گفته و او اسرار تو مخفی نخواهد داشت
از سبب شکل ششم که عتبه خارج بود و دیگر اجتماع که در هشتم بود بسر رسیده
و شاهد عتبه خارج و اجتماع قبض الخارج بود که گفته و سر تو انگشت که جمع شده
باز نه چون اجتماع در اول بود و شریک او طریق بود در دویم و طریق مؤنث
و اجتماع شکل سر و اجتماع بمعنی جمع شدن است ازین راه گفته گیسیاه چرده
شاهد اجتماع که در اول بود در نهم شاهد است و در نهم عقله بود ازین گفته بلند
قامت از اول که وتد است گفته روی دراز از شریک اجتماع که طریق است

دادویم

در دویم که صاحب دویم عتبه داخل است که بروی نسبت دارد چون عتبه داخل
در دویم نبود و بجای او طریق بود که صاحب شانزدهم است که وتد الوتد است و خانه
دویم بروی نسبت دارد بنابرین گفته و بر پستان او خالیست چون اجتماع نیز
در هشتم تکرار داشت و هشتم بسینه منسوب است و شکل سعد بنابرین گفته نام او ارسلان
از جهت آنکه طالع هشتم بود و اول که ششم است و سر است و در اول اجتماع بود و اول طلب
صاحب حرف اول کردیم در ششم بود و صاحب حرف ششم نبود پس در ششم ایستاد
معلوم شد که اسم شش حرف است خواستیم که بدانیم حروف کدام است چون اجتماع
در اول الف است و خاصه حروف اجتماع ده است یک گرفتیم پس حد حاصل شد
و صاحب حرف اول که در ششم بود در خانه عشرات بود سین گرفتیم چون صاحب
ششم در پنجم بود در پنجم است و چون در عشرات است ۵ گرفتیم پس الف و سین
و نون حاصل شد و گواه ششم که هفتم است و در هفتم نصرة خارج بود که حرف لام دارد
و چون شاهد اول و دویم نهم است و در نهم عقله بود که مرتبه آحاد است الف گرفتیم و
ترکیب کردیم ارسلان شد و آن زن را بیست و سه سال عمر رفته چون از آنکه اجتماع
است در اول و هشتم بود و درین هر دو ضعیف بود پس دور عمر از یازدهم که شاهد
هفتم است گرفتیم پس از هفتم تا نهم چهار شد و در دوازدهم شش شد و در دوازدهم
قبض الخارج بود که در شکلی سه صاحب ششم است و مکرر در یازدهم و در است افزودیم
عقده سه شد از اول تا ششم که شش است افزودیم بیست و سه سال شد که گفته
داود را شوهر نیست عجب خونی چون اجتماع که زن است و شوهر او فرح است که بجب
طالع هفتم اجتماع است و فرح در رمل نبود و بجای فرح حمره بود از دویم رمل
که هفتم است تقسیم منسوبات خانه هفتم کردیم حمره در پنجم بجهت خون آمده و صاحب
پنجم که فرح است ضرب کردیم عقله شد که از رنگها سیاه است ازین راه گفته و آن
شوهر را دو فرزند است یکی نرینه و یکی مادینه چون فرزند حمره که نصرة داخل

است در رحل نبود و بجای او قبض الداخل بود و تکرار در سیم و دوم داشت که خانه
فرد مذکر و خانه زوج مؤنث و نرینه را عمر چهار سهم چون از سیم دور عمر کرفتم که سیم
چهارم میشود و در هشتم عتبه خارج بود که در تسکین سهم صاحب چهارم است از این کفته
و مادینه را دو سهم و دو ماه از پنجم تا هشتم که چهارم است حکم اول دارد و اجتماع در
انجا بود که در تسکین سال صاحب اول است و تکرار در اول داشت دو سهم شد و اجتماع
که در هشتم بود عجب دور اول شده و نهم دوم میشود که عقله انجا بود که نقره صاحب
خانه قبض داخل بود که در تسکین ماه صاحب دوم است و جانها بهم رسیده اند که
دران مقام کور نیست چون حمره که شوهر بود در پنج بود و مقام که هشتم است صاحب
هشتم عقله است و عقله از مکان منسوب است بکور و کسی که در کور است او را ابتر
کشته اند چون شاهد هشتم دوازدهم و در دوازدهم قبض الخارج بود که بزهر منسوب
است از این کفته و در رحم بهم رسیدن خون و ترتیبی بشمار رسیده خانه هشتم منسوب است
بخوف و ترس از این کفته و این زمان تورا دغدغه‌ایست چون طالع هشتم بود دوازدهم
که هفتم است و در هفتم نقره خارج بود و شاهد هفتم دوازدهم است و در دوازدهم قبض
الخارج بود که بدشکل متعلق است قوی اندام بلند بالا هفتم و تند است و بای سبب
قوی اندام و بلند بالا کفته در چشم چپ آبله دارد قبض الخارج از اعضا بچشم
منسوب است و در یازدهم و دوازدهم است که خانهای یسار است و از امراض
آبله منسوب است و تورا این سر فاش خواهد کرد و از خانه ششم کفته که در ان
عتبه خارج بود و آن عورت این زمان رنجور است از سبب آنکه از ششم دوازدهم
هفتم است یعنی از ششم هفت خانه شمردیم رسید بدوازدهم که هفتم است پس از دوازدهم
منسوبات خانه ششم را تقسیم کردیم رسید عرض بخانه پنجم که انجا حمره بود که برنج متعلق
است و درد شکم و خون رفتن از شکم و مثل ان میباشد و چون طالع در هشتم و دوم که
هفتم است طالع زنان است از دوم که منسوب هفتم را شمردیم به پنجم بزرد و خون تیر رسید

و از هشتم تا پنجم ده میشود که دور دوازدهم است و دهم از شکم منسوب است و شوهران عورت را
از نوع حال اندک کرشمه خبر شده از هشتم که دوم هفتم بود که از ان کفتیم و از دوم تا هشتم هفتم
میشود که شوهران عورت است در هشتم اجتماع بود که بخط و خبر نسبت دارد و تورا از ان سال
زحمت خواهد رسید چون اجتماع که در هشتم بود شاهد هشتم که دوازدهم است در دوازدهم
قبض الخارج بود از این کفته و تدبیر پنهان کردن تو باشد کور کمتر چون صاحب ششم که حمره
است در پنجم بود و از پنجم منسوبات نفس را تقسیم کردیم رسید باجتماع که در هشتم بود که سر
پنهان شدن از این کفته و چون از طالع که هشتم است تقسیم منسوبات ششم کردیم بدهم که
میرسد بقبض الداخل و یسار قبض الداخل قبض الخارج بود که بکر بخته منسوب است و طالع
که هشتم است و در هشتم اجتماع بود که حاکم روز دوازدهم است و صاحب دوازدهم قبض
الخارج است که بکر بخته منسوب است تا مدت هیجده روز دور روز از هشتم کرفته و حاکم
که ششم است در پنجم بود پس دور از هشتم کرفته اکرچه در طالع بود در تکلیف اکر منظور
است از هشتم تا سیم نهم است و در سیم قبض الداخل بود که در تسکین ایام صاحب
هشتم است و در سیم هم بکر بخته رسید و تکرار در دهم بود هیجده شد هیجده روز
کفته چون کر بخته بشکل قبض الداخل که سعد داخل است رسیده بخوبی کریخته کردیده است
که کفته ان دشمن تباه خواهد شد و این قصه کوتاه خواهد شد دشمن که قبض الخارج
است در یازدهم و دوازدهم بود که در هر دو جا بقوت اند و شاهد که چهارم است در
چهارم جماعت بود و جماعت دلالت بر تباهی دشمن میکند و تورا غلبه‌ایست چون
طالع هشتم بود منسوبات ششم که از هشتم تقسیم کردیم بنهم برنده رسید که در نهم عقله
بود که عقله بغلام منسوب است غلیظ کارکر و دراز قد هم نهم و اجتماع که در اول در روند
بود کفته زیرا که اجتماع بشکل عطارد است و عطارد بکارکر منسوب است میانه قد
باریک اندام از عقله کفته سخن کوی از اجتماع که در اول بود در خانه لحیان کفته
و این زمان که مار حل کشیده ایم در باغیست عقله که غلامست در نهم بود و عقله

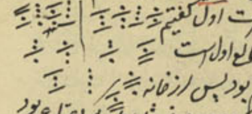
در باطن نیم پیدا میشود و صاحب پنجم قمر است که بباغ منسوب است که دران باغ هیچ
درخت نیست شاهد پنجم یازدهم است و در یازدهم قبض الخارج بود بنابرین کفته
در دیوار آن باغ عمارت میکند از اول که بجیب و در ششم است که خانه غلامست
و صاحب اول لحیان که بدیوار و عمارت نسبت دارد و لیکن خصم تو است ماضی اول
دوازدهم است در دوازدهم قبض الخارج بود که بخصم نسبت دارد و در دو نوبت قصد هلاک
تو کرده بشکل قبض الخارج که در دوازدهم بود و شاهد دوازدهم هشتم است که بهلاکت نسبت
دارد و صاحب هشتم در نهم بود که تقسیم منسوبات هشتم کردیم در نهم بخوف رسید و نهم بعقد
متعلق است و دو نوبت که کفته از تکرار قبض الخارج کفته و قصد او بسبب آنست که او
عظیم چهارپای را دوست دارد چون شاهد قبض الخارج که در دوازدهم بود جماعت بود
که بچهارپای نسبت دارد و جماعت از نکی خود در یازدهم خود آمد که یازدهم دوست
داشتنی است و چند نوبت الکک از تو کرده چند نوبت از تکرار جماعت کفته الکک
از تو کرده بسبب آنکه عقله در نهم و تقسیم بغلام رسیده و جماعت که در چهارم بود دو
چهاردهم از نهم ششم میشود و ششم منسوب بغم است بنابرین کفته تورا زادا و بند او
پنجم عقله قبض الخارج است که دریا کم دهم و دوازدهم بود که پنجم مرادست و بشکل قبض
الخارج در دوازدهم بود بای سبب کفته و خصم تو که در بشکل قبض الخارج بخصم
منسوب است که کفته و لیکن اورا دو سه دینار وجوه پیش کسی بود چون غلام که عقله
بود در هشتم بکن عقله اجتماع است و اجتماع در اول و دوم ششم که خانه قرض است چون اجتماع
در جا بود و از این راه کو دو سه دینار وجوه کفته و پیش کسی بود از اجتماع کفته و آن کس
مرده از اجتماع که در هشتم بود کفته و زر او تلف شده از شاهد اجتماع که در هشتم بود
قبض الخارج شاهد بود که در دوازدهم از این کفته دیگر تورا در خانه یک زن خدمتکاری
باشد چون اجتماع در اول بود که بزن منسوب است و شاهد اول نهم و در نهم عقله بود که بخدمت
کار منسوب است و چون شاهد نهم دوم است و صاحب دوم عتبه داخل است که بمقام

و خانه نسبت دارد و در خانه این کفته پیر از عقله کفته عمر او شصت و نه سال چون
عقله که خدمتکار است در نهم است بقوت دور از و کرفتیم چون دوازدهم که چهارم
است حکم اول دارد و در چهارم جماعت بود چون بدوم میرسد و از دوم تا
نهم دیم چهارم سیم میشود که در سیم جماعت بود که در تسکین سهم صاحب سیم و در
سیم دو بود که در سیم قبض الداخل بود که در تسکین ماه صاحب دوم است
و تکرار در دهم داشت که اکرچه مجموع چهار سهم شد و در سیم شده بهفتم رسید و از
هفتم تا دوازدهم ششم است و در دوازدهم قبض الخارج بود که در تسکین سهم
صاحب ششم است و تکرار در یازدهم داشت افزودیم هفده شد و آن چهار
سهم بیست و یک سهم دور تا چهل و هشت شد افزودیم شصت و نه سال شد
عظیم نکاه تو کرده جهت آنکه نواظر و شواهد سعد داخل است و او را البسری است
چون زمان که اجتماع است پسر او عتبه خارج است اجتماع که در اول بود نقرب
صاحب خانه عتبه خارج میشود و خود بشکل مذکر است و شاهد و نیز بشکل مذکر
از این کفته کفش دوز چون از ششم که خدمتکار است و تا یازدهم ششم است که خانه
ششم و بکسب و کار منسوب است و شاهد یازدهم چهاردهم است که جماعت بود که بکفش
دوز منسوب است و عمر او سی و دو سال چون عتبه در ششم بود ضعیف بود از تسکین
او که سیم است دور عمر کرفتیم تا ششم که چهارم است و از ششم تا دوازدهم هفتم است
و در یازدهم ششم میشود که در یازدهم قبض الخارج بود که در تسکین سهم صاحب
ششم است و تکرار در دوازدهم بود افزودیم هجده سهم شد و از ششم که دهم
پنجم است و از دهم طول عمر رسید بدوم صاحبش عتبه داخل است و در تسکین عدد
صاحب یازدهم است افزودیم بیست و هشت سهم شد و از سیم تا ششم چهارم بود
که در ششم عتبه خارج بود که در تسکین سهم صاحب چهارم است افزودیم سی و دو
سهم شد که کفته بلند قامت بسیار ریش از اجتماع بسیار ریشی کفته و بلند قامت

از عتبه خارج که در باطن اول بود و او را بسیار قرض جمع شده چون دوم که خشم
نیم است که فرزند خود مکار است و از دوم تا نیم اشتم است که قرض است و در
نیم حمره بود که بقرض منسوب است و بعض جماعت بود که گفته دیگر تو را قرض
داد است از تو میکیزد چون از طالع که هشتم است و ششم که اول است و از
اول شمردیم منسوبات هشتم را رسید بششم بقرض و در بیان ششم که نیم
است حمره بود و در ششم عتبه خارج بود معلوم است که حمره بقرض منسوب
است و عتبه خارج بگریختن و نام او احمد چون طالع هشتم بود پس از هشتم
که شمردیم سیم هشتم است و صاحب حرف سیم نبود و در شکل او اجتماع بود
که صاحب پانزدهم است و صاحب حرف پانزدهم در چهارم بود در شکل خود
دیگر بار در چهارم که دانست اعتبار ندارد و در زاید است پس معلوم شد
که اسم چهار حرف است بعد از آن طلب صاحب حرف چهارم کردیم در هشتم
بود دیگر بار در اول و در اول الف و در هشتم ح دارد و چون اجتماع در دوم
دال و میم دارد و چون در هشتم در عشرات است دال را میم گرفتیم و چون
در اصل اجتماع دال دارد ترکیب کردیم احمد شد و این زمان که ما
رمل کشیده ایم از خانه خویش بیرون می آید این قرض دارد که حمره است
در نیم بود و بجای او که چهارم جماعت بود در شکل خود بمقام نسبت دارد
و سیم جماعت عتبه خارج بود که بحرکت آمده که گفته و روی در بازار دارد
از جماعت که بازار منسوب است گفته و او را مقدار دویست و پنجاه دینار نمی
باید داد چون طالع هشتم است و از هشتم که اول است تا سیم هشتم میشود که
قرض است و در سیم قبض الداخل بود که در دوم یازدهم است پس دویست باشد
و قبض الداخل تکرار در دوم داشت و در سیم نهم خود آمده و در دوم شانزدهم
خود آمده و نه و شانزده بیست و پنج شد و از دوم شمردیم تا سیم پنجاه شد

باین

باین وجه در دهم ۲۵ و در یازدهم ۲۶ و در دوازدهم ۲۷ و سیزدهم ۳۱ و در
چهاردهم ۳۵ و در پانزدهم ۴۰ و شانزدهم ۴۶ و در اول ۴۸ و در دوم ۴۹
و در سیم پنجاه پس مجموع دویست و پنجاه دینار شد ثم از احکام این بود اختصار
احکامی خانه هفتم و در شکل این است اول گفتیم



که تو را دو زن باشد از جهت آنکه در این رمل طالع اول است
و هفتم طریق و صاحب هفتم در سیم و یازدهم بود پس از خانه هفتم
هفتم شمردیم و سیم و یازدهم بنکاح رسید که در این هر موضع شاهد و شد اجتماع بود
که دو زن گفته یکی پیر و عمر او کهل است چون نقی در یازدهم بنکاح رسید و در عمر
از یازدهم گرفتیم تا دوم که اول است از یازدهم تا دوم چهارم است و در
دوم عتبه خارج بود که در شکلین صاحب چهارم است و تکرار در پنجم ... افزودیم
نه سال و یکی دیگر که شانزده است افزودیم بیست و پنج شد طول عمر بششم رسید
صاحبش حمره و در عدد پانزده جمع کردیم کهل است شد که گفته و یکی جوان و دیگر
و عمر او نوزده است چون طالع اول بود از تقسیم که کردیم به پنجم بنکاح رسید و
نتیجه و شاهد نقی بود از این سبب ترک گفته و نوزده سال از جهت آنکه نقی در سیم
بود که بنکاح رسیده و از سیم تا ششم چهارم است و از ششم تا دوم نهم است و از دوم
تا پنجم چهار است که در پنجم عتبه خارج بود که در شکلین صاحب چهارم است و تکرار در
دوم داشت افزودیم شش است شد با سیزده خانه رفته افزودیم نوزده سال شد
یا آنکه نقی در سیم بود و بنکاح رسید و از سیم تا ششم چهارم است که اول است و از ششم تا
چهارم ... است و از چهارم دوم که چهار دهم را اول گرفتیم افزودیم پنج ... شد با چهارده
خانه جمع کردیم نوزده است شد که گفته که بزرگان او خادم است چون تقسیم نکاح
بسیم رسید تعلق بمین و بسیار فرح بود و از شکلین فرح که تقسیم خانه پنجم کردیم فرح
که در دوازدهم بود بمحبوب رسیده و فرح شکل سعد و از اعضا با ... نسبت دارد

از این جهت گفته که بزرگان او خادم است و تو او را عظیم دوست داری و او نیز تو را
دوست دارد چون تقسیم محبوب بفرح رسید بمین و بسیار از هر دو جانب نقی بود
که گفته و دیگر تو را شریکی هست چون شریک منسوب بجماعت است و چهارم
بشریک رسید و در چهارم اجتماع بود که هم مزاج جماعت است از این گفته بلند
قامت سفید اندام گرز اجتماع گفته که در وتد بود و بر پای راست زخمی دارد اجتماع
منسوب است بپای راست و شاهد نقی بود که بزخم نسبت دارد چون از بلندی در افتادن
و مثل آن گرز طالع تقسیم خانه هفتم کردیم دوم بشریک رسیده بعتبه خارج که در
دوم بود و این شکل به بلندی نسبت دارد و عتبه خارج که در دوم بود و تکرار
در پنجم داشت که از دوم چهارم میشود و عتبه خارج در چهارم دلیل افتادن است
از بلندی و او با تو براستی بدر میرود چون شریک باجتماع رسیده و اجتماع بقوت
در شکلین حرف است و در وتد بود بعضی یعنی چهارم و وتد راستی است از این گفته
و او بباز رگانی رفته چون سفر شریک که سیم است نقی بود در طرف یمین عتبه خارج
بود و نتیجه فرح و این اشکال سفر است و نقی در سیم بود در صاحب خانه ضرب
کردیم قبض الداخل شد که بباز رگانی نسبت دارد در خلد در یا بار یمین نقی عتبه
خارج بود در ضرب صاحب خانه عقله شد که بدر یا بار نسبت دارد و آن شریک را
فرزند نیست ماده چون شاهد اجتماع که در چهارم است فرح است و فرح شکل مونث
و فرزند است عظیم موت روی و تو او را دوست داری آین را از نقی گفته که بلد
منسوب است و دیگر تو را پسر برادر غایب است چون عتبه خارج شکل سیم است خانه
سیم با خوه منسوب است و عتبه خارج در دوم و پنجم بود از طالع که تقسیم کردیم در دوم
و پنجم با خوه آید و فرزند عتبه خارج نقی است که در یازدهم بود و سیم نیز بود نقی
شکل مذکر و نقی که در یازدهم بود بمین و بسیار او فرح بود که بفرزند غایب نسبت
دلدد و این زمان در خلد مغرب است نقی از اطراف بمغرب نسبت دارد و او را

مادر است

مادر نیست پسر چون فرزند که نقی است و مادر او طریق است در پانزدهم بود و در هفتم
تکرار داشت و شریک طریق عقله بود و عقله به پیران منسوب است از این گفته
و در فراق او میسوزد چون خانه دوم که مادر فرزند است عتبه خارج بود و بمین
قبض الخارج که این هر دو شکل بدل سوزی و سوختن نسبت دارد از این گفته و او لیا
این جانب نخواهد آمد چون فرزند غایب که خانه یازدهم است و مقام که دوم است
عتبه خارج در دوم بود و بمین قبض الخارج بود که گفته و آنکه از مرد او در ان ... است
باشد گرز سبب آنکه شاهد دوم که نهم است حمره بود و شاهد حمره عقله و عقله شکل مرکب است
و در سیزدهم آمده و از شکل عقله کمر میشمارم حمره بمرگ رسید دیگر تو را مال دزد
برده گرز هفتم شمردیم حمره بدزد رسیده که شاهد دوم بود و آن شخص که برده بیرون
رفته چون حمره در نهم بود و نهم سفر است از این گفته کوتاه قد قوی اندام سیاه چرده بلکه
تخم او از سیاهان باشد این همه از حمره و عتبه خارج و شاهد عقله بود که گفته و نام
او علی است از جهت آنکه صاحب حرف هفتم در دوم و دوازدهم بود قوت نداشت
و صاحب هفتم در سیم و یازدهم بود در سیم قوت داشت دانستیم که اسم سه حرف است
پس طلب صاحب سیم کردیم در دوم بود بقوت بعشرات الوف است و صاحب
دوم را از حروف لام است و طلب صاحب حرف سیم کردیم نبود طلب صاحب عدد
کردیم در هفتم بود بقوت عشرات حرف عین دارد و چون نقی در سیم بود و تکرار
در یازدهم داشت طلب صاحب یازدهم کردیم در ششم بود بقوت و در حرف ی دارد
ترکیب کردیم علی شد و او را مادر نیست پسر چون حمره که عتبه خارج دزد است و عتبه
خارج که مادر دزد است و در دوم و پنجم بود که خانهای ما ... از این جهت گفته و برادر
خشم گرفتار است چون مادر حمره که جهت خارج است در دوم و پنجم بود و صاحب پنجم
که فرح است بخشم نسبت دارد و شاهد عتبه خارج که در دوم بود حمره و شاهد حمره
فرح بود و حمره نسبت بمرض دارد از این جهت گفته و او از این حال غافل باشد از

یک از ... هفتم ... است

از سبب آنکه مادر دزد که عتبهٔ خارج است ناظر حمره نیست ولیکن مردیست
بطالت مربوط که جلادیه یا جراحی میکند از حمره گفته و او صاحب ستر دزد
است از حمره گفته که صاحب ششم و ستر است و باستی چیزی او دارد از حمره گفته
و پیدا خواهد شد تا یکسال و نیم چون خانه دوم که تعلق بمال دارد و ملاحظه هم
و ششم کنند اگر عتبهٔ داخل باشد و ششم نیز عتبهٔ داخل باشد البته مال بیاید و اگر
ششم خارج نحس یا منقلب باشد حکم بر رفتن مال کنند و همچنین دو رمل در
دوم خارج نحس و در نهم حمره و در ششم قبض الداخل سعد داخل و عتبهٔ داخل
در باطن دوازدهم و چهاردهم شکل فرد در خانه زوج دلیل وجود است البته دزد دیده
پیدا شود و تا یکسال و نیم که گفته از جهت آنکه تقسیم دزد بحمره رسید و در دوم که
مال است نقی است و نقی در سیم و یازدهم بود و از یازدهم دور مدت گرفتیم
از یازدهم تا پانزدهم پنجم میشود و در پانزدهم طریق بود که در تسکین ماه صاحب
پنجم است و تکرار طریق در هفتم بود از دوازده ده ماه باشد که یکسال باشد
و باز از پانزدهم ششم دهم تا چهاردهم و در چهاردهم اجتماع بود که در تسکین ماه صاحب
ششم است و آن یکسال و این شش ماه پس یکسال و نیم از این جهت گفته در میان
بازاری بدست زنند دیگر چون طالع اول بود و بیاض او نقی و جماعت و اجتماع به بازار
منسوب است و شاهد چهارم که دهم است در دهم فرح بود از شکل خود در ششم خود آمده و
دوم که مال است در دوم عتبهٔ خارج بود و شاهد دوم که نهم است که نهم حمره بود از
خانه هفتم که تقسیم کردیم در دوم بدزد رسیده و شاهد دوم نهم در نهم حمره بود که
بدزد منسوب است و نقل و حل دزد که چهارم است در چهارم اجتماع بود که شکل مؤنث
است و بازار منسوب است و شاهد چهارم که شانزدهم است در شانزدهم حمره بود که صاحب
ششم است و بدست منسوب است و مثلثه چهارم که دهم است و دهم را اوسط السماء
گویند بمیان بازار منسوب است از این جهت گفته که در میان بازار بدست زنند دیگر

دیگر تو را خصمی است سیاه چون خواجه سرا و مثل آن و تو را عظیم دشمنی میکند چون خصم
که عتبهٔ خارج و قبض الخارج است و این هر دو شکل قبض الخارج در اول و عتبهٔ خارج در
دوم و پنجم چون از دوازدهم تقسیم کردیم بدوم رسید بدشمن بیاض نیز قبض الخارج
بود که بدشمن تعلق دارد و عتبهٔ خارج که در دوم بود بضرب صاحب خانه عقله شد از این
راه گفته که تو را خصمی است سیاه مثل خواجه سرا که گفته چون شاهد دوم چهاردهم است و در
چهاردهم اجتماع بود که مثل خواجه سرا گفته و چون بیاض عتبهٔ خارج قبض الخارج و مثلثه حمره
بود از این گفته که عظیم دشمنی میکند خاصه این زمان با تو حساب دارد از اجتماع گفته
که بجانب منسوب است احکام خانه هشتم صورت رملش اینست تو را فرزندی
مرده است چون طالع سیم است و در هفتم فرح بود و در سیم
تا هفتم پنجم است که بحسب طالع فرزند است و از هفتم تا
دوم هشتم میشود و از دوم که منسوبات هشتم را تقسیم کردیم بهشتم
بمرگ رسید و در هشتم فرح بود بصاحب خانه ضرب کردیم حمره شد
که بمرگ نسبت دارد و مادینه از فرح گفته و عمر او ده سال بود از جهت آنکه طالع سیم
بود و هفتم که پنجم است در هفتم فرح بود که فرزند است و از هفتم تا دهم چهارم است و
چهارم که عمر است اول است پس دور عمر از دهم گرفتیم تا هفتم ده شد و در هفتم فرح
که در تسکین سال صاحب دهم است و تو را اندک خوف از غایبی است چون طالع سیم
بود و ششم که دهم است از دهم شمردیم یازدهم بخوف رسید که در یازدهم نقی بود که بخوف
منسوب است و شاهد یازدهم چهاردهم است که صاحبش انکیس است تا بی سبب گفته ولیکن
جای خوف نیست بسبب خانه یازدهم گفته و دیگر دل در میراث بسته چون
شکل میراث انکیس است از این جهت گفته البته محکم انرا میسر کنی چون شاهد دوم
و بیاض دوم اول انها اشکال سعد اند از این جهت گفته دیگر با مطلبی از تو غایب
است چون از دهم که شمردیم بدوازدهم بغایب میرسد و شاهد دوازدهم چهاردهم

بود که شکل انکیس است از این گفته و میرسد چون مستقبل دوازدهم اول است و در اول
عتبهٔ داخل از این جهت گفته احکام خانه نهم صورت رملش این است اول که گفتیم
که دل در سفر بسته چون طالع در ششم بود و از ششم منسوبات نهم را تقسیم کردیم
و در یازدهم بسفر رسید که در یازدهم نصرة خارج بود
که صاحب نهم است چون طالع که در ششم بود بسفر دادیم
بضرب صاحب خانه نیز نصرة خارج شد که شاهد یازدهم
است از این گفته ولیکن هنوز تردد داری که بروم یا نروم در نهم فرح که شکل
منقلب است از این گفته و روی در جانب مغرب خواهی کرد چون نهم از ششم دوم
میشود و در دوم نقی بود که مغرب گفته که در دوم در دوازدهم نمودار است که خانه
دوازدهم غربت است و در مقامی خواهی شد که گذرگاه بزرگان باشد چون پنجم که
امید مقام است از ششم دهم میشود که پنجم است از ششم و در دهم نصرة داخل
بود که بمردم بزرگ نسبت دارد از این گفته و آن در دل داری که بعد از پنجاه
دیگر بعزم سفر بیرون روی چون یازدهم که بسفر رسید و در یازدهم نصرة خارج بود
که شکل سفر است و از یازدهم تا پنجم تسیع شد و در پنجم انکیس بود بضرب صاحب
خانه در باطن طریق پیدا شد که در تسکین ماه صاحب پنجم است دیگر تو دوش
خواب عجیبی دیده چون اجتماع که در اول بود بخواب رسید و دوم نقی بود
که از اجتماع دوم است و نقی در تسکین ایام صاحب دوم و اجتماع در اول
و شکل شبی است لهذا دوش گفته و چون نصرة خارج که در یازدهم بود تقسیم
منسوبات نهم کردیم باز بخواب رسید که اجتماع در اول ~~و شکل شبی است لهذا~~
بود و شاهد اول که نهم است فرح بود که منسوب بخواب است که گفته در تاریک
جایی بودی چون فرح که در نهم بود بصاحب خانه که نصرة خارج گشت ضرب
کردیم انکیس شد که بتاریک جایی نسبت دارد و در آن تاریک جای آب

کندی بود از انکیس گفته و تو طالب آن گذر بودی از شاهد اول که نهم است
و در نهم فرح بود که بخواهش نسبت دارد گفته که طهارت سازی و بنیاد فی تمام
نهم نیز دهم است و نیز دهم شکلی بیاض است که بطهارت منسوب است و بنیادی که گفته بلرز
عتبهٔ خارج که در نیز دهم و باطن اول پیدا میشود گفته در جای بزرگی پای در دست داشت
چون اجتماع در اول بود که به بزرگی و بیل منسوب است از این گفته و در دست که گفته
از نقی کرد و عم اجتماع است گفته و بتو راست گردی که برنداز نقی گفته که بضرب
منسوب است ولیکن تو و آن بزرگ هر دو در خنده افتادید چون شاهد اجتماع
فرح بود و اجتماع شکل بادی که آتش و باد دارد و شکل فرح بخنده منسوب است
و در هفتم تکرار کرده از این گفته و بیل باز کشیده از دوم که شکل عتبهٔ داخل است و عتبهٔ
داخل که شاهد دوم است و سعد داخل است از این گفته و بکار مشغول شدی از اجتماع گفته
که در اول است و خانه اول بکار منسوب است دیگر در خواب دیدی که زنی از آشنایان
پیش تو آمد چون تقسیم خواب باجتماع رسید و در هشتم اجتماع بود و شاهد هشتم دو
وازدهم که در دوازدهم بقوب بود که شکل اجتماع مؤنث و بیاض اجتماع فرح بود که
آشنای خانه نهم است و اینکه زن گفته از اجتماع گفته و آورا در کنار گرفتی چون
بیاض اجتماع و فرح بود از این گفته ولیکن جمع نشدی از بودن اجتماع در هشتم گفته که
خانه ساقطات دیگر علمی چند فراموش خواهد شد علم بعتبهٔ داخل و نصرة داخل منسوب
است چون تقسیم علم بنقی رسید و شاهد عتبهٔ داخل بود که علم گفته و بیاض عتبهٔ داخل عتبهٔ
خارج که فراموش گفته اگر چه زیاده از آنچه فراموش میشود حاصل میکنی چرا که عتبهٔ
داخل شاهد است بقوت حرف است ولیکن آنچه فراموش میشود شریف تر از آنی که
حاصل میشود دیگر تیز از عتبهٔ داخل گفته که وتد الوتد بود و تو دوش نماز میکرده
بلکه دیروز هم بسبب آنکه تا که دین با انکیس رسید که شکل انفصال است و دوش که
گفته از سبب آنکه انکیس شکل شبی است و در سیم آمده بضرب صاحب خانه طریق

میشود که آگاه است ازین راه دوش گفته و چون بیاض انکیس نقی بود و او شکل روزی ۱۸۰
است و انفصال است دیروز ازین گفته ولیکن امروز نماز گزاردی بسبب آنکه در
چهارم بیاض بود که بعبادت و نماز منسوب است و بیاض شکل بامدادی است و آنهای
گذشته را بقضا باز گزارده بسبب آنکه بیاض شکل دین و نصرة داخل نیز شکل عبادت
و دین و شاهد بیاض است چون بیاض در چهارم در مزاج خود و شاهد که نصرة داخل است
در سکنی خود است ازین گفته و صدق تو در حق نماز و صدقه و زیارت و مثل آن عظیم
قوی باشد چرا که شکل بیاض در مزاج خود و شاهد بیاض نصرة داخل در سکنی خود
و هر شکل که در سکنی خود یا عدد یا مزاج یا حرف باشد صادق است و نصرة داخل
منسوب بمشتری و بیاض بدین و نصرة داخل بصدقه و عبادت و زیارت منسوب
است ازین راه گفته و عظیم و قوی اکثر گفته بسبب آنکه نصرة داخل در دهم و بیاض
در چهارم که دهم و چهارم اوتاد است ولیکن دوستانت از زراه میبرند بسبب آنکه سکنی
عتبه خارج در سیم است و در سیزدهم آمده که یازدهم خودش است و یازدهم خانه دوستان
است از زراه میبرند که گفته چون شاهد نصرة داخل عتبه خارج بود که صاحب سیم است
و او شکل نحس ازین راه گفته و تو اگر چه در ظاهر با ایشان ساخته اید نیز از
شاهد عتبه خارج که نصرت داخل است گفته و در باطن بضرب صاحب خانه شکل سعد
بر می آید ظاهر ازین راه گفته اما در دل امتحان کار خویش میکنی این را از شکل باطن
گفته که بضرب صاحب خانه با عتبه خارج نصرت خارج متولد میشود که نصرة خارج
تکرار در یازدهم کرده که خانه دوستان است و شاهد یازدهم چهاردهم است که عتبه
داخل است که سعد داخل است ازین گفتم اگر چه دو سه روزی قفل بپذیرفته بود
چنانچه سابق مذکور شد که دوش نماز نکرده بلکه دیروز هم و امروز پس ازین دو سه
روز قفل بپذیرفته بود اما این زمان خوف نیست چون شاهد سعد داخل بود ازین گفته
احکام خانه دهم رملش اینست اول گفتیم که تو را مادر نیست از جهة

انکه

انکه طالع درین رمل اول است و خانه دهم که مادر است
در دهم انکیس بود و شکل مادر که جماعت است
بنود دهم مزاج جماعت اجتماع بود که شاهد انکیس است
ازین گفته و عمر او هفتاد و نه سال و در عمر مادر از دهم
گرفتیم که در دهم انکیس بود بقوت پس از دهم تا سیزدهم چهارم است که
اول است و در سیزدهم اجتماع بود که در تسکین سال صاحب اول است و تکرار
اجتماع در شانزدهم و سیم بود افزودیم بیست سال شد و از سیزدهم تا چهارم
هشتم است و در چهارم عتبه داخل بود که در تسکین سال صاحب هشتم است و تکرار
در ششم و نهم داشت که مجموع بیست و سه سال شد و با سابق که جمع نمودیم
چهل و سه سال شد و از چهارم تا هفتم یازده شد و در هفتم نقی بود که در تسکین سال
صاحب یازدهم است و تکرارش در یازدهم داشت افزودیم بیست و دو سال شد و با چهل و
سه سال جمع کردیم شصت و پنج سال شد و از اول تا دوازدهم دوازده سال افزودیم
هفتاد و هفت سال شد و از دهم تا دوم پنجم است که طول عمر است و صاحب دوم عتبه داخل
است و در مزاج صاحب دوم است دو را افزودیم هفتاد و نه سال شد و در خانه فرزند
برادر تو بباشد چون خانه مادر که دهم است در دهم انکیس بود شکل انکیس در چهارم
است دیگر که شاهد نیز دهم است در شانزدهم اجتماع بود و تکرار در سیم کرده که خانه برادر است
و صاحب خانه سیم که عتبه خارج است فرزند اجتماع است چرا که سکنی اجتماع یازدهم و سکنی
عتبه خارج سیم است پس فرزند برادر گفته و مقام برادر که ششم است و در ششم عتبه داخل
بود که بخانه نسبت دارد و تو مرد بزرگی از جهة آنکه تقسیم منسوبات خانه دهم
از اول که طالع است قرار دادیم رسید سیم سلطان و آنجا اجتماع بود که به بزرگ
منسوب است ولیکن در میان کار بزرگان در آمده از شاهد که دهم است و پانزدهم نیز شاهد
سیم است که در پانزدهم نصرة داخل بود و سیم بزرگ منسوبست ازین راه گفته است

و یک مرد لیست سیاه چرده بلند قد از انکیس سیاه چرده گفته و چون در دهم بود ۱۸۱
که و تند است بلند قد گفته و در پای چپ زخمی دارد چون شاهد دهم که سیزدهم
است اجتماع بود تکرار در شانزدهم داشت که بپای چپ نسبت دارد و پهلوی
انکیس نقی بود که بزخم نسبت دارد و نقی در یازدهم بود که طرف چپ است
و از جمله بزرگان آن بود که انکیس در دهم گفته و تو کارهای چند از برای او کنی
از دهم گفته که در دهم انکیس بود و در سکنی او قبض الداخل بود که تکرار در ... است
ازین گفته و او تو را عظیم دوست دارد و تو نیز او را دوست داری از جهة آنکه
از فرح که در دوم بود و تقسیم کردیم اجتماع که در سیم بود به محبوب رسید ازین گفته که
تو او را دوست داری و انکیس که در دهم بود در سیزدهم بمحبوب رسیده و تمام ... دهم
و در سیزدهم اجتماع بود که از منسوبات نقی است ولیکن تو در باغ گندم کاشته
از جهت بیان اجتماع فرح است که بباغ منسوبست و از اطعمه بگندم و کاشته
که گفته از سبب شاهد فرح که عتبه داخل است گفته چنانچه شرط است بر بنا نهاده از
سبب آنکه بضرب صاحب خانه قبض الخارج میشود و دیگر تو را عملی چند خواهد
آمد چون تقسیم شغل و عمل بعتبه داخل رسید که تکرار در سه جا بود ازین گفته
مثل اگر کسی بر چیزی چند باشد این را او نیز از عتبه و شاهدها گفته ولیکن فایده
کم بینی از تکرار ششم گفته و دیگر چیزها را چنانچه گفته شد تمام کند احکام خانه
یازدهم رملش اینست اول گفتیم که تو را دوستان ... است از جهة آنکه
طالع در نکج بود اگر چه در هشتم هم است لیکن در پنج
بقوت بود که از پنج منسوبات یازدهم که امید و ...
و محبوب غایب و فرزند غایب و خزینه سلطان ...
این منسوبات ... را قسمت کردیم در یازدهم با جاه محبوب غایب
رسید که در یازدهم فرح بود و شاهد که چهارم است نقی بود که نقی بمحبوب

دوست

و دوست منسوب است و تکرار نقی در سیزدهم و اول بود ازین سبب گفته که تو را سه دوست
است دو نرینه و یکی مادینه از جهة آنکه نقی که دوست است تکرار در خانه اول و سیزدهم
دارد که خانهای فرد و مذکراند و در چهاردهم که بود در خانه زوج و مؤنث ازین راه گفته
یکی را عمر چهل و سه سال است چون نقی که در سیزدهم بود که دور عمر از سیزدهم گرفتیم تا شانزدهم
که اول است و از شانزدهم نوزده خانه رفتیم در ششم هفت شد که در سکنی قبض داخل
بود که در تسکین سال صاحب هفتم است و تا نهم ده شد که در نهم فرح بود که در تسکین سال
صاحب دهم است و تکرار در یازدهم داشت افزودیم بیست و یک سال شد و با هفت
سال جمع کردیم بیست و هشت سال شد و از اول تا پانزدهم پانزده شد افزودیم چهل و
سه سال شد و دیگری را بیست و هشت سال است چون نقی که در اول بود که دور عمر گرفتیم تا چهارم
اول است و از چهارم تا هفتم چهار شد و در چهارم عتبه خارج بود که در تسکین سال صاحب
چهارم است و تا دهم هفت سال شد و از دهم طول عمر شمردیم نهم را اول گرفتیم و در دهم اجتماع
بود که در تسکین سال صاحب اول است و تکرار اجتماع در دوم و دوازدهم بود افزودیم
یازده سال شد و با چهار سال جمع کردیم نوزده سال شد چون دوست که یازدهم است از
یازدهم طول عمر شمردیم در سیم رسید صاحب سیم عتبه خارج است و در تسکین فرح صاحب
نهم است افزودیم بیست و هشت سال شد که گفته بدانکه چون در اول دور شکل
سال رسید طول عمر را از خانه مطلوب شمردیم روند هر جا که برسد صاحب آنجا را
دیده و صاحب مزاج چندم است گرفته افزایند تمام است دیگر هیچ در کار نیست
و مادینه را عمر چهل و شش سال است چون دوست یازدهم است و از یازدهم تا دوم
که چهار است که اول است و در دوم اجتماع بود که در تسکین سال صاحب اول است
و تکرار در دهم و دوازدهم داشت افزودیم بیست و سه سال و دور که شانزدهم
افزودیم سی و نه سال شد و از دوم طول عمر شمردیم رسید ششم و صاحب ششم حمره
است در تسکین مزاج صاحب هفتم است افزودیم چهل و شش سال شد بل دوست

ماریه اهلی و خویش بسیار عسر دارد و آن دو دست که اهلی و خویش بسیار عسر دارد نام او محمود
چون لحیان در هشتم بود طالع هشتم را گرفتیم و یازدهم که از طالع نخست دویم شش یازدهم
میشود اول طلب صاحب نشستم کردیم در سیم بود و صاحب حرف سیم در پنجم بود و
تکرار در هشتم داشت و قوت در پنجم بود دانستیم که اسم پنج حرفست خواستیم
که بدانیم که حروف کدام است طلب صاحب حرف نخستم کردیم در چهارم بود بقوت
عشرات و حمره در چهارم دال است و دال بقوت عشرات میم است و گواه او که پنجم
است در پنجم لحیان بود و تکرار در هشتم داشت بقوت عشرات الوف که بمنزله
آحاد است که م باشد گرفتیم پس طلب صاحب حرف نخستم کردیم در سیم بود بقوت
بنود شرکت کردیم طلب صاحب سیم کردیم در هفتم بود و صاحب هفتم در سیزدهم و اول و چهارم
دهم اما در سیزدهم بقوت بود و در عشرات الوف و طلب حرف صاحب سیزدهم
کردیم در چهارم بود بقوت عشرات و چهارم حمره بود و اصل میم دال گرفتیم
پس دویم و حی گرآمد و طلب صاحب حرف چهارم کردیم در دهم بود بقوت مات
الوف که بمنزله آحاد است پس اجتماع که در دهم است شاهد چهارم و حرف اصلی
اجتماع در چهارم دال است و تکرار اجتماع در دوازدهم بود پس در دهم که دال
است و در دوازدهم واو است با حروف فوق جمع کردیم ترکیب کردیم محمود شد
و یکی کرشک بیت هشت بیت و العنان او ابراهیم چون نقی در سیزدهم و تکرار در اول
داشت بقوت عشرات الوف و نقی که در اول بود که دو است و صاحب حرف
اول در هفتم بود بقوت زیاده بود دانستیم که اسم هفت حرفست و در سیزدهم
که بجای آحاد است و تکرار در اول داشت و نیز سیزدهم نیز شاهد اول است پس الف
گرفتیم و گواه او که دویم است اجتماع بود در دویم ب گرفتیم و تکرار اجتماع در
دهم بود ی گرفتیم و در ذات اجتماع ... بود و نقی که در سیزدهم بود در سیزدهم
میم است و در ذات نقی در اصل ه بود ترکیب کردیم ابراهیم شد و یکی که مادینه

و این عورت از ایشان دوستتر است از جهت آنکه نقی بر دوست نسبت دارد و شاهد
او که فرح است در یازدهم بود پس این دوست را مؤنث گفته و دوستتر که گفته از شاهد
گفته که یازدهم میشود و گویا یازدهم خانه دوست و سفر امیدداری و دل در آن بسته چون
طالع هشتم قرار گرفت و از هشتم نهم شانزدهم میشود و در شانزدهم نصره داخل بود
تقسیمات خانه یازدهم از یازدهم نمودیم در شانزدهم نصرة داخل با میل رسید
امیدداری جهت گفته و سفر که گفته از بودن نصرة داخل در شانزدهم که بضرب صاحب خانه
که طریق است نصرت خارج میشود که از طالع نهم است و خانه نهم خانه سفر و نصرة خارج نهم
و در خانه نصرة خارج فرح بود و تکرار در یازدهم داشت که خانه امید است و دل در آن
بسته که گفته از یازدهم گفته و دیگر تو را اعتقاد بحق علوم بکمال باشد اعتقاد
که گفته چون شاهد فرح نقی است و نقی بدوست منسوب است و تکرار او که جا کرده از این گفته
بحق علوم بکمال که گفته بسبب تکرار فرح در نهم و شاهد نهم اول و دویم است و در اول
نقی بود که بضرب صاحب خانه که لحیان است نصرة داخل شد و صاحب دویم عتبه داخل
است و نصرة و عتبه داخل هر دو بعلم منسوب است احکام خانه دوازدهم صورت
رمل این است اول گفتیم که تو را با دشمنی معامله است چون در دوازدهم قبض الخارج
بود و دوازده طالع یا از سکن قبض الخارج که منسوب دوازدهم را
تقسیم کردیم نهم بدشمن رسید که در نهم عتبه خارج بود و تکرار
در دهم داشت و شاهد دوازدهم که هفتم و هشتم است در هفتم قبض
الداخل بود که بمعامله منسوب است و دشمن قویتر از تو چون در دوازدهم
قبض الخارج و نهم عتبه خارج پس سکن عتبه خارج در سیم و قبض الخارج در دوازدهم
که دهم عتبه خارج میشود که قوی تر گفته انضا خانه دشمن که در دوازدهم است در انجا
قبض الخارج نشسته که در سکن خود است و شغل مذکور منسوب بدشمن و از سکن او که
دوازدهم است تقسیم کردیم در نهم بدشمن رسید و در نهم عتبه خارج بود و تکرار در وسط

اشما، که خانه دهم قوی ترین خانهای درا و تا دهم است که گفته مردیست بلند
قامت باریک میان سپید اندام گرد روی بلند قامت که گفته از جهت بودن
عتبه خارج در دهم که بلندی است باریک میان بسبب بودن عتبه خارج در نهم
و دویم و شاهد نهم اول و در اول انکیس بود که باریک منسوب است سپید اندام
از دهم که صاحب دهم نصرة داخل است گفته گرد که گفته چون در اول انکیس بود
بضرب صاحب خانه عقله میشود از این گفته روی که گفته از دویم که شاهد نهم
است و صاحب دویم عتبه داخل است که بروی نسبت دارد که او را بر پیشانی
زخمی باشد زیرا که طالع درین رمل در سیم است و خانه دشمن که دوازدهم است
دویم است پس از طالع دهم دوازدهم میشود انجا قبض الخارج بود چون دویم
بدر طالع دوازدهم است بروی نسبت دارد و شاهد دویم که عتبه خارج
است در نهم و آتش در نهم علو دارد و عتبه خارج در نهم مزاج دارد و
آتشی پس علو روی پیشانی است و شکل نحس از این راه گفته که بر پیشانی
او زخمی باشد و او را عبدالرحیم نام است اول خواستیم که بدانیم نام او چند
حرف است چون دوازدهم که بحسب طالع دویم است اول طلب صاحب حرف
دویم کردیم در سیم و اول بود و در اول بقوت بود و طلب صاحب حرف
اول کردیم در نهم و دهم بود و در نهم بقوت بود پس دانستیم که اسم
نه حرفست و از تکرار در دهم با مشدده حرف است بعد از آن خواستیم که
بدانیم که حروف کدام است طلب صاحب دویم کردیم نبود طلب صاحب حرف
دویم کردیم در سیم و اول بود پس اول الف گرفتیم و گواه او طریق بود
و طریق را در دویم ب است ب را گرفتیم و چون صاحب دویم عدد طلب
کردیم در پنجم و ششم و هفتم بود و در ششم بقوت بود و تقسیم او از
حروف ی بود گرفتیم و طریق در هشتم بود که حرف میدهد و در هشتم ح
گرفتیم

گرفتیم طلب صاحب حرف چهارم کردیم چرا که طریق تکرار داشت صاحب حرف
چهارم در باطن هشتم پیدا میشود که اجتماع است و نصیب اجتماع دو دست گرفتیم
بعد از آن طلب صاحب دویم که از طالع دوازدهم است کردیم نبود بطریق
دیگر طلب صاحب عدد کردیم در پنجم و ششم و هفتم بود و طلب صاحب حرف
دویم کردیم در سیم و اول بود و در اول بقوت عشرات الوف است که حرف
الف است و گواه او که دویم است در دویم طریق بود بضرب صاحب خانه
لحیان شد که لحیان در دویم ثابت است و دویم که بحسب طالع دوازدهم است در دویم
طریق بود که تکرار در چهارم و هشتم کرده و در چهارم د گرفتیم که بقوت عشرات
کم است گرفتیم و طریق که در چهارم بود و شاهد او شانزدهم که در شانزدهم
حمره بود و از طالع که سیم است شانزدهم چهاردهم و صاحب چهاردهم که انکیس
است ضرب کردیم قبض الداخل است که از حروف میم است گرفتیم و در هشتم
که طریق بود بضرب صاحب خانه اجتماع میشود و اجتماع در هشتم ح است
گرفتیم و از طالع که سیم بود طریق که در دویم بود در دوازدهم است و در دوازدهم
د است گرفتیم بضرب صاحب صاحب خانه که قبض الخارج است قبض الداخل
میشود و او در ششم بقوت آحاد الوف است پس ی را مکرر گرفتیم یعنی
مشدد و تکرار قبض الداخل که صاحب عدد دویم بود در پنجم و ششم و هفتم
بود و تکرار او در این منظور است که هفتم است پس صاحب هفتم عدد را
دیدیم در نهم و دهم بود و در نهم بقوت بود و صاحب عدد نهم بیاض است
ضرب کردیم نصرة خارج شد با آنکه از طالع که سیم است یازدهم
نهم است و در یازدهم جماعت بود که از سیم نهم است با صاحب خانه که نصرة
خارج است ضرب کردیم باز نصرة خارج شد که از حروف لام است گرفتیم
مجموع حروف ی ا ب د ع ه ح م ل ترکیب کردیم عبدالرحیم شد حلیه

ایشان را از شکل و شواهد گفته و سه دیگر دشمن دیگر دارید چون تقسیم اعداد
بعتبه خارج که در نهم است رسید و در دوازدهم نیز بقبض الخارج رسید و تکرار
عتبه خارج در دهم بود و قبض الخارج در چهاردهم و پانزدهم بود و ... دشمن
ازین گفته دو مادینه و یکی نرینه از سبب تکرار اشکال دشمن در خانهای
زوج و نرینه در خانهای فرد گفته و هیچ کدام بدشمنی قوت ندارند از
سبب خانهای زوج گفته و یکی سعی مینماید از شواهد که نحس اند گفته
و یکی از دشمنان خویش تو باشند بسیار عتبه خارج جماعت اند که در
تقسیم باقربا رسیده ازین گفته دیگر تو را اخ‌های بزرگ باشد از انجمله
دو کا و سه است از دوازدهم که تقسیم بحیوان بزرگ رسید و در هفتم
قبض الداخل بود و تکرار در ششم و پنجم داشت و قبض الداخل منسوب به
است سه ب ازین گفته باز تقسیم بکنیزدهم رسید که در سیزدهم جماعت
بود و تکرار در یازدهم داشت که بکجا منسوب است دو کا و ازین گفته
و علی هذا القیاس اگر حکم که بکجاها تعلق دارد باز نمائیم عمرها شود و
و طالب را این قدر کفایت باشد والله اعلم

فصل بقاعده حضرت طبسی علیه الرحمه در باب ضمیر مثال ربلی کشیدیم
جهت مثال این بود عدد شکل اول با جد کبیر هجده بود بعد از اسقاط
... سته بششم رسید و در ششم شکل طریق بود و بعد
... از طرح اثنا عشر شش ماند و در ششم طریق است عدد
... میزان او دو ابتدا از اول نمودیم بدوم رسید تو صاحب دوم
در پنجم بود او صاحب پنجم در سیم پس دانستیم که ضمیر در سیم است ساده و صاحب
سیم فلک چهارم بود و صاحب چهارم بنمود پس چهارم گواه شد و عتبه خارج در سیم
حرکت است و در چهارم اخوه یعنی باخوه منتهی شد و نوع مذکور آنکه او را با چهارم

ضرب کردیم طریق را با فرح که در سیم است ضرب کردیم بیاض شد عدد کبیر او هجده
است پانزده طرح کردیم یعنی سه از جهت آنکه ضمیر در سیم است ساده دو باره مانند
یکی بحرکت دوم باخوه پس ضمیر صحیح اخوه باشند یعنی از جهت ابرار در دیده و چون
لحیان در یازدهم است دل سایل در قید دوست قدیم است و چون یازدهم را
با صاحب خانه ضرب کردیم فرح میشود و فرح در سیم رسل است که برادر باشد و لحیان
در سیزدهم کاهی در خاطرش مال خود است و چون حمره در اول آمده پس ملاحظه
خواهان سایل است یا اندک مرضی طاری شده مثل درد سر و غیره اینست طریق
ضمیر تا باز باحکام پردازیم و جدول ضمیر در اول مفاتیح الکنوز نوشته شده است

فصل ... تعلق بجیات و نفس ... بصحت جسم ... بمال و معاش ...
بجز کسب ... باخوه ... باقربا ... بمقام ... بملک ... پدر ... بعاقبت ...
بطول عمر ... بدفاین ... بفرزند ... بمحبوب ... هدیه ... مراد و خلعت پوشیدن
... اکابر ... اکل و شرب ... دخرمی ... خط و خبر ... نکاح ... شریک ... غایب ...
دزد ... خصم و دشمن ... مرگ ... خوف ... مال غایب ... دعوی مال ...
مال میراث ... قرض ... بدزد دیده و تلف شده و سوختن جزها ... سفر ... آموختن
علم ... دیدن خواب ... وزارت ... پاکی دین ... شغل و عمل ... مادر ...
سلطان ... امید ... محبوب و حاجات ... فرزند غایب ... خزانه سلطان ... وزارت
... اعدا ... حیوان بزرگ ... بند و زندان

فصل در دانستن جمیع احوال
منسوبات خانه اول از طریق مختلف از تحفه حکم خانه اول اگر در خانه اول شکل
خارج باشد سایل نیت حرکت دارد و اگر شکل داخل باشد سوال از تحصیل چیزی بود
که از بخش سایل در دست و اگر ثابت باشد متحیر بود و اگر منقلب باشد متردد
در احوال و اگر سعد بود دلیل نیکی و تندرستی است و نحس برعکس و
ماضی این خانه از دوازدهم است و مستقبل از دوم و اگر خواهد

که حکم بر اعراض بدن کند از اشکال ناقص توان کرد یعنی آنچه در میزان نباید
طریقش آنست که نظر کند که شکل ناقص در کدام خانه آمده است حکم کند بر جراحت
آن عضو که بران خانه تعلق دارد بر آن گونه که جراحت آن دلالت کند کما مثال آن
یاد کرده شود و اگر خواهند که بدانند که جراحت از چه سبب رسیده نظر کند تا آن شکل
در کجا مکرر شده است از آنجا گوید چنانکه اگر از اول بود سبب نفس بود و دوم
مال و علی هذا القیاس لحیان جراحتی که از اسباب غیر ظاهر پیدا شود و از عفونت
اخلاط پدید آید و به مضرت باشد و انکیس جراحتی که از ظاهر پیدا شود و از عفونت
شود چون افتادن از جای بلند و زدن سنگ و شکستگی اعضا حمره جراحتی که از
خارج آید چون سوختگی و گزیدن سباع و بریدن آهن بیاض جراحتی که از ظاهر
و باطن تولد کند سردی بلغم و بسبب حیوان ابدنقی جراحتی که از زخم تیر و نیزه
و دور باشد و مثل آن پیدا شود فرح جراحتی که از زخم شمشیر یا خنجر رسیده باشد عتبه
خارج جراحتی که از زخم کارد و سیخ و میخ و سوزن ناوک رسیده باشد عتبه
داخل جراحتی که از زخم مطرقه و طبرزین و چماق و آنچه بدین ماند قسمت
اعضا بر خانها خانه ۱ سر ۲ قفا و گردن ۳ کتف و دستها ۴ سینه ۵ پهلو و تهی گاه
۶ ناف و شکم ۷ سرین و ذکر ۸ انثیین ۹ ران ۱۰ زانو ۱۱ ساق ۱۲ الکعب ۱۲ اقدام
والله اعلم فصل در قواعد احکام نظر کند که صاحب کدام خانه در خانه فرح خود نشسته
است حکم کند بر سعادت و عزت و قرب و کامرانی و هرچه تعلق بدان دارد و اگر
در خانه ترح نشسته باشد حکم کن بر غم و محنت و بلا و جور و ظلم و تلف و آنچه
بدان شکل تعلق دارد فنا لش ربلی را دیدم در اول عتبه داخل بود و در خانه پنجم
مکرر شده بود و فرح او در این خانه است گفتیم که طالع سایل بقوت است و با سعادت
و عشرت و از قبل ... فرزند و معشوق شادمان شود و در خانه هشتم نظر کردیم
بیاض بود و در نهم ... تکرار کرده بود در خانه ترح خود گفتیم که احوال بنده

و بهار پایان نیک است لیکن صاحب او در خانه ترح افتاده است محافظت
کن تا بنده و چهار پای تلف نشود و سقط نگردد بعد از نه یوم همان شخص باز آید
که بنده می بگوز است و بعد اکنون بدین صفت حکم باید نمود تا خطا نشود ... این
شکل را در خانه ۱ و ترح در خانه ۷ ... فرح در ۳ و ترح در ۹ ... فرح
در ۹ و ترح در ۳ ... فرح در ۵ ترح در ۱۱ ... فرح در ۱۲ ترح در ۶ ...
فرح در ۱۱ ترح در ۳ ... فرح در ۶ ترح در ۱۲ ... فرح در ۳ ترح در ۹ ...
فرح ترح است مامرات المقاصد هدایة الله المنجم شیرازی فصل بهر دایره که خواهند
عمل آورند خواه شکل و خواه ابدح و خواه غیر آن ضابطه آنست که نقاط امهات را
ملاحظه نمایند که هریک چه مرتبه دارند و بکدام مرتبه و کدام نقطه حی ... شوند و آن
نقطه صاحب کدام خانه است و احکام مطابق آن باید گفت مثال ربلی کشیدیم
این بود ... درین امهات سه آتش است و دو آتش سیم
... و یک آتش هفتم و دو باد است هر دو باد دوم
و یک آب ... پنجم است و سه خاک است دو خاک دوم و یک
خاک ششم اکنون آتش سه باد دو آب یک و خاک سه با مراتب جمع کن و احکام
یک یک را بگوی و باز آنکه آتشهای امهات بعتبه داخل داد که باد ششم و
آب ششم و خاک هفتم است درین شش شکل حکم است بسبب مراتب نقاط
و چون در شکل صاحب چهاردهم است و در خانه پنجم آمده دوازده خاک باشد
یعنی با صاحب داده و نقطه بادهای دو باد و آب هفتم داد و نقطه آب پنجم بخاک
چهارم داد و خاک دو و خاک ششم بباد و آب ششم و خاک هفتم داد این
ازین مثال امهات و نبات بود و در متولدات هم شکل خود داد و در نهم فرح
باز آتشها و خاکها بست و در دهم و باد و آب هفتم داد در دهم و در یازدهم
نقطها بست و خاک هفتم بخاک چهارم داد در یازدهم و دوازدهم خاکها بست

186

باد وآب ششم باد وآب هفتم داد و در زوایدات بیزدهم نار سیم بهفتم
داد وآب هشتم به پنج داد و خاک دوم بششم داد و در چهاردهم خاک
چهارم بهفتم داد وآب باد هفتم باز بششم داد و در پانزدهم نقطه نار هفتم
به پنج داد و باد ششم بچهارم داد پس ازین مراتب نقطهای سکی شکلها حکم کند
که ازخللا و قطعا خطا نشود فتامل مثال خوب درین باب حاجی حسن طبی علیه الرحمه
میفرماید چنانکه سکی نصرة داخل در یازدهم است هشت مرتبه دارد و آب سیم
و خاک پنجم و سعد داخل است حکمش حاصل شدن امید است بواسطه خانه دوم
خلیت و تردد بسبب آب سیم و رنجش و دغدغه چون مرتبه هشت دارد و امداد
دوستان بسبب خاک پنجم و توقف تا در کدام خانه نزول کرده باشد با صاحب
خانه ضرب کنند و از نتیجه و تکرار آن حکم نمایند مثلا نصرة داخل در دوم باشد
با صاحب خانه که قبض الداخل است ضرب کردیم اجتماع یافته شد پس صحبت با
دوستان و فرزندان و نکاح و رسیدن غایب و اخبار باشد و باز تا اجتماع
کجا تکرار کرده باشد و در خانه اجتماع چه شکل واقع شده باشد باهم ضرب
کنند چه شکل حاصل شود موافق آن احکام بگوید فافهم من دلایل الاعجاز
طبی **فصل** حکم از شواهد و نواظر اگر در خانه سوال و در سیم و یازدهم آن که
تسدیس است و در پنجم و نهم آن که تثلیث است تا دوازدهم رمل و با اول باز
گردد اگر درین خانها مذکور یا در اغلب آن اشکال موافق سوال باشد در
انقلیل اشکال داخل و در انعقاد اشکال خارج حکم بر حصول مراد کنند
و همچنین اگر در اغلب آن اشکال موافق سوال باشد خصوصا که در خطی از
خطها باشد و خصوصا که میزان هم دلالت بر آن کنند و اگر متساوی باشند خواه
چنانکه ذو داخل و ذو خارج باشند حکم از آن کنند که در خطی باشد و اگر در آن نیز
متساوی باشند سیم آن را در یازدهم یازدهم ضرب کنند و پنجم را در نهم آن و آنچه

ازدد

ازدو حاصل شود شاهد حقیقی باشد در حصول و لاحصول والله اعلم **فصل** هر نقطه که بخانه
خود منتهی شود شکل تمامه صورت بندد و چون نقطه بغیر خانه خود رود در اشکال اسداسی صورت
بندد همچنانکه نقطه آتش باول منتهی شود جماعت شود و چون بدوم رود نصرة خارج شود و چون
بسیم رود قبض الخارج صورت بندد و چون بچهارم رود عقله صورت بندد و این معنی
از نقطه و خانه بود و بر زیرکان کانه باشد و چون نقطه بخانه منتهی شود شکلی صورت بندد در اول
نهد و شکلی که در متن واقع است در دوم و متن را با صاحب خانه ضرب کنند و در سیم او را
جای دهد و صاحب مرکز را در چهارم جای دهد و او را هفت شکل نماید و الشکل آخر با شکل
اول یکی باشد و شکل نیز اندر رمل پیشتر و کامل بود و چون دو نقطه در میزان حاضر اند یکی را
از جهت ضمیر بعمل در آورند و دوم را برای حکم و درین عمل مثال اینست که شخصی رمل
کشیده بود و این بود و چون نقطه بدوم منتهی شد و این نقطه تا ماهت بر آنکه سایل طلب

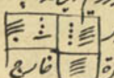




مالی دارد که در دست او نیست و چون در عمل آوردیم این شکل و چون
حاصل طلب نمودیم نصرة الخارج بود و او صاحب سیم است
دلالت کند که سایل این طلب از خویشان خود دارد و چون او را در روی رمل
طلب نمودیم در ششم یافته شد و در چهارم خود واقع است پس دلالت کند که این رمل
از جهت ملک و منسوبات چهارم دیده شد و چون در چهارم انکیس واقع است و آن
صاحب هشتم است که خانه میراث است پس دلالت کند که این میراث بوده باشد
و چون معلوم نمودیم چنین بود و چون نقطه حکم را در عمل آوردیم این شد و چون



جماعت را در روی رمل طلب نمودیم در هیچ خانه نبود و در
جای او نصرت خارج قرار داشت و از ضرب نیز همان نصرة خارج
حاصل میشود و در ششم تکرار داشت و چون مال او را طلب نمودیم بیاض را پنجم
در دهم یافتیم و او نیز شکل املاک است و شکل صاحب خانه در نقش سایل واقع
شده دلالت کند بر آنکه این مال متصرف سایل در آید اما با مداد منسوبات دهم



187

دیم که سایل را حرکت واقع شود در طلب این مال بسبب نصرة خارج که در جای شکل
مطلوب واقع است و صاحب سیم است والله اعلم دلایل الاعجاز من رموز الرمل
فصل چون جماعت در میزان آید چنین رملی را کنگث گویند زیرا نقطه بدایره ندارد
و حکم کردن از چنین رملی مشکل است انقلاب وتد الوتد باید کرد تا باید که گشوده
شود و انقلاب وتد الوتد آنست که ۱۳ را در اول و ۱۴ را در چهارم و ۱۵ را
در هفتم و ۱۶ را در دهم ضرب نموده امهات سازد و رمل تمام کند و اگر باز انقلاب
رمل باز بسته آید در عوض آنکه شانزدهم را در دهم ضرب نموده بود شانزدهم را
در دوم ضرب نماید البته میزان گشاده آید و این از اسرار است **فصل** حکم بدایره
بزوج مثلا رملی کشیدیم این بود بیاض در اول و تکرار نکرده بود و بیاض
صاحب چهارم است و در اول که آمده در چهاردهم
خود آمده اکنون نظر در چهارم که خانه اوست کردیم
که مرتبه نقل اوست عقله بود و نقی از چهاردهم که
بچهارم آمده در هفتم خود آمده یعنی در چهارم رمل و هشتم مقابله است و بیت
فرح و در چهارم که آمده نسبت با اول تربیع است پس گفتیم که تو را اکنون مقام گفتگو
است و باز نظر در چهاردهم نمودیم آنجا عقله بود و عقله پنج مرتبه از شکل خود
رفته بود گفتیم که این جنگ با دوست است یا با فرزند سایل گفت با دوست گفتیم
که این دوست با تو مخالفت میکند بان دلیل که عقله برابر همکی شکل ششم
است و او نه مرتبه آمده است و نهم که خانه علم است و در پنج مرتبه مزاج دارد و عقله
شکل داخل است و بزحل منسوب است و پنجم کتاب دلیل است و انکیس که در
پنجم رمل است و این تمام دلیل سحر است و با کیفی در دهم آمده و از چهارده و نزده
سوال است زیرا که در دوم که آمده و در سیزده خود آمده و نقی در خانه وتد دارد و با
بیاض که در اول است تربیع است و انکیس در پنجم مزاج دارد و در چهاردهم

خود آمده

خود آمده که خانه فرح اوست پس روز شنبه صلح واقع شود و خصوصا بیاض که
در اول بچهاردهم خود آمده است و انکیس بحسب دایره بزوج دوست بیاض است
چرا که پنجم بیاض است **فصل** هر گاه که عقله از نصرة خارج و قبض الداخل متولد شود
در حقیقت فرح بود در لباس عقله جای باشد که اگر احکام فرح باید کرد از آنکه
هوا که عقله حی و قایم است نه معدوم و همچنین هر زوج که از دو فرد آید معدوم
نبود و حکم خفتگان دارد چون بیدار شود حکم کنند و هر چه از دو زوج آید معدوم
بود و از اینجاست که خارج داخل و داخل خارج و مذکر مونث و مونث مذکر شود
و سعد نحس و نحس سعد شود و این جمله نیک فهم باید کرد که فواید کلی دارد **فصل** صاحب
تجربه دوازده نقطه اشکال اسداسی را بر ترتیب دایره ابجد بر دوازده
خانه حاکم ساخته و ترتیب آن چنین است ... در بیان شش شکل
۳ آتش و ۳ باد و ۳ آب و ۳ خاک است نقاط آتش بترتیب هر یک حاکمند
بر خانه از خانهای آتش بترتیب چنانچه نار نصرة خارج حاکمست بر خانه اول
و نار قبض الخارج حاکمست بر خانه پنجم و آتش عقله حاکمست بر خانه نهم که این
۳ خانه نار اند و باد نصرة خارج حاکمست بر خانه دوم و باد اجتماع بر خانه
ششم و باد قبض الداخل بر خانه دهم که خانهای باد اند و آب قبض الخارج حاکمست
بر خانه سیم و آب اجتماع بر خانه هفتم و آب نصرة داخل بر خانه یازدهم
که خانهای آب اند و خاک عقله حاکمست بر خانه چهارم و خاک قبض الداخل
حاکمست بر خانه هشتم و خاک نصرة داخل حاکمست بر خانه دوازدهم و نقاط
طریق را که در میزان میباید بر خانهای زواید و شواهد حاکم ساخته اند چنانچه
نار طریق حاکمست بر خانه ۱۳ و باد او بر ۱۴ و آب او بر ۱۵ و خاک او بر ۱۶ و هر
نقطه که حاکمست بر خانه صاحب آن خانه در حکم با وی شریک است باید که در احکام
شکل در میزان آمده با شکل خانه که نقطه میزان بر آن خانه حاکمست و صاحب آن خانه

هر سه را ملاحظه نموده حکم کرد **فصل** نقاط دوازده گانه اشکال سدامی با نقاط طریق
شانزده میشود چنانچه در پیش گذشت شکل نقاط ازواج بیزده دوازده است و با نقاط
جماعت شانزده میشود پس اشکال سته شرکت بکنند در میان افراد و ازواج
شانزده گانه یعنی اشتراک آن نظر بفرد و زوج متساوی الطرفین است پس باز گشت
اشکال ثمانیه نظر با فراد و ازواج باشکال سبعه باشد لاجرم این اشکال هفتگانه را
اشکال سبعه میزانیه خوانند و نظر بفرد اشکال سبعه را افراد میزانیه گویند و نظر بزوج
اشکال سبعه را ازواج میزانیه میگویند و مراد از فرد و زوج عمل روز و شب است که
عملی که در شب واقع شود بر ازواج است چنانچه عمل روز بر افراد است پس نقاط سته
عشر یعنی افراد سایره اشکال میزانیه است که در بیوت ربعیی ثمانیه امهات
و بنات سایر و دایر اند و همچنین ازواج سایره اشکال سبعه میزانیه که عبارت است از
ازواج شانزده گانه است در بیوت ربعیی ثمانیه که امهات و بنات اند سایر و
دایر اند پس شانزده نقطه در امهات و بنات است که بمنزله بروج اند و شانزده
نقطه میزانه بر مثال کواکب سبعه اند و این نقاط بر بنا انها سیر میکنند چو کواکب که در
بروج و یا چو ... که بر عناصر دور هر نقطه مخالف میشود گاه آتش باد و گاه باد
و آب خاک از این جهة تغیرات در احکام ظاهر شود و ضابطه در باب سیر نقطه الیت
که از جمله آنست شکل زوج که در مرکز یازدهم می آیند و آنها را اشکال میزانیه
خوانند نقاط جماعت را از جهة شکلی زوجیت نتوان راند و آن رمل را کنگ گویند
و نقاط طریق را اگر چه میتوان راند لیکن چهار نقطه دارد و نقاط او یکدیگر را نفی میکنند
بایں سبب تحقیق حکم نتوان کرد و لهذا آنچنین رملی را اگر میگویند در حق دو صورت
تجدید رمل اولی بود اقلا بعد از سه روز و اکثر بعد از نه روز و نقاط طریق دوازده گانه
با ... را سیر بود در دوازده شکل دو نقطه و جمع آن رمل که در میزان آن جماعت آمده انقلاب
وتد نمایند و طریق انقلاب وتد آنست که امهات را با بنات ضرب کند این رمل را

تثلیثی خوانند این انقلاب را ثنائی خوانند البته جماعت در میزان آن رمل خواهد بود
اگر میزان از دو ثابت بسته شود مراد در توقف افتد و اگر از دو خارج بسته شود
مطلوب در ایام حاصل شود و اگر از دو شکل داخل بسته شود مراد در یکماه حاصل
شود و اگر از دو منقلب بسته شود مدعا در هفته حاصل شود و نزد بعضی از دو منقلب بعضی
از مدعا حاصل گردد و بعضی نگردد اما سعد و نحس اشکال را ملاحظه باید نمود از
سعدان دلیل سعادت و از نحسان دلیل نحوست **فصل** نقطه از میزان یا بسیوم
رود که طرف یمین است یا بچهاردهم رود که طرف یسار است و از سیزدهم بنهم رود
یا بدهم اگر بنهم رفت باول رود یا بدوم و در صورتی که بدهم رفت یا بسیوم رود
یا بچهارم و اگر نقطه بطرف یسار رفت یعنی چهاردهم از آنجا بیازدهم رود یا
بدوازدهم و از یازدهم به پنجم و یا ششم رود و از دوازدهم بهفتم یا بهشتم رود
پس حرکت نقطه از میزان تا آنکه با امهات یا بنات رسد آن را حرکت طول گویند
و حرکت عرضی آنست که چون با امهات و یا بنات که در حرکت طولی رسیده در واحد
الطرفین خود همان نقطه را باید بر و یکذره در ضد اینکه بمحلی رسد که دیگر آن نقطه را
ما ور آن محل نیابد قرار گیرد و این حرکت را عرضی گویند و نقطه در منتهای حرکت
طولی یا در منتهی حرکت عرضی اگر در خانه قرار گرفت و منتهی شد که مرکز اوست چون نقطه
آتش در خانه آتش و نقطه باد در خانه باد و قس علی هذا این حرکت را طبعی خوانند
و اگر در مرکز غیر رود چون آب در خانه آتش یا خاک در خانه باد این حرکت را
قسری گویند یعنی بغیر اراده خود حرکت نموده از روی اضطرار و این قسری بر چند
نوع بود گاه بطریق صعود بود چنانکه از اعلی و گاه بطریق هبوط بود چنانکه از اسفل
و گاه ملایم و متقارب بود چون باد در مرکز آب و بر عکس و گاه متضاد چون
نقطه باد در مرکز خاک و بر عکس و گاه متباعد و متنافر چون نار در مرکز خاک و بر عکس
و گاه بود که یک نقطه را در طول حرکت طبعی بود و در عرض حرکت قسری و گاه

بر عکس و گاه بود که در هر دو حرکت بطبع و قسر موافق شود و گاه بود که در قسری
مختلف بود بصعود و هبوط و گاه بود که متفق بود مثلا هرگاه نقطه باد بدوم آید
در طول حرکت طبعی کرده باشد و چون باز از دوم بچهارم یا بهشتم منتهی گردد این
حرکت دلالت بر نو میلی کند و مآل آن بسیار بد باشد و اگر نقطه باد بدوم آید
و از دوم بششم منتهی گردد در طول و عرض هر دو حرکت طبعی کرده باشد و اگر
نقطه باد بچهارم آید و از آنجا بهشتم رود در حرکت طولی و عرضی هر دو مخالف
طبع این هر دو حرکت بسیار بد باشد و در سیر نقطه در این مرکزی بترتیب مناسب
احوال صاحب رمل احکام توان گفت تا منتهی به نقطه حکم که آن مآل احوال
اوست باز هر یک از حرکتین یعنی طبعی و قسری منقسم میشود بر دو قسم مقبول
و غیر مقبول حرکت مقبول آن بود که بشکلی که مناسب طبع بود فی الحقیقه یا مقارب
منتهی شود و غیر مقبول آنست که بشکل مضاد طبع خود فی الحقیقه منتهی گردد
و مرجع این تناسب و تقارب و تضاد بر عنصر غالب چنانچه در فرح عنصر آتش
غالب است و در عتبه خارج باد و در نقی الخد خاک و در عتبه داخل آب زیرا که
در عتبه داخل مثلا در دو عنصر سردی و در یک عنصر گرمی و در دو عنصر رطوبت
است و در یکی یبوست پس سردی و تری که طبعیت آب است غالب بود و کیفیت
غالبه شکل است اما تمام آن بود که بشکلی منتهی گردد که چون این نقطه سایره را با شکل
خانه امتزاج دهند شکل سعد صورت بندد و نیز شکل منتهی به را با صاحب خانه
ضرب باید کرد و ملاحظه نمود که چه شکل صورت میبندد اما ناقص بر خلاف این
بود و مع ذلک چون بشکل سعد یا مناسب مسئول منتهی گردد تام خواهد بود
و چون بنحس و یا مخالف مسئول منتهی گردد ناقص خواهد بود پس بوضوح
پیوست که اقوی و اولی احوال حرکت طبعی مقبول تام بود زیرا که نقطه که از میزان
طلوع میکند ایچو غریبی است که عزم سفری بسوی وطن خواهد کرد و در صحبت ملاقات

احباب و ضبط اسباب مهمات و تحصیل سعادات خود را رد پس چون این حرکت
طبعی کرد گویا که او بوطن خود رسید و مشقت سفر براحت مبدل گشت و چون حرکت
مقبوله کرد گویا احباب و اسباب خود را دریافت بلا تکلف و چون حرکت تام
کرد گویا تحصیل منافع خود نمود و خرم شد و لاشک این چنین حالتی دال
بود بر قرار امر و امن و سرور و حضور و حصول مطالب بسهولت و بزودی
بر حسب اراده و بر ثبات امور و وصول منافع و بر یافتن خیر در منزل و مقام
اصل و بدست آمدن از دست رفته مطلقا و بعد از ین حرکت قسری ملایم مقبول
تام بود زیرا که ایچنانست که شخصی در غربت بمقام دوستی رسد یا بملازمت
حاکم نیکو رسد و اسباب سعادات او را حاصل گردد و باعانت انها و آنچنین حالتی
دال بود بر یافتن مراد لیکن در غیر مقام و بر حصول مطالب باعانت غیر
و بر ملاقات عزیزان و اکابر و ترتب حصول از دست رفته و وصول اخبار
و پیغام و اتمام و انجام مهام بخیر و ثبات امور و امثال انها و این هر دو صورت
ایچنانکه در طولی واقع باشد در عرضی هم اگر واقع شود در حصول مسئول
و دفع مضرات و وصول منافع و سعادات اتم و اولی خواهد بود و اضعف
احوال حرکتین طولی و عرضی قسری مضاد غیر مقبول ناقص بود زیرا که این صورت
ایچنانست که شخصی بعزم امور رند گوره میرود ناگاه هلاک شد یا بقیدی مبتلا گشت
و هیچ معین و دوستی نمیابد و لاشک این چنین حالتی دال بود بر وحشت
و بیم هلاکت و قید و آفت و عدم حصول مطالب و یاس و بد حالی و امثال اینها
و بعد از ین قسری متباعد و بعد از ین غیر قسری مضاد غیر مقبول ناقص بود زیرا
که این صورت ایچنانست که عازم ملک دور رفت بمقام آشنایان و ناگاه بمرض
عظیم و یا بنقصان مال یا کلفتی عظیم گرفتار شد و به نوا و درمانده گشت و لاشک
این چنین حالتی دال باشد بر اشتباه گرین صورت و بر عدم حصول مطلوب و بیم مضرات

رز ضد و سرکردانی و غم و تهمت و امثال اینها چنانچه خواهد بان استشهاد کنند و این هر دو
صورت چون در عرض نیز واقع شوند خواه موافق و خواه مخالف تعین که تحصول
مطلوب از آن ابعد خواهد بود و حصول مضرت اسرع و باقی صور در ضعف و قوة
و نزد این مذکور است و سلب و وقوع و عدم آن و نیک و بد و سعادت و نحوست و استخراج
مدلولات هر یک بر عاقل واقف دشوار نخواهد بود و مقرر است که اهتمام مطلوب به
مناسب حال وی حکم کرده شود هم از مدلولات بیوت و اشکال که منتهی نقاط است
و هم مدلولات طبایع نقاط و امتزاج که حاصل میشود لایق هر مقامی و هر صورتی و
حالتی و دلایل اشکال و طبایع را نشواهد احکام این نقاط باید داشت و انجا که نقطه تاثیر دوم
سیر کنند حکم آن اقوی بوده باشد فصل رفتن نقطه آتش در خانه آتش دلیل است بر
تعدیل طبایع و اخلاط و اتمام مهمات و خلاصی از غم و مشقت و امنیت و عیش و فرح
و تسلط و حدت ذهن و قوت حکام و رفتن نقطه آتش بحیز باد دلیل است بر گرمی
هوا و طباع و بر غضب و قهر و تهور و سفر نافع بمغربه و ملاقات دوستان و حصول مال
و ماکول و معاش در وجه کسب و معاملات دال بود و رفتن آتش بحیز آب دلیل است
بر اطفاء حرارت غریزی و ناتوانی و بی نوایی و سفر بی نفع و قطع طریق و تلف شدن
چیزها و بر کرم شدن آبها و ناسازگاری طباع با یکدیگر و بدی حرکت و غایب و رفتن
آتش بحیز خاک دلیل است بر گرم شدن زمین و کثرت طبخ و یبس طباع و حصول امور
بعسر و غلبه حسد و بخل و کدورت مردم و تنگی و گرانی و قصور مال و ملک و قس علی
ذلک جمیع العناصر فی المراکز والله اعلم فصل بدانکه هر قومی احکام بنوعی کنند چنانکه
اهل هند حکم بر غلبه اشکال رمل کنند اگر اشکال سعد غلبه کنند آنچه مطلب باشد و اگر نحس
غالب بود حکم بر عکس آن باشد و اهل سند حکم از مثلثات کنند نگرند که مقصود سایل
در کدام خانه است و در آن خانه چه شکل آمده است و شریک او کیست و نتیجه از ضرب
هر دو سعد است یا نحس سعد دلیل سعادت و بمراد رسیدن و نحس دلیل نامرادی و غم

ویرانشاند و اهل مغرب نظر کنند در هر خانه اگر اشکال سعد بود حکم بر سعادت منسوبات آن خانه
کنند و در هر خانه که اشکال نحس بود حکم بر نحوست و صلاح و فساد از نتیجه ایشان بود و اهل
بربر حکم از لسان الامر کنند و این پیش ایشان معتبر است و لسان الامر از اول بود تا دوازدهم
پس مقصود در هر خانه که باشد اول را با شکل آن خانه زنند اگر آن شکل که حاصل شد در روی
رمل بود حکم از آن شکل و از آن خانه کنند و اگر در روی رمل نبود بنگرند بخانه او که کجاست و چه شکل
بر جای اوست و حکم از آن کنند از سعادت و نحوست و دخول و خروج و ثبوت و انقلاب
و نفی و اثبات و حال از لسان الامر اول گویند و بر عاقبت از لسان الامر ثانی و تحقیق
دیگر چنان بود که اشکال سردان آورد و حکم از ۱۳ و ۱۴ و ۱۵ و ۱۶ کنند و طریق دانستن نفی
و اثبات و ضمیر چنان بود که جمله ضمایر خلق از دو نوع باشد اتصال و انفصال یعنی
سایل طالب اتصال آن شی است یا طالب انفصال از آن شی و در زایدات ۱۳
و ۱۴ را گواه میخوانند و ۱۵ را قاضی و ۱۶ را عاقبت میخوانند پس بنگرند که ضمیر از چیست
اگر اتصال است و شاهدان و قاضی با اسم داخل اند و لسان الامر که ۱۶ است باشند گواهی دهد
بر دخول دلیل کند بر تمام شدن دخول و مراد و همچنین در احکام انفصال باید که اشکال مذکوره
خارج باشند اگر این هر دو یکی داخل و یکی خارج بود دلیل کند بر نامرادی و سبب صلاح و فساد
از تکرار بیند اگر در خانه اول تکرار شود از قبل نفس سایل و در ۲ از قبل مال بود و در ۳
از قبل خویشان و در ۴ از قبل پدر و املاک و همچنین تا دوازدهم بحسب منسوبات بیوت
چنانکه در دوازدهم از قبل دشمن و اگر در سیزدهم افتد از قبل سایل بود و در ۱۴ از قبل
مطلوب بود و چون گواهان و قاضی و لسان الامر دلالت بر حصول مدعای سایل باید از
سعد حکم بر سهولت و اقتدار در آن امر کنند و از نحس حکم بر صعوبت و عدم احکام آن
برین نسق بود والله اعلم فصل در احکام نقطه طبایع و امتزاج آن بدانکه نقطه چون
آتش با نقطه باد متصل شود این ممازجه حرارت باشد با رطوبت حکم بر نظر و نطق و
سعادت و اتصال باشد و آتش را با آب تضاد و هلاکت و اتصال آتش با خاک مخالفت

باشد و اتصال آب با خاک موافقت باشد فصل بدانکه خانه اول نظر است و دوم نطق و سیم
اتصال و چهارم انفصال یعنی منع و این ممتاز ده شکل چهار عنصر است برین خانهها نحس گردانند
نظر از نقطه آتش است که نظر است و نطق از نقطه باد و اتصال از نقطه آب و
انفصال از نقطه خاک و اصل این چهار شکل است و هر شکلی را ستة شکل محل است چنانچه
... محل نقطه نار است که نظر است ... محل نطق است و ... محل اتصال
است و ... محل منع است و هر شکلی بخانه منسوب است چنانچه نظر ... بر خانه اول و ...
بر خانه پنجم و ... بر خانه نهم و ... بر خانه سیزدهم و نطق ... در خانه دوم و ... خانه ششم و
... در خانه دهم و ... خانه ۱۴ و اتصال ... در ۳ و ... در ۷ و ... در ۱۱ و ... در ۱۵ و منع
... در ۴ و ... در ۸ و ... ۱۲ و در ۱۶ و باید که هر سوالی که باشد درین خانهها این اشکال
باز طلبند و حکم برین گونه کنند اصل امهات است که ذکر است باشد با عقاد بر مسئله اول است
فصل انقلاب هوا بصورت نار بلندی و عشرت انقلاب هوا بصورت خاک
مخالفت و هلاکت باشد انقلاب آب باتش ضدیت تمام باشد و دشمنی با فراط
و انقلاب بخاک دلیل بر تحصیل روزی و کسب و معیشت باشد و هم دلیل موافقت
باشد میان سایل و مسئول اما ازین دو شریک باشند و آن آب باشد و خاک خود
آتش شود دلیل بود بر مخالفت میان دو نفس و اگر اتصال طلب کند نشود و در نحو رادیل
مرکب بود اما از زندان را خلاصی باشد فصل مجموع علم رمل از هفت قسم بیرون نیست
اول تسکین شکل و آن مقام بیوت است دوم تسکین عدد و آن مقام شرف
است سیم تسکین حرف و این مقام حدود است چهارم تسکین مزاج و آن مقام
وجوه است پنجم تسکین ایقع و این مقام مثلثات است ششم تسکین اوتاد و
این مقام ساعات است هفتم تسکین شواهد و این مقام اتصال و در حق اکابر و سلاطین
از تسکین عدد حکم باید کرد که اتم و اولی است فصل بیوت رمل را بر مثال دایره
فرض باید کرد ابتدا و انتها اعتباری نیست چنانکه طالع گاه عاشر و عاشر گاه طالع

و باقی بیوت را برین قیاس باید کرد فصل در اشتراک بیوت خانهها بعضی
بر بعضی گواهی دهند و دلالت ایشان درست باشد چنانکه خانه دوم
مال نقد است و خانه چهارم ملک و خانه ششم غلام و کنیز و چهار پایان
است پس اگر کسی سوال کند که مال من زیاده خواهد شد یا نه اگر درین
هر سه جا اشکال سعد داخل بیند حکم بر زیادتی مال کند و اگر در خانه دوم
و چهارم شکل سعد بیند اما در خانه ششم شکل نحس خارج بیند هم بر زیادتی
ملک و مال حکم باید کرد اما مرتبه کمتر از آن و از غلام و کنیزک چیزی تلف
شود و اگر در دوم شکل داخل بیند و در چهارم و ششم نحس خارج حکم کند که مال
بکسب بدست آید از جنس منقول و مطلقا از املاک و عبید و دواب زیان بیند
و اگر هر سه خانه اشکال نحس افتد حکم بر زیان مال و ملک و عبید کنند و همچنان
خانه سیم و نهم و هفتم بر یکدیگر گواهی دهند از جهت سفر و حرکت از آن سبب که
خانه سفر نزدیک سیم و خانه نهم حکم کند بر سفرها سعادات و نحوست از شکل سعد و نحس
باید جست و همچنین خانه سیم و چهارم و پنجم و یازدهم بر یکدیگر گواهی دهند از جهت دوستان
و همچنین خانه ششم و هفتم و هشتم و دوازدهم بر یکدیگر گواهی دهند از جهت شقاوت
و جملی خانهها برین قیاس باید کرد با احکام آسان گردد و خانه پانزدهم و شانزدهم بر جمله
خانههای گواهی دهند خانه دوم منسوب است بجوهر و نقد از الوان مختلف بشرکت پنجم
و مال نقد بشرکت ششم و قدوم غایب دور و نزدیک بشرکت نهم و کسب و کار بشرکت
دهم فصل بدانکه درین علم عنایت الهی و نظر صاحب علم نیز میباید تا همچو سر بادشاه
بر سنگ سیاه و سر طبیب بر گوشت خر نشود و از بعضی فضلا مرویست که استخراج
الضمیر شک و وهم است و حق است که اطلاع بر اسرار ضمایر نیست مگر علام الغیوب را
و هو لا یظهر علی غیبه احدا الا من ارتضی من رسول فان انکشف بعض الضمایر بعلم
الآثار فلا یکون الا بذوق سلیم و طبع مستقیم ای فرزند گاهی که رمل دلالت

کند بر نفعی بر سایل را اگر سیزدهم داو تا در رابعه قوی باشند نفع کلی رسد سایل را و اگر
ضعیف باشند نفعی فی الجمله و در شهر ربیع ظهور جمیع مدلولات اشکال آن رمل
متصور نبود فلهذا در تشخیص احکام رعایت مناسبات و قراین اعظم ارکان
است و ظاهر است که حکم رمل پادشاه و گدا و عزیب و کدخدا و ضعیف و شتاه
کل حال نکرده یکسانست با وجود تساوی او خارج متساوی نخواهد بود
بدانکه شکل اول منبع نار است و پنجم مظهر آن و شکل دوم منبع باد است و ششم مظهر آن
و سیم منبع آب است و هفتم مظهر آن و چهارم معدن خاک است و هشتم مظهر آن و تمامی
احکام رمل ازین هشت خانه بیرون نیست و اصل رمل و مرکز عالم چهارم و هشتم است
خانه چهارم عمر است و خانه هشتم مرگ است و ازین اصلا و قطعا نگردد و باقی پنج و مثلثات
است و مثلثات رمل ع ه است لاغیر جهة آنکه از تولد هر دو شکل شکلی حاصل میشود
که هشت شکل باشد و از تبدیل صغری و کبری هشت دیگر که مجموع شانزده باشد چون
شانزده را در شانزده ضرب کند دویست و پنجاه و شش شکل شد جهة آنکه عقله که
از لحیان و انکیس حاصل میشود خلاف آن عقله ایست که از انکیس و لحیان حاصل
میشود چنانچه در طب مقرر است که خونی که از کبد حاصل میشود مخالف آن خونی
است از سیر حاصل میشود زیرا که خون اول بار در طب است و خون دوم حار و یابس تأمل
فافهم امهات بمنزله عناصر و بنات بمنزله معادن و متولدات بمنزله نباتات
و شواهد بمنزله حیوانات امهات اوتاد است و بنات مایل و متولدات مایات و شواهد
الوف امهات نور است بنات رحمت متولدات مغفرة شواهد ظلمت آتش نور
باد رحمت آب مغفرت خاک ظلمت امهات محل ایام است بنات اسبوع متولدات
شهور شواهد سنین امهات ربع مسکون است و هر نیک و بد و سعد و نحس و مراد
و غیره از امهات خطا نباید و احکام راست آید و جهات و دو دین و اسامی و عدد
از آنجاست اصل رمل امهات است و بنات مظهر او و اشکال مفرده که در میزان

بنمایند در امهات و بنات در دایره عدد شکل داده اند و در اینجا سر بیست و هر فتنه
که در عالم است همه در بنات ظاهر میگردد که الولد سر ابیه چه بلاهای نفسانی از عشق
و هوا و هوس و فرزند در خانه پنجم است و هر رنج و محنت و بیماری و حبس در خانه
ششم است و محنتی که از زن و دزد و دشمن و مکر زنان و دوستی بد رسد و قحط
و وبا در خانه هفتم است و هر بلایی که هست از مرگ و میراث و قرض و فقر و شقاوت
و خوف در خانه هشتم است این همه بلاها که در عالم واقع میشود ازین چهار خانه بیرون
نیست پس اگر امهات و مراتب اشکال او سعد باشند یا نحس این همه در بنات ظاهر
میگردد شعر زهر نقطش روان مگذر چو خامه ✽ بهر حرفش فرو رو چون سیاهی ✽

فصل خانهای دوازده گانه هشت خانه را ناظره خوانند ۱ ۳ ۴ ۵ ۷ ۹ ۱۰ ۱۱
و چهار خانه دیگر را سواقط خوانند ۲ ۶ ۸ ۱۲ و خانهای ناظره اقوی است و ساقط اضعف
بیان این آنست که خانهای رمل را چون دایره فرض باید کرد و سیصد و شصت قسم متساوی
کرد چون سیصد و شصت را دوازده قسم کنی هر قسمی را سی سهم رسد چنانچه در فلک
البروج قسمت کرده اند سدس و ربع و ثلث و مقابله قیاس باید کرد سیم و یازدهم تسدیس
و چهارم و دهم تربیع و پنجم و نهم تثلیث و هفتم مقابله تسدیس نیم دوستی تثلیث تمام دوستی
مقابله تمام دشمنی تربیع نیم دشمنی و همچنانکه خانهها را یکدیگر انظار است اشکال را نیز یکدیگر
انظار است شکل کواکب سبعه را با هم و آن پنج است قران و مقابله و تثلیث و تسدیس و تربیع
اما مقارنه در رمل آن باشد که شکل در جنب شکلی افتد اگر از دست راست باشد
بگویند که همچنین شخص نوز ملاقات افتاده و آن ماضی باشد و اگر از دست چپ باشد
بگویند که همچنین ملاقات خواهد افتاد و آن مستقبل باشد و مقابله آنست که دوازده
خانه رمل را چون دایره تقدیر کنی و خط بکشی چنانکه دایره را دو قسم متساوی کنی
از هر موضع که سرهای خط با و رسد مقابل یکدیگر باشند در رمل هفتم از شکل مقابله
باشد و پنجم و نهم هر شکلی تثلیث و چهارم و دهم هر شکلی تربیع و سیم و یازدهم هر شکلی تسدیس و مقارنه

شکل سعد سعد و شکل نحس نحس پس اگر شخصی برای مال خود رملی کشد نظر کند که خانه
دوم که بیت المال است تا چه شکل در وی افتاده بعد از آن نظر کند بر تثلیث وی تا چه
شکل است اگر شکل سعد باشد دلیل بود بر زیادتی مال و اگر شکل نحس باشد زیادتی
نکند و کمی هم زیرا که نظر وی بدوستی است نه دشمنی پس نظر بتسدیس وی کند اگر سعد
باشد نیم چندان بدهد که تثلیث میداد و اگر نحس باشد چیزی کم نکند پس نظر کند بتربیع
وی اگر شکل نحس بود بدشمنی بعضی از مال وی تلف شود و اگر سعد باشد نشود
پس در مقابله او بنگرد تا چه شکل افتد اگر سعد باشد قصد مال کند لیکن نبرد و اگر شکل
نحس باشد قصد کند و ببرد و در مقارنه چنانکه گفتیم اگر نحس باشد از دست راست چیزی
از مال او تلف شده باشد و اگر سوی دست چپ باشد چیزی تلف خواهد شد و اگر شکل
سعد بود بخلاف آن باشد هم در ماضی و هم در مستقبل و خانه سیزدهم شاهد اول است
گفته اند و چهاردهم را شاهد چهارم و پانزدهم را شاهد هفتم و شانزدهم را شاهد دهم
و این نظرات اشکال است و خانه را نیز نظرات ایمن و ایسر نیز میباشد چنانچه سیم و
چهارم و پنجم را نظرات ایسر میگویند و نهم و دهم و یازدهم را نظرات ایمن و ایسر را
نیکو ضبط باید کرد تا احکام آسان شود فصل هر خانه از خانهای متولدات وزدایند آن
میراث برند از خانهای امهات و بنات خانه نهم میراث از اول میبرد و دهم از سیم
و یازدهم از پنجم و دوازدهم از هفتم و سیزدهم از دوم و چهاردهم از ششم و پانزدهم
از چهارم و شانزدهم از هشتم و فایده درین مسئله آنست که خانهای علو در شجره رملی
بمنزله میوه اند بر شاخها و خانهای سفلی بمنزله بیخ که شاخها از وی رسته است و از
اینجا چون میوه بر لطیف باشد و مقوی او بقوت نباشد آن میوه بثمر نرسد و از کار
در افتد و بعکس الجنس اگر خانهای علوی قوی و ضعیف افتاده باشند تعلق بدان
خانهای دیگر که اصل وی اند دارند و این بمنزله شجره است و شاهد و مشهود و قایم
بیکدیگر اند بدین مثال ا ب ج د ه و ز ح بدانکه امهات تا پانزدهم از قسمت مسئول
ط ی یا یب یج ید یه یو

عنه است و بنات تا شانزدهم از قسمت سایل است و بعضی بیوت مفرده را از قسمت
سایل میدانند و فروجه را از قسمت مسئول عنه و بیوت مفرده را وجود و حصول
میگویند و آنچه فروجه را منع و عدم فصل هر شکل خدمت چند خانه میکند مثلا لحیان
خدمت خانه اول میکند که سکون و عرف دارد و خدمت خانه دوم میکند که عدد
دارد و خدمت خانه ششم میکند که مزاج دارد و خدمت خانه سیزدهم که وتد
الوتد دارد و باز باید دانست که هر خانه خدمت چند شکل میکند مثلا خانه اول
☰ پس اگر شکلی در خانه خود باشد پنج قوت دارد و در اوتاد چهار
قوت و در عدد سه قوت و در سعد دو قوت و در روجه یک قوت و در مثلثه
نیمی فصل هر شکلی که در و آتش باشد چون بنقره خارج بخشند و بعضی مگیرند
و سخی طبع باشد و هر چه آب و خاک داشته باشند ممسک و گیرنده و نیز ابست تنها
بود گیرنده بود اما نه بآن مرتبه که خاک فقط داشته باشد و آتش ضد خاک است
خصوصا که باد با او باشد شکلهای علوی شکل سوار است و شکلهای سفلی پیاده است
فصل بدانکه لسان الامر شکلی باشد که از خانه حاجت و خانه اول تولد کند مثلا از شهر
فرزند از نهم و اول شکلی بیرون آورد و از شهر نکاح از هفتم و اول و از شهرهای از دوم و اول
و از شغل و عمل از دهم و اول در همه خانها بدین قیاس پس از لسان الامر حکم کند
اگر داخل بود آنچه گفته بود بیاید و اگر خارج بود آن چیز حاصل نشود و اگر سعد بود
باختیار سایل و اگر نحس بود بی اختیار و این در مطالب اتصالات که مراد تحصیل
آن امر بود و اگر مطلوب از امور انفصال باشد که مراد خروج از آن امر بود از اتفاق
خارج استدلال بمقصود باید کرد و داخل حکم عدم مقصود فصل اشکالی که بر طبع
غالب باشند نسبت اتفاق با اشکالی که بعنصر غالب اند بصداقت و آشنایی و
نفاق و حسد و بیگانگی صورت بندد نه ضدیت تام و مطلوبیت و محبوبیت هر یک
با قیاس خود چنانچه نسبت بصداقت و آشنایی و نسبت نفاق و آشنایی و بیگانگی

194 و بیکانکی مزاج بکدورت و نفاق برین قیاس درباره اشکال و آنچه طبایع معارض
و مخالف دارند با جمله نسبت ایشان بیکانکی مساوی بود و آنچه برد طبع غالب
بود محبوبیت نباشد چون ... و ... تامل کن فافهم **فصل** در مقابله شرف و سکون هبوط
دوبال است و در مقابل خانه وجه و مثلثه ضعف باشد و مقابل هر حظی از حظوظ نظر
نکبتی و ضعفی باشد و در جداول مسطور است و مراد از شرف شکلی عدد است
و از سکون شکلی صوت و از خانه شکلی حرف و از وجه شکلی مزاج و از مثلثه
شکلی ایقاع و شکلی که در خانه خود باشد پنج قوت دارد و در اوتاد چهار
قوت دارد و در عدد سه قوت و در حد دو و در وجه یکی و در مثلثه نیمی
فصل طالب و مطلوبیت اشکال بقول بعضی آنست که آتش را مطلوب کلی
او آتش بود که از آن قوت یابد و مطلوب جزوی او هوا که با او عشرت کنند و همچنین
قیاس کن هوا را با او بجهة حرارت نه حقیقی بود و در رطوبت ماده حقیقی و مزاجی
و خلط و عشق هر دو بایکدیگر ظاهر است و آب را مطلوب کلی آب بود که از آن
قوت یابد و مطلوب جزوی او خاک بود که با آن عشرت کنند و همچنین دان خاک را
با آن چو ببوست مزاجی و بالنسبه است و برودت ماده مجازی و بالنسبه میل و مزاج
و خلط بایکدیگر ظاهر است آتش ... طالب آتش مطلق تحت جزو و غالب ...
جهة قوت و حرکتها نافع و طلب راحات و رواج امور او طالب خاک تحت
... و غالب ... بود جهة قیام امور و ثبات و متانت و قرار عقود و امثال آن
و آنها را برین قیاس و اما طبایع معتدل طالب طبایع معتدل باشد چنانکه ...
طالب ... و بر عکس و ... طالب ... و بر عکس و یبوست ... طالب برودت ...
و بر عکس و رطوبت ... طالب حرارت ... بود و بر عکس چون حکم بر غالب طبیعت
است نسبت شکل از آن جهة ملحوظ نیست و جمعی از اهل تجارب گفته اند که مطلوب
هر شکلی آن بود که با او ترکیب کنند طریق حاصل کردد و جمعی را رای بران مقرر گشته

که بهر کوکبی

که بهر کوکبی که در شکل نسبت کنند و طالب و مطلوب یکدیگر دانند و مزاج روز و شب را
ازین اشکال کویند و طالب و مطلوب بزدحی نیز اعتبار تمام دارد و ۲۱ که مجموع عدد
لفظ بزدح است بعد از طرح شانزده خانه میدهد مثلا طریق را که بزدح تمام
حروف دارد چون شانزده طرح کنی پنج ماند بخانه پنجم دادند و باقی اشکال را همچنین
حساب صاحب خانها ساختند و بزدح حکیمی بوده است او بنام خود این دایره را وضع
کرده و بقول بعضی ادریس علیه السلام و دایره بزدح اینست ...
... پس قاعده طالب و مطلوب بزدحی آنست
که شکلی که درین دایره شغلی شود چندانکه رفته باشد از عدد آن نکاهدارند آنچه
بماند عدد آن شکل در آن خانه آن بود و آن عدد حاصل را شانزده شانزده طرح
کنند آنچه بماند از خانه اول میباید گرفت بهر خانه که منتهی شود صاحب آن خانه در شکلی
مطلوب آن شکل باشد پس این شکل را با آن شکل شریک میباید کرد و حکم کرد مثلا
درین خانه طرح بخانه ۱۲ رسید و در آنجا شکل طریق بود و او صاحب خانه پنجم است
هفت مرتبه شغلی شده و قاعده چنانست که خانه آن شکل را داخل نشمارند بلکه از
خانه او شمارند مثل این طریق که بدوازدهم آمده است هفت خانه شغلی شده است
و عدد خانه دوازدهم ۷۸ عدد است و هفت را از هفتاد و هشت کم کردیم هفتاد و یک
ماند پس عدد طریق در دوازدهم هفتاد و یک باشد چون شانزده شانزده
طرح کردیم هفت ماند این هفت را از خانه اول قسمت کردیم بخانه هفتم رسید پس
حمره را مطلوب و حکم از و باید کرد و این حکم از آن بود که شکل اعلا شغل نشده
اما اگر شکل اعلی شود بمقدار عددی که رفته باشد بر عدد آن خانه بیفزایند مثلا
... شکل یازدهم است بخانه چهارم آمده یازده خانه از مرتبه بالا رفت عدد
خانه چهارم ده است چون یازده بر او افزودیم بیست و یک شد پس عدد
قبض الداخل در چهارم ۲۱ باشد چون شانزده طرح کردیم باقی پنج ماند و چون

195 از اول بخانها بخش کردیم به پنجم رسید پس طریق مطلوب قبض الداخل باشد در چهارم
حکم باید کرد **فصل** نقطه آتش مفرد را ضاحک صامت کویند و نقطه باد را ضاحک متحرک
کویند و نقطات آب را باکی و صامت و نقطه خاک را صامت کویند نقره خارج ضاحک
متحرک انکیس باکی و صامت و نقره داخل را باکی متحرک کویند و این اسرار غرایب است
و آثار عجایب اگر کوید که خواب دیده ام و آن چه خواب بود و اگر در خانه خواب نقطه
آتش مفرد باشد بکو که تبسم کرده و اگر نقطه باد و نار هر دو باشد بکو خنده تحیر
کرده و مثل سواری و دیدن ابر و پریدن در هوا و بودن با پری از آنکه نقطه نار
و هوا تعلق بروحانیان دارد و مقام اعلی و اگر پرسد که بچه چیز سوار بودم نظر
کند بر شکل خانه نهم و یا در مزاج ... که کدام خانه است اگر در خانه هوایی
و آبی باشد از آنجا حکم کند و یا کرمی و یا برآمدن بر کوه و نشستن بر خانه عالی و یا جایی
بلند و موی شی نیز کویند و بعضی از اهل این شکل ... کویند و اگر نقطه باد مفرد
باشد بکو آهسته کریه کرده و اگر خاک یا آب باشد بکو با واز متحرک کریه کرده یا
چنانکه آشنا در آب و کرداب کشتی و در ملک دیگر رفتن و نقل از مقام بمقام
و خطا کردن از جای و مردکان دیدن و سخن گفتن با ایشان و همه برین نوع قیاس
کن تا صواب افتد باید که حکم تواند معلوم کند و جواب کوید و اگر پرسد که سبب که
از بهر چه بوده است و یا خنده از بهر چه باشد باید نگرد در خانه نهم که چه شکل
افتاده و نگرد از اشکال و مزاج و عکس در کدام خانه است از قبیل فراق یا وصال
آنچه بود و از انکیس بوده باشد و اگر از غد و خواب پرسد از نکته ... شکل
خانه کوید و اگر نقطه از حد و فصل تجد این قوه باشد بران حکم کند والله اعلم
فصل بدانکه چون نقطه حکم از میزان بسیر در آید باید که خوب درک کند که چنانکه
مخالف میرود مسالم و خانه ضعیف میرود یا قوت چراکه آتش و آب دشمن
ام اند و باد و خاک دشمن ام اند و نقطه حکم بهر خانه که منتهی شود ملاحظه
کند

کند که در آن چه شکل نشسته است و منسوب بکدام خانه است و درین خانه الشکل
چه شکل باز نشسته است و این هر دو شکل در هم ضرب کنند و نتیجه را ببینند که بکدام
خانه نشسته است دوست است یا دشمن و خانه ضعف است یا قوت و در آن خانه
که نتیجه نشسته است و شکل سیم کواه است به بینند که نحس است یا سعد و حکم از آن
کند که چون نحس است باید دید که نتیجه در روی رمل است تا قاعده مذکوره عمل کند و اگر
نباشد حکم بر خلاف و برین قیاس **فصل** در قران بدانکه نقطه باد اول در
خانه آتش اول قران باد دوم در خانه آتشی دوم قران و باد سیم در خانه آتشی
سیم قران باد چهارم در خانه آتشی چهارم قران و آب چهارم با باد چهارم قران
تا خانه هشتم باد اول با خاک اول قران نبود و باد دوم با خاک دوم قران نبود چرا
که اشکال قرانات در مرتبه مساوی اند اگر این پنج شکل ... در طالع بیایند
صاحب ضمیر در مهمات پریشان و سرگردان و در امور متحیر باشد و هرگاه که فرح
در هشتم آید قران آتش و باد است و هرگاه که حمره در خانه پنجم آید قران باد
و آتش بود دیگر اصل سکن حمره در ششم بیابیت و عقله در هشتم در اینجا ترتیب
که حمره را هشتم داده اند و عقله را ششم و هرگاه که انکیس در خانه دوم آید قران
خاک و باد است و هرگاه نقره خارج در خانه هفتم آید قران باد و خاک است
**چون قران باد و خاک افتد بهم ؛ زو برانگیزد غبار درد و غم ؛ زان قران بنیاد گردد
خراب ؛ در وجود آید عملهای ناصواب ؛** اگر کسی در قران حکایت کند بتواند
احکام او خطا نباشد و آتش اول با آب اول قران تا هشت خانه قران است چو
کر قران آب با آتش بود و آنکه آتش زان قران سرکش بود زان قران
خیزد بسی هیچ نشناسد فساد او کسی و لحیان در خانه پنجم یعنی آتش
اول را با آب اول قران بود و لکن آتش اول و آتش دوم را قوت از
آب بهتر بود و احکام نقطها بدین نوع بود و نیک و بد خلایق از قران او بود

ونشان مردم بر مرتبه طالع و حکم کردن که طالع بود و نیک و بد دو صفت بسیار
و خانهای رمل در بخش دوازده برج و هر چه در خانه مطابق آمد از اشکال
قران اصلی گویند و از این سبب نظر در خانه عواقب کنند و نیک و بد از حال بروی
و دیری روز و ماه و سال و هفته از آنجا گویند یا از شکل یا از اشکال بدانکه
چون نقطه آتش بسته شود قران آتش بود از مرتبه ضمیر و دو نقطه باد
همین و دو نقطه آب همین و دو نقطه خاک همین فصل بدانکه شکل باد اول
و خاک اول و آب اول در شکل لحیان بود که خانه اول باشد و مستولی
در این خانه آتش بود آتش اول آب اول در خانه دوم که شکل
قبض الداخل است قران بود و مستولی در این خانه باد باشد آتش دوم
و اول و باد و خاک اول و آب اول و دوم و باد و خاک دوم در خانه سیم
که شکل قبض الداخل است قران بود و مستولی آب آتش سیم و باد دوم
و خاک دوم و آتش دوم و آب دوم و خاک سیم و باد سیم و آب سیم قران
بود در خانه پنجم که شکل فرح است و مستولی آتش آتش چهارم و خاک
ششم و خاک چهارم و آتش سیم و باد سیم و چهارم و آب سیم و چهارم در
خانه ششم که شکل عقله است قران بود و مستولی باد پنجم چهارم و باد
چهارم و آب چهارم و آتش چهارم در خانه هفتم که شکل انکیس است قران
بود و مستولی آب باد سیم و آب سیم و خاک سیم در خانه هشتم که شکل حمره
است قران بود و مستولی خاک آب دوم آتش دوم باد دوم خاک دوم
در خانه نهم که شکل بیاض است قران بود و مستولی آتش باد دو خاک چهارم
آتش و خاک پنجم و باد پنجم و آب چهارم و پنجم و آتش چهارم قران در خانه
دهم که شکل نصرة الخارج است و مستولی باد آب سیم و خاک پنجم و باد پنجم و آب
پنجم و آتش سیم و خاک سیم و آتش پنجم و باد سیم قران بود در خانه یازدهم

که شکل نصرة الداخل

که نصرة الداخل است و مستولی آب خانه دوازدهم عتبة خارج آتش ششم و باد پنجم و آب
چهارم است باب پنجم و خاک ششم با باد ششم و آتش ششم خاک چهارم با باد چهارم و آتش
پنجم و خاک پنجم در این خانه قران است و مستولی خاک خانه سیزدهم که نقی آتش هفتم
آب پنجم خاک ششم است با باد و آب ششم و خاک هفتم و آب هفتم با آتش پنجم و خاک ششم
و آتش ششم در این خانه قران است و مستولی آتش خانه چهاردهم عتبة داخل با باد و آب ششم
و خاک هفتم است باب و باد هفتم و آتش ششم و هفتم و خاک ششم در اینجا نه قران بود
و مستولی باد خانه پانزدهم اجتماع با دو آب هفتم است خاک هفتم آتش هفتم با باد و آب
هفتم قران است و مستولی آب خانه شانزدهم طریق هشت آتش و هفت باد و هشت
آب و هشت خاک مستولی خاک فصل در نقطه راندن از میزان رمل بود در میزان
عقله بود نقطه آتش از لحیان در شکل که در سیزدهم است و لحیان آتش نقی در است
که در دهم است و نقی آتش از ثابته که در چهارم است و این نقطه بر ثابته ایستاد
باز این نقطه آتش در خانه پنجم خاک شد و در خانه یازدهم
بست پس ضمیر و حکم در این شکل باشد که در یازدهم است
باز نقطه خاک عقله از انکیس دارد که در چهارم هم است
و خاک انکیس از طریق که در دوازدهم است و خاک طریق از عقله که در هفتم
است و خاک عقله از آب ثابته است که در چهارم است باز آب ثابته آب نقی بسته
که در دهم است و آب نقی در لحیان بست که در سیزدهم است پس نقطه خاک عقله در
لحیان بسته شده که در سیزدهم است پس ضمیر و حکم از لحیان باشد که در سیزدهم است خانه
فصل بدانکه چون نقطه حکم از میزان بسیر در آید باید که خوب و زشت کند که
خانه مخالف میرود یا موافق و در خانه ضعیف میرود یا قوت چرا که آتش
و آب دشمن هم اند و باد و خاک دشمن هم اند و نقطه حکم بهر خانه که منتهی
شود ملاحظه کنند که آن چه شکل است و منسوب بکدام خانه است و در خانه

آن شکل چه شکل باز نشسته است و این هر دو شکل را در هم ضرب کنند و نتیجه را
به بینند که بکدام خانه نشسته است دوست است یا دشمن و خانه ضعیف است
یا قوت و در آن خانه که نتیجه نشسته است و شکل سیم گواه است به بینند که نحس
است یا سعد و حکم از آن کنند که خوب است یا بد و باید دید نتیجه در روی رمل است
بقاعده مذکور عمل کنند و اگر نباشد حکم بر خلاف و بر این قیاس و نتیجه را
ملاحظه باید کرد که چه شکل حصول یافته و شکل او چند است بهر دایره که
باشد و اگر نتیجه در شکل موجود باشد خوب والا در شکل این نتیجه شکلی که باشد ضرب
باید کرد فصل نظر کنند در شانزدهم چه شکل است و آنرا با دوم ضرب زنند و از سیزدهم
اول نیز شکل برآورد و دیگر دو حاصلین موافق هم باشند یا نه اگر باشند
بنگرند که در کدام خانه است و آن خانه بچه چیزها منسوب است اگر اسبابی بود از او
حکم کنند والا بنگرند اگر در خانه او اسباب است حکم کنند و روزی شخص رملی
زد و صورت رمل این بود حمره و قایمه و لحیان و نصرة خارج گفتیم دزدی کرده
و یاران تو را غمازی کرده اند گفت بلی چنین است فردا که روز شنبه است ساعت
آفتاب تو را بگیرند و بزنند چون حمره که صاحب
خانه دزد است در شکل خاص در طالع است
و در ششم و لایق بیت و صورت سلطان در چهارم که خانه حبس است و چون
حمره در ششم بود گفتیم که چوب بزنند و چون صورت سلطان در خانه
حبس بود گفتیم که بگیرند ساعت شمس و آنکه روز شنبه گفتیم از آنکه ضمیر اول عقله
بود که زحل است و آنکه یاران تو غمازی کرده اند ضمیر در دوم بود و نصرة داخل
در پنجم اسباب بود و در شکل او ثابته اسباب بود و منسوب بغرب که تعلق بغمازی
دیگر ربط بود در ششم و آنکه گفتیم که میزنند از آنکه حمره چوب زدن است و در
دهم بود که خانه عمل است والله اعلم بالصواب در روز پنجشنبه دوم ... ۱۲۹۲

فصل پنجم

فصل شرح جدول مذکور این جدولها طرح است از جهت احکام ۲۵۶ سوال است
و اهل مغرب این جدول را عزیز دارند و آنرا مقاربة المغیبات خوانند و هر حاجت
که خواهند از این جدول معلوم شود و بغایت معتبر است و گویند که اصل امزجه رمل
است و عمل این چنانست که بینند تا سوال از کدام خانه است و بازاء آن خانه در جدول
چه عدد است شکل خانه مقصود با شکل که در این خانه آمده با هم ضرب کنند و از آن
شکلی بیرون آرند و باز بآن شکل که در آن خانه دیگر یعنی بعد از آن باشد که عدد نوشته جدول
نوشته ضرب کنند و شکلی بیرون آرند و عدد عنصر آن شکل را بگیرند و عدد عنصر
شکل خانه که باز او آن بود یعنی خانه
آخر بروی افزایند و از خانه مقصود
بر انند تا شانزدهم خانه آنجا که باز
ایستد آن شکل دلیل بود بر بوده و
نابوده نیکی و بدی مثلاً سوال از سفر
کنند که برود رملی زدیم و رمل این بود
و در خانه سفر یعنی نهم نصرة خارج افتاده

احکام بطریق طرح	از	تحول	زنان
حال نفس	۴	۱۳	۹
حال زندگانی	۳	۱۴	۵
صحت و مرض	۶	۱۳	۱۳
مرض اعضاء	۶	۲	۱
سخن گویم یا نه	۹	۵	۹
سکون به بود یا حرکت	۳	۱۳	۹
غم بود یا شادی	۵	۶	۱۴
عزت یابم یا اهانت	۱۰	۶	۱۱
شتاب کنم یا آهستگی	۳	۵	۱۳
راحت یابم یا محنت	۱۱	۵	۶
ابتداء کارها به شد یا انتها	۱۳	۲	۵
اینکس خوب است یا زشت	۵	۷	۹
اتصال بدوست	۵	۹	۱۱
حال عمر چون است	۴	۸	۱۳
ماضی عمر چون بود	۱۲	۶	۱۶
مستقبل عمر چون باشد	۷	۵	۲
بنیاد کار کنم یا نه	۳	۵	۹

و بازاء این خانه سیم فرح بود در یک
ضرب کردیم انکیس شد و بازاء او هفتم
پنج و در پنجم عتبه داخل بود در هم ضرب
کردیم اجتماع آمد عدد عنصر وی
پنج است دو باد و سه آب و بازاء وی یافتیم یک و در اول نصرة داخل بود عدد عنصر وی هفت است مجموع دوازده

[illegible]

طریق دانستن این جدول آنست که شکل خانه سوال را در رقم اول ضرب کنند و حاصل را در رقم دویم و آنچه حاصل شود عدد عنصر صغراء آنرا با عدد عنصر صغراء رقم سیم طرح کنند از خانه سوال تا شانزدهم بهر جا که منتهی شود حکم از آن شکل کنند از قوت و ضعف و سعادت و نحوست نه از خارج و داخل که درین حکم دخل ندارد نوع دیگر شرح این جدول که موسوم است بمعاربة المغیبات در احکام خانه اول که تعلق داشت بخانه اول بیان نمودیم و در اینجا نیز مجملا بیان نمائیم طریق دانستن این جدول آنست که خانه سوال را در رقم اول ضرب کنند شکلی که حاصل شود آنرا در رقم دوم و آنچه حاصل شود عدد عنصر صغری آنرا با عدد عنصر صغری رقم سیم طرح کنند از خانه سوال با شانزدهم بهر جا که منتهی شود حکم از آن شکل کنند از قوت و ضعف و سعادت و نحوست نه از خارج و داخل که درین حکم دخل ندارد و این جدول بغایت معتبر است

مال که برسد	۱۴	۳	۱۴
مال زیاده میشود یا کم	۸	۱۴	۸
خرج و دخل چون است	۵	۱۰	۵
حال حیش چون است	۱۱	۵	۱۱
مال از چه سبب حاصل شود	۱۴	۵	۱۴
مال برسد یا نه	۱۴	۸	۱۴
مال بقرض بدهم یا نه	۸	۶	۸
قرض بکنم نیک بود یا بد	۵	۱۰	۵
این معامله بکنم یا نه	۱۰	۷	۱۰
قدوم غایب است	۴	۲	۴
غایب برسد یا نه	۷	۲	۷
غنی شوم یا فقیر	۱۰	۱۴	۱۰
سخی بود یا بخیل	۱۳	۴	۱۳
ام صحبت با من چون است	۱۱	۵	۱۱
غذا میخورم سازگار است یا نه	۵	۱۰	۵
حال برادر یا مادری من چون است	۳	۱	۳
حال مادری چون بوده	۱	۳	۱
حال مستقبل من چون است	۳	۵	۱۴

باب حال پادشاه اگر در ۴ و ۱۵ و اوتاد اربعه اشکال سعد داخل باشد دلیل بود بر عزت و ملک و دولت بود و اگر ۹ و ۱۰ و ۱۳ و ۱ بد بود بر خلاف این باشد و اگر در ۱۰ و ۴ نحس خارجه باشد با سعد خارجه بعشرت و عیش خود مشغول بود و غم و لابه ندارد و بیم ظلم بود خاصه ۞ نجیه ۞ غ تمت

باب با پادشاه ملاقات کنیم یا نه از تحفه اگر کسی سوال کند که من ملاقات پادشاه میکنم یا نه اگر در خانه دهم و اول اشکال نظر باشد از دو وجه بیند و اگر اشکال نطق بوده باشد دلالت کند بر سخن کردن با پادشاه یا کذشتن سخن نزدیک پادشاه و اگر شکل انفصال موجود باشد دلالت کند بر جدا شدن از پادشاه و همچنین از معشوق و دوستان و کلیات از خانه که بمدعا متعلق است ملاحظ نمایند بحسب شکل موجود کار نمایند بموجب شرح مذکور و اشکال نظر و نطق و اتصال و انفصال و غیره مذکور است ایضا اگر کسی سوال کند که از پادشاه امید بیابم یا نه شکل اول و ۴ و ۷ و ۱۰ و ۱۱ را امهات سازد و رملی تمام کند اگر درین خانها در رمل انقلاب اشکال سعد آیند و داخل یا شکلی که درین خانها قوت داشته باشد امید بیابد والا فلا ایضا اگر کسی پرسد که مرا از بزرگان نفع باشد یا نه در خانه اول و ۱۰ اگر سعد داخل باشد دلیل شادمانی بود از ایشان و از نحس باشد از ایشان ملامت رسد ایضا اگر پرسد که از پادشاه همین چیزی میرسد یا نه اگر در اول و دهم اشکال سعد داخل باشد مراد بر آید والا اول را با دهم زند و حاصل با یازدهم و آن بگوید داخل بر آید والا نه فصل اگر سوال کند که مرا دولت خواهد بود یا نه و اگر باشد در کدام وقت خواهد بود در رمل زند اگر در اول از این اشکال بر آید ۞ ۞ و تکرار در ۱۰ کند دولت بوی رسد و نظر در میزان رمل کند اگر میزان ضعیف‌تر از ۱۰ بود دولت در آخر عمر باشد و اگر این شکلها در اول در آید و در ۸ تکرار کند و یا در ۱۲ و یا در ۶ و یا در ~~۸ تکرار کند~~ ۴ دولت باشد و لیکن زحمت بسیار و این دولت میانه و اگر در خانهای نیک تکرار کند خوف نبود اگر گوید که دولت از چه چیز باشد رمل زند و نظر کند که شکل اول در کدام خانه تکرار کرده است اگر در دوم تکرار کرده کند دولت وی از صنعت باشد که از دست وی بر آید و اگر در ۳ تکرار کند از برادران و سفر نزدیک بود و اگر در ۴ تکرار کند از پدر و

دولت در اول عمر باشد و اگر ۶ ضعیف‌تر از میزان بود دوم

[illegible]

واحتراز باید کرد و در باب دوستی و دشمنی همین طریق اعمال دارند ایضا از انقلاب اگر پرسد که پادشاهی پایدار است یا نه رملی زند و انقلاب دهد بدین طریق که اول را او چهارم رو هفتم رو دهم را امهات سازد و رمل تمام کند اگر اوتاد او سعد بقوت آید ملک پایدار بود بر او و بر فرزندان او و اگر بعضی سعد و بعضی نحس بعضش نیکو بود و بعضش بد و بعضش بماند و بعضش تلف شود و اگر وتد چهارم نحس باشد زود از دست برود والله اعلم ایضا در دانستن پادشاهی که پایدار خواهد ماند یا نه رملی بکشد و اوتاد در رمل را یعنی ۱ و ۴ و ۷ و ۱۰ امهات سازد و از این امهات شانزده شکل بیرون آورد و حکم مطلق کند اگر اوتاد او سعد بقوت است آن ملک پایدار بود بر فرزندزادگان و اگر بعضی نیکو بود و بعضی بد بعضی تلف شوند و اگر وتد چهارم نحس باشد زود از دست برود فصل در رساله مجهول اگر خواهند بدانند که امام معزول شده باز عاود خواهد نشستن یا نه در طالع نگاه کند که در کدام موضع تکرار کرده است و اتصال با که دارد و اشتراک و نقل و اندر چه مقام است و خاصیت آن شکل بر چه دلالت میکند و خاصیت نیکو فهم کند چنانچه در باب غایب گفته شده است مثال اگر اشکال دخول در دهم اتصال کند و در یازدهم و دوازدهم بدان موجب آنکه و المدالبة بمقام خود باز رسد و اگر چند اینها باشد فلا یصح له و اگر در اثنی عشر آن حمره بود دلیل کند بر خون و علی الخصوص که در چند جا تکرار کرده باشد و بمقدار تکرار او خون واقع شود والله اعلم فصل از خانهای متقدمه اگر کسی سوال کند که حال من در خدمت پادشاه و خداوندگاران چگونه باشد مر این شغل و عمل فرمایند یا نه نظر در خانه اول و دهم اگر درین دو خانه اشکال سعد باشد دلیل بود بر نیکوئی حال سایل در خدمت پادشاه و خداوندگاران و از ایشان تربیت و استمالت یابد و اگر آن اشکال در خانه پنجم یا یازدهم تکرار کند دلیل بود بر رسیدن مال و خلعت و تحفهای خوش و مرادات و مکتسبات و ظفر یافتن و اگر آن اشکال

و املاک و اگر در ۵ تکرار کند از فرزندان و اگر در ۶ تکرار کند از غلامان و کنیزان و مبیع و شری و اگر در ۷ تکرار کند از زنان و انبازان و اگر در ۸ تکرار کند از میراث شود و در ۹ از سفر دور و در ۱۰ از ملازمت پادشاه و در ۱۱ از دوستان و وزیران و در ۱۲ از نرخ چارپایان والله اعلم فصل در بیان آنکه از پادشاه یا حاکم نفع یابم یا نه از تحفه اگر شخصی سوال کند که این پادشاه یا این بزرگ بمن التفات دارد یا التفات بمن خواهد نمود یا نه اول با دهم ضرب کنند اگر شکل سعد داخل بیرون آید حکم کند که توجه و التفات دارد و اگر خارج بیرون آید و سعد بود دیرتر یا بد باشد یا بدل دوست باشد و اگر داخل نحس بیرون آید گوئیم که این بزرگ با صاحب رمل دوستی تمام دارد اما اعتبار ندارد و عاقبت دشمنی کند و اگر خارج نحس بیرون آید آن بزرگ با آن شخص بد بود و اگر منقلب نحس بود حکمش مثل خارج نحس بود و اگر منقلب سعد بود حکمش مثل خارج سعد شود ایضا از جمع نقاط معرفه حال از سایل مع السلطان نقاط الشکل الواقعه فی الاول و فی العاشر و اسقط ۳ ۳ فان بقی واحد فیحصل له نفع من السلطان و ان بقی اثنان فالحذر منه و ان بقی ثلثه فحاله متوسط ایضا از خانه دهم اگر سوال کند که از بزرگان چیزی رسد یا نه در دهم اگر داخل باشد مناسب اول باشد و در جای بد تکرار نشده باشد دلیل بر نفع باشد و اگر سعد باشد نفع بسیار و اگر خارج سعد باشد سایل نیک باشد اما نفع اندک باشد و اگر سعد باشد و در اول یا در دهم یا سیم یا در پنجم یا در میزان تکرار باشد سایل را نیک باشد و فایده رسد و اگر مخالف شکل باشد و در این خانها تکرار شود گاهی نیک باشد و گاهی بد و اگر اشکال نحس باشد و در خانهای نیک تکرار کرده باشد سایل را نیک باشد اما نفع نرسد اگر موافق سایل باشد سایل را نیک باشد و اگر مخالف باشد بد بود و اگر در دهم نحس باشد و در هفتم و چهارم مکرر باشد سایل را بغایت بد باشد

داخل
سعد باشد دلالت کند بر یافتن شغل و عمل و زیاده شدن جاه و منزلت او در ان عمل
خیر و فواید و بران و مال و نعمت حاصل کردن و اگر در چهارم شکل سعد داخل باشد دران
عمل ثابت و پای دار بود و روز بروز کار رو حشمت و تمکین او در تزاید بود و اگر درین
خانها اشکال نحس باشد حکم بر عکس ان باید کرد و اگر در اول و دهم اشکال سعد
باشد و در چهارم شکل نحس خارج بود عاقبت آن شغل و عمل نیکو نباشد و اگر در
یازدهم و چهاردهم و شانزدهم اشکال خارج باشند خود شغل و عمل نیاید و دلیل عزل
بود و اگر کسی در شغل و عمل باشد با پادشاه او را عمل فرماید و سوال کند که حال
من دران عمل چگونه باشد نظر کند در خانه اول و دهم اگر یکی ازین اشکال نصرة داخل
داخل و عتبه داخل و قبض الداخل و دران خانها باشد دلیل کند که دران شغل و عمل فواید
بسیار بیند و اکثر اوقات آسوده خاطر و فارغ بال بود و اگر در دهم این اشکال بود
لحیان و نصرة خارج و عتبه خارج و در چهارم شکل داخل بود دران شغل و عمل متمکن
و فرمان روا بود و در دل و چشم مردم با شکوه و مهابت بود و روز بروز عظمت
و شوکت و فرمان فرمایی او در تزاید بود اما از راه ریاست و سروری نفع کمتر یابد
و اگر این اشکال آیند بیاض و عتبه داخل و جماعت از ان حکومت او را نفع زیاده
نباشد و مردم در نظر حقارت در روی بنگرند اما ثابت و پایدار بود دران و اگر حمره
با انکیس آید اکثر اوقات از ان عمل در زحمت و مشقت باشد و از عواقب
امور خایف و هراسان بود و اگر منقلب و نقی بود دران عمل خرم و شادمان بود و اکثر
اوقات به لهو و طرب و فسق و فساد مشغول باشد و اگر عقله آید به مال او نیکو بود
چه این شکل در دهم عدد دارد اما متفکر و محزون بود والله اعلم فصل بدانکه سیر رمل را
دانستن در احکام ضرورست مثلا خانه دویم مال سایل است و خانه سیوم برادران و خواهران
چهارم است و خانه مال پدر پنجم است و خانه مال فرزند ششم است و خانه مال غلام و کنیز هفتم
است و خانه مال ازواج و غایبان و شریکان هشتم است و خانه ملک پادشاه یازدهم است
و خانه مال دشمن اول است و جمله برین منوال و سیر رمل از دوازده خانه در شکل زرد و چون

لحیان را اهل بربر فاحک گویند و بقول صاحب شجره اهل یونان جاحک گویند حمره را
اهل بربر امطردس و در شجره بزبان یونان مطردس گویند نصرة الخارج را اهل بربر
احلیل و بزبان یونان بشرین بیاض را اهل بربر اسکران و بعضی اسافر و اهل
یونان القان گویند قبض الخارج را اهل بربر الملاک و یونانیان ملاع گویند اجتماع
و یونانیان کیطان گویند عتبه خارج را اهل بربر تارسلت گویند و یونانیان زکره گویند
انکیس و منکوس خوانند عقله را عقده و ثقاف و ناوک نیز گویند قبض الداخل را
اهل بربر المکوس گویند و اهل یونان انکوش فرح را اهل بربر کوتم و بعضی سیف اهل
دکوسج و جودله گویند نصرة الداخل را اهل بربر کملک گویند و مغربیان بیران
خوانند و احلیل نیز گویند و احلیل لفظ یونانیست عتبه داخل خوانند و قایمه
نیز گویند و طریق را اهل بربر برابرید گویند جماعت این شکل را خوانند تمت

تعاف

فصل ۱۳ سیزدهم در اسامی اشکال شانزده گانه بدانکه هر شکلی را چندین نام
خوانده اند و مولانا حسن فعال هر شکلی را اسم بلغت ذکر کرده است یکی بعربی
دویم بیونانی سیم ببربری و ما مجموع را اینجا ذکر کنیم و اگر چه مجهول اللغه بود
آخر ایراد کنیم تا که این شکل را بتازی لحیان گویند و بیونانی کیطام و ببربری

بغلط الحسین ج

فاحک و این شکل را بتازی قبض الداخل و بیونانی اکیموس و ببربری لاکلیغ
و همچنین قیروج و کرت نیز گفته اند و این شکل را بتازی قبض الخارج گویند
و بیونانی املاغ و ببربری تلاق و همچنین میلاغ و صعلوک و داود نیز گفته اند
و این شکل را بتازی جماعت گویند و بیونانی ازاده و ببربری محک و سلامت
نیز گفته اند و این شکل را بتازی فرح گویند و بیونانی کوشت و ببربری کادراع
و کوسج و جودله نیز گفته اند و این شکل را بتازی عقله خوانند و بیونانی مالکت
و ببربری ثقاف و تملیک و شکلیت نیز گفته و این شکل را بتازی انکیس خوانند
و بیونانی انکاس و ببربری منکوس و جبایر نیز گفته اند و این شکل را بتازی

حمره گویند و بیونانی هتاویه و ببربری مکلوس امطردس و احمر و اسطلکیه نیز گفته اند
و این شکل را بتازی بیاض خوانند و بیونانی اعسکران و ببربری زراعی و اهلی
و لیعی و بیروج نیز گفته اند و این شکل را بتازی نصرة الخارج خوانند و بیونانی
ایقان و ببربری اجلید و جبید و اکلید و تمیلا نیز گفته اند و این شکل را بتازی
نصرة الداخل خوانند و بیونانی تمیرد و ببربری اشکیلان و ابو العافیه نیز گفته اند
و این شکل را بتازی عتبه خارج گویند و بیونانی زکره خارج و ببربری اهو لیغ
و اشقر ثابته و این شکل را بتازی نقی الخد خوانند و بیونانی زکره و ببربری
اوراغ و اشقر و فلس الرمل نیز گفته اند و این شکل را بتازی عتبة الداخل خوانند
و بیونانی زکره داخل و ببربری اوراغ و اشقر و فلس الرمل نیز گفته اند و این شکل را
داخل گویند و بیونانی زکره داخل و ببربری قایمه و همچنین زکیره قایم نیز گفته اند
و این شکل را بتازی اجتماع خوانند و بیونانی و اکبر و ببربری بیاران و همچنین
کرتمیت و استدولان نیز گفته اند و این شکل را بتازی طریق خوانند و بیونانی
البرید یعنی خبر دهنده از همه چیزها و بعضی او را به ببری طیقر روایت کرده اند
فصل در ارقام اشکال شانزده گانه هر شکلی را دو حرف مرتب یا غیر مرتب
از اسم وی رقم کرده اند و در بعضی کتب متقدمان اشکال را باین ارقام
نوشته اند و ارقام مذکوره برین وجه است که نموده میشود فو فرح لح لحیان
عل عتبة الداخل بی بیاض نق نقی الخد عج عتبة الخارج حم حمره من منکوس
قل قبض الداخل عق عقله اج اجتماع نل نصرة الداخل طر طریق قج قبض
الخارج جم جماعت نج نصرة الخارج و گاه بود که اشکال را برقم حروف نویسند
که معتبرست در شکل حروف فایده اگر خواهی که بدانی که در خانه چهاردهم رمل کدام
شکل واقع است مثل آنکه شخصی سوال کند که رملی کشیده ام بگوی که در خانه
چهاردهم وی کدام شکل آمده است بپرسد از سایل که در خانه اول شکل طاق است

میزان البنات
میزان الموازین
میزان العرب
میزان الامهات
میزان البنات
میزان النظر

یا جفت اگر جفت گوید زوجی بنهد و اگر طاق گوید فردی و خانه دوم و ۳ و ۴ را
همچنین پس بنگرد که چه شکل حاصل شد آن شکل بعینه شکل خانه چهاردهم باشد
و اگر شکل خانه ۱۳ را خواهی که بدانی خانه ۵ و ۶ و ۷ و ۸ و اول اعتبار کن براه
وجه کمر ذکر کردیم هر شکل که حاصل شود آن شکل خانه سیزدهم بود و اگر خواهی که
شکل پانزدهم را از امهات بدانند چنانکه رمل تمام کند نقطهای مرتبه اول از
شکل امهات برگیرد و با شکل اول امهات جمع کند خواه فرد و خواه زوج پس
بنگرد که فرد است یا زوج که آتش میزان باشد باز مرتبه باد امهات برگیرد و با شکل
دوم جمع کند که باد میزان باشد و مرتبه سیم با شکل سیم و مرتبه چهارم با شکل چهارم
آب و خاک میزان باشد نوع دیگر شکل اول با پنجم ضرب کند پس بنگرد که زوج است
مرتبه آتش میزان نیز زوج است و اگر فرد فرد و همچنین ششم با دویم و هفتم
با سیم و هشتم با چهارم ببیند و از انجا حکم میکند و اگر خواهد که هر شکل که در اول
گیرند از اشکال رمل بداند بفرماید سایل را تا مجموع آتش فرد رمل شمارد
و همچنین باد و آب و خاک را نیز جدا جدا پس سوال کند که نقط آتش چند است
و باد چند است و آب چند و خاک چند و لیکن باید که عنصر خانه خمس و خانه ۱۶ را
در حساب نیارد و پس اگر گوید مثلا آتش ده است زوجی نهند و اگر گوید باد
نه است فردی بنهد و اگر گوید آب هفت است فردی بنهد و اگر گوید خاک هشت

٢١٢

وردل

است زوجی بنهد پس زوجی و دو فرد و زوجی حاصل شد سایل را کوید که اجتماع

کرفته و باقی اشکال را نیز برین قیاس جواب کوید و اکر نقطه آتش یا

باد یا آب یا خاک دران رمل موجود نباشد بعوض آنچه معدوم باشد زوجی

بنهد و اکر خواهد که عدد عنصر اشکال بداند طریقش آنست که عدد شکل اول را

با عدد شکل پنجم بکیرد آنچه حاصل آید عدد عنصر او از آتش بود و از اول تا

پانزدهم آن رمل وهمچنین عدد شکل دوم با ششم بکیرد حاصل عدد عناصر باد

باشد و سیم و هفتم بکیرد حاصل عدد عناصر آب باشد و ۴ با ۸ بکیرد حاصل عدد عناصر

خاک باشد و اکر وقتی عدد شکلی با شکلی بکیرد دو فرد آید دیکر افزاید تا عدد عناصر

راست اید و اشکال ۱۶ کانه برین کونه است

۲	۲	۳	۳	۳	۴	۴	۴	۴	۴	۴

والله اعلم   بذکر فیه دایره افلاطون الحکیم وهی لاخراج الاسما المغیبات

واظهار ما خفا عن العیون او جمع الشتات واذا اردت ان تخرج اسم

الشخص من الناس واسم امه وابیه واعمامه واخواته واخوانه واولاده وزوجته

واشتغاله وهل هو من اهل دین ام فاسق فانظر یوم الذی انت فیه وبالحکم فیه

من العناصر فاجمع حروف تلک العناصر وامزجها بحروف الدایره یعنی فوق

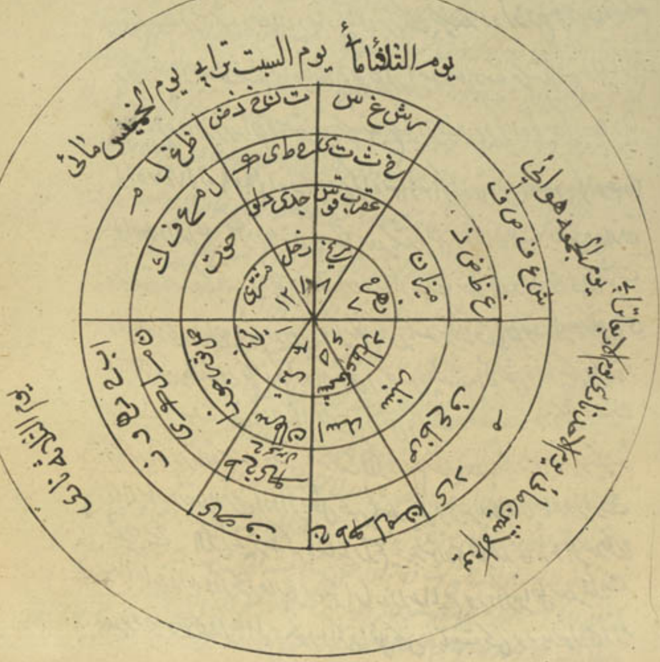
الکواکب الیوم الذی انت فیه حرف بحرف وتعلمهم سطرا واحدا ثم تخذ الاسم بعینه

وتعرف حروف ماله من اربع حرف متهوقة الموراثه وحروف امه ووالده

من ثالث حروف مبسوطان وحروف اعمامه من ثامن حرف موفقا وحروف

خاله

دایره که بیاید اخراج امور مطلوبه ازو نمود ایست



٢١٣

دربیان کواهان خانها بدانکه اول کواه هفتم است چون زنان و ضدان پرسند و خصمان

کواه چهارم است و هفتم کواه اول است چون از نفس پرسند دهم کواه چهارم است چون از

عقل و مال و دفاین پرسند و چهارم این هم کواه دهم است از پادشاه پرسند ششم کواه

دوازدهم چون از دشمن و خصمان و چهارپایان بزرک پرسند و از دهم کواه شانزدهم

چون از بیمار پرسند ششم کواه یازدهم چون از امید و سعادت پرسند هشتم کواه یازدهم

است و چون از فرزندان و معشوق پرسند پنجم کواه یازدهم و کواه ۳ و ۳ کواه ۵ و ۵

کواه ۷ و ۷ کواه ۹ و ۹ کواه دهم و دهم کواه ۱۳ و ۱۳ کواه ۱۱ و ۱۱ کواه ۲ و ۲ کواه ۴ و ۴

کواه ۴ والله اعلم   اکر در خانه اول شکل سعد باشد دلیل بود که آن طبیب فاضل و حاذق

و مشفق باشد و اکر نحس بود حکم برخلاف این بود و اکر ۴ شکل سعد باشد دلیل بود که آن شربت

و غذا که میخورد نافع باشد در بیمار و اکر شکل نحس باشد برخلاف این بود و اکر ۴ شکل آتشی

یا بادی یا آبی یا خاکی بود حکم کند که ماده آن مرض از جنس طبیعت آن شکل بود و سبکی و کرانی و

صعوبت و سهولت مرض از اشکال خارج و داخل و ثابت و منقلب و سعد و نحس و ممتزج

و تکرار آن در خانهای سعد و نحس باید کفت و اکر در دهم شکل سعد باشد دلیل بود بر نیکو شدن

حال بیمار و نقصان مرض او و اکر شکل نحس باشد دلیل بود بر بدی حال بیمار و زیادت

شدن رنج   اکر زنی پرسد که با سانی زایم یا بدشواری نظر کند بخانه ۶ اکر سعد خارج

بود با سانی زاید و اکر نحس خارج بود نیز آسانی زاید اما بیم بود و اکر داخل سعد یا ثابت

سعد بود بدشواری زاید اما بیم نبود و اکر داخل نحس یا ثابت نحس بود بدشواری زاید

ربع

و بیم هلاکت باشد و حکم منقلب چون حکم خارج است اکر پرسند که این زن آبستن است

یا نه شکل اول بر هفتم زنند و شکلی بیرون آورد و حکم از آن کند از داخلی و خارجی و ثابتی

و منقلبی و نری و مادکی   و آنچه احکام دایما است چنانست که بدستور بروج عمل میشود چنانکه

نقطه اول آتشی و نقطه دوم خاک و نقطه سیم باد و نقطه چهارم آب و این بعینه از اوتار بروج بر داشته اند

چنانکه حمل آتشی و ثور خاکی و جوزا بادی و سرطان آبی و این بخلاف وضع ماست و این وضع دایمال

بفهم نزدیکتر است و پسندیده تر و تجربه نموده ایم چنین یافته ایم و چون رمل تمام استخراج نمایند از

اول و چهارم شکل عاقبت بیرون بیاید آورد و یا از اول و شکل دهم عاقبت بیرون بیاید آورد

و اهل روزکار از اول و پانزدهم عاقبت حاصل مینمایند و حال آنکه هیچ خانه ازین ضعیف تر نیست

چراکه در هر خانه رمل شانزده شکل می نشیند الا خانه پانزدهم که هشت شکل بیش نمی نشیند پس

این خانه ضعیف تر از همه خانها باشد چکونه ازین خانه که ناقص است بیرون توان آورد اما خانه

اول و پنجم با هم ضرب میکنیم چرا که هیچ خانه از و بقوت تر نیست که هر چه در خانهای دیکر منسوب

درین خانه درجست که اکر کسی که مال طلب میکند از بهر حیات و کام از آن میطلبند و در خوشی و

این بخانه اول و پنجم تعلق دارد چرا که هیچ چیز نبود که درین دو خانه منسوب باشد پس عاقبت را

بباید ازین دو خانه بیرون آید و چهار شکل اول را امهات خوانند و چهار دوم را بنات و چهار سیم

متولدات و چهار شکل چهارم را زوایدلت خوانند اما زوایدلت قوت عظیم دارد چرا که نتیجه اینها اند

بدانکه در خانه اول که آتشی است و خانه اول حمل است و بیت الحیات است پس را دو یم داده اند

که شکل فلک است بزهره منسوب است و خانه دویم ثور است را سیم داده اند که خانه حرکت و بادی

و شکل آتشی را در خانه چهارم جای داده اند که خانه مقام است و او شکل ثابت و خانه آبی داد و خود

فالکه بز را در خانه پنجم که فرزند و معشوق و مراد و دلخوشی است و بز را در خانه ۶ دادند
و بز را در هفتم دادند بز را در هشتم بز را نهم داده اند بز را در خانه ۱۰ دادند بز را
در خانه ۱۱ که خانه امید است بز را در خانه ۱۳ دادند بز را در خانه ۱۴ دادند بز را در خانه
۱۵ دادند بز را در خانه ۱۶ دادند که عاقبت العاقبت است و این بخلاف زنانه است و دیگر
استادان … و برین ترتیب است

چه درین چار شکل مرتو ختی
دو برون او رد در هر دو یکی
است مطلوب و با دیار زدایم
آخر اشتم و دو از دایم
بستان و بنه نکن طالبات
ارتش اتحادات و باد نبات
بکن تا …

… از بیماری گویند
و اینکه سود نبرد و بیمار
ست نیکو نبود با خوار
یاد دار و دیدان عمل میکن
هم دو اصطلاح با بدل میکن
باز گفتم زنانه و تابع
عقلیه با اجتماع اکه مهر
الخرا از بیت ثالث و رابع
و ربود در بیوت … فقط
هر که عاشق بود و دور
حکم این روز پنج و ششم است
بنگر در بیوت ربل نکو
با او نگوید چنانکه گفت درکر
… آن علیه کرد داد

سعد و نحس نیابد و نگویند که
میراث … انجا باشد
لشناسی و درین میدان نیقر
سعد با نثر غنی و نحس فقیر تا چه شکل اندر و بود انتقال
پس شامی نظر کن ازین حال

کر بطالع رود به بیت تیم
ان سفر … بر آید زود
بشکل خارج … نشنید او بهم
نحس با خوف و سعد با مقصود

ور بپرسد کز این دو کار کدام
به بود تا رساند آن بنظام

ور بود خارج و بود منحوس
زود حاصل بلا دغ مجوس

گر بود شکل داخل و مسعود
زود حاصل شود ترا مقصود

ضرب کن شکل چار تا باشد
پس ازان حکم کن با سانه

باز اگر پرسد او ز شغل و عمل
تا بدانی تو این سخن مهمل

در ده و یک کن ور ده و دو
تا به شکل است اندرین هر دو

ور ز امید برد دشمن
شرح از آن شنو تو زود دار

گر ازین درد است قوت بیش
کار آن شکل گرد اندر پیش

حال از عاشر است و مستقبل
نیست جز رابع ای بزرگ محل

سوی رابع نظر کن و عاشر
سعد و نحسش بدان لبی ناظر

وقت خطام که پیش بود
غالب او بر عدوی خویش بود

سره طالع نظر کن و ده و دو
تا که آیند غالب از هر دو

ور بپرسد که دشمنت غالب
یا نه من نیک من توای طالب

گر بود نحس یا ضعیف و تباه
هر حکم اندران مکن تو نگاه

گر بود شکل سعد با قوت
حکم بر نیکوی کن و شوکت

بنگر سوی شکل خانه دوست
تا کجا باشد و بد است و نکوست

ور ز حال و علامتش پرسند
باز بالا و قامتش خرسند

ور بپرسد از آن مجهول شی
بنگر تا که چیست مطلوبش

شکل تا عاشر اگر سه و چار
است دشمن بود همان مقدار

ور بپرسد عدوی من چند است
آن ز شمار اوش ای خردمند است

سعد غالبیت و نحس رحم شناس
تا بدانی نشانها بقیاس

خانهای عدو و آن حبیب
حکم کن سال و مه بدان ترتیب

اول سیزده بزن با هم
بعد از آن چارم و چهارم

عدد اصل را چو پیدا است
حل کنم آن ترا با ... [illegible]

شانزده شانزده بیفکن زان
نقطه اصل را تمام بدان

بنگر تا چه ماند آخر کار
باز آنرا انجا نه کن اینار

هر کجا آنعدد شود بتمام
شکل آنخانه را شناس تو نام

عدد شکل در بیوت بدان
زانکه بنیاد رمل است دران

عدد خانه است باید لیک
تا شود روشن این حدیث تو نیک

ور نباشد دران بود کاذب
نیست جز اینکه گفتمت قارب

صادق آن شکل باشد ایدانا
که بود در خط ازین خطها

عدد بیت اولست یکی
وندرین قول نیست هیچ شکی

تا بیابی ش سه یکم شش ای بخرد
رابعش ده بود ز روی خرد

جمله خانها برین منوال
با شدای خواجه حمید خصال

پس ازین خانه تا به بیت عدد
بشمار ای یگانه بخرد

آنچه باشد تمام دار نگاه
فوق را بر قرار تحت بکاه

گر عکس از عمر خویش پرسد باز
اندرین نکته نیست هیچ مجاز

بهر ضبط و حساب آسانه
جدولش پست رفت تا دانه

آنچه حاصل بود درین اعمال
حکم باید بود علی الاجمال

یا برافزود با تو گفتم راست
وین را عداد خانه باید کاست

نقطه زوج و فرد رمل بدان
شانزده شانزده بیفکن زان

در موازی شکل و خانه ببین
تا عدد چند اندرین بیقین

هر کجا آنعدد گرفت قرار
شکل او را بسوی جدول آر

هست اوتاد مایل سال و ماه
زایل از بهر روز کار نگاه

آنچه بکثر بماند آنرا باز
طرح کن بر بیوت گفتم راز

چه بد انستی این سخن بنظام
حکم کن سال و ماه و هفته تمام

دفی

پس سخن کو ز علم و ماحی
بزن آنرا تو باز بر ماحی

آنچه در بیت رابع از اشکال
آیدت یاد دار ازین اعمال

بعد از آن چار شکل بر ترتیب
شانزده شکل آمد از تخریج

ضرب کن در هم و عواقب آن
هفتم شکل خانه میزان

ثالث دوم یاد گیر فن دان
بیت تا ز دلیل کردن دان

بیت اول دلیل تر باشد
که درو چیز و کاه تر باشد

حکم می کن برین مطابق بیت
مده این شیوه نکو از دست

لیک باید که سعد و نحس نگاه
داری و بعد از آن شریک گواه

از ده و یک شناس گفتمش مدام
چون قدم از ده و دو گشته تمام

هر دو را ز از آن یکی ز نهم
حکم کن آنچه ساق را زد هم

هشتمش یاف و نغمتش گرده
هشتمش آستین و پیشش پرده

دستهایش ز بیت چهارم دان
گر و پهلوش ز پنج دان

صفت شکلها ز بیت نخست
تا آخر چنین بود بدرست

وان دگر چار شکل ای عاقل
شاهد انند زان مشو غافل

گر بدانی تو صدق کذب صور
بشنو تا بگویمت یک سر

گر بدانی تو این سخن مهمل
بر تو ظاهر شود نقود دریغی

پس نظر کن بخانه رابع
هست وی طلب کن از سابع

لیک از اوتاد مایل و زایل
شو از عاقلی و ای غافل

ترق و غرب و جنوب و شمال
تو بدان چار قسم کن مختار

نقطه آب و فاکر ا بشمار
طرح کن جمله بر همین مقدار

پس زمین را بچار قسمت کن
قسمت هر یکی به نسبت کن

اندران ربع دل یقین باشد
موضع کانذر و دفین باشد

بازبادی شکلها بدرست
طرح کن هم بران طریق نخست

بو ز طول اشتاب و شکل بگوی
با مانع عدد و عرض بگوی

باز اگر طول و عرض و عمق طلب
کند آن مهتر بزرگ نصب

باز بر هم فزای بادی آن
یا زده یازده بیفکن از آن

نقطه باری آنچه است دیگر
طرح کن نه نهش تو پیش تا خر

پس ازان هر دو صورت دیگر
از ده عقل خود برون آور

بنگر تا دلالتش بر چیست
تا یقینی جوهر نقش رفتست

ضرب کن شکل اول تا سع
باز عاشر بزن تو در طالع

بنگر سوی خانه میزان
تا چه اشکالها نهاده دران

عدد عنصری نگر درست
زان بیفکن تو نیم بنخست

آنچه باقی بماند از تقسیم
گر ندار تو این سخن مهمل

مشکل رمل گردد ت هم حل
رمز کم گوی با هر نشانه تو

چون ز دی رمل خانها بنظام
بنهادی بکان بتمام

تا کز اسم را تو حاصل از آن
شکل آنحرف را و خانه بدان

گرچه دانی سخن فراوان تو
رمز کم گوی با هر نشانه تو

زانکه اسرارهای ربانی
کس نگردد است فاش تا دانی

آنچه ماند بخانها قسمت
بیکن از ره دانش و حکمت

سر هر علم رمل است اسرار
تو چرا ایکنی چنین اظهار

کیست مانند تو فصیح کلام
خواهم ای طوطی مسیح کلام

کلبی عقل را تو ای بلبل
در گلستان جان مکن قلقل

بر پر از آشیان سینه تنگ
بر شاخ علم کن آهنگ

هر زبانی برای دستگاه
تازه [illegible] نفس [illegible]
[illegible] از نفس باشد

از خبایا هتر انسان [illegible]
ظاهر آور بدانچه میداند

رنفرین علم خبیه معتبر است
هر کسی را طریقه دگر است

چون زدی رمل و صورت اشکال
بنهادی یکان یکان بکمال

نوع و مختص ز طالع گوی
انگشت از بیت ثانی جوی

ده و یک باشد اگر [illegible]
معدنی از ده و دو و [illegible]

بیت ثالث دلیل شغل وی است
بیت رابع مقام اصل وی است

کو زنیم گر زوج شاهد ساخت
از نشم آنکه تربیت رنجم یافت

پس زنعیم که ممتزج باجیت
هشتمش است صد اهل خفیت

از نهم گوی شغل او چون است
دوم از طمع و دانه بیرون است

نقط رمل ناری و بادی

بشمار و ببین عدد هاش [illegible] آید
بنگر تا کدام آید پیش
هر کرا قوت عدد بیش است

بسیار نقط ناری ار بود غالب
معدنی دان چنین است ای طالب
ور بود نقطه دوازده کان راست
پس مدر از کواره باید خواست

ور بود باد در عدد [illegible]
غیره حیوانی است ای [illegible]
آید از هند آن نبات دان
باز خاکیش را تو کانی دان

[illegible] خاک از تو استادی بنشین [illegible]
حکم آن زمان دگر وا [illegible]
بجواران [illegible]